علیِ فیضِ ازل

حسین بدرالدین

حسین بدرالدین

امام
علی (ع)

۶

۲

۹



ALI;
THE ETERNAL GRACE



نشر علی
۴۵۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحيم

خیمهٔ سرمدی مست توست یا علی

علی(ع)

فیض ازل

ترجمهٔ رسالهٔ

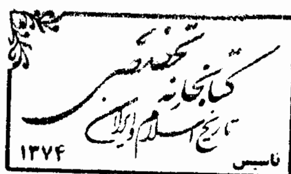
السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین

تألیف

عارفِ نامی امیر سیدعلی همدانی

به‌اهتمام

حسین بدرالدین



تهران ـ ۱۳۸۴

همدانی، علی‌بن شهاب‌الدین، قرن ۸ق
[کتاب السبعین فی‌فضائل امیرالمؤمنین(ع). فارسی]
علی(ع) فیض ازل: ترجمه رساله السبعین فی‌فضائل امیرالمومنین / تألیف میرعلی همدانی؛ به‌اهتمام حسین بدرالدین. ــ تهران: نشر علم، ۱۳۸۴.
۳۹۱ ص. ISBN 964 - 405 - 142 - 4
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
۱. علی‌بن‌ابیطالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ق. ـ ـ احادیث. ۲. علی‌بن ابیطالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ق. ـ ـ فضائل. الف. بدرالدین، حسین، مترجم، ب. عنوان. ج. عنوان: السبعین فی فضائل امیرالمومنین.
۲۰۴۱س۸هـ/۴/BP ۳۷ ۲۹۷/۹۵۱
۱۳۸۴
کتابخانه ملی ایران ۱۴۷۷۲ ـ ۸۰م



نشر علم

علی

فیض ازل

عَرضِ ادبِ: حسین بدرالدین

که به‌وسیله آقایان محمد بهشتی و دکتر عباس غفاری اسلام تصحیح و توسط آقایان مهدی خلیفه و عبدالرضا بارفروش استخراجِ اعلام شده، در مؤسسهٔ گنجینه به‌قطع وزیری حروفچینی گردیده، فیلمَ و زینگ آن در لیتوگرافی صدف تهیه شده، به‌تیراژ ۱۶۵۰ نسخه در چاپخانه چاووشگران نقش به‌چاپ رسید از جمله افتخارات انتشارات علمی است که چاپ اول این کتاب را نه تنها به‌ایرانیانِ مسلمان، بلکه به‌بشریت تقدیم نموده تا برترین انسانها بعد از خاتم پیامبران را الگو قرار دهند.

نشر علم: خیابان انقلاب ـ مقابل دانشگاه تهران، شمارهٔ ۱۳۹۲ تلفن: **۶۴۶۸۹۳۸**

شابک ۴ ـ ۱۴۲ ـ ۴۰۵ ـ ۹۶۴ *ISBN 964 - 405 - 142 - 4*

به

تربتِ

پاک و مقدسِ

دلباختگانی که از بعثت

تا غدیر، از سقیفه تا عصر ما در

نشرِ فضائل امامِ همگان

علی‌بن ابیطالب

تنها

موجودی که

خدا و محمد خاتم پیامبران

را شناخت کوشیدند. به‌تمامِ

کسانی که از دامنِ مادرم مرحومه معصومه

کاکوئی مرا با شهدِ گوارایِ دوستیِ تنها امیرالمؤمنینِ

اسلام، فرزند ابوطالب و فاطمه بنت‌اسد

دو دلباختهٔ رسول خدا، پرورش

دادند. به آنهائی که در حفظ

کیانِ خونین تشیع

از غدیر

تا شهادتگاه

محسن فرزندِ دیده

به‌دنیا نگشودهٔ فاطمه زهرا

و علی مرتضی کوشا بوده

و هستند به‌شیعیانِ

همیشه مظلومِ

تاریخ

علی

فیض ازل

بـه‌آسمان نـرسد هـرکه خـاکِ پـای تـو نـیست

فـرو رود بـه‌زمین، هـرکه در هـوای تـو نـیست

مگـر تـو خـود بـه‌خموشی ثـنای خـود گـوئی

وگــرنه هـیچ زبـان در خـورِ ثـنای تـو نـیست

شکــوهِ بــحر چــه ســازد بــه‌تنگنای حـباب

ســپهرِ بـی‌سروپا ظـرفِ کـبریای تـو نـیست

فهرست مطالب

موضوع	صفحه

یا عَلِی

«مــــا عَــــرَفَ اللهَ إلاّ أَنَــا وَ أنْــتَ

ای علی خدا را جز من و تو کسی نشناخت

وَ مٰــــا عَــــرَفَنِی إلا اللهُ وَ أنْتَ،

مــرا جــز خــدا و تــو کســی نشــناخت

وَ مٰــــا عَــــرَفَکَ إلاّ اللهُ وَ أنَــــا[1]»

و تو را جز خـدا و مـن کسـی نـمی‌شناسد

«پیامبر خدا»

تا ز خود بیگانه هستم آشنای من علیست

رمزِ قفل هستی و رازِ بقای من علیست

گر نمی‌شد سدّ راهم قل هوالله احد

با شما بی‌پرده می‌گفتم خدای من علیست

«ژولیده نیشابوری»

---

۱. القطره: ۱۴۰/۱ ب ۲ ح ۱۴۳ تاویل الآیات الظاهره: ۱۴۵ مناقب ابن شهرآشوب: ۲۴۷/۳ بصورتی با همین مضمون در بحارالانوار: ۸۴/۳۹

حمد خدای را که به«گر همای قافِ قربی، بالِ همت برگشای»[1] انسانِ ظلوم، جهولِ، کفور را همت مرحمت، و رخصت عنایت نمود تا «در فضایِ لامکان با قدسیان همراز شود»، «در ملامتگهِ عشاق که دیوانِ قضاست»، «مصرِ دل را ز فرعونِ هوا پاک کنند» چون خضر بینا شوند و خلق را تا سراپردهٔ توحید راه و معین گردند.

سلام و صلوات بر جلوهٔ نازِ احدی، نمونهٔ استغنایِ صمدی، محرابِ نیازِ بندگانِ سرمدی، خاتم پیامبران، حضرتِ محمدی که «جهان از نورِ رویش گشته روشن» و کشتگان تیغ عشقش زندگان جاویدند. و بر همنامِ ربالعالمین، جانِ محمّدِ امین، ناصرِ پیامبرانِ بیقرین علی امیرالمؤمنین که «گر رخِ او ذرهای جمال نماید» طلعت خورشید را زوال نماید.

و بر قدسِ تمام کبریائی، جلوهٔ مصطفائی همدمِ محرمِ مرتضائی فاطمه نمونهٔ کاملِ بیهمتائی که گر زمانی براندازد از جمالِ خود نقاب «در کسوف آرد رخ خود از خجالت آفتاب»

و بر هیاکل رحمانی مظاهر سبحانی که محمد بن عبدالله را وصی و علی بن ابیطالب را جانشین و فاطمه زهرا را فرزندانِبیقرین «از عرش و فرش و کرسی و کونین برترند» خاصه آخرینشان که بقیهٔ خداست و اگر نازی کند در هم فرو ریزند قالبها

آنان که جلوهٔ رخِ خوبش دیدهاند
سر تا بهپای بهر جمالش دویدهاند

همان سعادتمندان که نه تنها «از پای تا بهسر همه شهدند چون رطب» بل «نی قید ننگ و نام و نشانند نی نسب» زیرا «در عهدِ بندِ عشقِ خدایند بندبند».[2]

---

۱. مطالب بین « » از اشعار حضرت امیر سیدعلی همدانی مؤلف مناقب و فضائل علی علیهالسلام گرفته شده است.

۲. این دردکشان ولایت که از خیمهٔ سرمدی سبوح بهدوش گرفتهاند از صبحگاه ظهور با زمان آمدهاند تا بهدورهٔ ظهور احمدی که «قالوا بلی» بهپیمان ولایت را بهنمایش گذاشتهاند و از بعثت محمدی تا غیبت

از صانعی که حدائق ریاضِ موجودات را از بیدای ظلمت‌آبادِ عدم به‌صحرایِ وجود آورده، تخمِ ارادتِ به‌آلِ محمد اعنی علی و آل را در مزرعهٔ بوستان غیب تربیت فرمود، تا از آن شجرهٔ انسانی سربرآورد. عاجزانه و نیازمندانه می‌خواستم، جرعه‌ای از شرابِ طهور که در شفاخانهٔ صدر خاتم رُسل ریخته و به‌واسطهٔ ولایت ساقی کوثر به‌کامِ جانهای مستسقیان امّت محمدی رسانیده نصیبِ این درمانده دل‌پاره نماید تا افتخارِ نقل و نشر فضائلِ «اهل بیتِ» **امام انبیاء** که سفینهٔ نجاتِ غرق شدگانِ دریای طبیعت‌اند بنماید.

چون نقاشانِ تقدیر ازلی رقم سعادتِ چنین نیک‌بختی را برناصیهٔ اقبال کشیده بودند از دولتِ فیضانِ مقربان بارگاه وَلایت که جانبازانِ میدان اهلبیت و طهارتند نصیبهٔ سهم کردند، نور توفیق از خزانهٔ وجودِ حضرت رفیق را بر ذرات وجود زدند، نغمهٔ **«چه خبر دارد از این عشقِ تو هر بی‌بصری»** سر دادند «قوت و قوت همه از نور تجلی گیرد» از درِ بخت درآمده رسالهٔ مبارکهٔ «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» تالیف امیر سیدعلی همدانی عارف بیدارگر قبله را پیشم نهادند و برفتند که چه خوش تحفه آوردند.

آنان که تبار از غدیریانند، باطن ایشان را از اقداحِ شرابِ الفت مملو گردانیده‌اند و عقول ایشان به‌مطالعهٔ اسرارِ اخیار ملکوتی دلباختگانِ بر علی و آل علی مشغول است می‌دانند چه تحفه‌ام دادند و رفتند و آن ولایت‌مداران که سفینهٔ افهام ایشان در دریای وحدت به‌تلاطم امواج و ارادتِ غیبی غرق است مزهٔ لذتِ این نالایق نوازی را چشیده‌اند، می‌دانند به‌چه لذتی پُرم کردند، سینه از اسرارِ چنین فیضی عشق‌آباد شد، که هرکس را این سعادت روی نمود ابواب مواهب غیبی بر وی گشودند، همتش بخشیدند تا او هم بکند آنچه مسیحا می‌کرد.

اول آذر هفتاد و نه
خاک پای شیعیان
حسین بدرالدین

مهدوی نیز از پای ننشسته تا بر آنچه پیمان بسته‌اند وفا کنند و قانونِ «برتری علی‌بن ابیطالب» را بر تمامی امت اسلامی از هر خطری حفظ کنند اینان تا آخرین غروب عمر دنیا در راهند می‌آیند و می‌روند از جمله آنان ناشر فضائل آل علی و دلباختهٔ خامس آل کسا معدن جود و سخا مظهر مهر و صفا حاج سید غلامحسین شیرازی مجابی است که در روز پنجشنبه هفدهم محرم ۱۴۲۲ هجری مطابق فروردین ۱۳۸۰ به‌عرشه منبر در حال ذکر مصائب عرشیان عاشورا به‌جلوهٔ مولایش ارباب کریمش پر کشید و در حریم آستانه عبدالعظیم حسنی صورتِ عبودیت به‌خاک نهاد.

پیش نوشتار

چون عارف بیدارگر قبله مؤلف ما شمه‌ای از فضائلِ مولای هر مؤمن و مومنه علی بن ابیطالب سلام الله علیهما را به‌صورتِ رساله‌ای تدوین نموده می‌طلبد پیش نوشتار و ترجمه رسالهٔ حضرتِ ایشان را به‌مختصری پیرامون فضیلت اختصاص دهیم و بدانیم حضرت علی عظیم در قرآن حکیم کریم آنجا که می‌فرماید: «**وَ اَنَّ اَلفضلَ بِیَدِاَللهِ یُؤتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اَللهُ ذُواَلْفَضْلِ اَلْعَظیمِ**»[1] هر فضل را به‌خود مخصوص می‌گرداند، و هرکه را مشیتش تعلق گیرد به‌آن فضل که رحمت الهی است مخصوص می‌گرداند[2] و این رحمتِ خدادادی وجودِ هر انسان را پُر کند به‌فرمودهٔ علی امیرالمؤمنین شرافت آدمی زاده می‌شود[3] که معاشرتِ ابناء زمان با چنین صاحبان فضیلت‌ها، موجب زنده ماندن دل‌هایشان می‌باشد زیرا قطب العارفین علی امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «**مُعاشَرَةُ ذَوِی اَلْفَضائِلِ حَیوةُ اَلْقُلُوبِ**»[4] به‌لحاظِ همین خاصیت خاص مولی‌الموحدین علی علیه السلام خواسته‌اند انسان‌ها خویش را به‌فضیلت‌ها گرامی دارند «**اَکْرِهْ نَفْسَکَ عَلَى اَلْفَضائِلِ**»[5] تا سرشت آدمی

---

۱. یعنی «و هر فضل و نعمتی به‌دست خداست که او به‌هرکه خواهد می‌بخشد و خدا دارای فضل و رحمت بزرگ و بی‌پایان است» (حدید: ۲۹)

۲. یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ (آل عمران: ۷۴)

۳. کَمالُ اَلْفَضائِلِ شَرَفُ اَلْخَلائِقِ (غررالحکم: ۶۳۶/۴)

۴. غررالحکم: ۶۳۶/۴

۵. غررالحکم: ۲۳۸/۲ یعنی: «خویشتن را بر فضیلت‌ها گرامی دار.»

که رغبت به‌فرومایگی و رذیلت دارد نتواند صاحبش را به‌رعیتی خود وادارد.
پس هر کس در کسبِ این شرافت، کمتر بکوشد به‌اعتبارِ «**مَـنْ قَـلَّتْ فَـضٰائِلُهُ ضَعُفَتْ وَ سٰائِلُهُ**»[1] وسائل و وسائط کامیابی وی ضعیف‌تر است. و چنین آدمی زاده لذّت از زنده بودن نبرده، همیشه دور از نشاط و خرمی با مشکلاتِ زندگی دست در گریبان است و چه بسا در انتظارِ مرگِ زودرس دقیقه شماری نماید.

تجلی فضیلت

آن دم که از هر دوکون آثاری نبود؛ هستی بی نشان به‌کنج نیستی عالم نهان بود و به‌حُکم «**کان الله و لم یکن معه شی**»[2] خدا بود و چیزی با او نبود هر فضیلتی روح و جانِ اسماءالله بود، قالبی می‌جست تا بر آن تجلی کند «عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی» را در دارالقضاء مُقدرسازد؛ که «مژدگانی بده ای خلوتی نافه‌گشای» غیب خانهٔ هستی بی‌نشان به‌وجد آمده، نخستین تجلی به‌اعتبارِکلامِ نبوی «نور» و «روح»، «عقل» و «جوهر» محمدی از خلوت‌سرایِ غیب، همان فضیلت‌های الهی اعنی محمد و علی، از سرحدّ عدم راهِ رسیدن به‌اقلیم وجود آغاز می‌کردند. نغمهٔ دل انگیزِ

رهرو منزل عشقیم و ز سرحدّ عدم
تا به‌اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

را سرداده، با این نوای نشاط‌آور همهٔ ذراتِ هستی را به‌وجد و پای‌کوبی و دست‌افشانی درآوردند.

امام باقر علیه‌السلام از جد بزرگوارش امیر مؤمنان روایت می‌نماید فرموده‌اند: «همانا خدای تعالی یگانه و یکتا و منفرد در یگانگی، کلمه‌ای گفت، آن کلمه نوری

---

۱. غررالحکم: ۳۴۵/۵ یعنی: «هرکه را فضیلت اندک باشد وسائل و وسائط کامیابی وی ضعیف گردد.»
۲. یعنی: «خدا بود و چیزی با او نبود» احیاء علوم دین: ۳۱۳/۴ مصباح‌الانس: ۲۶ و ۷۹ فتوحات مکیه: ۳۵۳/۱۳ شرح قیصری به‌فصوص: ۲۲۱.

شد و از آن نور محمد(ص) و من و فرزندانم را خلق کرد، سپس کلمه‌ای دیگر گفت و آن کلمه روح گردید، خدا آن را در همان نور و در بدن‌های ما جای داد پس ما روح و کلماتِ خدا می‌باشیم»[۱] این ظهور که حضرت لولاک به«**اَوَّلُ ما خَلَقَ الله**» روحی و نوری و عقلی تعبیر فرموده‌اند[۲] در سیر نزولی در هیکل توحیدی «**اَوَّلُنٰا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنٰا مُحَمَّد وَ اَوْسَطنا مُحَمَّد وَ کُلُّنا مُحَمَّد فَلا تَفرَقُوا بِعَیْنٍ**»[۳] همان فضیلت‌های غیب که روح و جان اسماء الهی بودند به‌ظهور آمدند.

این ظهور همان فضیلت‌های مخصوصِ خداست که به‌صورتِ حقیقتی از پگاه ازل درخشیدن گرفت و علی‌بن ابیطالب درباره‌اش به‌کمیل‌بن زیاد صاحب اسرارش می‌فرماید: «**اَلْحَقیقَةُ نُورُ یُشْرَقُ مِنْ صُبْحِ الْأزلِ فَیَلْوَحُ علیٰ هَیٰاکِلِ التُّوْحیدِ آثٰارِهِ**»[۴] حقیقت نوری است که از پگاه ازل می‌درخشد و آثار آن بر هیکل‌های توحید (مظاهر) پرتوافشانی می‌کند.

پس فضیلت‌ها با ظهورِ صادر اوّل از غیب قدم بیرون نهاده «حقیقة محمدیه» که جوهرهٔ هستی است نامش نهاده‌اند، و به‌منزلهٔ نخستین مرحلهٔ نزول الهی در صور گوناگون وجود است در حقیقت اولین انسانِ مخلوق [نور محمدی = تمام فضیلت‌های خدا] بوده، آنگاه سایر موجوداتِ جهانِ‌هستی باحفظ تربیت یافت شده‌اند، پس هرچه در جهانِ امکان یافت شود زیرِ پوشش و احاطه علمی آن صادر اول است[۵] که محمد و آل باشند.

---

۱. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۸۶

۲. گوهر مراد: ۲۰۲ وافی: ۱۷/۱ ـ ۱۸ خوان الاخوان: ل ۳ شرح اصول کافی ملاصدرا ترجمه: ۱۵۱/۱ شرح الاسما الحسنی سبزواری: ۲۵۲ مشارق انوار الیقین: ۲۴

۳. شرح حدیث المعرفة بالنورانیه: ۲۳۳

۴. از فقرات حدیث حقیقت که ما در کتاب کمیل محرم اسرار امیرالمؤمنین با شرحی فشرده آورده‌ایم.

۵. تفسیر موضوعی قرآن: ۲۶۳/۸

انسانِ کامل

صورتِ بی‌نقص همهٔ فضیلت‌ها

به‌حُکم «خَلَقَنِیَ اللهُ مِنْ صَفٰاءِ نُورِهِ»[۱] خداوند محمد بن عبدالله در حقیقت چهارده معصوم را از نورِ روشنائی خود آفرید، پس نخستینِ آفریدگان که مبدأ جهان شد نور محمدی است خداوند آن را پیش از هر چه آفرید و همهٔ پدیده‌ها از آن خلق شد[۲] در معنا کل خیر و خوبی که فضیلتِ مطلق غیب خانه بوده، با این تجلی آفریده شده است که پیامبر اکرم به‌جابربن عبدالله فرموده‌اند «نور پیغمبر بوده، خدا او را آفرید سپس هر خیر و خوبی را از آن خلق نمود»[۳] بر همین اعتبار است که در کل امور «أُسوةٌ حَسَنَةٌ»[۴] قرارگرفت و می‌باید الگو باشد زیرا عبدِ مطلق بوده، جز جمال و جلال خدا چیزی نشان نمی‌داده. و چون «نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَٱلْاَرْضِ» در مرآت نبی اکرم تابید[۵] تمام اهداف او خدا و تمام کارهایش برای رضای خداست و به‌لحاظِ همین خصوصیت تمامِ فضیلت‌های الهی به‌او اختصاص یافت و هرکس بخواهد به‌فضیلتی مزین و منور گردد می‌بایست سیر در سیرهٔ عملی آن ذاتِ نازنین را به‌اتمام رساند که به‌کمال می‌رسد و اگر «عُلَمٰاءُ أُمتی کَأَنْبِیٰاءِ بنی إِسْرٰائیل»[۶] را به‌غیر معصوم اختصاص بدهیم در حریم پیامبران قرار خواهد گرفت و لذا نسبت به‌صحابی بزرگوار سلمان فارسی «سَلمانُ مِنّٰا أهلَ البَیْتِ»[۷] شرفِ صدور یافت، زیرا به‌طورِکامل مولایش رسول خدا را قبلهٔ عمل و آرزو قرار داده بود.

آنگاه که باورمان شد انسانِ‌کامل از جمله اسماء انحصاری معصوم علیه السلام[۸]

---

۱. بحارالانوار: ۱۶۸/۵۴

۲. برای دانستن موضوعاتی پیرامون این حقیقت غیرقابلِ انکار به‌کتاب نخستین تجلی مراجعه نمائید.

۳. بحارالانوار: ۱۷۰/۵۴

۴. احزاب: ۲۱.

۵. تفسیر موضوعی قرآن: ۱۸۵/۸

۶. بحارالانوار: ۲۲/۲

۷. جامع صغیر: حدیث ۴۶۹۷

۸. حضرت رضا علیه‌السلام در روایتی طولانی که به‌خصوصیت‌های امام اشاره دارند می‌فرمایند: «چگونه کسی می‌تواند جایگزین وی شود یا از عهدهٔ کارش برآید» (آثار الصادقین: ۱۴۶/۱)

است و بر غیر ذواتِ چهارده‌گانه نمی‌توان اطلاق کرد و همهٔ فضیلت‌های الهی با او به‌ظهور نشسته می‌توانیم بگوئیم قرآن انسانِ کاملِ صامت و معصوم انسانِ کاملِ ناطق است که تمام فضیلت‌ها با اوست در معنا صورت ِ کامل فضل الهی می‌باشد. پس فضائلشان نسبت به‌درون خودشان مانند تمام خصوصیت‌هایشان «**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيٌ**»[1] است یعنی «نیست مانند او چیزی». حضرت امام رضا علیه‌السلام از ابوالائمه علی بن ابیطالب روایت نموده است! «**نَحْنُ اَهْلُ‌الْبَيْتِ لايُقَاسُ بِنَا اَحَدٌ**» ما خاندانی هستیم که هیچکس با ما مقایسه نشود و همتا نگردد[2]

در این صورت معصوم علیه السلام که به‌فرمودهٔ علی بن موسی «بدون سعی و طلب به‌فضلِ خدای وهاب به‌همهٔ فضائل ممتاز است»[3] هم انسانِ کامل وادی توحید می‌باشد و هم صورتِ بی‌نقصِ همهٔ فضائل الهی به‌شمار می‌رود که با پیروی کردن از دستورات او، انسان‌ها صاحب فضیلتی از فضائل او در نهایت فضل الهی می‌شوند.

حضرت امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: «هرکس دوست می‌دارد که میان او و خدا پرده‌ای نباشد، تا معاینه خدای را دیده و خدا را بر وی نظر باشد، پس باید آلِ محمد را دوست داشته و از دشمنانشان دوری گزینند، و امامتِ آنان را بپذیرد، پس اگر چنین باشد خدا بر وی نگریسته و او خدای را دیدار کند»[4]

ترا چنانکه توئی هرکسی کجا بیند

یکی از مباحثِ بسیار مهّم و حائز اهمیت که در امام‌شناسی می‌باید به‌آن دقّت شود موضوع قابلِ توجهِ معرفت به‌وجود **ربُ الارض** که وَجْهُ اللهِ الْاَعْظم و معنای اسماء الهی، امام علیه‌السلام است که حضرت هادی خطیب بهشت در شأنشان

---

۱. شوری: ۱۱

۲. بحارالانوار: ۲۶/۲۶۹

۳. بحارالانوار: ۲۷/۵۱

۴. بحارالانوار: ۲۷/۵۱

فرموده‌اند «**بِكُمْ فَتَحَ اللهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ**»[۱] یعنی «به‌شما گشوده خدا [خلقت را آغاز کرد] و به‌شما پایان می‌دهد». چنانکه امام موسی کاظم می‌فرمایند: «خداوند به‌پاسِ انوار ایشان آغازِ آفرینش فرمود و به‌نام آن‌ها ختم ملک هستی و مقادیر عالم ناسوتی کرد».[۲]

به‌تعبیر دلنشینِ عارفه کامله واصله کوکبِ اعظمِ کاکوئی، معصوم علیه‌السلام «به‌سببِ کمالِ عبودیت و مذلت در خدمت پروردگار حق تعالی خلقت و کسوتِ صفات کمالیه خود را که خالقیت و رازقیت و احیاء و اماته است به‌آن حضرت پوشانیده تا خلیفهٔ کامل الهی شد» و با «نحن وجه‌الله الاعظم جمال الوهیت و ربوبیت را از پس پردهٔ عبودیت جلوه‌گر کرد سرّ معرفتِ به‌انسان کامل را که خلیفهٔ الهی است در پرده با رازشناسی فهماند جز اهلبیت نیست را در میان نهاده...»[۳]

در این صورت به‌اعتبارِ کلام منبع فیضِ «**مَنْ عَرَفَنِي بِالنُّورانِيَّةِ فَقَدْ عَرَفَ اللهَ وَ مَنْ عَرَفَ اللهَ فَقَدْ عَرَفَنِي بِالنُّورانِيةَ**»[۴] آن کس که مرا به‌نورانیّت شناخت همانا که خدای را شناخته و آن کس که خدای را شناخته باشد مرا به‌نورانیت شناخته است. پس معرفت به‌امام معرفة‌الله می‌باشد، البته به‌قولِ قابلِ توجه مرحوم استاد شهید علامهٔ مطهّری: «نه شناخت علی به‌اسمش و نسبش، شناخت شناسنامه‌ای... که این شناخت علمی و شناختِ انسانِ کاملِ اسلام نیست، شناخت عملی»[۵] همان حقیقت نورانیت علی بن ابیطالب که همدوش نور احمدی آفرینش را آغاز کرد.

و آیا چنین سعادتی نصیبِ **انسانی کاملاً انسان** [← غیرمعصوم] می‌شود؟ که انسانِ کامل اسلام را همانطور که خود به‌آن اشاره نموده بشناسد یا همچنان که

---

۱. زیارت جامعهٔ کبیره

۲. شناخت پیغمبر خدا: ۲۶ به‌نقل از بحرالمعارف شیخ عبدالصمد

۳. نخستین تجلی: ۱۶۵، این کتاب را برای پی بردن به‌موقعیت معصوم در عالم خلقت حتماً مطالعه کنید که در نوبهٔ خود اگر بی‌نظیر نباشد کم نظیر است.

۴. شرح حدیث المعرفة بالنورانیه: ۳ مشارق انوارالیقین: ۱۶۰ بحارالانوار باب نادر فی معرفتهم.

۵. انسانِ کاملِ شهید مطهری: ۶-۷

معرفت به‌کنه ذاتِ حضرت حق تعالی محال است، معرفت به‌**نایب الحق** که فرموده: «**کُنْتُ وَلِیّاً وَ آدَمَ بَیْنَ الْمٰاءِ وَالطّینِ**»[۱] نیز از جمله آرزوهایی می‌باشد که هیچگاه برآورده نشده و نمی‌شود.

پاسخ خود را در کلام منبعِ فیضِ حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام آنجا که دربارهٔ شخصیت امام می‌فرماید: «یگانه دورانِ خویش است، هیچ کس به‌پایه او نرسد، عالمی هم‌طرازش نباشد، جایگزین و مثل و مانند ندارد، بدون سعی و طلب به‌فضلِ خدایِ وهاب به‌همهٔ فضائل ممتاز است» سپس اضافه می‌نماید «**فَمَنْ ذَا یَبْلَغُ مَعْرِفَةَ الْإِمٰامِ اَوْ کُنْهُ وَصِفَةِ**» یعنی چه کسی «تواند به‌معرفت امام نائل گردیده یا به‌کُنه وصفش برسد؟»[۲]

به‌این مقدار اکتفا ننموده‌اند در پی آنچه بیان کرده‌اند می‌فرمایند: «هیهات، هیهات در توصیف شأنی از شؤون، یا فضیلتی از فضائل امام، عقلها گم گشته، خردها سرگردان، مغزها حیران، سخنوران فرومانده، شاعران خسته، ادیبان ناتوان، زبان‌آوران وامانده، دانشمندان درمانده و همه به‌عجز و تقصیر خویش معترفند، با این وصف چگونه توان همهٔ فضائل او را بیان کرد یا او را چنانکه هست به‌نعْت آورد و چگونه کسی تواند جایگزین وی شود یا از عهده کارش برآید؟...»[۳] در این صورت باید حال که چنین مرتبت و منزلتی در توانِ غیر معصوم نیست تا بتواند توصیف شأنی از شؤون یا فضیلتی از فضائل امام بنماید، چه کسی قادر به‌شناختِ مثلاً ابوالائمه علی بن ابیطالب سلام الله علیهما می‌باشد؟

کلامِ مبارکِ خواجه کائنات اول مخلوقات حضرت احمد مختار محمد مصطفی(ص) پرده از روی چنین معضلی برداشته، آدمی را به‌مقصود می‌رساند فرموده‌اند: «**یا عَلِي مٰا عَرَفَ اللهَ إلا أنَا وَ أنْتَ وَ مٰا عَرَفَنِي إلّا اللهُ وَ أنْتَ، وَ مٰا**

---

۱. یعنی علی فرموده است «هنوز آدم میان آب و گل بود که من ولی بودم» انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه تالیف علامه حسن‌زاده آملی: ۹۲. ۲. تحف العقول: ۵۱۴

۳. به‌همان مدرک از صفحه ۵۱۳ تا ۵۱۹ رجوع نمائید که در معرفت امام دانستنش ضروری است.

عَرَفَکَ إلّا اللهُ وَ أنَا»[۱] یعنی «ای علی خدا را جز من و تو کسی نشناخت و مرا جز خدا و تو کسی نشناخت و تو را جز خدا و من کسی نمی‌شناسد.»

به‌همین لحاظ بوده است که در روایات اسلامی اعم از شیعه و سنی نافرمانی از علی، نافرمانی از خدا و پیامبر است، ایذاء به‌آن بزرگوار عیناً ایذاء به‌خدا و رسولش می‌باشد. اطاعت از امیرالمؤمنینِ حقیقی اسلام علی‌بن ابیطالب، اطاعت از خدا و رسول اکرم محسوب می‌شود و...

در این صورت باید معتقد باشیم برای چنین مرتبتی از مراتبِ معرفتِ به‌امام که فقط در توانِ خدا و محمدبن عبدالله می‌باشد، هیچکس را زهرهٔ آن نیست مدّعی معرفت به‌شخصیتی باشد که از همهٔ انسان‌ها برتر است[۲] ولایتش، ولایت خداست و هیچ پیغمبری جز به‌آن مبعوث نشده است[۳] یک روز دوست داشتن او و جانشینانش که آل محمد هستند از عبادت یک سال ارزنده‌تر[۴] بل به‌تعبیر امام صادق برترین و بالاترین عبادتهاست[۵].

پس چون محمد و علی و فاطمه و امامانِ اهلبیت علیهم‌السلام خانواده‌ای هستند که هیچ کس با ایشان قیاس و همتا نگردد[۶] شناخت آنان نیز از عهدهٔ آنان که از ایشان نیستند خارج است مگر کسانی که در مرتبه‌ای از مراتب تبعیت حضرات باشند زیرا امام صادق علیه‌السلام به‌ابوبصیر فرموده‌اند: «ما خانواده‌ای هستیم که دانش مرگ و میرها و وقوف بر حوادث و پیش‌آمدها و رموز وصایا و سفارشها و معرفت تفصیل اسرار و رموز و تمیز حق و باطل، به‌ما داده شده و شیعیان ما را چون مردی که خانوادهٔ خود را نیکو شناسد می‌شناسند»[۷] پیامبر اکرم دربارهٔ چنین کسی فرموده‌اند: «خداوند تمام خیر و خوبی را برایش فراهم نموده است»[۸] و مهمتر اینکه

---

۱. القطره: ۱۴۰/۱ ب ۲ ح ۱۴۳ تاویل الآیات الظاهره: ۱۴۵ مناقب ابن شهر آشوب: ۲۶۷/۳

۲. جابربن عبدالله انصاری صحابی رسول خدا می‌گوید: «ذَاتَ خیرُ البِریةِ» امالیِ مفید: ۶۲

۳. اصول کافی: ۴۲۹/۲ بحارالانوار: ۲۸۱/۲۶

۴. بحارالانوار: ۱۰۳/۲۷ به‌نقل از کشف‌الغمه

۵. محاسن برقی: ۱۵۰ بحارالانوار، ۹۱/۲۷

۶. بحارالانوار: ۲۶۹/۲۶ به‌نقل از عیون اخبار الرضا

۷. بحارالانوار: ۱۴۶/۲۶

۸. امالی صدوق: ۴۷۴

این شناخت در حدّ توانِ معرفتی انسان است که موجبِ قبولی اعمال می‌شود زیرا امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: «اگر کسی توبه کند و ایمان بیاورد و اعمالِ صالحه انجام دهد ولی به‌ولایت و دوستی و معرفت به‌فضیلت و برتری ما رهنمون نشود از آن‌ها بهره‌ای نبرد»[1]

علی مرتضی امیرالمؤمنین علیه‌السلام سوگند می‌خورند «که اگر سجده کند، آنقدر در سجده بماند تا گردنش جدا شود، خدا از وی نپذیرد مگر به‌معرفت و شناسائی حق» ما[2]. و، ای وای اگر کسی صدیقه طاهره مطهره فاطمه زهرا سلام‌الله علیها راکه رسول خدا درباره‌اش فرموده‌اند: «**فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَ هِيَ رُوحِيَ الَّتِيَ بَيْنَ جَنْبَيَّ**»[3] را از این خصوصیت برکنار بدارد که بی‌هیچ تردید چنین کسی خدا و رسول اکرم و امامان را قبول نداشته و در زمرهٔ کافران است.

اگر درختان قلم
دریاها مرکب شوند

بر طلوع و غروب ادواری گذشته بود، رهگذر طبیعت هزاران پیامبر و مصلح و آموزندهٔ فضیلت را از خود عبور داد، زحمات طاقت‌فرسا و مجاهدات بهت‌آورِ انبیاء در خلال روزگارانِ کهن بشر را به‌دستِ تربیت سپرد تا افق تاریک گیتی را برای تابش فروغ جهانتاب قرآن آماده ساخت. مأموریت آخرین مرد آسمانی ازکوه حراء آغاز شد، با احکام فطری و جذبهٔ روحانی خویش پیش آمد، دورانِ بعثت و هجرت، علاوه بر تشریع احکام، تعیین وظائف مسلمانان و ابلاغِ تکالیف الهی با بیان فضائلِ مرزداری دانا و توانا که جز علی‌بن ابیطالب نمی‌بود می‌گذشت. تا در آخرین سال حیات، وحیِ اکید خداوندی برای به‌وجود آوردن صحنهٔ غدیر در دامن طبیعت را پیامبر شنید و اطاعت نمود. طی مراسمی آنچه را از غارِ حراء آغازکرده

۱.بحارالانوار: ۸۱/۲۳ به‌نقل از امالی ابن شیخ ۲. محاسن برقی: ۲۲۴

۳. یعنی: «فاطمه پارهٔ تن من است، او روح من است که در تمام وجودم قرار دارد» بحارالانوار: ۶۳/۲۷

بود و در دلِ کوهسارِ غدیر به‌پایان رساند و از کنارِ آن برکه بر اقیانوسِ زمان موجی نوسان‌خیز و پرخروش بیفکند...

...که افکند تا از مسافتِ بشر نسبت به کانون معنویت بکاهد، **کتابِ سعادت ابدی انسان راکه از حراء تا غدیر نگاشته و شیرازه‌کرده است به‌مصلحانِ دلسوز بسپرد،** تا با آنهمه معارف و علوم و این همه تعلیمات و سنن در قلب اجتماعاتی که به‌یک رشته خرافات و جنایات گرفتارند پیش روند.

نوامیسِ پنهان گیتی که از لحظهٔ عروجِ مسیح‌بن مریم در انتظار بودند و از حراء تا غدیر، از اولین سحرگاه بعثت تا آخرین شامگاه حجةالوداع حساسترین دورانِ روزگارِ اسلام دیده بودند رهبری با لبریز بودن به‌عشق، جوانی را به‌سالخوردگی رسانده، جز برای آیندهٔ امت غصه‌ای نداشت در غدیر سرور و شادمانیش را جشن گرفتند...

... قدیسین آسمانی در جشن پرشور و هیجانِ غدیر متوجه شدند سنگهایی که پیشانی و دندان‌های مبارک محمدبن عبدالله را شکسته، خاکسترهای داغ که بر سرش ریخته می‌شد، خارهای جانکاه‌که در مسیر راهش بر پاهایش می‌خلید برایش قابلِ توجه و مطرح کردن نبود...

... که در غمِ حسد و کینهٔ **قدرت‌طلبانِ بی‌فضیلت، زورگویان ریاست‌طلب** از مهاجرین نسبت به‌علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرو رفته و می‌دید که نخبگان عرب با آنهمه سابقهٔ سیاه با یهودیان به‌ظاهر مسلمانِ انصار هم عهد و پیمان می‌شوند مسیر آنچه به‌وقوع پیوسته را تغییر می‌دهند و آنچه تعلیم داده شده را تحریف می‌کنند. فتنه به‌پا می‌نمایند فتنه‌ای که علی... در همان سرور و شادمانی غدیرکه امت به‌خلافت و وصایت و امامتِ علی علیه‌السلام بیعت می‌کردند به‌این می‌اندیشید و با خود حدیثِ نفس داشت که باید به‌این فتنه برای تثبیت بیشتر علی‌بن ابیطالب اشاره کنم...

... بارها و بارها به‌صورت‌های مختلف فرمود: «پس از من فتنه واقع می‌شود، و

چون چنین باشد همراه علی‌بن ابیطالب شوید»[۱] و به‌علی نیز می‌فرمود که «بعد از رحلتش شیادان دین خدا را وسیلهٔ دغلبازی خود قرار می‌دهند»[۲] «امت به‌تو خیانت می‌کنند»[۳] «گرفتارِ مشقت و رنج خواهی شد»[۴]...

... و **علی مظلومِ همیشهٔ تاریخ،** خود هم می‌فرماید: «آن وقتی که مادر مرا زاده است پیوسته مظلوم بوده‌ام، حتی وقتی که به‌برادرم عقیل درد چشم اصابت کرد، می‌گفت: به‌چشم من دارو نریزید تا به‌چشم علی دارو بریزید. با اینکه درد چشم نداشتم به‌چشم من دوا می‌ریختند.»[۵]

نشرِ فضائل تنها شخصیتی که می‌توانست ادارهٔ امور نماید قدغن می‌گردد و متقابلاً همان **دغلبازانِ دین‌فروش،** حدیث‌سازی را به‌صورتِ شغلی رسمی البته درباری درمی‌آورند تا غاصبانِ خلافت، همان کسانی که فرمان خدا و پیامبر را نادیده گرفتند، فتنهٔ سقیفه بنی‌ساعده را برپا نمودند در فضائلِ انحصاری علی بن ابیطالب به‌تعبیر شیرینِ ابوذر غفاری تنها امیرالمؤمنین حقیقی اسلام[۶] شریک سازند...

... اگرچه چند صباحی به‌آرزو رسیدند، به‌فریب دادن خلق و گمراهی عده‌ای خلافت کردند ولی به‌گواهی تاریخ جز لعن و نفرینِ خدا و پیامبر و امامان و خلاصه گروه ناجیه در اسلام نصیبی نداشتند. و متقابلاً فضائلِ علی امیرالمؤمنین چنان در دسترس قرارگرفت که احمد بن حنبل مؤسس فرقه حنبلی می‌گوید: «مقداری که از فضائل و مناقب دربارهٔ علی‌بن ابیطالب آمده است راجع به‌هیچ یک از اصحاب

---

۱. فضائل الخمسه: ۸۸/۳، اسدالغابد: ۲۸۷/۵ بشارةالمصطفی: ۸۵ بحارالانوار: ۳۲/۳۸ تاریخ دمشق ابن عساکر سنی: ۱۵۷/۳

۲. فضائل الخمسه: ۱۲/۳ ریاض النضره: ۲۲۹/۲

۳. فضائل الخمسه: ۵۲/۳ مستدرک الصحیحین: ۱۴۲/۳

۴. همان مدرک و مستدرک الصحیحین: ۱۴۰/۳

۵. وسائل: ۴۸۶/۵ و صورتهای دیگر پیرامون همین موضوع مناقب ابن شهرآشوب: ۱۲۲/۲

۶. اسرار آل محمد: ۳۹۴، ارشاد مفید: ۲۰ کفایةالموحدین: ۳۷۷/۲ المختصر حسن‌بن سلیمان: ۵۹ بحارالانوار: ۱۲۷/۲۸ و ۳۳۱/۳۷

وارد نشده»[۱]

مردی به‌ابن عباس گفت: «سبحان‌الله چقدر فضائل علی‌بن ابیطالب زیاد است من گمان دارم سه هزار منقبت باشد» ابن عباس گفت: «چرا نمی‌گوئی که به‌سی هزار نزدیک‌تر است»[۲]

یا سعید بن جبیر می‌گوید: از ابن عباس دربارهٔ علت اختلاف مردم نسبت به‌علی‌بن ابیطالب پرسیدم در جوابم گفت: «ای فرزند جبیر از من پرسش دربارهٔ کسی می‌کنی که فقط در یک شب سه هزار منقبت داشت...»[۳]

و ما به‌این کلام نبوی اکتفا می‌کنیم که فرموده‌اند: «**لَو أَنَّ الاَشجارَ اَقْلامٌ وَالْبَحْرَ مِدٰادٌ وَالْجِنَّ حُسّابٌ وَالْإِنسَ كُتّابٌ مٰا أُحْصَوْا فَضائِلَ عَلِيِّ بْنِ اَبيطالِبٍ**»[۴] اگر تمام درختان عالم قلم شود و دریاها مرکب گردد و جن حسابگر و تمام افرادِ انسان نویسنده و کاتب، نمی‌توانند فضائل علی‌بن ابیطالب را بشمرند.

سلمان فارسی از پیامبر اکرم روایت می‌کند «**اَعْطَى اَللّهُ عَلِياً مِنَ اَلْفَضْلِ جُزْأً لَوْ قُسِمَ عَلٰى أَهْلِ الأَرْضِ لَوْ سَعَهُمْ**»[۵] خدا به‌علی فضلی بخشید که اگر جزئی از آن را میان مردمِ زمین تقسیم کنند به‌همگان خواهد رسید [← همه صاحب فضیلت می‌شوند] و جزئی از فهم به‌او کرامت فرموده است که اگر میانِ تمامِ اهلِ زمین قسمت گردد به‌همه می‌رسد [← همگی دانا و صاحبِ فهم می‌شوند].

و خلاصه به‌گفتهٔ زمخشری دانشمند و ادیب و مفسرِ سرشناسِ اهل سنت «چه بگویم دربارهٔ مردی که فضائل او را دشمنانش از راه کینه‌جویی و حسد انکارکردند، و دوستانش از ترس و بیم پنهان داشتند، باز از این میان آن قدر فضیلت‌های وی انتشار یافت که خاور و باختر را فراگرفت»[۶]

---

۱. المراجعات: ۲۸۱ چاپ سوم ترجمه‌اش مناظرات: ۲۲۱

۲.ینابیع الموده: باب ۱۲۱/۴۰

۳. ینابیع الموده: باب ۱۲۳/۴۰

۴. ینابیع‌الموده: باب ۱۲۳/۴۰ و از شیعه بحارالانوار: ۴۹/۴۰

۵. مناقب ابن شهر آشوب: ۳۲/۲

۶. در حساسترین فراز تاریخ: ۲۸۴ به‌نقل از زندگانی امیرالمؤمنین: ۵ نسبت به‌زمخشری داده شده است

سرچشمهٔ دریایِ موج‌خیزِ فضائل علی(ع)

دربارهٔ فرزندِ ابیطالب مؤمنِ قریش علیه‌السلام که به‌گفتهٔ شیخ بهاءالدین عاملی «گرامی‌ترین آفریدگان و پر جلال‌ترین انسان‌ها»[۱] و به‌اعترافِ خواجه نصیرالدین طوسی «در رتبه با پیامبران مساوی»[۲] بل افضل است[۳] و بعد از محمدبن عبدالله تنها انسانی می‌باشد «که با روحِ کلی جهان ارتباط و پیوستگی یافت و با او همنشین گشت و اولین کسی بود که لبانش آهنگ نغمه‌های آن روح را به‌گوش مردمی رسانید»[۴] باید دانست گفتن در شأن چه شخصیتی است و نوشتن در حیطهٔ قدرتِ چه سعادتمندی...

... زیرا «او را نیکویی‌ها و برتری‌های بیشماری است که در آن‌ها به‌آخرین درجهٔ کمال رسیده و از همهٔ انسان‌های بزرگِ پیشین که از آنان سخنانی حکمت‌آمیز به‌یادگار مانده پیشی گرفته است»[۵] مهمتر این که «بی‌نیازی او از همه و نیازِ همگان بدو»[۶] نه تنها کارِ تفحص پیرامونِ شخصیتی را که «در میان انسان‌ها چون پدیده‌ای معقول در میانِ محسوس‌ها»[۷] بی‌نتیجه‌ای کارگشا نموده است بل مشکلی بر مشکلات افزوده زیرا شخصیت‌هایی که چون ابن ابی‌الحدید سال‌ها با کلماتش [← نهج‌البلاغه] انس داشته‌اند و خلوت نموده‌اند اعتراف کرده‌اند «اگر آثارِ حدوث در وجود تو [علی علیه‌السلام] آشکار نگشته بود می‌گفتم تو بخشندهٔ روان به‌کالبدها و گیرنده جانِ جاندارانی»[۸] ذلیلانه عتبه‌بوس کتاب‌های فضائلش بوده‌اند خصوصاً

ولی علامهٔ فقیه و محدث و مفسر عارف مولانا فیض کاشانی در محجّة‌البیضاء: ۲۴۵/۱ با تعبیر بعضی اهل دانش آورده است.

۱. الغدیر: ۲۴۸/۱۱

۲. تجریدالعقائد مبحث پنجم.

۳. به‌کتاب مصباح الهدایه فی اثبات‌الولایه علامه فقیه حاج میرسیدعلی بهبهانی رجوع کنید.

۴. از جبران خلیل جبران

۵. شریف رضی از آغاز نهج‌البلاغه

۶. از خلیل بن احمد فراهیدی دانشمند و نحوی بزرگ واضع دانش عروض در تأسیس اشیعه: ۱۵۰

۷. از ابن‌سینا فیلسوف و طبیب مشهور اسلامی در معراج‌نامه حاشیه شفا پایان الهیات.

۸. العقائد السبع العلویات: ۴۳-۴۴

اینکه خوارزمی فقیه، ادیب، حافظ، خطیبِ مشهور حنفی باشناختی که در تدوین مناقب آن وجودِ نازنین نصیبش شده می‌گوید:«**گویا همهٔ مردم به‌سان پوستند و مغز مولای ما علی است**»[1]

و یا آنچه شیخ محمد عبده دانشمند و مصلح مشهورِ نهضت فکر مصری که دربارهٔ حضرتش به‌این نتیجه رسیده است «عقلی نورانی که هیچ شباهتی با اجسام ندارد از **عالم الوهیت جداگشته است** و به‌روحِ انسانی اتصال یافته»[2]

پس «نابغه‌ای مبرز»[3] که «دانش فراوان و شجاعت عالی، فصاحت درخشان او با نیکویی‌های اخلاقی و شرافت‌های ذاتی‌اش آمیخته بود.»[4] او را «مجسمه‌ای از کمال در قالبِ بشریت»[5] نشان می‌داد «یکتا نسخه‌ای است که خاور و باختر در گذشته و حال صورتی به‌سان آن که مطابقِ اصل باشد به‌خود ندیده است»[6] همه را در رازِ ناشناختهٔ خود متحیر کرده است. حال شناختِ سرچشمه دریای موج‌خیز فضائل چنین شخصیتی در باره‌اش نوشته‌اند: «برای یکلحظه هم در همهٔ شبانه‌روز خدا را فراموش نمی‌کرد»[7] و نه «زمان می‌تواند آوازش را در گوشِ ما خاموش و نه مکان می‌تواند صورتش را از ذهنمان محو کند»[8] حتی معتقدند و هستیم که خون فرقِ شکاف خورده‌اش «همیشه بر پیراهن زمان ثابت است تا در محشر به‌پیشگاه خداوندِ رحمان برسد و دستِ تظلم برآورد»[9] ضرورتی است که به‌هیچ چیز برطرف نمی‌شود.

---

۱. الغدیر: ۳/۳۸۵
۲. مقدمه شرح نهج‌البلاغه عبده
۳. از نائل مرصفی استاد ادبیات مصر در کتاب ماهو نهج‌البلاغه تالیف شهرستانی: ۵
۴. از محمد فرید وجدی در دائرةالمعارفش: جلد ۶
۵. از عبدالفتاح عبدالمقصود دانشمند مشهور مصری از تقریظ الغدیر در جلد ۶
۶. از شبلی شمیل پیشوای مکتب مادی در «مبدأاعلی: ۱۶۱»
۷. از دکتر طه حسین در کتاب علی و بنوه: ۱۵۸
۸. از میخائیل نعیمه نویسنده مشهور مسیحی عرب در کتاب صوت العداله: ۱۲۱۰
۹. از ابی‌العلاء معری فیلسوف و شاعر معروف عرب از دیوان: ۹۳

زیرا همه باید بدانند و اعتراف کنند دربارهٔ علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام که وجودش چون وجود عقل است هر چیز باید بدو سنجیده شود، همچون آفریدگارش وصف بزرگی و عظمتش از افقِ توانایی بشر خارج است، فکر محدود انسانی حقیقتِ بی‌منتهای او را درک نخواهد کرد، زیرا رسول خدا در شأن او فرموده‌اند: «**میان خدا و علی پرده‌پوشی در کار نیست، علی خود پرده و پوشش میانِ خدا و خلقش است**»[1]

... علی اقیانوس بیکرانه‌ای است که دست یافتن بر اعماق ذخایر و گنجینه‌های فضیلت و دانشش کارِ هیچ شناور و غواصی نیست، و پی بردن به‌قدرش را آرزوئی محال باید دانست.

فقط باید بپذیریم و بگوئیم و بنویسیم و اشاعه دهیم «**ما را جز این نرسد که او را دوست بداریم و بدو عشق بورزیم**»[2] و بدانیم چه نیروی فوق بشر مقدسی که قدیسین را می‌شناسد او را شناخته و به‌بشر شناسانده است.

فضائل علی فروغ جلوهٔ غیب

باید بپذیریم عظَمتِ آن روحِ بلندی را که چون رازِ مقدسِ آفرینش بر همه چیز دامن کشیده است به‌فرمودهٔ پیامبر اکرم «چشمِ بینا و گوشِ شنوا و زبانِ گویای خدا در میان خلقش»[3] می‌باش و چون جز خدا و رسولش او را نشناخته‌اند[4] باید دربارهٔ عظمتش و شخصیتش بگویند و خلق در هر مرتبهٔ کمال هستند بشنوند و شرافتِ نقلِ شنیده‌های خویش را کسب کنند. زیرا نورِ این ذات اقدس با نورِ پیامبرِ اکرم از نور الله جدا شده است واین دو نور که در حقیقت یک نور بوده‌اند حضرت نورالانوار یا با کمال اعتقاد و ایمان بگوئیم «الله نورالسموات و الارضِ» قرآن می‌باشند که مسلماً هر نوری خلق شده است از نور محمد و علی می‌باشد.

---

۱. تاریخ سیاسی صدر اسلام: ۱۴۳
۲. کلام توماس کارلایل فیلسوف معروف و نویسندهٔ مشهور انگلیس از کتابِ صوت‌العداله: ۱۲۲
۳. تاریخ سیاست صدر اسلام: ۱۴۴ بنقل از بحارالانوار: ۹۵/۴۰
۴. به‌روایتش اشاره کردیم.

پس با چنین موقعیتی شخصیت به‌خود متکی علی احتیاج به‌استمداد از گفتار و افکار دیگران در هر مرتبت علمی یا معنوی باشند ندارد. عظمتِ خودساختهٔ او به‌هیچ گونه پشتوانه‌ای نیازمند نیست، این شخصیت که روحِ اسماء الهی است[1] به‌هیچ معرفی جز نشان دادن شخصتیش با بیان ارزش‌هایی که خدا و رسول برایش بیان کرده‌اند نیازمند نیست. تعبیر دلنشین و قشنگ و بی‌سابقهٔ شیخ اُزیری به‌یادم آمد که در اشعاری به‌کار گرفته، سروده است:[2]

أنْتَ قُرْآنُهُ الْقَدیمُ وَ أوْصا
فُکَ آیاتُهُ الّتی اَوْحاها

یعنی: «تو قرآن قدیم خدا هستی، و اوصاف تو آیات آن قرآن است که خدا وحی کرده.» در این صورت چون قرآن کلامِ خداست در معنا علی جمالِ کلام الهی می‌باشد. به‌همین دلیل او هرچه دارد از خداست که همانند و هم‌شأن و هم‌سنگ وحی بر رسول خدا نازل شده است. به‌اعتبارِ چنین موقعیتی جز خدا و رسولش او را نمی‌شناسند و نمی‌تواند کسی او را بشناساند...

... روایت کرده‌اند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «**لَقَدْ تَجَلّی اللهُ لِخَلْقِهِ فِی کَلامِهِ وَ لکِنَّهُمْ لا یُبْصِرُونَ**»[3] یعنی: «محققاً خدا درکلام خود برای خلقش تجلی کرده است ولی مردم نمی‌بینند»...

... و علی‌بن ابیطالب هم فرموده است: «**هٰذا کِتابُ اللهِ الصّامِتُ وَ اَنَا کِتابُ اللهِ النّاطِقُ**»[4] یعنی: «**این قرآن کتاب خاموش خداست و من کتابِ گویای خدایم**» شرحش با اهل اشارت که بشارت شناسند.

در چنین جایگاهی باید بپذیریم که فضائل علی مرتضی امیرالمؤمنین فروغ خداوندی است زیرا خداست که فضائلِ این عبدِ تمام عیارِ بارگاه ربوبیت را چون وحی بر سینهٔ پیامبر عزیزش نازل کرده در حقیقت به‌اعتبار «**عَلِیٌّ مِنّی کَنِفسٌ**»[5]

---

۱. در این زمینه به‌استناد روایاتی زیاد می‌توان بحثی جامع نمود.

۲. دیوانِ شیخ اُزری ۳. بحارالانوار: ۱۰۷/۸۹

۴. وسائل: ۲۰/۱۸

۵. یعنی: «علی نسبت به‌من چون خودِ من است» امالی صدوق: ۸۹

فضائل علی‌بن ابیطالب را بر سینه‌ای ریخته که عیناً سینه اوست...

... بگذریم آری فضائل علی از حضرت غیب‌الغیوب مانند نور الله که بر آسمان‌ها و زمین تابیده بر قلبِ مقدسِ خاتم پیامبران تجلی کرده و از عرشِ سینهٔ نور مجسم در قالبِ کلام به‌امتِ اسلامی گفته شده است. آنان کوشیده‌اند عیار ایمان و نفاقشان گردیده در حقیقت بهشتی و جهنمی مشخص شده‌اند...

... نوشته‌اند روزی رسول خدا در مسجد جویا شدند که علی کجاست، حضرتش از جای بلند شده عرضه داشت در حضور هستم، پیامبر اکرم به‌نقلِ فضائل فرزندِ ابوطالب علیه‌السلام پرداختند در انتها خطاب به‌علی فرمودند: «بنشین که این فضیلت‌ها را خداوند برای تو شناخته است»[۱] فضائل علی ساخته دستِ بشر نیست و اگر کلماتی نیز از رسول خدا پیرامون شخصیت علی مرتضی به‌ما رسیده در جای خودش خواهیم گفت که کوچکترین خصوصیت غیرالهی در آنها نیست. علامهٔ صفوری وقتی به‌تولد علی در کعبه اشاره می‌کند می‌گوید: «این فضیلتی است که خداوند او را بدان مخصوص گردانیده است»[۲]. عبدالباقی عمر افندی بغدادی شاعر سرشناس هم سروده است: «خداوند هیچ فضیلیتی را به‌طور پراکنده در آفریدگانش قرار نداد جز آن که همهٔ آنها یک جا در تو جمع است»[۳]...

... و ما برای اینکه شاهدی برای کلام خود آورده باشیم به‌چند نشانه اشاره می‌کنیم تا بدانید فضائلی که به‌علی اختصاص دارد کجائی است. نخست باید بدانیم که آیاتی از قرآن کریم هرچند دستوری است برای رسیدن به‌عبودیت کامل لکن در شأن علی‌بن ابیطالب نازل شده و به‌آن وجودِ نازنین برمی گردد. ابن عباس می‌گوید:«**آنچه در حق علی در قرآن آمده در حق کسی نیامده است**»[۴]

زمخشری شخصیت بلند پایه علمی اهل سنت می‌گوید در حدیث قدسی آمده است، خداوند می‌فرماید: «**لَأُدْخِلَ اَلْجَنَّتَه مَنْ اَطاعَ عَلیاً**» بهشت می‌برم هرکس راکه اطاعت از علی کند. **وَاِنْ عَصٰانِی** اگرچه نافرمان من باشد. **و أُدْخِلَ النّارَ مَنْ عَصٰاهُ وَ**

---

۱. فضائل الخمسه: ۳۲۷/۲ ذخائر العقبی: ۹۲ ۲. نزهةالمجالس: ۲۵۴/۲

۳. دیوان عبدالباقی

۴. فضائل الخمسه: ۱۶۸/۱ و صواعق المحرقه: ۷۶ و نورالابصار شبلنجی: ۷۳

اِنْ اَطاعَنِي و به‌آتش می‌برم آن کس را که نافرمان او و مطیع من باشد.»[۱]

رسول خدا فرموده‌اند: درباره علی سه دستور به‌من وحی شده است «اِنَّهُ سَيِّدُ اَلْمُسْلِمِينَ» او سرور و پیشوای مسلمانان می‌باشد. «وَ اِمٰامُ اَلْمُتَّقِينَ» او امام و رهبر پرهیزگاران است. «وَ قٰائِدُاَلْغُرِّ اَلْمُحَجَّلِينَ» و پیشوای نمازگزارانی است که بر اثر طهارت پیشانی نورانی و کف دست‌ها و پاهای درخشان دارند[۲].

رسول خدا فرموده‌اند: هنگامی که مرا به‌آسمان بردند و به‌سدرةالمنتهی رسیدم به‌من آواز داده شد «يا مُحَمَّدُ اِسْتَوْصِ بِعَلِيٍّ خَيْراً...»[۳] ادامه روایت کلماتِ حدیث قبل است. یعنی «ای محمدا! دربارهٔ علی به‌خیر و خوبی و شایستگی سفارش کن».

پیامبر اکرم فرموده‌اند: «شبی که به‌معراج رفتم و به‌پیشگاه پروردگار عزّوجل رسیدم دربارهٔ علی به‌من وحی فرمود و خبر داد «او سرور مسلمین وَلِيَّ الْمُتَّقِينَ ...»[۴] ادامه روایت ماقبل

رسول خدا در حدیثی به‌حکایت از خدای عزوجل فرموده‌اند که حق تعالی به‌عزت و جلالتش سوگند یاد کرده است «لٰا يَتَوَلّىٰ عَلِيّاً عَبْدٌ مِنْ عِبٰادِي اِلّا اَخْرَجْتَهُ عَنِ النّارِ و اَدْخَلْتُهُ اَلْجَنَّةَ» هیچ بنده‌ای از بندگانم، علی را دوست نمی‌دارد و به‌ولایتش معتقد نمی‌باشد جز آن که او را از آتش بیرون می‌آورم و وارد بهشتش می‌سازم[۵] در ادامهٔ روایت آمده متقابلاً دشمن علی علیه‌السلام را نیز از بهشت به‌جهنم می‌برم. پیامبر اکرم فرموده‌اند: در شبِ معراج چون به‌آسمانِ هفتم رسیدم جبرئیل به‌من گفت پیش برو یا محمد، به‌خدا قسم هیچ فرشتهٔ مقرّب و پیغمبر مرسل به‌این کرامت نرسیده است، پروردگارم به‌من چیزی وحی نمود چون برگشتم منادی از پشت حجاب عظمت ندا کرد: «پدرت ابراهیم خوب پدری است وَ نِعْمَ اَلْأَخُ اَخُوکَ عَلِيٌّ فَاسْتَوْصِ بِهِ خَيْراً و برادرت علی خوب برادری می‌باشد دربارهٔ او به‌خیر و خوبی سفارش کن[۶]

---

۱. مجمع‌البحرین چاپ جدید: ۱۹۷/۲

۲. فضائل الخمسه: ۱۰۰/۲ مستدرک الصحیحین: ۱۳۷/۳ و امالی مفید ۱۷۳ مناقب ابن مغازلی: ۱۰۵

۳. بحارالانوار: ۳۴/۴۰

۴. تاریخ دمشق ابن عساکر: ۲۵۷/۲

۵. تفسیر صافی: ۹۸

۶. فضائل‌الخمسه: ۳۲۶/۱۱ کنزالعمال: ۱۶۱/۶

رسول خدا فرموده‌اند: در شبِ معراج بر ساقه عرش نوشته دیدم«من خدایم، خدائی جز من نیست، بهشت عدن را با دست قدرت خود آفریدم، محمد برگزیدهٔ خلق من است **أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَ نَصَرْتُهُ بِعَلِيٍّ** او را به‌علی مؤیّد و منصورگردانیدم[1]

پیامبر خدا فرموده‌اند: جبرئیل از سوی پروردگار جل جلاله بر من نازل شد و گفت: «یا محمد خدای عزوجل بر تو سلام می‌فرستد و می‌فرماید **بَشِّرْ أَخاكَ عَلِيّاً بِأَنِّي لا أُعَذِّبُ مَنْ تَوَلاّهُ وَ لا أَرْحَمُ مَنْ عاداهُ** برادرت علی را بشارت ده که دوستدارانش را عذاب نمی‌کنم و بر دشمنش رحم نمی‌نمایم»[2]

رسول خدا فرموده‌اند: در شبِ معراج چون مرا به‌آسمان‌ها سپس به‌سدرةالمنتهی بردند در پیشگاه پروردگار عزوجل قرار گرفتم به‌من فرمود: «یا محمّد» عرض کردم «لبیک» فرمود «مخلوقاتم را آزمودم و دیدگاه تو قرار داده‌ام کدام یک را دیدی که برای تو مطیع‌تر و فرمانبردارتر باشد؟» عرض کردم: «**رَبِّي رَأَيْتُ عَلِيّاً أَطْوَعَ لِي**» پروردگارا علی علیه‌السلام را از همگان مطیع‌تر دیدم» خطاب رسید: «راست گفتی، آیا برای خود جانشین برگزیده‌ای که از سوی تو اداء وظیفه کند، و آنچه بندگانم ازکتابم نمی‌دانند به‌آنان بیاموزد؟» گفتم: «پروردگارا تو برای من اختیار فرما» فرمود: «**قَدِ اخْتَرْتُ لَكَ عَلِيّاً فَاتَّخِذْهُ لِنَفسِكَ خَلِيفَةً وَ وَصِيّاً يا مُحَمَّدُ**» من علی را برای تو برگزیدم که تو او را خلیفه و وصی خود قرار دهی یا محمد...[3]

پیامبر اکرم می‌فرماید: خدای تعالی به‌من فرمود: «یا محمد مدّت پیغمبری تو سپری و روزی تو در دنیا بریده شده پس از تو سرپرست اُمّت تو که باشد؟ گفتم: «پروردگارا من، آفریدگانت را آزمودم هیچکس را مطیع‌تر از علی‌بن ابیطالب برای خود نیافتم» خطاب شد «و نیز مطیع‌تر از برای من». یا محمد چه کسی رهبری امت تو را پس از تو عهده‌دار می‌شود؟ گفتم: «پروردگارا من همهٔ مردم را آزموده‌ام و هیچکس را بیشتر از علی‌بن ابیطالب دوستدار خود نیافتم.» خدای عزوجل فرمود: «و بیشتر از همه دوستدار من نیز هست»[4]

رسول خدا فرموده‌اند: خدا به‌من فرمان داد که چهار تن را دوست بدارم و به‌من

---

۱. کنزالعمال ۱۵۸/۶ حلیةالاولیاء: ۲۶/۳
۲. امالی صدوق: ۳۹
۳. فرائد السمطین: ۲۶۹/۱
۴. بحارالانوار: ۳۳۹/۱۸

خبر داد که خود نیز آنان را دوست دارد. و سپس فرمود «عَلِيٌّ مِنْهُمْ» علی از آن چهار تن است .» و آنگاه سه نفر دیگر را نام برد که ابوذر، مقداد و سلمان بودند.[۱]

پیامبر اکرم فرمودند: خدای تعالی دربارهٔ علی عهد بست، گفتم: پروردگارا آن را بر من آشکار و روشن گردان. فرمود: «یا محمد گوش فرادار» گفتم: بگوش هستم. فرمود: «همانا علی پس از من پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور و فروغ مطیعان من می‌باشد، هرکس او را دوست دارد مرا دوست داشته و هرکه دشمنش باشد با من دشمنی کرده.[۲]

و فرموده‌اند: «یا علی همانا خدایت زینتی بخشید که به‌هیچ یک از بندگان آن گونه زینت که محبوب‌تر در نزد او باشد عطا نکرد.» بعد از اشاره به‌زینت‌های خدائی فرمود: «فَطُوبىٰ لِمَنْ أَحَبَّکَ وَ صَدَق فِيکَ، وَ وَيلُ لِمَنْ أبْغَضکَ وَ كَذِبَ عَلَيْکَ خوشا حال آن‌کس که دوستدار تو باشد و به‌تو راست گوید و وای بر کسی که دشمن تو باشد و به‌تو دروغ بگوید»[۳] و فرموده‌اند: «خدا ترا به‌زینتی مزیّن کرد که هیچ یک از بندگان خود را آنگونه نیاراسته است به‌تو دوستی تهیدستان بخشیده، تو خشنودی که آنان پیروان تو می‌باشند و آنان خشنودند که تو امام و رهبرشان هستی»[۴] فاطمه زهرا سلام‌الله علیها فرموده‌اند پدرم بنزد ما آمدند گفتند: «همانا خدای عزوجل به‌شما مباهات کرده وهمه شما را عموماً، علی را خصوصاً آمرزیده است و من فرستادهٔ خدا به‌سوی شمایم، شما از جهت قرابت و نزدیکی با من محبوبِ مردم نمی‌شوید، مسلماً سعادتمندِ کامل کسی است که علی را در حیات و ممات او دوست داشته باشد»[۵]

رسول خدا می‌فرمایند: پروردگارم مرا به‌معراج برد و از پس حجاب‌ها آنچه باید به‌من وحی کرد و سخن گفت از جمله فرمود: «یا مُحَمَّدُ! عَلِيٌّ الأوّلُ وَ عَلِيٌّ ٱلآخِرُ و ٱلظَّاهِرُ وَ ٱلْبَاطِنُ وَ هُوْ بِكُلِّ شَيْيٍ عَلِيمٌ» یا محمد علی اول علی آخر و ظاهر و باطن

---

۱. فرائد السّمطین: ۲۹۴/۱
۲. تاریخ دمشق ابن عساکر سنی: ۱۸۹/۲
۳. همان مدرک: ۲۱۲/۲
۴. شرح نهج‌البلاغه‌ابن ابی‌الحدید: ۲۳۲/۱۱
۵. کشف الغمه: ۴۵۰/۱

است، علی به‌هر چیزی داناست...

... رسول خدا عرض می‌کند «پروردگارا آیا این صفات ویژهٔ تو نیست؟» خطاب می‌رسید: «یا محمد من خدایم معبودی بجز من نیست، من پادشاه پاک از هر نقص و آلایش و منزّه از هر عیب و ناشایست، ایمنی‌بخش دل‌های هراسان، نگهبان جهان و جهانیان...

... یا محمد! علی اول است یعنی نخستین کسی است از ائمه که از او میثاق و پیمان می‌گیرم. یا محمد! علی آخر است، آخرین کسی است از امامان که من روحش را قبض می‌کنم و او است همان دابة [← جنبنده‌ای] که با مردم سخن می‌گوید یا محمد! علی ظاهر است. یعنی **هرچه بر تو وحی کردم بر علی ظاهر ساختم و تو حق نداری از او چیزی پنهان کنی.**

یا محمد! علی باطن است، یعنی **هر رازی که با تو گفتم در باطن علی قرار دادم و رازی میان من و تو نمانده که علی را از آن منع کرده باشم.** یا محمد! هیچ حلال و حرامی نیافریدم جز آنکه علی بدان عالم و دانا است[1]

پیامبر اکرم می‌فرمایند: خدای تبارک و تعالی ذوالفقار را به‌من داد و فرمود: «ای محمد! این شمشیر را بگیر و به‌بهترین شخص روی زمین بده» من عرض کردم: «پروردگارا بهترین انسان روی زمین کیست؟» فرمود: «**خَلَیفتی فی الْأَرْضِ عَلِي بنُ أَبیطالِبٍ**» خلیفهٔ من در روی زمین علی‌بن ابیطالب است[2] البته در ادامه همین حدیث وارد می‌باشد که ذوالفقار با حضرت صحبت می‌کرد و آن بزرگوار برایش حدیث می‌خواند.

رسول خدا می‌فرمایند: چون روز قیامت شود خدا به‌جبرئیل فرمان می‌دهد که بر دَرِ بهشت بنشیند و داخل بهشت نکند مگر کسی را که برگ عبور و برات علی‌بن ابیطالب با او باشد[3].

از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که خدای تعالی به‌رسولش وحی کرد: «**قُلْ لِفاطِمَةَ لا تَعْصِي عَلِيّاً فَانَّهُ اِنْ غَضِبَ، غَضِبْتُ لِغَضِبِهِ.**» به‌فاطمه بگوی نافرمانی

---

۱. بحارالانوار: ۳۷۷/۱۸
۲. بحارالانوار: ۷۶/۴۲
۳. مناقب ابن مغازلی: ۱۳۱

علی نکند، زیرا چنانچه علی خشمگین شود من به‌خاطر خشم او خشم کنم[۱].

رسول خدا فرموده‌اند: جبرئیل از جانب خدا جل جلاله به‌من خبر داد که خداوند فرماید: «عَلِيُّ بْنُ اَبيطالِبِ حُجّتِي عَلٰى خَلْقِي وَ دَيّانُ دِينِي...»[۲] علی‌بن ابیطالب حجت من بر خلق من است و جزا دهندهٔ دین من می‌باشد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «نبی اکرم را یکصد و بیست مرتبه به‌معراج بردند و در هر مرتبه‌ای که او را به‌معراج بردند خدای تعالی پیغمبر خود را به‌ولایت برای علی و ائمه اطهار از فرزندانش بیش از آنچه که در مورد احکام و واجبات سفارش کرده وصیت و سفارش می‌فرمود.»[۳]

امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه مبارکه «ثُمَّ دَنافَتَد لٰى فَكٰانَ قٰابَ قَوْسَيْنِ أوْ أدْنىٰ»[۴] فرموده‌اند: «خداوند عزّوجل پیغمبر خود محمد(ص) را آنقدر به‌خود نزدیک گردانید که میان آنان جز اطاقی آراسته از لؤلؤ که فرشی زرین در آن گسترده بود و برق می‌زد، فاصله‌ای نبود و چهره‌ای نموده شده گفتند: ای محمد آیا این صورت را می‌شناسی؟ فرمود: آری این صورت علی‌بن ابیطالب است» و خدای به‌حضرتش وحی کرد که «فاطمه را به‌همسری علی درآور و او را دوست و یاور خود گیر»[۵]

امام صادق علیه‌السلام از رسول خدا روایت کرده‌اند: «شبی که مرا به‌معراج بردند به‌آسمان که رسیدم نگاهم به‌صورت علی‌بن ابیطالب افتاد گفتم ای حبیب من، جبرئیل این صورت چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمود! فرشتگان عشق دیدار صورت علی را داشتند به‌خداوند عرض کردند: فرزندان آدم در دنیای خویش، شب و روز با نگاه به‌چهرهٔ حبیبِ حبیبِ تو محمد و جانشین و وصی و امین او علی‌بن ابیطالب روبرو می‌شوند. ما را نیز به‌همان اندازه که اهل دنیا از وجود او بهره‌ور می‌شوند از صورت او سودمند گردان. که خداوند صورتی از علی را از نور پاکش مصور نمود و این صورت علی شب و روز پیش روی فرشتگان است و آنان از دیدن

---

۱. بحارالانوار: ۱۰۶/۴۳
۲. بحارالانوار: ۱۲۷/۲۳
۳. تفسیر نورالثقلین: ۹۹/۳
۴. نجم: ۸
۵. بحارالانوار: ۳۰۲/۱۸

صورت او بهره‌ور می‌گردند»[۱]

جابر جعفی از جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند رسول خدا(ص) فرموده‌اند: «وقتی مرا به‌آسمان هفتم بالا بردند دیدم بر دروازهٔ هر آسمانی نوشته است، خدائی جز الله نیست، محمد رسول و فرستادهٔ خدا و **عَلِیُّبْنُ اَبِی طَالِبٍ اَمیرُالمُؤمِنِینَ** [← علی‌بن ابیطالب امیر اهل ایمان است] و چون بسوی حجاب‌های نور روان گردیدیم بر هر حجابی نوشته بود خدائی جز الله نیست، محمد رسول خدا و علی‌بن ابیطالب امیر ایمانیان است.»[۲]

مرحوم آیةالله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی قدس سره براساس روایاتی شهادت ثالثه در پی شهادتین آمده است و به‌استنادِ حدیث فرمایش نبوی که فرموده‌اند هر کجا شهادت بر رسالت من دادید به‌امامت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام شهادت بدهید معتقد بودند با اینکه عده‌ای از فقهاء امامیه حجیت حدیث بودند آن را نپذیرفته‌اند می‌باید هرکجا شهادت به‌رسالت رسول اکرم می‌دهیم حتی در تشهد بطوری که جزء مستقلی نشود به‌شهادت ثالثه را اداء نمود.

سینهٔ محمد تجلی‌گاه فضائل علی

آنچه مسلم است هر شیفتهٔ بی‌قرارِ علی امیرالمؤمنین در فضائل گوئی حضرتش به‌هر مقدار در فضایِ عشقِ به‌او اوج گیرد حضرت خواجه کائنات را مسرور و شاد نموده است و در ذیل مرتبت ربوبیّت و فوقِ منزلت عبودیت [اگر مرتبه‌ای باشد] علی مرتضی را بهر کلام و تعبیر و کیفیتی وصف کند، پیامبر اکرم را دعاگوی خود نموده است.

ولی بدون هیچ تردیدی اگر ارادتمندِ دلباخته به‌علی‌بن ابیطالب بی‌هیچ ریا و تزویر بل خالصانه و مخلصانه در نقلِ فضائلِ آن بزرگوار از آنچه در روایات وارد گردیده طوری استنباط و استدلال کند که حضرتش را از حریم کلام مقدسش «**اَنَا**

۱.بحارالانوار: ۳۰۴/۱۸

۲. بحارالانوار: ۳۰۴/۱۸

عَبْدُ مِنْ عَبِيدِ مُحَمّدَ»[۱] بالا ببرد. مسلماً موردِ غضب صاحبِ ولایت کبری که وجه الله[۲] و عین‌الله و یدالله[۳] است قرار می‌گیرد.

زیرا وقتی نبی اکرم فرموده: «**أَنْتَ مِنّي بِهِ مَنْزِلَة الرُّوح وَالْجَسدَ**»[۴] یا «**خَلَقْتُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ نُورِ الله تَعالى**»[۵] یعنی همان کلام مبارک علی علیه‌السلام که می‌فرماید: «**أَنا مُحَمَّدُ وَ مُحَمَّدُ أَنا وَ أَنا مِنْ مُحَمَّدُ وَ مُحَمَّدِ مِنّي**»[۶] با این تذکر که فرموده‌اند: «**أَنا مِنْ مُحَمّدُ كَالضُوء مِنَ الضُّوء**» یعنی! «نور من از نور محمد صادر شد»[۷]. دیگر جای برتری دادن علی بر محمد صلوات‌الله علیهما نیست که عده‌ای قلبِ مطهر مولایمان را خسته و روح مبارکش را آزرده نمایند و در این صورت اهل ولا که به‌وظیفهٔ الهی خود عمل کرده‌اند، غدیر را بر سقیفه ترجیح داده‌اند و پذیرفته‌اند، در هر مرتبه‌ای از دلباختگی نسبت به‌خاندان وحی خاصّه علی‌بن ابیطالب قرار دارند می‌باید به‌این مهمّ توجه داشته باشند که مبادا فکر کنند می‌توانند با کلماتی چند علی علیه‌السلام عین و نظیر و نفسِ رسول اکرم را از وجود نازنین آن حضرت که علتِ غائی خلقت است عبور دهند، با چنین خیالی خام بدونِ هیچ تردیدی جز ناراحتی علی مرتضی را فراهم نیاورده‌اند و اگر نادم و پشیمان نشوند، با توبه از این دنیا نروند در حالی که غضب و خشم الهی را همراه دارند صورت بر زمین گذارده‌اند، زیرا غضبِ مظهر کلمةالله علی ولی الله عیناً غضب خداست.

با این مقدمهٔ کوتاه می‌خواهیم اشاره کنیم از جمله جایگاه‌های فضائل‌خیز علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام سینه حضرتِ لولاک می‌باشد که تجلی‌گاه قرآن عظیم است در معنا **از عرشِ وجودِ رسول خداکه بر آن قرآنِ صامت نزول کرده، فضائل قرآنِ ناطق متجلی گردیده، و همین اختصاصِ ویژهٔ علی علیه‌السلام** او را از مرز هر

---

۱. یعنی! «من بنده‌ای از بندگان محمدم» (اصول کافی مترجم: ۱۲۱/۱)

۲. بحارالانوار: ۳۳۹/۳۹ به‌نقل از معانی الاخبار

۳. اصول کافی مترجم: ۲۷۵/۱

۴. اصول کافی مترجم: ۱۲۱/۱

۵. فرائدالسمطین: ۴۰/۱

۶. شرح حدیث المعرفة بالنورانیه: ۲۰۵

۷. شناخت پیغمبر خدا: ۱۳۵

بشری در هر مرتبه‌ای از کمال و معنویت حتی پیامبران عبور داده، او را خیرالبریه شناسانده است.[۱] و بطور حتم و یقین اگر نبود کلماتِ الهی [← احادیث قدسی] و فرمایشات رسول خدا که علی امیرالمؤمنین را مطرح کرده است و به‌صورتِ فضائل مخصوص به‌آن وجود نازنین عالم‌گیر شده، هیچگاه علی(ع) را نمی‌شناختند. پس خدای تعالی و محمد بن عبدالله در طرح شخصیت بی‌نظیرِ فرزند ابوطالب علیه‌السلام تنها عاملِ اصلی بوده‌اند که هیچ بشری حتی پیامبران به‌چنین شرافتی نواخته نشده‌اند. و ما از میان آن همه کلماتِ بلندپایه که علی را برای غیر امامانِ معصوم ترسیم می‌کند به‌چند نمونه‌ای اشاره می‌کنیم.

پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**مَثَلُ عَلِیٍّ فِی اُلامَةِ کَمَثَل الْکَعْبَةِ الْمَسْتُورَة اوِالْمَشْهُورَةِ اَلنَّظَرُ اِلَیْها عِبادَةٌ وَالْحَجُّ اِلَیْها فَریضَةٌ**»[۲] مثل علی در میان این امت همانند کعبه مستور یا مشهور است نگاه بر آن عبادت و آهنگ به‌سوی آن حتمی و واجب است.

رسول خدا فرموده‌اند: «**مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ آمَنَ بِی وَ بِماجْتُ بِه وَ هُوَ یُبْغِضُ عَلیّاً فَهُوَ کاذِبٌ لَیْسَ بِمُؤمِنٍ**»[۳] هرکس گمان کند که به‌من و بدانچه که من آورده‌ام ایمان آورده است و او علی را دشمن می‌دارد، دروغگو بوده و مؤمن نیست. پیامبر اکرم خطاب به‌علی امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «اگر طوائفِ امتم آنچه مسیحیان دربارهٔ عیسی‌بن مریم گفتند در حق تو نمی‌گفتند» یعنی ترا خدا نمی‌خواندند و تصور نمی‌کردند تو خدا هستی «امروز در حق تو سخنی می‌گفتم که به‌جمعیّت‌های مردم عبور نکنی جز آنکه خاکِ قدمت را برگیرند و باقیماندهٔ آبِ وضویت را به‌قصد شفاء یافتن اخذ کنند ولی ترا کافی که بگویم **اَنْ تَکُونَ مِنّی وَ اَنَا مِنْکَ تَرِثُنِیَ وَاَرِثُکَ وَ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَتِه هٰرُونَ مِنْ موسیٰ اِلاّ اَنَّهُ لاٰ نَبِیَّ بَعْدِی** تو از من هستی و من از تو می‌باشم تو از من ارث می‌بری و من از تو ارث می‌برم و تو همان منزلت را در نزد من داری که

---

۱. امالی مفید: ۶۲
۲. مناقب ابن مغازلی سنی: ۱۰۷
۳. بحارالانوار: ۲۵۳/۳۹ به‌نقل از امالی طوسی

هارون در نزد موسی داشت جز آنکه پیغمبری پس از من نخواهد آمد[۱] یعنی اگر بنا می‌بود پیامبری بیاید تو از همهٔ خلق سزاوارتر بودی.

رسول خدا فرموده‌اند: «علی‌بن ابیطالب خلیفهٔ خدا و خلیفهٔ من، حجت خدا و حجت من، دَرِ علم خدا و دَرِ علم من، برگزیدهٔ خدا و برگزیدهٔ من، محبوبِ خدا و محبوبِ من، دوست خدا و دوست من، شمشیر خدا و شمشیر من است. او برادر و صاحب، وزیر و وصی من است. دوست او دوست من، دشمن او دشمن من، دوستدار او دوستدار من است و جنگ با او جنگ با من، صلح با او صلح با من، گفتار او گفتار من، فرمان او فرمان من می‌باشد، همسر او دختر من، فرزندان او فرزندان من می‌باشند **وَ هُوَ سَيِّدُ ٱلْوَصيِّينَ وَ خَيْرُ اُمَّتِي اَجْمَعِينَ** او سرور اوصیاء و بهترین فرد از همهٔ امت من است»[۲]

ابن عباس می‌گوید رسول خدا فرموده‌اند: «**اَلْمُخالِفُ عَلَىٰ عَلِيِّ‌بنِ اَبيطالِبٍ بَعْدِي كٰافِرٌ وَٱلْمُشْرِكُ بِهِ مُشرِكٌ** بعد از من هرکس به‌علی فرزند ابوطالب مخالفت کند کافر است و مشرک به‌او مشرک [← به‌خدا] است» و ادامهٔ روایت چنین می‌باشد «دوستدار او مؤمن، دشمن او منافق، پیروش به‌او ملحق، جنگجوی با او بیرون روندهٔ ازدین، ردکنندهٔ او باطل است. علی نور خدا در همه شهرها و حجت خدا بر بندگانش می‌باشد. علی شمشیر خدا بر دشمنانش و وارث علوم پیامبران است. علی کلمه بلند خدا و کلمهٔ دشمنان خدا [← علی] پست و ناچیز است. علی پیشوای اوصیاء و وصی سرور پیغمبران است، علی امیر مؤمنان، رهبر عابدانِ درخشان چهره، امام مسلمانان **لا يَقْبَلُ ٱللّٰهُ ٱلْاِيمٰانَ اِلّا بِوِلٰايَتِهِ وَ طٰاعَةِ** خدا ایمان را نمی‌پذیرد مگر به‌ولایت و فرمانبرداری علی»[۳] در اینصورت قرآن و نبوت به‌تنهائی فراهم آورندهٔ ایمان نیستند بل ایمان توحید و نبوت و امامت است.

رسول خدا فرموده‌اند! «هرکس دوست دارد چون پیغمبران زندگی کند و همانند

---

۱. سفینةالبحار: ۱۹۲/۲ و در شرف النبی خرگوشی به‌طور مفصل در صفحه ۲۹۳ روایت بیان شده است.
۲. امالی صدوق: ۲۰۳ ۳. امالی صدوق: ۱۱

شهیدان بمیرد و در بوستانی که درختان آن را خداوند مهربان غرس نموده منزل کند. باید پیرو علی بوده و دوستدار او را دوست بدارد. و به‌ائمه و پیشوایان بعد از او اقتداء نماید، زیرا آنان فرزندان منند که از طینت و سرشتِ من آفریده شده‌اند. بارخدایا فهم و دانشم را به‌آن‌ها روزی کن، وای بر کسانی از امت من که با آن‌ها ستیزه و مخالفت نمایند خداوندا شفاعتم را به‌آن‌ها برسان»[1]

خدایا به‌عزت و جلالتت این درمانده و وامانده بیچاره حسین‌بن حسن‌بن هادی‌بن مهدی‌بن پیر حیدر سمنانی که از قبل مربی و حکیم معنویش بدرالدین مشتاق علی لقب گرفته است را به‌یک چشم بهم زدن از مهر علی و فاطمه و امامان که مهرِ پیامبر اکرم است خالی مگردان و ترا به‌حرمتی که این عرشیانِ خاک‌نشین نزدت دارند آن به‌آن بغضِ دشمنانشان را در من افزون بفرما.

نقش جبرئیل در ظهور فضائل علی

جبرئیل معروف شده به‌امین وحی که به‌تصریح قرآن «روح‌القدس» است[2] از چهار فرشتهٔ مقرب[3] بل برترین آن‌هاست، در تمامی ادیان ابراهیمی رابطهٔ میانِ خداوند و پیامبران بوده، در قصص یهودیت و مسیحیت و اسلام و در سنتِ این سه دینِ توحیدی به‌نقشِ جبرئیل بسیار اشاره شده است.

نقل کرده‌اند: «جبرئیل، ابراهیم را از آتش به‌فرمان خدا، نجات داد، موسی را در مبارزه با فرعون حمایت کرد و هنگامِ خروجِ بنی‌اسرائیل از مصر، فرعونیان را به‌بحر احمر کشانید و در آن غرق کرد، بر شموئیل ظاهر شد و هم‌چنین به‌داود ساختن زره آموخت، به‌دانیال نبی رؤیا آموخته، زکریا را به‌ولادت یحیی و مریم را به‌ولادت عیسی بشارت داده است»[4]

و اینکه ما واسطهٔ بین خدا و پیامبران را با تمام موقعیتی که در اسلام دارد و قرآن

---

۱. اصول کافی: ۳۹۹/۱
۲. نحل: ۱۰۲
۳. عزرائیل، اسرافیل، میکائیل
۴. اعلام قرآن و قاموس کتاب مقدس ذیل جبرئیل

به‌آن‌ها اشاره نموده[1]، اگر در چنین رتبتی بعد از پیامبر اکرم مطرحش کرده‌ایم به‌لحاظ مرتبت او در خلقت است فرموده‌اند: «نور محمدی همان حقیقة محمدیه، که در مشرقِ ازل تابیدن آغاز کرد و به‌منزلهٔ نخستین مرحلهٔ نزول الهی در صور گوناگونِ وجود است در حقیقت اولین انسانِ مخلوق او بوده آنگاه سایر موجوداتِ جهانِ امکان با حفظ ترتیب یافت شده‌اند، پس هرچه در جهانِ هستی یافت شود زیر پوشش و احاطه علمی آن صادر اول، همهٔ غیب و شهادت مشهود اوست»[2]

شخصیت دیگری که آثارش موردِ رجوعِ اهل معرفت و آرایش موردِ استناد طوائف اهل تحقیق می‌باشد معتقد است: حقیقة محمّدیه «علت ایجاد هستی و خلقت فرشتگان و بشر است و خداوند در ازل جبرئیل را از عقل اوّل که منسوب به‌محمدبن عبدالله است آفرید از این رو او [← رسول خدا] پدر جبرئیل و اصل و منشأ همه عالم است و عقل اول روح‌الامین نامیده شده است زیرا پیامبر گنجینه علم الهی و امین اوست و اینکه جبرئیل به‌این نام خوانده شده از باب نامیدن فرع به‌اصل است»

حیفم آمد از برداشت لطیف و ظریف همین شخصیت بی‌تفاوت بگذرم او در دیباچهٔ کتابش می‌نویسد: «پیامبر اکرم ردای نشان‌دار و طرازِ پرنقش و نگارِ اوست، پیشتازترین سبقت گیرندگان به‌سوی او، درست‌ترین راهِ او، جلاء دهندهٔ آینهٔ ذات او، منتهای اسماء و صفات اوست، او مهبط انوارِ جبروت، فرودآورندهٔ اسرار ملکوت، مجمعِ حقایقِ لاهوت، منبع دقایق ناسوت، دمنده روح جبرئیل، بخشنده رازِ میکائیل، شناور قهر عزرائیل، نزدیک شونده بر جمع اسرافیل، عرش رحمانی ذات کرسی اسماء و صفات منتهای ادوار، زخرف سریر اسرار، هیولای هباء و طبیعیات فلک اطلس الوهیات و...»[3] در این صورت رتبت حضرت احمد مختار که

---

۱. به‌تحقیقاتِ فشرده و قابل استفادهٔ دانشنامهٔ قرآن: ۸۳۵/۱ رجوع شود.

۲. تفسیر موضوعی قرآن از علامه جوادی آملی: ۲۶۳/۸

۳. انسان کامل تالیف عبدالکریم جیلانی

حیدرِ کرار نفس اوست در عالمِ خلقت از جبرئیل امین مقدم‌تر است.

حضرت جبرئیل هموکه در زندگی پیامبران نقش حساس و سرنوشت‌ساز داشته است و به‌قسمتی از آن‌ها اشاره کردیم چون از نور محمد و علی است به‌نیروی حضرت ولایتِ مطلقهٔ الهیه علی‌بن ابیطالب در تمامی ادوار به‌فریادِ سفیرانِ الهی رسیده است چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه‌السلام به‌چنین موضوعی اشاره داشته‌اند و اگر به‌ظاهر جبرئیل بوده در حقیقت و معنا قوهٔ مقدسهٔ علویه به‌فریادِ پیامبران رسیده است. و چه خوش است که کتابِ شریف و مقدس «نخستین تجلی» تألیف عارفه کامله واصله کوکبِ اعظم کاکوئی را مطالعه نمائید.[1]...

... جبرئیل نیز به‌فضائلی از علی‌بن ابیطالب سلام الله علیهما اشاره داشته که به‌صورتِ حدیث در متونِ روائی اسلام به‌ثبت رسیده است و ما به‌لحاظ تکمیل منظورمان با چند کلام مبارک حضرت روح‌الامین رساله خودمان را زینت می‌بخشیم. علامه شیخ عبد علی‌بن جمعه قرآن‌شناسِ عالی‌رتبه روایت می‌کند: «چون امیرالمؤمنین در بسترِ رسول خدا خوابید جبرئیل در بالای سر و میکائیل در پائین پای حضرت جای گرفتند. جبرئیل ندا می‌کرد **بَخٍّ بَخٍّ مَنْ مِثْلُکَ یَابْنَ اَبیطالِبٍ یُباهِی اَللهُ تَعالٰی بِکَ اَلْمَلائِکَةَ** خوش و گوارا باد ترا، ای پسر ابوطالب چه کسی همانند تو، تواند بود؟ که خدا به‌وجود تو بر فرشتگان مباهات می‌کند»[2]

رسول خدا فرموده‌اند: جبرئیل به‌نزد من آمد و گفت: «یا محمد تو را بشارت بدهم به‌چیزی که از صراط بگذری؟» می‌فرماید گفتم: «آری» گفت: «تو با نور خدا از صراط می‌گذری و نور علی از نور توست»[3]

حضرت رسول اکرم می‌فرمایند: «جبرئیل فرشتهٔ وحی بر من فرود آمده گفت: **یٰا مُحَمَّدُ عَلِیٌّ خَیْرُالبَشَرِ مَنْ اَبٰی فَقَدْ کَفَرَ** ای محمد! علی بهترین انسان‌ها است، هرکس

---

۱. از انتشارات مهتاب

۲. تفسیر نورالثقلین: ۱/۲۰۵

۳. بحارالانوار: ۷/۳۲

از این حقیقت و واقعیت سر باز زند کافر است.»[1]

فضائل علی
از زبانِ مرشدِ موسی و مصاحبِ ذوالقرنین

پرداختن به‌موقعیتِ مرتبتِ «**مرشد**» [ـ خضر]که از اسماء الهی و امامان اهلبیت می‌باشد و تفاوتِ آن در تصوف که گروهی به‌عمد و بعضی به‌سهو آن را با عرفانِ روحِ اسلام ناب محمدی یکی دانسته‌اند فرصتی جداگانه می‌طلبد[2] که چه نقشی در زندگی موحدانهٔ سالکِ طریق عبودیت یا به‌شک و شرک صنم‌پرستی کشاندن او دارد. علاوه تحقیقاتی که جایگاه «**ذوالقرنین**» را در تفکر اسلامی معین نماید، به‌عهدهٔ خوانندهٔ عزیزمان می‌گذاریم تا به‌حجیم شدنِ صفحات رساله کوچکمان کمک نکرده باشیم ولی آنچه به‌طور مختصر می‌توان به‌قید تحریر درآورد و شاید مفید واقع شود، پیرامون شخصیت «**خضر**» می‌باشد که در قصصِ اسلامی مطرح است که او را از اولیاء و به‌اعتقاد گروهی از مفسرین در زمرهٔ انبیاء است. که بیشتر در زندگی حضرت موسی علیه‌السلام مطرح بوده حتی به‌صورت قصه‌های دلنشین اسرارآمیز مطرحش نموده‌اند.

نوشته‌اند موسی پس از معجزات زیادی که دید و با خداوند سخن گفت در این اندیشه فرو رفت که خدا بنده‌ای داناتر از من ندارد. حضرت حق به‌جبرئیل وحی نمود که بندهٔ من موسی را قبل از اینکه هلاک (یا گمراه) شود دریاب و به‌او بگو که در ملتقای دو دریا [ـ مجمع‌البحرین] مردی عابد است از او تبعیت کن و علم بیاموز.»[3]

---

۱. بحارالانوار: ۳۰۶/۲۶ به‌نقل از مناقب آل ابیطالب

۲. به‌رساله قشیریه ترجمه: ۶۸۱ طبقات صوفیه خواجه عبدالله: ۱۹۳ تذکرةالاولیاء که مسلماً از عطار نیشابوری نیست: ۱۰۵، ۵۳۴ مرصادالعباد: ۲۳۹ رجوع نمائید.

۳. بحارالانوار: ۲۸۶/۱۳

در پی این دستور، موسی او را یافته مصاحبتی داشته، قرآن ماجرای این رفاقتِ اسرارآمیز را بیان نموده، رفتارِ حیرت‌آور و تعجب‌انگیز آن بنده‌ای را که خداوند بنده‌اش خوانده و با لسان وحی به‌ثبت رسانده است که او کشتی سالم قابل استفاده‌ای را در دریا سوراخ کرد، جوان بی‌گناهی را کشت، ظاهرا بیهوده دیوار رو به‌خرابی را هم تعمیر نمود. این حرکاتِ اسرارآمیز خضر [← مرشدِ موسی] او را به‌تنگ آورده واداشت اعتراضات خود را در قالبِ سئوال مطرح کند و خلاصه موجبِ فراقِ این آشنائی گردد.

از اینجای تاریخِ زندگی موسی مفسران و محدثان «خضر» را مُرشد موسی شناسانده‌اند و در زمینه این دیدار و برخورد، رسائل زیادی به‌سبک و سلیقهٔ گوناگونی تدوین نموده‌اند.

و جایگاه دیگری که با «خضر» برخورد می‌کنیم، ماجرای ذوالقرنین می‌باشد که نوشته‌اند خضر با او درگذر از ظلمات و راه یافتن به‌سرچشمهٔ آب حیات همراه و مصاحب بوده است و بر خلاف ذوالقرنین که از آبِ حیات محروم ماند. او در چشمهٔ آب حیات غوطه زده از آن نوشیده و حیاتِ جاوید یافته است.[1]

آنان که پیرامون او تحقیقاتی داشته‌اند معتقدند خضر و الیاس در این جهان زنده و جاویدند هر سال به‌موسم حج خانهٔ کعبه را طواف کنند و حج گزارند اما خلق آنان را نمی‌شناسند. طبری مورخ و مفسر اهل سنت بر این عقیده است خضر را بر دریاها و الیاس را بر خشکی گماشته‌اند تا راه‌گم کردگان را یاری رسانند[2] لکن ابواسحاق برخلاف آن را معتقد است[3].

در برخی از روایات شیعی از قول ائمه از جمله امام موسی کاظم(ع) نقل شده است که دانشِ آن ذواتِ مقدسه از دانش خضر بیشتر است و هم وارد می‌باشد حضرت بقیةالله الاعظم حجةبن الحسن روحی فداه از جهاتی به‌خضر شباهت

---

۱. دانشنامهٔ قرآن: ۹۹۰/۱
۲. تفسیر طبری ترجمه: ۹۴۷/۴
۳. قصص الانبیاء ابوسحاق نیشابوری: ۳۳۸.

دارند و معتقدند امام حسن عسکری علیه‌السلام فرزند خویش را به‌صحابی خود احمدبن اسحاق معرفی می‌کرد و فرمود: «مَثَل او در این امت همچون مَثَل خضر است و همچون مَثَل ذوالقرنین می‌باشد»[۱] یعنی در حالی که از چشم مردم پنهان می‌باشند در آبها و خشکی‌ها به‌فریادِ درماندگان می‌رسند. و خلاصه می‌توانید برای اطلاع بیشتر به‌مسانید اسلامی رجوع نمائید.[۲]

و در کلمات قدیسین اسلامی که به‌کمال رسیده‌اند و کاملاً انسان شده‌اند، خضر مستفیض از ولایت علی‌بن ابیطالب شناسانده شده است[۳] و هرکس با آدمی کاری اسرارآمیز نماید او را از شر خودش نجات دهد، خضر عصر می‌خوانند و می‌شناسند و بعضاً شیادان و دکان‌داران که بر سر صراط سلوک نشسته‌اند با این ادعا که خضرِ زمانند خلقِ مشتاقِ رسیدن به‌کمال را فریب داده، به‌هر مدّت که می‌توانند به‌بندگی خود وادارش می‌کنند...

... بگذریم سالکان طریق می‌باید بدانند صوفیانِ مدعی منصب خضری در صورتی در ادعای خود صادق می‌باشند که معرفت را در سالکِ طالب سرسبز نمایند زیرا امام صادق فرموده‌اند خضر بهر چوبِ خشکی می‌نشست سبز می‌شد[۴] در ماجرای زایمان حضرت مریم قدیسه وقتی او را درد زایمان می‌گیرد و به‌آن درخت خشکیده تکیه می‌دهد سبز می‌شود چون مریم مسیح باردار بوده است و عیسی‌بن مریم به‌همان قدس ازلی مؤید، پس «مرشد» اگر به‌راستی راهِ طریق محبوب عالمیان باشد باید تأثیر قدس درون او در به‌ظهور نشستن معرفت آدمی آشکار شود و چنین شخصی، هیچگاه به‌ادعاهائی که نوعی بدعت همراه دارد مبتلا نیست خود را در عرضِ ذوات طیبهٔ عرشیانِ خاک‌نشین قرار نمی‌دهد حاضر

---

۱. بحارالانوار: ۲۴/۵۲

۲. ترجمه تفسیر فخررازی: ۱۵/۱۳ تفسیر کشف الاسرار: ۷۱۳/۵ تفسیر ابوالفتوح رازی و هر تفسیر دیگری ذیل ماجرای موسی و آن بندهٔ خدا و لسان‌العرب، ۲۴۸/۴.

۳. اُنس عارفانه با قرآن از علامهٔ عارف شیخ علی محمد همدانی مهرعلیشاه: ۱۸۵/۳

۴. علل اشرایع

نمی‌شود او را با القابِ خاصِ هیاکل توحیدی مخصوصاً آنچه به‌حضرت مولی الموحدین قطب‌العارفین علی‌بن ابیطالب امیرالمؤمنین اختصاص دارد. بخوانند چنانکه وقتی به‌حضرت صادق علیه‌السلام را با خطابِ «امیرالمؤمنین» سخن می‌گویند برافروخته می‌شوند که این لقب به‌علی مرتضی علیه‌السلام اختصاص دارد[1] در صورتی که تمامی امامان امیرِ اهل ایمان بوده‌اند. ولی امام علیه‌السلام حاضر نمی‌شوند با چنان لقبی خوانده شوند. آنگاه ما می‌بینیم مردمانی که بی‌هیچ فضیلتی برگُرده پاکباختگانِ به‌کمالِ نفس فقط به‌لحاظ اینکه پدر یا برادر یا عمو یا برادرزاده یا دوست یعنی رفیق غارشان مدعی ارشاد بوده است به‌منصب سجاده‌نشینی رسیده‌اند خودشان شخصاً دستور می‌دهند با چه القابی که مخصوصِ معصوم علیه‌السلام است آن‌ها را بخوانند[2] زیرا می‌خواهند بی‌هویتی خویش را با این ترفندهائی که در تاریخ بی‌سابقه نبوده از سقیفهٔ بنی‌ساعده تا کربلا تمام‌کسانی راکه در مقابل امامِ زمانِ خود ایستاده‌اند با همین جعلیات مردم ساده را فریب دادند مدّتی «امیرالمؤمنین» شدند و چه جنایت‌ها و خیانت‌ها که نکردند...

.... شرح این خون جگر به‌رساله‌ای جداگانه نیاز دارد تا هر سر نتراشیدهٔ، سبیل از بناگوش دررفته‌ای را خضر وقت نخوانند و به‌دامش گرفتار نیایند. به‌راستی جای دارد آنان که دل به‌چنین دکان‌دارانِ بندهٔ نفس اماره داده‌اند کمی به‌خود آیند و تذکرِ هر دلسوزی را به‌القاء مسندنشینان حمل به‌بغض و غرض و عناد نکنند یا لااقل اگر به‌این حیله و تزویرِ مزورانه سردمداران تصوف امروز که با تصوف قرون ماقبل زمین تا آسمان بل حق و باطل فرق دارد گرفتار آمدند و ناصح را مغرض شناختند باز به‌حکم عقل زندگی خویش را وارسی کنند که آیا این مدعی ابلیس آدم رو است یا همو می‌باشد که اسرار خضرِ را در باطن پنهان دارد در بیابان‌های زمان به‌فریادرسی

---

۱. تفسیر جامع: ۱۲۷/۲

۲. حتماً به‌کتابِ از کوی صوفیان تا حضور عارفان تالیف آقای واحدی مراجعه کنید تا آنچه که متذکر شدم با دلائل و خوشبختانه عکس‌های قابل اعتنا ملاحظه نمائید.

مشغول می‌باشد...

... بگذار بگذریم از جنابِ خضر علیه‌السلام نقل کرده‌اند پس از شهادتِ ناصرِ انبیاء امام اولیاء خلیفهٔ احمد مختار حضرت حیدرکرار مطالبی وارد شده است که محدثین عالی‌رتبهٔ اسلام چون علامهٔ مجلسی و شیخ صدوق در آثار خود آن را نقل نموده‌اند[۱] محدث قمی می‌فرمایند: «این روایت به‌سندهای معتبر از کلینی و صدوق و دیگران روایت شده و من درکتابِ «هدیه» در بابِ زیارت آن حضرت ذکر کرده چون کلمات خضر به‌منزلهٔ زیارت امیرالمؤمنین است.[۲]

صفوانی درکتابِ «اِحَنْ و مَحِنْ» کلینی در «کافی» روایت کرده‌اند چون امیرالمؤمنین به‌شهادت رسیدند پیرمردی گریه‌کنان آمد در حالی که می‌گفت: امروز زنجیرهای نبوت پاره شد، تا ایستاد دَرِ اطاقی که حضرت در آنجا مرغ روحش پرواز نموده بود و با دو دست خود دو بازوی دو طرف دَر را گرفت و گفت:

رَحِمَکَ اللهُ فَلَقَدْ کُنْتَ أَوَّلَ النّاسِ اِسْلاماً، وَ أَخْلَصَهُمْ ایماناً، وَ أَشَدَّهُمْ یقیناً، وَ أَخْوَفَهُمْ مِنَ اللهِ، وَ أَطْوَعَهُمْ لِنَبِیِّ اللهِ، وَ أَفْضَلَهُمْ مَناقِبَ، وَ أَکْثَرَهُمْ سَوابِقَ، وَ أَشْبَهَهُمْ بِهِ خَلْقاً وَ خُلْقاً وَ سیماءً وَ فَضْلاً. وَ کُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً، وَ أَعْلاهُمْ طَوْداً، وَ أَقْدَمَهُمْ کَلاماً، وَ أَصْوَبَهُمْ مَنْطِقاً، وَ أَشْجَعَهُمْ قَلْباً، وَ أَحْسَنَهُم عَمَلاً، وَ أَقْواهُمْ یقیناً. حَفِظْتَ ما ضَیَّعُوا وَ رَعَیْتَ ما أَهْمَلُوا، وَ شَمَّرْتَ اِذِ اجْتَمَعُوا، وَ عَلَوْتَ اِذْهَلَعُوا، و وَقَفْتَ اِذْ شَرَعُوا، وَ أَدْرَکْتَ أَوْتارَ ما ظَلَمُوا. کُنْتَ عَلَی الْکافِرینَ عَذاباً واصِباً، وَ لِلْمُؤْمِنینَ کَهْفاً وَ حِصْناً. کُنْتَ کَالْجَبَلِ الرّاسِخِ لا تُحَرِّکُهُ الْعَواصِفُ. کُنْتَ لِلطِّفْلِ کَالْأَبِ الشَّفیقِ و لِلْاَرامِلِ کَالْبَعْلِ الْعَطُوفِ. قَسَمْتَ بِالسَّوِیَّةِ، وَ عَدَلْتَ فِی الرَّعِیَّةِ، وَ أَطْفَأْتَ النّیرانَ وَ کَسَرْتَ الْاَصْنامَ، وَ أَذْلَلْتَ الْاَوْثانَ، وَعَبَدْتَ الرَّحْمٰنَ ـ فی کَلامٍ لَهُ کَثیرٍ ـ فَالْتَقُوا فَلَمْ یَرَوْا اَحَداً. فَسُئِلَ الْحَسَنُ علیه السلام مَنْ کانَ الرَّجُلُ؟ قالَ: اَلْخِضْرُ علیه السلام.[۳]

یعنی: «حقاً که اولین کسی بودی اسلام آوردی، و پاک‌ترین آن‌ها بودی از جهت

---

۱. بحارالانوار: ۶۷۷/۹ و کمال‌الدین و تمام النّعمه صدوق

۲. منتهی آلامال: ۱۳۴/۱

۳. مناقب ابن شهرآشوب: ۴۸۱/۱

ایمان، و یقین از همه شدیدتر بود، خوفت از خدا نسبت به‌همه بیشتر، طاعتت به‌پیغمبر خدا از همه افزونتر، مناقب و فضائلت از همه عالی‌تر، سوابقت از همه زیادتر و شباهتت به‌رسول خدا از جهت قوای طبیعی و اخلاق معنوی و از جهت علائم روحانی در چهره‌ات و از جهت فضل و شرافت از همه بیشتر بود. از جهت سر و صدا از همه آرامتر بودی، از جهت استقامت و ثباتت از همه بالاتر و رفیع مرتبه‌تر بودی. کلام و سخنت از همه مقبول‌تر و منطقت از همه صحیح‌تر، قلبت از همه شجاع‌تر، کردارت از همه نیکوتر، یقینت از همه قوی‌تر بود.

حفظ کردی آنچه را که ضایع کردند، رعایت کردی آنچه را که مهمل گذاشتند، دامن همّت برکمر زدی در وقتی که آن‌ها اجتماع کردند و نفس خود را بلند داشتی هنگامی که آن‌ها حرص زدند، توقف کردی وقتی که آن‌ها بدعت نهادند، دادخواهی کردی نسبت به‌ظلم‌هائی که نمودند.

ای علی تو نسبت به‌کافران عذابِ سخت و مداوم بودی و نسبت به‌مؤمنان پناهگاه و ملجا و حصن. تو مانند کوهی عظیم و ثابت بودی که تندبادهای اهواء و آراء باطل و طوفان‌های سختِ امیال و افکارِ مخالفین ابداً مختصر حرکتی و تکانی در تو به‌وجود نیاورد. نسبت به‌کودکان مانند پدرِ مهربان و نسبت به‌بیوه‌زنان چون شوهر رئوف و عطوف. بیت‌المال را به‌طور تساوی تقسیم کردی و در رعیّت و تودهٔ مردم به‌عدالت رفتار نمودی و آتش‌های کفر و شرک و ستمگری و بیداد و حق‌کشی و تجاوز و تجاسر به‌حقوق را خاموش کردی، بُت‌های ظاهر و باطن را درهم شکستی و ذلیل نمودی، در مقامِ بندگی خداوند عزّوجلّ قیام و اقدام کردی.»

ضرورتِ معرفت به‌انسان کاملِ اسلام

ضروری است بدانیم صورتِ انسان کامل چهرهٔ شخصیتی است که ندای «نحن وجه‌الله الاعظم»[1] و «نحن اسماءالحسنی»[2] را زیر آسمان طنین انداخته. زیرا امام

---

۱. سفینةالبحار: ۶۳۵/۱ تفسیر صافی چاپ قدیم: ۴۷۸ و اصول کافی: ۱۴۳/۱

صادق(ع) آنجا که می‌خواهند وجه‌الله اعظم را بشناسانند حضرت رسول‌الله و امیرالمؤمنین را وجه و چشم خدا معرفی می‌کنند[۳] و اگر امثالِ طوائف صوفیه به‌اشخاصی که راه بر حریم سراسر قدسِ اهلِ عصمت ندارند چنین نسبتی داده‌اند نه تنها به‌ذوات مقدسه جفا کرده‌اند بلکه به‌عمد یا به‌سهو تفکر ضد شیعی در حقیقت ضد اهلبیت «**ولایت بدون امامت**» را که اهل سقیفه، کودتاگران بعد از رحلت رسول خدا زیربنایش راگذاشتند به‌این لحاظ بود تا بتوانند غیر معصوم را در اموری دخالت دهند که حق دخالت ندارد، چنانکه امروز در آثار صوفیان سرشناسِ صدساله اخیر چنین ادعائی را می‌بینیم و متوجه می‌شویم به‌گرفتار شدگان خود القاء می‌کنند که شیخِ صوفی امام زمان روحی‌فداست...

... بگذریم نیازِ به‌تذکر ندارد که شناختِ شناسنامه‌ای قدیسان عرشی نه اینکه ضروری نیست بل در جایگاه خودش مفید هم واقع شده و می‌شود و مسلّماً زشت است اگر آدمی مقتدایان آسمانی خویش را که مدتی در زمین جفایِ اهلِ نفاق را تحمل کردند نشناسد. ولی آنچه از شناخت امامانِ اهلبیت در نظر بوده، به‌لحاظ این است که معرفت به‌ائمه طاهرین آدمی را به‌آستانهٔ معرفت می‌کشاند زیرا هرچه قلب امام «بیند خدا ارائه داده است و هرچه بفهمد خدا تفهیم کرده است، پس اگر کسی بگوید سخن خدا را قبول دارم اما سخن پیغمبر را قبول ندارم»[۴] یا بگوید سخن خدا و پیغمبر را قبول دارم سخن علی امیرالمؤمنین را قبول ندارم «مثل اینست که بگوید سخن خدا را قبول دارم و سخن خدا را قبول ندارم»[۵]

او که در قلبش جائی برای غیر خدا نیست، سخنش شرافتِ «ماینطق عن‌الهوی، ان هو الاوحی یوحی»[۶] را داراست، در زندان تن نیست، روحش در عرصه هستی از

---

۲. اصول کافی: ۱۴۳/۱

۳. سفینة‌البحار: ۶۳۵/۲ مستدرک سفینة‌البحار: ۲۴۹ تفسیر نورالثقلین: ۴/ ذیل کریمه کل شی هالک

۴. تفسیر موضوعی قرآن از علامه جوادی آملی: ۱۸۳/۸

۵. تفسیر موضوعی قرآن: ۱۸۳/۸ ۶. نجم: ۳ و ۴

تمامی قید و بندها آزاد می‌باشد، در زندگی و مرگ «اسوة حسنه»[۱] شناخته شده زیرا عبد مطلق می‌باشد یعنی عبودیت او از همهٔ عبودیت‌ها کامل‌تر است. به‌همین لحاظ آینه‌ای است که جز جمال و جلال خدا چیز دیگری را نشان نمی‌دهد همان را ارائه می‌دهد که به‌عنوان جمال و جلال خدا در آن تابیده و چون مرآت کامله حق است یعنی همهٔ اسمای حسنا در او به‌ظهور نشسته معرفت به‌او ضروری می‌باشد. معرفتی که هدایت‌کنندهٔ آدمی بر حریم قدسِ اهل عصمت است چنانکه سلمان رسید و به‌خطابِ شریف «سَلمان مِنّا أهلَ البَیْتِ»[۲] شرافت یافت و او که به‌چنین مرتبتی دست نیافت به‌هیچ یک از اسرارِ آفرینش وقوف پیدا نکرده، مزهٔ ایمان را نچشیده. و لذا غیر را بر علی بن ابیطالب یا سایر امامان برگزید مولانا جلال‌الدین محمد خراسانی مولوی هم زیبا فرموده:

تو به‌تاریکی علی را دیده‌ای

ز آن سبب غیری بر او بگزیده‌ای

پس شناختِ شناسنامه‌ای علی‌بن ابیطالب سلام الله علیهما نمی‌تواند شناخت انسان کامل اسلام باشد چنانکه شهید مطهری می‌نویسد: «اما این شناخت، شناخت علی و شناخت انسانِ کامل اسلام نیست. شناخت علی یعنی شناخت شخصیت علی، نه شخصیت علی در هر حدی که ما شخصیت جامع علی علیه‌السلام را بشناسیم، انسان کاملِ اسلام را شناخته‌ایم و در هر حدی که آن انسان کامل را نمونه قرار بدهیم و راه او را برویم و او را محترمانه اسماً و لفظاً، امام و پیشوای خودمان قرار بدهیم و خودمان تابع و پیرو او باشیم و همیشه کوشش کنیم که خودمان را بسازیم»[۳] پس ضرورتِ شناخت انسان کامل اسلام معلوم شد، زیرا آدمی‌زاده را به‌تعبیر شهید مطهری به‌مرتبهٔ «انسانِ سالمِ غیر کامل»[۴] که کاملاً انسان است می‌رساند.

---

۱. احزاب: ۲۱

۲. جامع صغیر: ش ۴۶۹۶

۳. انسان کامل شهید مطهری: ۶-۷

۴. همان: ۵

به‌جهت چنین موقعیتی است که اصبغ بن نباته صحابی وفادار می‌گوید علی امیرالمؤمنین می‌فرمود: «**وَيْلٌ لِمَنْ جَهِلَ مَعْرِفَتِي وَ لَمْ يَعْرِفْ حَقِّي اَلأاِنَّ حَقِيَّ هُوَ حَقُّ اَللهِ، اَلَا اِنَّ حَقَ اَللهِ هُوَ حَقِّي**»[1] یعنی: «وای بر آن کس که مرا نشناسد [زیرا تا انسان کامل اسلام را نشناسد به‌توحید ناب نخواهد رسید] و حق مرا نداند. آگاه باشید که مسلماً حق من حق خدا است (هان!) که حق خدا حق من است.»

این «وایِ» حضرت سرّالاسرار به‌لحاظ موقعیت معرفت حضرتش در رسیدن به‌معرفةالله است زیرا بنا به‌فرمودهٔ پیامبر اکرم «علی دروازهٔ معرفت خدا و دروازهٔ ارتباط با پیامبر اکرم است زیرا می‌فرمایند: «علی بٰابُ اَللهِ وَ بٰابِي»[2] حضرت امام صادق علیه‌السلام نیز در تفسیر «ولله الاسماءالحسنی فادعوه بها»[3] فرموده‌اند: «به‌خدا سوگند آن نام‌های نیکو ما هستیم که خدا هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد مگر آن که با معرفت ما باشد»[4]

جام‌هائی از سرچشمه فضائل

وعاء آدمی زاده برای شنیدن‌ها از جمله توجه‌هائی است که مردانِ آسمانی و در پی آن عرشیانِ قدسی، مستانِ فیضِ تعلیماتِ آنان در طرحِ مسائل داشته‌اند تا مبادا به‌زیادی افاضهٔ فیض هم به‌بیراهه کشیده شوند. چنانکه امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «هرگز رسول خدا با بندگان خدا به کنه و عمق عقل خویش سخن نگفت و خود می‌فرمود **اِنّا مَعٰاشِرَ اَلْأنبیاءِ اُمِرْنٰا اَنْ تُكَلِّمَ النٰاسَ عَلىٰ قَدْرُ عُقُولِهِمْ** ما گروه پیغمبران مأموریم که به‌میزانِ عقلِ مردم سخن بگوئیم»[5]

در این صورت گنجایش ظرفِ وجودِ هر انسانی میزان تحمل اوست و اگر در نشر فضائلِ خاندان وحی خاصه علی‌بن ابیطالب به‌ظرفیت اشخاص توجه نشود بدون

---

۱. بحارالانوار: ۲۹/۳۸ و امالی صدوق: ۲۰۳
۲. بحارالانوار: ۱۳۷/۳
۳. اعراف: ۱۸۰ یعنی خدا را نام‌های نیکوست، او را به‌آن‌ها بخوانید.
۴. اصول کافی: ۳۴۳/۱
۵. بحارالانوار: ۸۵/۱

هیچ تردیدی، آنان که تاب و تحمل شنیدن بعضی از مراتب را ندارند دچارِ بلاهائی می‌شوند که ممکنست تا مرز کفر کشیده شوند چنانکه رسول خدا در نشرِ فضائل علی مرتضی به‌این موضوع توجه داشته‌اند فرموده‌اند: «**وَٱلَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ** قسم به‌آن کس که جانم به‌دست قدرت او است **لَوْلاٰ اَنْ تَقُولَ طَوائِفُ مِنْ أُمَّتِي فيکَ! ما قالَت النَّصارای فِیْبْنِ مَرْيَمَ** اگر طوائف امتم دربارهٔ تو [← یاعلی] همان سخن را که مسیحیان دربارهٔ عیسی‌بن مریم گفتند نگویند **تَقُلْتُ ٱلْيَوْمَ فِيکَ مَقٰالاً، لا تَمُرُّ بِمَلا مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ اِلاّ اَخَذُو ٱلتُّرابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْکَ لِلْبَرَكَةِ** امروز در فضیلت تو چیزی می‌گفتم که هرگاه بر جماعت مسلمین می‌گذشتی خاک قدمت را به‌قصد تیمن و تبرک برمی گرفتند»[1] ملاحظه کنید که رسول خدا در نقل فضائل علی علیه‌السلام وعاء شنونده را در نظر گرفته‌اند و از اینکه مبادا عده‌ای به‌گمراهی و ضلالت بیفتند از برملاء کردن فضیلت علی مرتضی خودداری نموده‌اند.

یا در مورد افاضهٔ فیض به‌صحابی که حتی بر حسب ظاهر از جهت ایمان و ایقان به‌نبوت و ولایت در یک سطح و شأن بوده‌اند وعاء آنان را در نظر داشته‌اند چنانکه مشهور است رسول خدا فرموده‌اند اگر ابوذر بر آنچه در دل سلمان بود وقوف پیدا می‌کرد دیوانه وار سر به‌بیابان می‌گذاشت.

و لذا می‌بینیم حتی برای نشر فضائل امامانِ اهلبیت یا موقعیت اختصاصی آل رسول بر صحابه هم دستور داده‌اند آنچه که شنیده‌اند را برای عامه مردم نقل نکنند شیخِ محدثِ عظیم الشأن مرحوم صدوق علیه‌الرحمه در باب هشتم کتاب توحید می‌نویسد ابوبصیر از حضرت صادق سئوال می‌کند «آیا مؤمنان در روز قیامت او را می‌بینند.» حضرت می‌فرمایند: «آری پیش از روز قیامت او را دیده‌اند» ابو بصیر می‌گوید عرض کردم: «در چه زمان؟» فرمودند «هنگامی که به‌ایشان فرمود الست بربکم» حضرت ساعتی ساکت شدند بعد از آن فرمودند: «که مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت او را می‌بینند آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را ببینی» ابوبصیر

---

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۶۸/۹ با اضافاتی در سفینةالبحار: ۱۹۲/۲

عرض می‌کند «فدای تو گردم پس من به‌این از تو حدیث کنم؟» می‌فرمایند: «نه زیرا که تو هرگاه به‌این حدیث کنی پس منکری که جاهل باشد به‌معنی آنچه ما می‌گوئیم آن را انکار کند و بعد از آن تقدیر کند که این تشبیه و کفر است باعث ناخوشی تو خواهی بود»[1] دقت کنید آنچه راکه ابوبصیر از شنیدنش متغیر نمی‌شود برای عامهٔ مردم مفید نمی‌دانند و مهمتر این که زمینه به‌بیراهه افتادن کسانی می‌دانند که جنبه تحلیل و هضم موضوع را ندارند. و لذا به‌اصحابی که شایستگی شنیدن چنین اسراری را داشته‌اند دستور می‌دادند وعاء ایمانی مردم را برای شنیدن مقامات و مناقب آل علی در نظر داشته باشند چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده‌اند: «**حَدِّثُوا النّاسَ بِمٰا يَعْرِفُونَ أَتُحِبُّونَ اَنْ يُكَذِّبَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ**»[2] با مردم به‌میزان معرفت و شناختشان سخن گوئید آیا دوست می‌دارید که به‌خدا و پیغمبرش دروغ بسته شود. و حضرت رسول خدا فرموده‌اند: «**لا تُحَدِّثُوا اُمَّتِي مِنْ اَحٰادِيثِي إِلاّ بِمٰا تَحْمِلُهُ عُقُولُهُم**» احادیث و گفتار را برای امت من به‌اندازهٔ تحمل و ظرفیت عقل آنان به‌آن‌ها بگوئید[3].

و حتی تعلیم می‌دادند محدثین از اصحاب زمانی که سنگینی شنیده‌ها را بر خود می‌دیدند و کسی را شایسته افاضه نمی‌یافتند بهتر است با چاهی درد دل کنند چنانکه امام باقر علیه‌السلام به‌جابر جُعفی دستور دادند: «هرگاه چنان شد به‌کوه‌ها برو، گودالی حفر کن، سرت را در آن قرار ده و بگو محمد بن علی برایم چنین و چنان روایت کرد»[4]

و آنجائی که اشاره‌ای به‌دانسته‌های خود می‌کردند حتی همدلان و هم‌رازانشان با شنیدن آن‌ها می‌گفتند اگر مردم ما را دروغگو بخوانند هرگز آن‌ها را نکوهش

---

۱. ترجمه توحید صدوق به‌نام اسرار توحید از انتشارات نور: ۱۰۷ و عربی باب ششم.
۲. صحیح بخاری: ۴۴/۱
۳. کنزالعمال: ۲۴۲/۱۰
۴. سفینة‌البحار: ۵۳۹/۱

نمی‌کنم[۱]. نظیرش را در تاریخ می‌بینیم وقتی از جابر می‌خواستند در ساختن مسجدی آن‌ها را کمک کند به‌کوفیان می‌گوید: «چگونه در بنیاد ساختمانی کمک کنم که مؤمنی از آن فرو می‌افتد و جان می‌سپارد؟» مردم جابر جعفی را دروغگو خواندند که بعد در دومین روز ساختمان مسجد پای بنا لغزید از بلندی به‌زمین افتاد و جان سپرد[۲] آنچه را امام به‌جابر گفته بود به‌وقوع پیوست.

و چه بسا بی‌توجهی و درنظر نگرفتن وعاء انسان‌ها زمینه‌ای بشود برای دشمنی آن‌هائی که در انتظار بهانه‌ای برای ابراز کینه‌ورزی نشسته‌اند برای نمونه می‌توان به‌ماجرائی از انبوه ماجراهای کینه‌توزانهٔ ابن تیمیه اشاره کرد او وقتی می‌خواند و می‌شنود که غدیریان معتقدند علی‌بن ابیطالب امیرالمؤمنین و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام روزی یا شبی هزار رکعت نماز می‌خوانده‌اند[۳] فوراً برای تولید شک و تردید می‌گوید «چنین عملی از عهدهٔ آدمی خارج است»[۴] در صورتی که بدونِ هیچ تردیدی با تسلطی که او و امثال او بر متونِ اسلامی دارند حتماً دیده‌اند و خوانده‌اند که بزرگان اهل سنت و جماعت برای عده‌ای از معاریف و مشاهیر خود قائل شده‌اند که‌روزانه ۱۰۰[۵] ۲۰۰[۶] ۳۰۰[۷] ۴۰۰[۸] ۵۰۰[۹] ۶۰۰[۱۰] ۷۰۰[۱۱] وحتی ۱۰۰۰

---

۱. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة آیةالله خوئی: ۲۴/۴

۲. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی) شیخ طوسی: ۱۹۵

۳. عقدالفرید: ۳۰۹/۲ تاریخ ابن خلکان: ۳۵۰/۱ صفةالصفوه: ۵۶/۲ طبقات ذهبی: ۷۱/۱ تهذیب التهذیب ابن حجر: ۳۰۶/۷ طبقات شعرانی: ۳۷/۱ روض الریاحین یافعی: ۵۵ و مشارق الانوار حمزاوی: ۹۲

۴. منهاج السنه: ۱۱۹/۲

۵. تاریخ بغداد: ۶/۴ دول الاسلام: ۹۴/۱، البدایة والنهایة: ۲۱۴/۱ مرآةالجنان: ۷۷/۱۴

۶. طبقات‌الحفاظ: ۲۷۰/۱ شذرات الذهب: ۲۹۸/۱ تاریخ بغداد: ۳۴۳/۵ جواهرالمضیه: ۵۸/۲ میزان الاعتدال: ۱۵۲

۷. تاریخ الشام: ۳۶/۲ طبقات‌الاخبار: ۴۷/۱، البدایة والنهایة: ۱۱۴/۱۱ و ۳۹/۱۳ والمنتظم: ۱۰۶/۶

۸. طبقات‌الحفاظ: ۲۸۵/۱ شذرات الذهب: ۳۱۰/۱ تهذیب التهذیب: ۴۵۹/۱ و ۴۲۰/۶

۹. تهذیب التهذیب: ۴۶۰/۱ شذرات الذهب: ۲۹۳/۱

۱۰. تهذیب‌التهذیب: ۱۶۳/۲ مرآةالجنان: ۱۹۵/۲ شذرات الذهب: ۱۷۸/۲ لسان المیزان: ۳۰۸/۲ صفة

رکعت در روز خوانده‌اند[۱۲] ولی براثر بغض و عنادی که از آل الرسول دارند با یقین بر یاوه‌گوئی خود به‌طورِ خصمانه و انکار نسبت به‌امام علیه‌السلام آنگونه می‌گویند و می‌نویسند.

به‌همین لحاظ عده‌ای از صحابه که سینه‌ای مملو از اسرار داشتند، و حتی برای دوستان غیر قابل باور می‌نمود چه رسد مردم عادی که حتی توانِ تصور آن را نداشتند. برای اینکه در امان بمانند خود را به‌دیوانگی می‌زدند مثلاً جابر جعفی که امام باقر علیه‌السلام درباره‌اش فرموده بودند: «منزلة سلمان من رسول الله»[۱۳] جایگاه جابر نزد ما همانند «جایگاه سلمان نزد رسول خداست». به‌صورت مجانین در میان مردم کوفه زندگی می‌کرد به‌حدی که مجنون کوفه شناخته شده بود و خاطراتی از او به‌ثبت رسیده است می‌نویسند: «سبدی از نی بر سر نهاده، اسبی چوبین سوار بود درکوچه‌ها می‌تاخت»[۱۴] تا توانست از دستوری که هشام‌بن عبدالملک برای کشتن او داده بود جان سالم به‌در برد[۱۵]...

... بگذریم به‌این طریق بشریت جز جام‌هائی از سرچشمه فضائل اهل عصمت خاصه علی‌بن ابیطالب نصیبش نشده است و نظیر جابر جعفی‌ها بنابر قول اهل سنت با سینه‌ای هفتاد هزار روایت که امام باقر از پیامبر اکرم نقل کرده بودند[۱۶] یا بنابر فرمودهٔ محدث قمی نود هزار[۱۷] به‌زیر خاک‌ها برده شد.

در اینصورت باید دانسته باشیم آنچه از فضائل و مناقب آل الله خاصه علی

الصفوه: ۱۴/۴ ۱۱. طرح التشریب: ۳۴/۱ شذدات الذهب: ۸۲/۱

۱۲. حلیة‌الاولیا: ۱۶۲/۴ و ۸۹/۲ و ۱۹۵/۶ و ۲۱۱/۶ صفة‌الصفوة: ۱۷/۴ و البدایة والنهایة: ۷۰/۸، انساب بلاذری: ۱۲۰/۵ رسائل جاحظ: ۲۸ کامل مبرد: ۱۵۷/۲ طبقات‌الحفاظ: ۹۳۱ تاریخ الشام: ۳۱۵/۳ و ۱۶۹/۷ خلاصة‌التهذیب: ۴۵ میزان الاعتدال: ۱۷/۳ والاغانی: ۱۰۹/۱ مفتاح‌السعاده: ۱۷۷/۲، اقامة‌الحجه شیخ محمد عبدالحی حنفی: ۹ روض الاخبار المنتخب من ربیع الابرار: ۵/۱

۱۳. قاموس الرجال شوشتری: ۵۴۶/۲ ۱۴. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة: ۴

۱۵. مدینة المعاجزالائمة الاثنی عشر: ۴۰/۵-۴۲ ۱۶. صحیح مسلم: ۱۴/۱

۱۷. سفینة‌البحار: ۵۳۹/۱

مرتضی امیرالمؤمنین به‌ما رسیده است به‌میزان وعاء معرفتی انسانهای دونِ مرتبت معصوم می‌باشد و بدون هیچ تردیدی «اگر پیامبر فضل واقعی علی را ذکر می‌کرد و اینکه خداوند او را بر امور خارق‌العاده قادر ساخته است»[1] جامعهٔ توحیدی دچار مشکلات عدیدهٔ غیر قابل حل می‌شد. فقط باید بدانیم آنچه خوبانِ آفرینش دارند از علی‌بن ابیطالب سلام‌الله علیهماست که براثر عشق‌ورزی خالصانهٔ عارفانهٔ عاشقانه نسبت به‌ساحت قدس خواجه کائنات محمد مصطفی نصیبش شده است و به گفتهٔ همهٔ شخصیت‌های علمی معرفتی عالم اسلام نظیر علامهٔ خوئی شارح نهج‌البلاغه «همهٔ خصال ستوده و کمالات ذاتی و فضائل نفسانی را علی در خود جمع نموده»[2] به‌فرمودهٔ علامهٔ فقیه آیةالله العظمی مرحوم حاج سیدابراهیم میلانی قدس‌سره: «اگر علی علیه السلام آنچه را که خدا و رسول بزرگوارش به‌سینه‌اش ریخته بودند و هیچ کس را از آن نصیب و خبری نبود و نیست از خویش ظاهر می‌ساخت، باید باور داشت کاسهٔ وجودِ آفرینش شکسته می‌شد زیرا علی مجموعه‌ای از خدا و پیامبرش بود»[3]

به‌خاطر دارم شبی در مجلسِ اُنس عارفِ کامل واصل هادی العارفین مربی السالکین حجةالحق حاج شیخ علی‌محمد همدانی مهرعلیشاه شیخ بزرگوار و صاحب کرامت و فضیلتم سخن از نقشِ ولایتِ با امامت که در تصوف جایگاهی ندارد[4] در دستیابی به کمال بود برای تلامذه‌ای که شرف حضور داشتند فرمودند: «بدونِ سیر در خصوصیت‌های انحصاری ولایتِ امامانِ اهل بیت که نواب خدا و ائمه کائنات می‌باشند علی‌الخصوص فاطمه مطهره و علی‌بن ابیطالب که صفات الهی بل خاصیت اسماء خدائی است و به‌طورِ کامل در اختیار بشر نگذاشته‌اند

---

۱. دلائل الصدق: ۱۳۹/۲ ۲. شرح نهج‌البلاغه

۳. مناقب آل علی: ۱۹۶/۱

۴. زیرا صوفیه در شجرهٔ انتساب خود خرقه را به‌واسطه کسانی حیثیت می‌بخشد که امامت معصومین را نپذیرفته‌اند.

امکان‌پذیر نیست. و اگر خدا و پیامبر اکرم آنچه در علی‌بن ابیطالب تنها امیرالمؤمنین عالم آفرینش به‌وجود آورده بودند، علی مرتضی از خویش ظاهر می‌ساخت. خلق چون گنجایشِ آن مرتبه بلکه مراتب را در مرتبت عبودیت نداشت و از قوهٔ درک و فهم ظهورِ منزلت ربوبیت در رتبت عبودیت به‌اندازهٔ وعاء معرفتی بارور بود معلوم نبود چه می‌شود، حال که علی را خدا و پیامبر و حتی خودش به‌طورِ کامل نشان نداده‌اند عده‌ای او را خدا می‌دانند»[1]

قبل از تدوین مقدمهٔ حاضر نوشته‌های دورانِ جوانی را مرور می‌کردم تا شاید به‌موضوعاتی دست یافته و رسالهٔ حاضر را متبرک سازم به‌این دستنویس برخورد کردم مرحوم علامه فقیه و حکیم و فیلسوف حاج سیدابوالحسن رفیعی قزوینی قدس‌سره که هفته‌ای یک شب معارف می‌فرمودند و چه مجالس پُرباری بود اشاره داشتند: «اگر خدا و پیامبر خاتم بشر را آمادهٔ فهمِ شخصیت علی‌بن ابیطالب سلام‌الله علیه می‌دیدند و فضائل حضرتش را به‌نمایش می‌گذاشتند، امروز جز عده‌ای معدودکه بندگی دنیا را پذیرفته‌اند همه و همه در زمرهٔ شیعیان علی مرتضی بودند.»

در همان ایّام که وهابی‌های وطنی فعالیت‌هائی داشتند سعادتِ دیدارِ نادرهٔ دوران وحید زمان مرحوم آیةالله العظمی حاج میرزا احمد آشتیانی که آن زمان شیخ العلماء عاصمه تشیّع بودند نصیبم گردید، سخن از ماجراهائی بود که پیرامون ولایتِ بدون امامت فرآوردهٔ سقیفه می‌گذشت، حاضرین خواستند حضرتشان در آن کهولت و کسالت دستورالعملی بدهند فرمودند: «مرتبت و منزلت علی‌بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام همین بس، که پیامبران به‌ولایت او مبعوث شدند[2] و توحید و نبوت بی‌ولایت و امامت مفید نیست. این مغرضانِ خریداری

---

۱. نقشِ ولایت در سلوک خطی: ۸۸

۲. شاید منظور حضرتشان این روایت بوده است: «وِلایَتُنا وِلایَةُ اللهِ الَّتی لَمْ یَبْعَثْ نَبیّاً قَطّ اِلاّ بِها» یعنی «ولایت ما ولایت خداست که هیچ پیغمبری جز به‌آن مبعوث نگردیده است» از امام باقر (بحارالانوار:

شدهٔ هر ابلیسی از جن و انس اگر به‌تمامی فضائل علی مرتضی که در دسترس نیست چون ناتوانی بشر را برای درک و فهم فضائل حضرت دیدند نفرمودند، برخورد می‌داشتند از شدتِ بغض و عنادِ بی‌جهت خودکشی می‌کردند.»

این بخش که به‌لحاظ حساس بودن موضوع از سنت مختصرنویسی دورمان کرد را با قول عالیترین شخصیت طریقت معاصرمان به‌خاتمه می‌بریم زبدهٔ عرفا نگین حلقهٔ صُلحاء زینت فقر و فقرا جناب اعتماد هادی المضلین که تعبیرِ «جام‌هائی از سرچشمهٔ فضائل» را از افاضاتِ ایّام تلمذ نزد حضرتشان به‌یاد داشته زیرا معتقد بودند آنچه از فضائل قطب العارفینِ علی الاطلاق علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دست ما می‌باشد، مانند همان جام‌های آبی می‌ماند که از چشمهٔ خروشان برمی‌داریم.

حضرت ایشان که خدایش زیارتِ جمالش مائدهٔ لقایش را نصیبش کرده است می‌فرمودند: «یکی از دلائلی که در طائفه صوفیه نه عرفا، همان صوفیانی که به‌غیر علی هم «امیرالمؤمنین» گفته‌اند و امروز نامشان در طومار شجرهٔ فرقه‌های صوفیه هم دیده می‌شود و با «رضی‌الله عنه» که در پی نام علی علیه‌السلام آورده‌اند حضرتش را با غاصبان خلافت در یک سطح قرار داده‌اند. چون ریاضت‌های مرسوم صوفیه را بر غوطه زدن در ولایت ترجیح دادند به‌کمال نرسیدند و رفتند و امروز تنها با چند قصهٔ غیر عقلائی یاد و خاطرشان حفظ مانده است.»

ظرفِ فضائل

حرف همان کلمه‌ای که، هر وقت تنها آورده شود به‌هیچ معنایی دلالت ندارد و آنگاه که در کلام نهاده می‌شود مفهوم پیدا می‌کند در بسیاری از زبانها قلمروی فراخ دارد چنانکه در زبانِ تازی به‌سان یکی از قانونمندترین زبانها همین فراخی آشکارا به‌چشم می‌خورد. و خلاصه بابی از تحقیق و تفحص پژوهشگران ادبیاتِ هر

۲۸۱/۲۶ و اصول کافی: ۴۲۹/۲)

زبانی از هر قومیت و ملیتی را به‌خود اختصاص داده است. و با اینکه معنای مستقلی ندارند همه و همه در به‌کارگرفتن آنها برای ساختن جمله نیازمند بوده و از همان روزها که گفته‌ها به‌نوشتن کشیده شد موقعیت آن کلمات که به‌تنهائی خاصیتی ندارند مطرح شده باگذشت زمان ابوابی ازکتبِ علمی را در همین زمینه به‌خود اختصاص داده‌اند. در منطق و فلسفه و عرفان و... تا اینکه اوج تفسیر باطنی حروف را در فرهنگ علوم غریبه ملاحظه می‌کنیم. که چگونه از موقعیتی استثنائی برخوردار می‌باشند ما می‌خواهیم با در نظر داشتن معنای لغوی حدیث که به‌هر چیز نو و جدید، خبر و کلام گفته می‌شود[1] همانطور که ابوالبقاء می‌گوید «قول یا فعل یا تقریری که به‌پیامبر منسوب شود»[2] را حدیث می‌نامند. و چنانکه بعضی از علمای درایه و اصول نیز تصریح کرده‌اند در اصطلاح حدیث سخنی است که حاکی از قول یا فعل معصوم باشد[3] بگوئیم ظرفِ فضائل علی امیرالمؤمنین که از مصدرِ جلاله و سینهٔ ختمی مرتبت و جبرئیل امین و امامان شیعه برخاسته بر حروف نشسته جانِ حدیث شده است. شاید با تعبیری که دلنشین نیست بگوئیم حدیث هر کجا بهر معنائی موردِ تعریف و توصیف و شناسائی قرار گرفته در باب فضائل علی‌بن ابیطالب ظرف آن حقایقی است که خدا و رسولِ بزرگوارش دربارهٔ آن حضرت بیان فرموده‌اند و پیامبر اکرم به‌ثبت و ضبط آن دستور داده‌اند[4] باشد که زمان ابوبکر و عمربن خطاب با منع نقل و ثبت اینگونه احادیث ظروف فضائل علی مرتضی علیه‌السلام را شکستند.

---

۱. الصحاح: ۷۸/۱ والمصباح المنیر: ۱۲۴/۱ ۲. الکلیات: ۲۰۲/۲

۳. قوانین الاصول ۴۰۸ هدایةالابرار: ۱۰۵ مقیاس الهدایة: ۵۷/۱

۴. در بحارالانوار: ۱۴۴/۲۰ تقیید العلم: ۸۶ سنن ابی‌داود: ۳۱۸/۳ رسول خدا دستور داده‌اند احادیث ثبت شود.

بیمِ نخبگانِ قدرت‌طلب از نَقش حدیث

اهمیت و نقشِ عمدهٔ حدیث علاوه در بنای علوم و معارفِ اسلام و معرفیِ اهداف و حقایق آن برای بعد از به‌رفیقِ اعلی پیوستن ختمی مرتبت در کنارِ قرآن برای قدرت‌طلبانی که از روزِ غدیر خم طرحِ شورش برعلیه غدیر در حقیقت مسئله خلافت و وصایت ریخته بودند، بسیار مهم و حائز اهمیت بود زیرا می‌دانستند، امتیازی که علی‌بن ابیطالب بر همهٔ صحابهٔ سرشناس اعم از مهاجر و انصار دارد و همهٔ اصحاب از آن همه افتخار و موقعیت محروم هستند را احادیث معین و مشخص نموده، مهمتر اینکه صلاحیت انحصاری علی و عدم صلاحیت همگان را برای ادارهٔ امور اسلام در آینده زنده نگاه می‌دارد.

در اینصورت حدیثِ فضائل تنها سد مستحکمی است که در مقابلِ هر اقدامی مانند سپاهی سلحشور و تازه‌نفس ایستادگی می‌کند به‌همین لحاظ از دو راه یکی را می‌بایست انتخاب می‌کردند تا بتوانند در کودتا برعلیه غدیر و برگزیدهٔ آن موفق باشند. احادیث قدسی و نبوی که در فضیلت و افضلیت علی علیه‌السلام نسبت به‌همهٔ مسلمین بازگو می‌شود، نخبگانِ قدرت‌طلب که مصمم بودند با کودتا زمامِ امورِ اسلام را در دست بگیرند اعتنائی نداشته باشند، در حقیقت به‌خدا و پیامبر اکرم همانطور عملاً بی‌اعتنا بودند در برخورد با جامعهٔ اسلامی هم بی‌اعتنا باشند که این اگر صورتِ رسمی به‌خودش می‌گرفت آنان را از حریم اسلامیت طرد می‌کرد و چون از جامعهٔ اسلامی با این ننگ رانده می‌شدند نه تنها در جامعه جایگاه و منزلتی نداشتند بلکه به‌عنوانِ مرتد طرد می‌گشتند که این با منظور و مقصودشان منافات داشت. دوم اینکه نقل هرگونه حدیث به‌طور کامل از دستورالعمل جامعهٔ اسلامی حذف شود و محدثین از روایت کردن آنچه اغلب به‌طور مستقیم یا حداقل یک واسطه از نبی اکرم شنیده‌اند دست بردارند. این روش هرچند کاری صعب و دشوار و سخت بود لکن با برنامهٔ ننگین کودتا هم‌آهنگ می‌بود.

به‌همین لحاظ بعد از کودتا در سیاهترین هفتهٔ تاریخِ اسلام که با به‌رفیق اعلی پیوستن رسول خدا صورت گرفت، ایادی بی‌اعتقاد سقیفه بنا بر دستور عمر و امضاء ابوبکر نه تنها از تدوین و کتابت حدیث بلکه از نقل روایت احادیث هم به‌شدت جلوگیری[۱] کردند تا آن جا که بعضی از راویان حدیث را با تهمت به‌زندان کشیدند و در آنجا مُردند[۲] و بعضی دیگر را تبعید کردند چنانکه عمر به‌ابوهریره می‌گوید: باید حدیث گفتن را ترک کنی یا اینکه تبعیدت می‌کنم[۳]. البته عده‌ای را هم به‌طور مرموزانه به‌شهادت رساندند و به‌هر مقدار از آثار آن‌ها هم دست می‌یافتند می‌سوزاندند.

اگر این کار در عصرِ خلافت ابوبکر به‌تصویب شورای کارگزاران سقیفه رسید و به‌اجراگذاشته شد در دورهٔ عمربن خطاب چنان شدت گرفت که حتی مورخین اهل سنت منع حدیث را به‌عمر نسبت داده‌اند[۴] و شاید هم آن روز که در شورای سقیفه مطرح شده و به‌تصویب اعضاء کودتا رسیده به‌پیشنهاد عمر بوده است...

... در دوران عمر بن خطاب برای اینکه در سراسر دنیای اسلام چنین حُکمی شدیداً مراعات شود استانداران و فرمانداران راکه بر شهرهای اسلامی اعزام می‌کردند دستورِ اکید می‌دادند: «قرآن را تنها بگذارید روایت از رسول خدا کم کنید»[۵] قرظة بن کعب که مأموریت عراق را به‌عهده داشت می‌گوید بعد از این دستور برای کسی از پیامبر حدیث نقل نکردم[۶] زیرا در غیر اینصورت از استانداری عزل می‌شدند...

... البته به‌طورِکامل غیر غدیریان از عبدالله بن عمر گرفته[۷] تا دیگران که سقیفه را

---

۱. در صورتی که پژوهشگر معاصر در تدوین «السنة الشریفه» ۴۴ حدیث از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند که در آن‌ها دستور به‌کتابت و... داده‌اند همهٔ احادیث از طریقه‌ی عامه است.

۲. تذکرة الحفاظ: ۷/۱ مجمع الزوائد: ۱۴۹/۱ مستدرک حاکم: ۱۱۰/۱

۳. تاریخ ابن‌کثیر: ۱۰۶/۱ کنزالعمال: ۲۴۹/۵

۴. تاریخ ابن کثیر: ۱۰۷/۸

۵. سنن دارمی: ۸۵/۱ سنن ابن ماجد: ۱۶/۱

۶. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۲/۰۳

۷. سنن دارمی: ۸۴/۱ سنن ابن ماجد: ۱۵/۱

پذیرفته بودند از بخشنامه تبعیت کرده حدیثی نقل نمی‌کردند تا از هر مجازات و محرومیت از مزایای حکومت در امان باشند.

نیاز حدیث

تجدید نظر در وضع حدیث

در دورانِ قانونِ منع حدیث پیش از گذشته به‌اهمیت و نقشِ عمدهٔ حدیث در بنای علوم و معارفِ اسلام و معرفی اهداف و حقایق آن در تمامی شئون اعتقادی و علمی و عملی پی برده شد و دانستند بی‌احادیث که موردِ استناد و استفادهٔ دانشوران است، چون پایهٔ سنت پیامبر اکرم بر آن نهاده شده، شناخت احکامِ دین بدون حدیث امکان‌پذیر نیست، زیرا قرآن مقدارِ اندکی از فروع احکام آن هم در خیلی موارد به‌طور کلی گوئی بیان کرده و در بیشتر احکام برای شناختِ وظائف ناگزیر به‌رجوع احادیث هستند و می‌باید برای رفعِ این کمبودِ خطرناکِ فتنه‌آور فکری با حفظِ قانونِ منع که به‌تصویب شورای سقیفه رسیده بنمایند تا مبادا نیازی که از نقلِ احادیث تأمین می‌شود براثر نبودن آن مقدمهٔ کودتائی دیگر درکودتا نشود. یا حوادثی به‌وجود نیاورد که قدرتِ حاکم را متزلزل کند و عملِ اجرائی مسئولین نظام حکومتِ کودتائی را زیر سئوال برد.

همین احساسِ خطر موجب شد کمبودهائی را که احادیث نبوی جبران می‌نماید با نقل احادیث البته به‌صورتی که به‌آنچه در سقیفه بنی‌ساعده گذشته لطمه نزند از میان بردارند و لذا محمدّثینی که وابستگی فکری به‌سقیفه داشتند و از بریز و بپاش‌های آن هم بی‌نصیب نبودند حاضر شدند با تحریف و تحذیف احادیث برای مردم حدیث روایت کنند چنانکه از ابوهریره سئوال کرده‌اند در زمانِ عمر هم اینطور حدیث می‌کردی در جواب می‌گوید: «اگر این گونه حدیث می‌کردم از شلاق کشنده‌اش می‌خوردم»[1] معلوم است بوده‌اند کسانی که زیر شلاق عمر مُرده‌اند.

... و البته این قانون به‌ابوهریره اختصاص نداشت بلکه هر محدثی می‌خواست

---

۱. ذهبی در تذکره: ۷/۱ جامع بیان‌العلم: ۲۱/۲

اجازهٔ نقلِ حدیث داشته باشد با این شرط بود که طبق میل عمر حدیث روایت کند[۱] و ناگفته نماند، بودند بسیاری از صحابه وفادارِ بی‌پروا و از جان‌گذشته در چنین خفقانی باز احادیثِ فضائل علی‌بن ابیطالب را روایت می‌کردند و مجازات را تا سرحد شهادت می‌پذیرفتند. عده‌ای هم به‌خیر و شر کاری نداشتند لب فرو بسته کارِ روایتِ حدیث را به‌فراموشی سپرده بودند.

انگیزهٔ جعل حدیث و نوعِ آن

باید بپذیریم این عنوان‌ها می‌تواند به‌تنهائی کتابی مفید و موردِ نیاز اسلام را تدوین نماید که چنین خیانتی به‌وسیله چه کسانی برای چه منظوری به‌عالم اسلام در آن موقعیت حساس که می‌بایست با کلام پیامبر اکرم کمبودِ حضور رسول خدا را جبران کنند تحمیل شده است. که به‌طور حتم در جایگاه خودش توسط شخصیتهای بلندپایه مراکز علمی اسلامی شیعی مطرح شده و با گذشت زمان جامع‌تر می‌شود، و ما در این قست به‌آن چه از نواقصِ رساله کوچک و مختصرمان بکاهد اشاره می‌کنیم.

دربارهٔ انگیزهٔ جعل حدیث می‌باید بدانیم با آنچه نبی‌اکرم در طولِ بعثت تا هجرت و از بنای مسجدالنبی در مدینه تا غدیر خصوصاً دقایق حساسِ آخرین روزهای دورهٔ اقامتشان در دنیا نسبت به‌زمامدار آینده اسلام که جز علی‌بن ابیطالب نبوده است بیان داشته و وظائف همگان را نسبت به‌آن مقام معین نموده دستوراتی اکید صادر کرده بودند، کارِ غصبِ خلافت چندان هم آسان نبود و لذا می‌بینیم که از اوائل سال هجرت نخبگانِ قدرت‌طلب نیروی موافق با خود را شناسائی نموده با خویش در تظاهر به‌نافرمانی کردن از دستورات پیامبر همصدا می‌کردند. از طرفی با تقویت بنیهٔ مالی سرمایه‌داران اعضاءِ سازش کار با یهود بودجه این حرکت را تأمین می‌نمودند و در آخرین مرحله از این دوره به‌شورشی ناجوانمردانه آن هم درست

---

۱. تاریخ ابن کثیر: ۱۰۷/۸

زمانی که پیکر مقدسِ نبی‌اکرم می‌بایست برای دفن آماده می‌کردند در معنا حساسترین لحظاتِ عمرِ اسلام با شعار پیامبر نمرده است مردم را سرگرم نمودند تا به‌خوبی بر اوضاع مسلط شوند...

... لکن باید بدانیم که کار به‌اینجا ختم نمی‌شد و به‌این سادگی هم نبود زیرا شخصیت انحصاری و موقعیت مخصوص به‌علی اجازهٔ این را نمی‌داد که بدون مخالفتی کارِ کودتا سامان گیرد و لذا از همان روزهای اولیه در صدد سه کار که براساسِ جعل حدیث صورت می‌گرفت برآمدند.

اول: کارگزاران سقیفه را با آن همه سوابقِ منفی که جز خویشاوندی با پیامبر اکرم موقعیتی نداشتند تا حدّ شخصیت علی‌بن ابیطالب بالا برند. خوشبختانه این نه چیزی است که از نظرها دور مانده باشد. هاشم معروف حسنی می‌نویسد: «طرفدارانِ عصر خطر مجموعه‌ای از احادیث را در فضل نخستین مهاجران و کسانی که بعد از وفات پیامبر بر حکومت تسلط یافتند جعل نمایند تا به‌وسیله آن‌ها با اظهار نظرات صریحی که از ناحیه پیامبر اکرم در مورد علی رسیده بود مقابله کنند[1].

دوم: اگر نقطهٔ سیاهی در زندگی دارند که داشتند علی‌بن ابیطالب را در آن سهیم و شریک سازند.

سوم: چون قانونِ حکومت‌داری غدیر در سقیفه قابلِ اجرا نبود می‌بایست احکامی مناسبِ کودتای سقیفه فراهم می‌آمد لذا به‌جعل و تحریف و تحذیف و تغییر احکامی که بازگشتش به‌موقعیت رهبری عالم اسلام با پدیدهٔ ولایتِ با امامت می‌بود نیازمند بودند.

که این سه موضوع بسیار مهمّ و حائز اهمیت با مسائل جانبی آن با جعل حدیث و داشتن محدثی کاملاً در خدمت سقیفه امکان‌پذیر بود و بس و لذا درست همان زمان که نقلِ احادیث را بدونِ روایت کردن حدیث منع کردند به‌استخدام محدثینِ

---

۱. اخبار و آثار ساختگی: ۱۵۹

سست‌ایمانِ بندهٔ دنیا و ترسویِ بُزدل اقدام نمودند. با وعده و وعید و مقداری آب و علف آنان را به‌جعل حدیث پیرامونِ منظور و مقصودی که نقل کردیم واداشتند و ما به‌طور فشرده آن هم فهرست‌وار اشاراتی به‌این فرازهای حساس که زمینهٔ جعلِ حدیث را فراهم آورده‌اند می‌نمائیم.

قبل از اینکه به‌منظورمان بپردازیم و روایات ساختگی را که خوشبختانه اگر در صدرِ اسلام به‌لحاظ هیجانات روحی بعد از به‌رفیق اعلی پیوستن رسول خدا با هو و جنجال عده‌ای پذیرفتند به‌بیراهه کشیده شدند، باطل را بر حق که علی‌بن ابیطالب بود ترجیح دادند، بر اثرِ مرور زمان شخصیت‌های علمی موردِ وثوقِ اهل سنت به‌ساختگی بودن آن جعلیات که حکایت از بی‌اعتقادی قدرتِ حاکمِ بعد از پیامبر اکرم به‌خدا و رسولش می‌کند اشاره کرده‌اند.

کارگزاران سیاستِ منفیِ سقیفه به‌جعل حدیث از قول خدا و پیامبر اکتفا نکردند بلکه از محدثین و مفسرین حکومتی خواسته بودند اگر امکانِ بهره‌برداری از قرآن برای شخصیت‌سازی سردمدارانِ شورشیانِ علیه واقعهٔ آسمانی غدیر می‌باشد استفاده کنند. نه تنها قرآن مورد سوء استفاده قرار گیرد بلکه به‌خدای تعالی هم نسبت دروغ بدهند.

ابی‌کعب می‌گوید: «سورهٔ والعصر را برای پیامبر خواندم و پرسیدم ای پیامبر خدا! تفسیرش چیست؟ فرمود: «والعصر» سوگندی است از خدا، پروردگارتان به‌پایان روز سوگند می‌خورد که آدمی در زیانکاری است. یعنی ابوجهل «جز کسانی که ایمان آوردند.» ابوبکر است. «وکارهای پسندیده کردند» عمر است «و یکدیگر را به‌حق سفارش نمودند» عثمان است. «و یکدیگر را به‌جبر و پایداری سفارش کردند» علی است. رضی‌الله عنهم اجمعین»[1]

ملاحظه نمائید چطور با چنین جعلی مسخرهٔ بی‌سند به‌خدا و پیامبرش دروغ

---

۱. تفسیر قرطبی از اهل سنت: ۱۸۰/۲۰ ریاض النضره: ۳۴/۱ شر بینی هم در تفسیرش: ۵۶۱/۴ آورده است.

بستند و فرمایش الهی را تحریف معنوی نموده دگرگونه کرده‌اند. و به‌طور یقین هر محقق و پژوهنده‌ای در لابه‌لای مدارک عاری از تحریف تاریخ به‌نشانه‌هائی از اینگونه خیانت‌ها دست می‌یابد و به‌استناد آن‌ها موضوع را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

از طریق ابن مردویه از قول ابن عباس دربارهٔ فرمایش الهی «جز کسانی که ایمان آوردند و کارهای پسندیده کردند» وارد است که مقصود علی و سلمان می‌باشند.[1] جای دیگر از ابن عباس نقل کرده‌اند: «دربارهٔ آیه آیا کسانی که مرتکب کارهای بد گشتند پنداشته‌اند که آن‌ها را با کسانی که ایمان آوردند و کارهای پسندیده کردند برابر می‌گردانیم» در جنگ «بدر» در حق علی نازل گشته است و «کسانی که مرتکب کارهای بد گشتند» عبارتند از عتبه و شیبه و ولید «و کسانی که ایمان آوردند و کارهای پسندیده کردند» علی علیه‌السلام است[2].

ابن حجر شخصیت بلندپایه اهل سنت مشت رفقای خویش را باز کرده می‌گوید: «در تفسیر این سوره هیچ حدیثی صحیح از زبان پیامبر نیافتم»[3] و مهمتر اینکه راویان حدیث را که واحدی در اسباب النزول[4] عبدالرحمن بن حمدان عدل و محمد فحام و آن‌ها از احمدبن جعفربن مالک» روایت می‌کنند دو نفر اول را مجهول‌الهویه دانسته‌اند و دربارهٔ احمدبن جعفر می‌گویند آخر عمری اختلال حواس پیداکرده و خرفت شده بود و درباره‌اش نوشته‌اند آنچه را برایش و به‌نظرش می‌رساندند ملتفت نمی‌شد[5] و هرکس می‌خواسته است به‌درس او برود می‌گفتند نروید زیرا ناتوان و خرفت گشته است[6] و امثالِ ابن‌حجر معتقدند «او پیری است در کارش بی‌دقت»[7]

---

۱. الدرالمنثور: ۳۹۲/۶
۲. تذکرة السبط: ۱۱
۳. فتح‌الباری: ۳۹۲/۸
۴. همان: ۲۰۷
۵. میزان الاعتدال: ۴۱/۱
۶. تاریخ بغداد: ۴/۴ لسان‌المیزان: ۱۴۵/۲
۷. لسان المیزان: ۲۱۷/۲

علامهٔ محقق مرحوم امینی قدس‌الله روحه العزیز بر این عقیده‌اند: «ابن عباس می‌گوید چون آیهٔ «کسانی که ایمان آوردند و کارهای پسندیده کردند ایشان بهترین خلقند» فرود آمد پیامبر به‌علی فرمود: «آن تو و شیعه‌ات هستید.» و مهم اینکه نتیجه می‌گیرند ساختهٔ «ابی‌بن کعب (نقل شد) در برابر این گونه احادیثی که عقل و منطق و بصیرت مؤید آن می‌باشد ساخته شده است» [1]

سبک فضیلت‌تراشی
برای شأن‌سازی نخبگانِ قدرت‌طلب

گفتیم کارگزارانِ سقیفه به‌این نتیجه رسیده بودند با موقعیتی که علی‌بن ابیطالب در عالم اسلام دارد کار غصب خلافت کار آسانی نیست علاوه بر مغلطه‌کاری و جنجال می‌باید آن‌هایی که می‌خواهند زمام امور را در دست بگیرند می‌بایستی خویش را هم‌شأن علی علیه‌السلام‌سازند و این ممکن نیست مگر با جعل احادیثی از قول خدا و رسولش پس از جلوگیری از نقلِ حدیث، با استخدامِ محدثین سرشناسِ سست ایمان، به‌جعل حدیث اقدام نمودند که به‌طور فهرست وار به‌نمونه‌هائی از آنچه موجود است اشاره می‌کنیم.

الف: در قسمتی از آنچه ساخته شده است ابوبکر و عمر و عثمان را چنان مطرح کرده‌اند که در کنار علی‌بن ابیطالب قرار بگیرند.

در مقابلِ: حدیث معراج که وارد است محمد را به‌علی نصرت دادیم [2]

ساختند: «رسول خدا فرموده‌اند جبرئیل گفت پسر عمت شمشیر خداست، ابی‌بکر رحمت خداست، عمر فاروق، ترا نیرومند کرد.» که جلال‌الدین سیوطی از شخصیت نامی اهل سنت می‌گوید این حدیث باطل است. [3]

در مقابلِ احادیثی که علی‌بن ابیطالب به‌عنوانِ باب علم و فقه و حکمت و جنت

---

۱. الغدیر ترجمه: ۲۱۰/۱۹
۲. روایت را قبلاً نقل کردیم.
۳. للئالی الموضوعه: ۳۱۸/۱

معرفی شده‌اند.

ساختند: من شهر علمم و علی دَرِ آن، ابوبکر اساس آن و عمر دیوارهـای آن است. که حدیث‌شناسان اهل سنت این حدیث را شایسته ندانسته[۱] و تضعیف کرده‌اند[۲]

در مقابل احادیثی که رسول خدا فرموده‌اند نام خدا و خودم و علی‌علیه‌السلام را بر ساق عرش نوشته شده دیدم و قبلاً اشاره کرده‌ایم.

ساختند:که پیامبر اکرم فرموده‌اند: «پیرامون عرش گلی دیدم که در آن نوشته بود محمد رسول خدا، ابوبکر صدیق است» که ذهبی رجال‌شناس اهل سنت می‌گوید این حدیث باطل است»[۳]

در مقابلِ کلامِ مبارک رسول خدا که فرموده‌اند خدای تعالی دستور داده‌اند چهار نفر را دوست بدارم علی و ابوذر و مقداد و سلمان که در صفحات قبل عین روایت را نقل کردیم.

ساختند: رسول خدا فرموده‌اند: «خداوند به‌من امر کرده است که ابوبکر، عمر، عثمان، علی را دوست داشته باشم» که ابن‌حجر عسقلانی شخصیت مورد وثوقِ اهل سنت و جماعت می‌گوید این را ساخته‌اند[۴]

در مقابلِ حدیث منزلت که رسول خدا به‌علی فرموده‌اند تو نسبت به‌من، به‌منزلهٔ هارونی نسبت به‌موسی مگر این که بعد از من پیامبری نمی‌آید. و در صفحات قبل روایتش را نقل کردیم.

ساختند: پیامبر فرموده‌اند: «اگر من میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می‌شد» ابن جوزی در «الموضوعات» و عجلونی آن را باطل دانسته‌اند[۵]

در علتِ اسلام اختیارکردن اسقفی نوشته‌اند مسافرت دریائی کرده بود پس از

---

۱. اسنی المطالب: ۷۳
۲. الفتاوی الحدیثیه: ۱۹۸
۳. میزان‌الاعتدال فی نقل الرجال: ۱/۳۷۰
۴. لسان‌المیزان: ۲/۹۹
۵. کشف الخفاء: ۲/۱۶۳

شکستن کشتی‌اش به‌جزیره‌ای پناه می‌برد شب روی درختی می‌خوابد درنده‌ای را می‌بینند که می‌گوید: خدائی نیست جز خدای یگانه مقتدر جبار. محمد فرستادهٔ خدا بود پیامبری مختار، ابوبکر صدیق یارِ وی بود در غار، عمر فاروق فاتح شهر و دیار، عثمان کشته‌ای در خانه و حصار، علی شمشیر خدائی آخته بر سرِ کفار، بر بدخواهشان لعنت خدای مقتدر جبار و دوزخ، شدش قرار[1] تنها باید گفت عجب درندهٔ ادیب و فاضلی که سجع‌گوئی را هم آموخته داشته است.

ب: در قسمتی از آنچه ساخته‌اند برخلاف قسمتی که نقل شد، نامی از علی‌بن ابیطالب علیه السلام نبرده‌اند.

در مقابل روایاتی که واقعهٔ معراج را بیان داشتند و نام مبارک علی مرتضی به‌عنوان خلیفه خدا پس از نام رسول و حق تعالی بر ساق عرش مورد توجه پیامبر اکرم قرارگرفته است و ما در صفحات قبل چند روایتش را نقل کردیم.

ساخته‌اند: پیامبر فرموده‌اند: «هیچ درختی در بهشت نیست مگر آن که روی برگ‌هایش نوشته شده خدائی جز خدای یکتا نیست محمد رسول خداست، ابوبکر صدیق است و عمر فاروق است و عثمان صاحبِ دو نور است» مذهبی و خطیب بغدادی دو شخصیت علمی اهل سنت آن را دروغ می‌دانند[2].

در مقابلِ حدیث شریف حوض کوثر که ساقی علی‌بن ابیطالب است و اینکه در انتهای صراط مأمور علی بن ابیطالب برگهٔ ورودی بهشتیان را امضاء می‌کند و نظیر این احادیث.

ساخته‌اند: پیامبر اکرم فرموده‌اند: «وقتی که قیامت به‌پاگردید منادی از زیر عرش ندا می‌کند اصحابِ محمد را بیاورید. ابوبکر، عمر، عثمان و علی را می‌آورند به‌ابوبکر گفته می‌شود کنارِ درِ بهشت بایست و هرکس را که می‌خواهی وارد کن.» علامهٔ مجاهد مرحوم امینی در الغدیر با اقامهٔ اسنادی آن را رد کرده‌اند.

در مقابلِ احادیث معراج که پیامبر فرموده‌اند نام علی‌بن ابیطالب را به‌عنوان

---

۱. مصباح‌الظلام از سیدمحمد جرادانی: ۳۰/۲ ۲. میزان الاعتدال: ۱۳۸/۲ تاریخ بغداد: ۱۸۴/۳

جانشین شنیدم و دیدم.

ساخته‌اند: پیامبر اکرم فرموده‌اند «در آن شبی که به‌آسمان عروج داده شدم از آسمانی نگذشتم مگر آن که در آن یافتم که نوشته شده بود محمد رسول خدا و ابوبکر صدیق جانشین من است» ذهبی و ابن حجر دو تن از چهره‌های شناخته شدهٔ اهل سنت این را باطل می‌دانند[۱]

در مقابلِ احادیثی که از ناحیهٔ مقدسهٔ رسول خدا شرف صدور یافته که فرموده‌اند علی خلیفه و وزیر و جانشین و داماد من است.

ساخته‌اند: رسول خدا کتفهای ابوبکر و عمر را به‌هم متصل کرد و فرمود: «شما وزیرانم در دنیا و آخرت هستید» ذهبی معتقد است این حدیث ساختگی می‌باشد.[۲]

در مقابلِ احادیثی که پیرامون خلقت نوری رسول خدا از ناحیه مقدسه وارد شده و فرموده‌اند نور علی را از نور من خلق کرده‌اند.

ساخته‌اند: که پیامبر خدا فرموده‌اند: «خداوند مرا از نورش آفرید و ابوبکر را از نورم و عمر را از نور ابوبکر و عثمان را از نور عمر آفرید» این حدیث را نیز اهل سنّت ساختگی و باطل دانسته‌اند[۳]

در مقابل احادیثی که پیامبر اکرم فرموده‌اند بعد از من برترین فردِ امت من علی بن ابیطالب است.

ساخته‌اند: که پیامبر خدا فرموده‌اند: «برترین فرد این امت پس از من ابوبکر و بعد عمر آنگاه عثمان است» ذهبی و ابن حجر حدیث را ضعیف می‌دانند.[۴]

و خلاصه آنجا که می‌خواهند همراهان رسول خدا را در ساختمانِ مسجدالنبی نام ببرند از قولِ عایشه روایت می‌کنند که نخستین سنگ بنای مسجد را رسول خدا

---

۱. میزان‌الاعتدال: ۲۳۵/۵ تهذیب التهذیب: ۱۳۸/۵

۲. میزان الاعتدال: ۳۴۸/۱

۳. لسان‌المیزان: ۳۲۸/۱

۴. میزان‌الاعتدال: ۲۶۵/۲ لسان‌المیزان: ۳۱۶/۴

سپس ابوبکر سپس عمر سپس عثمان حمل نمودند.» علاوه بـر ایـنکه ذهـبی در تلخیص مستدرک حاکم نیشابوری منکر حدیث شده است این مخلص اهل ولا و خاک پای شیعیانِ مولا درکتاب «محمد تصویر جمال خدا» به‌طور دقیق موضوع را بررسی کرده و متذکر شده‌ام که این سه تن برای دوری از گرد و غبار در ساختمان مسجدالنبی دخالت نداشته‌اند.

ج: در قسمتی از جعل حدیث موقعیت علی را به‌دیگران اختصاص داده‌اند. از جمله آن روایاتی است که موقعیت امیرالمؤمنین در اسلام را بـه‌علی‌بن ابـیطالب سلام‌الله علیهما اختصاص داده است.

در مقابل احادیث معراج که علی علیه‌السلام امیر اهل ایمان دیده شده است.

ساخته‌اند: پیامبر خدا فرموده‌اند «گوهر سبزی دیدم که در آن با نور سفید نوشته بود خدائی جز خدای یکتا نیست محمد رسول خداست ابـوبکر صـدیق است» خطیب بغدادی و جلال‌الدیـن سـیوطی دو سـرشناس اهـل سـنت ایـن را بـاطل می‌دانند[1].

در مقابل احادیثی که رسول خدا فرموده‌اند جز مؤمن علی را دوست نمی‌دارد و فقط منافق است که علی را دشمن می‌دارد.

ساخته‌اند: که پیامبر فرموده‌اند «ابوبکر و عمر را هیچ مومنی دشمن نمی‌دارد و هیچ منافقی دوست ندارد» این را نیز باطل دانسته‌اند[2]

در مقابلِ احادیث منزلت که پیامبر اکرم علی‌بن ابیطالب را نسبت به‌خود مانند هارون نسبت به‌موسی معرفی کرده‌اند.

ساخته‌اند که رسول خدا فرموده‌اند: «ابوبکر از من به‌منزلهٔ هارون برای موسی است.» البته ذهبی آن را ساختگی می‌داند[3].

در مقابل احادیثی که به‌طرق و الفاظ مختلف در بارهٔ حسنین سلام‌الله علیهما

---

۱. تاریخ بغداد: ۲۰۴/۱۱ و للئالی الموضوعه: ۱۶۰/۱

۲. تذکرة الحفاظ: ۱۱۲/۳

۳. میزان‌الاعتدال: ۶۷/۱

وارد است جوانانِ اهل بهشت می‌باشند.

ساخته‌اند: که رسول خدا فرموده‌اند: «ابوبکر و عمر دو پیران بهشت هستند» ذهبی و خطیب بغدادی وابن حجر چهره‌های بلندآوازه اهل سنت حدیث را باطل و ساختگی می‌دانند.[۱]

د: در قسمتی از احادیث ساختگی هم کوشیده‌اند علی‌بن ابیطالب را هم‌سنگ آنان درآورند.

در مقابلِ روایاتی که دلالت دارد فاطمه سلام‌الله علیها را به‌امر الهی به‌همسری علی مرتضی سلام‌الله علیه در آورده‌اند.

ساخته‌اند: پیامبر اکرم فرموده‌اند: «خداوند به‌من امر کرد دخترم را به‌ازدواج عثمان درآورم» که ابن حجر این را باطل می‌داند[۲].

در مقابلِ آنچه رسول خدا فرموده‌اند و حکایت دارد که در آخرین لحظات عمر مبارکشان هرچه از علوم داشتند به‌سینهٔ مبارک تنها وصی و خلیفه و جانشین خود علی امیرالمؤمنین ریخته‌اند.

ساخته‌اند: پیامبر فرمودند: «خداوند چیزی در دلم نه انداخت که آن را در دل ابوبکر ریختم» که این را نیز باطل و ساختگی دانسته‌اند[۳].

در مقابلِ احادیثِ نبوی که دلالت دارد جز دوستدار علی و فرزندانش وارد بهشت نمی‌شود.

ساخته‌اند: پیامبر فرموده‌اند «خداوند گفته سوگند به‌عزت و جلالم که در تو داخل نمی‌کنم مگر کسی راکه این مولود را دوست داشته باشد و منظور ابوبکر است» خوشبختانه خطیب بغدادیِ سنی می‌گوید این ساختگی و باطل می‌باشد.[۴]

ح: در کنارِ احادیث فراوانی که منزلت و موقعیت علی‌بن ابیطالب را به‌استنادِ

---

۱. میزان‌الاعتدال: ۱۲۶/۳ تاریخ بغداد: ۱۱۹/۷ تهذیب التهذیب: ۳۴۱/۱

۲. لسان‌المیزان: ۳۸۰/۴

۳. اسنی المطالب: ۱۹۴ کشف الخفا: ۴۱۹/۲

۴. تاریخ بغداد: ۳۰۹/۳

کلامِ نبوی نسبت به‌ساحت مقدس پیامبر اکرم می‌رساند احادیثی نیز جعل شده است.

در مقابل احادیث نظیر علیّ منیّ و انا من علی که بـه‌صورت‌های مـختلف در متون روائی شیعه و سنی به‌چشم می‌خورد.

ساخته‌اند: که رسول خدا فرمودند: «ای معاویه تو از من و من از توام» ذهبی و ابن حجر این خیانت را ساختگی و حدیث را باطل می‌دانند[1].

در مقابلِ روایاتی که فرموده‌اند هر پیامبری را برادری است و برادرِ من، علی‌بن ابیطالب می‌باشد.

ساخته‌اند: که پیامبر فرموده‌اند: «برای هر پیامبری دوسـتی است دوست مـن عثمان است» ابن ابی‌الحدید این کلام را ساختگی می‌داند[2].

ط: در قسمتی از احادیثی که ساخته‌اند به‌این اکتفا نشده است که ابوبکر و عمر و عـثمان را هـم‌شأن عـلی‌بن ابـیطالب سـلام‌الله عـلیهما سـازند بـلکه کـوشیده‌انـد خصوصیت‌های پیامبران سلف را که در حد نبوت بوده‌اند به‌اینان نسبت دهند.

در مقابلِ احادیثی کـه عـلی‌بن ابـیطالب را بـه‌انـبیاء تشـبیه کـرده‌انـد و پـیامبر فرموده‌اند هرکس می‌خواهد هر پیامبری را به‌خصوصیتش ببیند بـه‌علی مـرتضی نگاه کند.

ساخته‌اند: رسول خدا فرموده‌اند: «هرکه دوست می‌دارد ابـراهـیم را در مـقام خلیلی آن بنگرد به‌ابوبکر در حال ملایمتش بنگرد و هرکه خوش دارد به‌نوح در حال شدّتش بنگرد باید به‌عمربن خطاب با شجاعتش بنگرد و هرکه مایل است رفعت ادریس را دریابد به‌مهربانی عثمان بنگرد و هرکه دوست می‌دارد بـه‌سخت‌کوشی یحیی‌بن زکریا بنگرد به‌پاکی علی‌بن ابیطالب بنگرد».

ابن عساکر راویان این روایت را مجهول‌الهویه و حالشان را نامعلوم و خلاصه غیر

---

۱. میزان‌الاعتدال: ۱۳۳/۲ لسان‌المیزان: ۳۷۶/۴ ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۷/۳.

قابل اطمینان می‌داند و حدیث را جعل و ساختگی[۱] و ذهبی می‌نویسد: سندی تاریک است و خبری می‌باشد که به‌صحت نپیوسته[۲].

ه : آنان که دوست داشتند شأنی در حدِّ علی‌بن ابیطالب داشته باشند و با استخدام مردمانی بی‌ایمان برای رسیدن به‌چنین منزلتی احادیثی جعلی را به‌خدا و پیامبر نسبت دادند به‌این اکتفا نکرده، در بعضی از موارد حتی شأن علی مرتضی علیه‌السلام را فدای فضیلت‌تراشی خود نمودند.

در مقابل نزول سورهٔ برائت و اینکه رسول خدا به‌ابوبکر سپردند تا در جمع کفارِ قریش بخواند[۳] سپس جبرئیل نازل شد که این کار می‌باید به‌دست خودت یا یکی از اعضاء خانواده‌ات صورت پذیرد و حضرت علی مرتضی علیه‌السلام را مأمور کردند تا برود و مانع ابوبکر شود[۴] و چنین شد.

ساخته‌اند: علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام می‌فرمایند در مقابل رسول خدا نشسته بودم، معاویه وارد شد، رسول خدا قلم را از دستم گرفتند به‌معاویه دادند» تا آنچه را حضرتش می‌نوشتند معاویه ادامه دهد.

ابن حجر و خطیب بغدادی که از مشاهیر اهل سنت و جماعت می‌باشند این ساخته را باطل دانسته‌اند.[۵]

در مقابل ماجرای نماز که ابوبکر و عمر و عده‌ای دیگر می‌بایست بنابر دستور پیامبر خدا به‌لشکر اسامة‌بن زید می‌پیوستند و تخلف کردند حضرت آن‌ها را لعن کردند. ابوبکر برای تثبیت موقعیت خود به‌مسجد آمد تا برای مردم امامت کند، رسول خدا در حالی که به‌علی‌بن ابیطالب تکیه داده بودند واردِ مسجد شدند او را از امامت کنار زدند.

---

۱. تاریخ شام: ۲/۲۵۱
۲. میزان‌الاعتدال: ۲/۲۶۶
۳. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۲۰۱ تفسیر المیزان: ۹/۱۶۷
۴. مناقب ابن مغازلی: ۲۲۲ و تفسیر المیزان: ۹/۱۶۷
۵. لسان‌المیزان: ۶/۲۰ تاریخ بغداد: ۱۳/۲۷۲

ساخته‌اند: رسول خدا در حالی که به‌علی‌بن ابیطالب تکیه داده بودند از منزل بیرون آمدند. ابوبکر و عمر به‌استقبال حضرتش دویدند، رسول خدا به‌علی فرمودند: «این دو را دوست داری؟» عرض کردند: «بلی رسول الله» حضرت فرمودند: «دوستشان داشته باش تا وارد بهشت شوی» ذهبی و خطیب بغدادی این را نیز از جعلیات می‌دانند و باطل[1].

و خلاصه همانطورکه ابن عباس از نبی اکرم نقل کرده است اگر درختان قلم و آب دریاها مرکب شوند جن و انس نویسنده باشند نمی‌توانند فضائل علی‌بن ابیطالب را بنویسند.

ساخته‌اند: که جبرئیل به‌رسول خدا عرض کرده است: «اگر با تو به‌مقدار عمر نوح بنشینم فضائل عمر را نمی‌توانم تمام کنم» ذهبی و ابن حجر دو عالم برجسته و سرشناس اهل سنت حدیث را ساختگی و باطل دانسته‌اند[2].

سیوطی حدیث‌شناسِ شهیر اهل سنت می‌نویسد: «از این قبیل احادیث فراوانی جعل گردید که پاره‌ای از آن‌ها از سوی طرفدارانِ خلفا جعل شده تا به‌وسیلهٔ آن با احادیث وصیّت و دیگر احادیث پیامبر اکرم که در فضیلت علی رسیده مقابله نمایند»[3]

انگیزهٔ دوم برای جعل حدیث

در مرحلهٔ اول برای اینکه اعضاء سیاست‌گزار سقیفه بتوانند با امتیازاتِ معنوی علی‌بن ابیطالب برابری کنند بر آن شدند که سست ایمانانِ سرشناس، همان دین و شرف به‌دنیافروشانِ وازدهٔ اجتماع که مدّتی حضورِ پیامبر را درک کرده بودند و از آن‌ها روایت حدیث هم شنیده می‌شد استخدام نمایند تا با جعل حدیث در

---

۱. میزان‌الاعتدال: ۲۴۳/۱ تاریخ بغداد: ۴۴۰/۵

۲. میزان‌الاعتدال: ۴۵۱/۱ / ۱۶۹۱ لسان‌المیزان: ۱۸۹/۳

۳. الثلالی المصنوعه: ۳۰۰/۱

فضیلت‌تراشیِ کارگزاران سقیفه کمبودِ چشم‌گیرِ معنوی اعضاء اصلی را جبران کنند به‌این معنا که آن‌ها را به‌خیال خود با جعل حدیث از قولِ خدا و پیامبر تا سطح شخصیت علی‌بن ابیطالب بالا برند. این اقدام اجرامی که با تهمت و افتراء به‌خدا و پیامبر اکرم توأم بود منظورشان را به‌طورکامل تأمین نمی‌کرد زیرا در زندگی اعضاء اصلی کودتا نقاط ضعف مهمّی دیده می‌شد که دامنِ قدس علی امیرالمؤمنین از آن پاک و مبرا بود به‌همین لحاظ می‌بایست فکری هم در این زمینه می‌شد که تصمیم گرفتند با جعل حدیثِ مطاعن برای اول شخصیت عالم اسلام بعد از پیامبر اکرم این کمبود را هم جبران کنند. این کار اگر در عصر خلفاء ثلاثه مورد توجه قرار گرفت «به‌جعل و ساختن روایاتی درکاستی‌های او»[1] [← علی علیه‌السلام] که نبود کار شد و به‌عصر معاویه به‌اوج خود رسید چنانکه احمد امین نویسنده و محقق شهیر به‌نقل از طبری مورخ سرشناس اهل سنت می‌نویسد: «در این مدت از دشنام دادن به‌علی و عیبجوئی از وی و جعل احادیثی که وی را مورد نکوهش قرار می‌دهد فروگذار نمی‌کردند»[2].

ابن ابی‌الحدید چهرهٔ برجسته مقاماتِ علمی اهل سنت به‌نتیجه رسیده است «با جعل مطاعنِ فراوان در مورد علی و فرزندانش به‌مقابله با شیعیان»[3] برخاستند در معنا علی‌بن ابیطالب را با آنهمه قدس و عظمت در حدِ غاصبان خلافت پائین آوردند تا بتوانند امتیازات آن وجود نازنین را در اینکه به‌لحاظ همان خصوصیت‌ها خلافت به‌او اختصاص یافته از میان بردارند.

آنچه مهمّ و قابل توجه است موضوعی می‌باشد که محقق معاصر هاشم معروف حسنی به‌آن رسیده می‌نویسد: «احادیث دروغ از زبان پیامبر اکرم در فضیلت خلفا و بنی‌امیه» و مسلماً مطاعن که برای علی مرتضی ساخته بودند «حتی به‌عنوان تکلیف به‌کودکان و خردسالان داده می‌شده است و در برنامه‌های آموزشی مکتبخانه‌ها و

---

۱. خاستگاه خلافت: ۱۹۲ پاورقی
۲. ضحی‌الاسلام: ۱۲۳/۲ تاریخ طبری: ۱۴۱/۶
۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۷/۳

حلقه‌های درسی گنجانده»[1] می‌گردیده تا آیندگان پُر از چیزهائی باشند که روند کودتای بعد از رسول خدا را از هر آسیب و خطری حفظ کند.

از جملهٔ خیانتهائی که فراهم آوردند و به‌آن پرداختند متأسفانه تا قرن چهاردهم هجری آن جعل و تزویر و خدعه مورد استفاده دشمنان تشیع قرارگرفت. در ذیل آیه مبارکهٔ «**لا تقربوا الصلاة و انتم سکاری**»[2] عده‌ای در پی فرهنگ فلج سقیفه و طرحِ سیاسی آن، جهت مشروعیت دادن به‌حکومت غاصبانه مطلبی را اشاره داشته‌اند که اگر از آن بدون توجه بگذریم به‌ساحت قدس تشیع جفاکرده‌ایم، که این جفایِ به‌خدا و رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم‌السلام می‌باشد.

اینان در بیانِ شأن نزول آیه مزبور، روایتی جعلی و ساختگی را به‌علی‌بن ابیطالب سلام‌الله علیهما نسبت داده‌اند که حضرتش فرموده‌اند: «عبدالرحمن‌بن عوف غذائی برای ما تهیه دید و در سر سفره، شراب حاضر نمود و ما از آن شراب نوشیدیم تا مست شدیم! در این حالت وقت نماز فرا رسید و ما با حال مستی واردِ نماز شدیم و از فرط مستی سوره قرآن را در نماز غلط خواندیم که خداوند این آیه را نازل کرد»[3]

البته سید[4] قطب با در دسترس داشتن عالی‌ترین مأخذ اصیل اسلامی که گویای سیر تحولاتِ این خیانت به‌عضو اعضاء «مباهله» و «آل کسا» که موقعیت انحصاری همین اعضاء در عالم اسلام است می‌توانسته موضوع را به‌بررسی گذاشته، پس از تحقیقات ضروری و آنالیزه کردن چنین مطلبی حائز اهمیت اقدام به‌طرح آن نماید که متأسفانه به‌لحاظ بی‌انصافی و عداوتی منحصر به‌فرد، بدون توجه به‌مسئولیت نویسندگی به‌چنین جعل و ساخته‌ای استناد کرده است. و شاید این گونه اشتباهات

---

۱. اخبار و آثار ساختگی: ۱۸۶ ۲. نساء: ۴۲

۳. تفسیر فی ظلال القرآن: ۲ / جزء ۵ ص ۳۷۷ چاپ بیروت

۴. اینجا سید معنای انتساب به‌اولاد پیامبر و هاشمی بودن نمی‌دهد بلکه اسم شخص است

عمدی به‌لحاظ عضویتِ او در حزب اخوان‌المسلمین[1] بوده است زیرا با گذشت «چند سالی از عمر این حزب جوانِ اسلامی، انحرافات زیادی از نظر عقائد اسلامی در میان آنان پیدا شد» که محققان بر این عقیده‌اند: «اشتباهات بزرگ و جمود فکری افراد حزب لطمه‌ای بزرگ به‌مکتب صحیح و عالی اسلامی وارد ساخت و افکاری عجیب و من درآوردی در بین آنان پیدا شد که به‌هیچ وجه ربطی با اسلام نداشت و کار به‌جائی رسید که رهبر بزرگ حزب حسن بناء دربارهٔ آنان» کلام محمد غزالی[2] را به‌کارگرفت «**انهم لیسوا اخواناً و لیسوا مسلمین** = آنها نه برادرند و نه مسلمان»[3] و از جمله آن اشتباهات فاحش نظیر همین موضوعات عصبیت‌آور بوده است.

بگذریم اگر سید قطب بدون غرض به‌نگارشِ تفسیر «**فی ظلال القرآن**» می‌پرداخت حتماً در موردِ شأن نزول آیهٔ «**ولا تقربواالصلوة و انتم سکاری**» به‌چنین بلیه و خیانتی مبتلا نمی‌شد. در خیلی از متون تفسیری اسلامی به‌ماجرای مهمانی عبدالرحمن‌بن عوف اشاره شده است لکن نامی از هیچکس نبرده‌اند[4]. و در بعضی به‌طور ناقص مقصودِ سیدقطب که به‌آن اشاره خواهیم کرد دنبال شده است.[5] بدون هیچ تردیدی افزودن نام علی‌بن ابیطالب به‌جمع مهمانانِ عبدالرحمن و یا نقل واقعه مهمانی از زبان بابِ علم رسول خدا، نوعی توطئه بوده است. زیرا علامهٔ محققِ مفسر زمخشری شخصیت بلندپایه علمی اهل سنت و جماعت به‌موضوع شأن نزول (مهمانی عبدالرحمن) توجه داشته و به‌حضورِ عمربن خطاب که مهمانِ

---

۱. این حزب در سال ۱۹۲۸ توسط شخصی به‌نام حسن بناء که در یکی از دهکده‌های مصر به‌نام شمشیره در سال ۱۹۰۶ به‌دنیا آمده بود در اسماعیلیه مصر بنیانگذاری شد.

۲. من معالم الحق چاپ مصر: ۲۶۴

۳. دفاع از حق تألیف سید ابوفاضل رضوی اردکانی: هفت مقدمه

۴. تفسیر طبری: ۱۳۴/۴ ش ۷۵۵۵، تفسیر کشف‌الاسرار: ۵۸۴/۲، تفسیر ابن کثیر: ۸۴/۲، تفسیر بیضاوی: ۲۱۶/۱، تفسیر جلالین، ۱۳۲، تفسیر کشاف: ۲۶۹/۱، تفسیر فخر رازی: ۱۱۱/۱۰، تفسیرمراغی: ۴۶/۴، تفسیرالمناز: ۱۱۴/۵، سنن ترمذی: ۱۲۳/۵ شماره ۳۰۲۶، و از تفاسیر شیعه ابوالفتوح رازی ۱۸۲/۱، تفسیر اثنی عشری: ۳۵۸/۲

۵. تفسیر المحرر الوجیز: ۵۶/۲، تفسیر فتح القدیر: ۴۷۲/۱، تفسیر سمرقندی: ۳۵۶/۱

شراب‌نوش بوده اشاره کرده، نامی از علی‌بن ابیطالب نبرده است.[1] در صورتی که اصلِ ماجرای شرابخواری ده تن از صحابه را ابن حجر چهرهٔ سرشناس و مورد توجه و اعتمادِ اهل تسنن نقل کرده و ما در همین بخش به‌آن می‌پردازیم. نخست جوابِ این دو سه تن از مفسرانِ مغرض را در موردِ جسارتی که به‌ساحتِ مقدس نفسِ نفیس[2] رسول خدا و عین نظر حضرتش نموده‌اند را با نظریه دو تن از مشاهیر بزرگانِ اهل سنت می‌دهیم.

احمد بن‌حنبل در «مسند» و سلیمان‌بن ابراهیم قندوزی حنفی مذهب در «ینابیع الموده» می‌نویسد: «علی‌بن ابیطالب بتی را عبادت نکرد و شراب ننوشید و اولین کسی بود که به‌پیامبر ایمان آورد».[3]

حذیفةبن نعمان صحابی نامی می‌فرمایند: «آن روز که دیگران (از تبار صحابه شراب می‌نوشیدند علی چهارده ساله بود شب و روز با رسول خدا نماز می‌خواند»[4] نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی رازی می‌نویسد: «هرکس خمر خورده باشد یا به‌بت سجده کرده باشد، وقتی از این‌ها توبه کند، نبوت و امامت را نشاید (نمی‌تواند امام بشود) امّا مؤمنِ مخلص تائب باشد. پس امامِ بعد از مصطفی علی باشد نه بوبکر و نه عمر و نه عثمان و نه عباس و نه عقیل و نه جعفر از این وجوه که بیان کرده شد»[5] یعنی علی علیه‌السلام چون شراب نخورد و بت را هم سجده نکرد، می‌تواند امام بعد از رسول خدا باشد نه ابوبکر و عمر و عثمان که شراب خورده‌اند و بت هم پرستیده‌اند.

حضرت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام خود نیز می‌فرمایند: «حافظین اصحاب پیغمبر(ص) می‌دانند که در میان آنها کسی نیست فضیلتی داشته باشد جز آن که من

---

۱. تفسیر برهان: ۲۷۰/۱ به‌نقل از ربیع‌الابرار زمخشری
۲. فضائل الخمسه: از ۳۴۶ تا ۳۴۹ روایات این باب را از اهل تسنن جمع‌آوری کرده است.
۳. دفاع از حق: ۱۲ ۴. الغدیر: ۱۲۸/۳
۵. التقض: ۶۴۶

با او شریکم و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که هیچکدام از آنان را در او شرکتی نیست.» مکحول عرض می‌کند «مرا از آنها آگاه کن» حضرت فرمود: «یک چشم به‌هم زدن مشرک به‌خدا نبودم و لات و عزی را نپرستیدم و هرگز می ننوشیدم...»[۱] این مرتبت و منزلت استثنائی علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را حتی اهل سنت پذیرفته و به‌نوعی روایت کرده‌اند. زمخشری قرآن شناسِ اهل سنت در ذیل آیه تحریم از حضرت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام نقل می‌کند که فرموده‌اند: «هرگاه قطره شرابی در چاهی ریخته شود و بر آن مناره‌ای بنا کنند بر آن مناره اذان نگویم و اگر قطره شرابی در دریائی ریخته شود آن دریا خشک گردد و سبز شود از گیاه کلاً چهارپایان خود را در آن نچرانم».

در این صورت اگر بپذیریم عبدالرحمن‌بن عوف به‌مهمانان شرابخوارش، شراب داده و علی‌بن ابیطالب آنجا بوده است ایرادها به‌پیامبر وارد می‌شود. چطور دربارهٔ کسی که شراب خورده می‌گوید «علی نظیری»[۲] یعنی چون نظیر او بوده است پس نعوذاً بالله پیامبر هم شرب خمر می‌نموده!! و مهمتر اینکه مگر امکان دارد پیامبر چنین کسی را به‌وصایت خود انتخاب کند؟

پس امثالِ سید قطب مؤلف تفسیر فی ظلال القرآن خواسته‌اند با چنین جسارتی از موقعیت علی‌بن ابیطالب بکاهند و برای این گناه غاصبان خلافت شریکی مانند علی مرتضی فراهم آورند خلاصه امیرالمؤمنین حقیقی اسلام را در ردیف آن سه تنِ همه‌کاره قرار بدهند ولی ندانسته‌اند که شخصیتِ پیامبر اکرم را زیر سؤال برده‌اند.[۳]

انگیزهٔ سوم برای جعل حدیث

چون آنچه در سقیفه صورت گرفته بود بعضاً با احکام دینی سازش نداشت و اگر

---

۱. خصال شیخ صدوق: ۳۵۵/۲ شماره: ۲۲ ۲. الغدیر: ۱۷۷/۷

۳. تحلیل این خیانت را می‌توانید در محمد تصویر جمال خدا ۸۹۸ به‌بعد مطالعه کنید.

هم با قوانین و مقررات کودتا هم مغایر نبود لکن به‌لحاظ اینکه ترویجی از فقه غدیر به‌شمار می‌رفت از طرفی بعضاً بازگشتِ علت و جهتش فضیلتی برای آل علی که فرزندان فاطمه بنت الرسول بودند محسوب می‌شد تصمیم گرفتند احادیثی هم برای تغییر احکام شرعی جعل کنند.

برای نمونه تحریف و تصرف و تحذیف در فقرات اذان و اقامه «حی علی خیرالعمل» را به‌بهانه اینکه «وقتی مردم بشنوند نماز بهترین عمل است، در امرِ جهاد سستی و تخلف می‌کنند»[1]. در صورتی که علت اصلی تحریف غیر از ین ادعای واهی می‌باشد، بل انگیزهٔ تغییر «حی علی خیرالعمل» بازگشت معنی آن به‌آل علی بود که به‌صورت فضیلتِ این خاندان شنیده می‌شد. معتقد بودند وقتی می‌گویند «بشتابید برای بهترین کار» یعنی ولایت که دوستی خاندان عصمت و طهارت و اطاعت از آن ذوات مقدسه است و مهمتر بیزاری از کسانی که دشمنان آنان می‌باشند و بر آن‌ها شوریده‌اند یا بهترین عمل را به‌نیکی به‌حضرت فاطمه و فرزندان بزرگوارش معنا کرده‌اند.[2]

البته در خیلی از موارد هم جعل حدیث به‌لحاظ این بود که اعمال و رفتارشان به‌تأیید و امضاء سیرهٔ آل محمد نمی‌رسید و لذا احادیثی جعل می‌کردند تا ابتلائات خویش را به‌امضاء آن برسانند، مورد اعتراض قرار نگیرند. برای نمونه در اعتیاد به‌شراب با نزول کریمه‌ای که فرمان ترک شرابخواری بود[3] عمر داد می‌کشد «بله بله دست کشیدیم و تائب شدیم و پس از این گردِ شراب نمی‌گردیم»[4] ولی به‌فقاع (آب جو) تا آخر عمر اعتیاد داشت[5] وقتی شخص عربی به‌او اعتراض کرد اندکی آب حاضر نموده با آب جو مخلوط کرد و مدعی شد حلال است[6] در صورتی که پیامبر اکرم فرموده بودند «چیزی که زیاد آن مست‌کننده است کم آن نیز حرام خواهد

---

۱. دعائم الاسلام مترجم: ۲۰۱/۱
۲. معانی الاخبار: ۴۰
۳. مائده: ۹۱
۴. المستطرف: ۲۹۱/۲
۵. الامامة و السیاسة
۶. احکام القرآن جصاص: ۵۶۵/۲

بود»[1] و نظیر این موارد که با جعل حدیث به‌امضاء می‌رسید.

نظام فضیلت و برتری در اسلام

اسلام برای پرهیز از هرگونه اختلاف و دوری از دخالتِ هواهای نفسانی و جلوگیری از هر امر ناشایسته‌ای که در آینده به‌زور بر امت تحمیل گردد با نصوص قطعی و غیرِ قابلِ انکار و تاویل، ارکانِ اساسی و اصولی نظام فضیلت و برتری را تعیین و مشخص فرموده و در پنج رکن منحصر کرده است. باشد که راهی به‌سوی فضیلت و عدالت و خیر و سعادت بوده و تعیین‌کنندهٔ موقعیت انسان و بیان‌کنندهٔ نقش او در اجتماع و مشخص‌کنندهٔ مقدارِ اعتبار او باشد.

مجموعهٔ این ارکان بهترین پاسخِ منصفانه برای هر سئوال مربوط به‌مراتب کمال و فضیلت و کرامت انسان ارائه می‌دهد در نهایت، ارکانِ نظام برتری در اسلام تنها راه برای شناخت داناتر و با فضیلت‌تر و مناسب‌تر برای هرکاری از کارها است. اگر فرض کنیم تمام صحابه بدون استثناء عادلند و فرقی میان ایشان نیست، پس چه چیزی نظام فضیلت و برتری اسلامی را ایجاب کرده است؟

با بررسی کامل و همه جانبهٔ اسلام روشن می‌شود که فضیلت و برتری دارای پنج رکن است و این ارکان به‌منزلهٔ موازین و معیارهای شرعی است که مقدارِ ارزش و اعتبارِ هر فرد مسلمان را تعیین و جایگاهش را روشن می‌کند. و همین معیار بهترین تعیین‌کنندهٔ اصالتِ فضیلت‌هائی می‌باشد که به‌صورت حدیث نقل شده است.

رکن اول: خویشاوندی پاک و عترت رسول خداست و رهبری سیاسی و معنوی امت بر حسب نص قطعی شرعی از آن عترت است. امّا چرا مخصوصِ ایشان است؟این دیگر فضل پروردگار است که به هرکس خواهد عطا نماید.چرا خدا بر محمد وحی را نازل فرمود و او را به‌رسالت برگزید؟ چرا تنها محمد را؟ چرا فقط مولی را؟ این امری است به‌دست خدای تعالی و به‌نص شرعی این خویشاوندان

---

۱. مسند احمد: ۱۶۷/۲ صحیح ترمذی: ۳۴۲/۱ مصابیح السنه: ۶۷/۲ تاریخ بغداد: ۲۲۷/۳

مرکز دایره و از همه امت پرهیزکارتر و داناترند. ایشان کشتی نجات و باب حطه (در ریزش گناهان) و ستارگان هدایت‌اند. بزرگِ ایشان در هر زمان امام و مرجع امام است. نخست پیامبر است و آنگاه کتاب، اول هادی است و سپس هدایت. در چه زمان خداوند رسالتی را بدون رسول فرستاده است؟ و چه زمانی خدا کتابی را جز بر بنده‌ای از بندگانش نازل کرده؟ و این مطلب را در جا به‌جای تاریخ ادیان اثبات شده می‌یابیم. پس عترت پاک و اهل بیت پیامبر پایگاه و محل ولایت و محور آن می‌باشند.

رکن دوم: سبقت در ایمان، که طبق روایات وارده جز علی‌بن ابیطالب را نمی‌توان نام برد.

رکن سوم: تقوا و پرهیزکاری که به‌اعتراف دشمنان علی امیرالمؤمنین و روایات وارده از ناحیهٔ مقدسه رسول خدا، حضرتش پیشوای پرهیزکاران و امام متقین می‌باشند.

رکن چهارم: علم و دانش علاوه بر اینکه حضرتش باب علم خواجهٔ کائنات محمد مصطفی بوده‌اند دوست و دشمن بر این معتقدند هیچ بنی‌آدمی به‌لحاظ علمی در مرتبت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نبوده و نیست.

رکن پنجم: ارزیابی پیامبر (که براساس موازین شرعی تعیین شده) جهت جانشینی پس از خود، آن کسی که امت اسلامی با رضا و رغبت و بدون اکراه و اجبار، دور از هر تقلب و فریب با او بیعت کنند و می‌بینیم آنچه آرامی مردم را در سقیفه فراهم آورد براساس خدعه و فریب و نیرنگ بود.

این ارکان و معیارهای ارزشی مورد اعتراف همه است و برهانی است که هیچ برهانی برتر از آن در نظام تاریخی خلافت نیست و لذا ما وقتی با احادیث ساختگی پیرامون افرادِ سرشناس تاریخ اسلام بر خورد می‌کنیم افرادی را که برای فضیلت آن‌ها حدیث ساخته‌اند به‌این معیارهای پنج‌گانه می‌دهیم تا به‌اشتباه و ضلالت گرفتار نشویم و پس از یک بررسی به‌نتیجه می‌رسیم جز علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام

شایسته رهبری سیاسی و مرجع فقهی نیست. در معنا احادیث ساختگی نه تنها دردی دوا نمی‌کنند و مشکلی را از میان برنمی‌دارند بلکه قدرت‌طلبانِ شورشی علیه غدیر را رسواتر نموده به‌لحاظ همین تخلف از امر غدیر آنان را عادلی نمی‌داند که بتوانند خلیفه شوند و حکومت کنند.

فریبکاریِ دروغ‌پردازان چه کرد

کارِ حدیث‌سازی که از زمانِ به‌رفیق اعلی رفتن رسول خدا آغاز شد و به‌مصلحت اندیشی عمربن خطاب به‌صورتِ شغلی رسمی و مقدس مطرح گردید توانست مردمانی مقدس مآب را به‌این کسبِ سقیفه‌ای متمایل نماید که برای حفظ دین خدا حدیث ساخته به‌بازار آورند یحیی‌بن سعید قطان می‌گوید: «هیچ صنفی را در حدیث‌گویی کذاب‌تر از صلحاء ندیدم»[۱] اینان تمامِ شب را نماز می‌خواندند و چون صبح می‌شد می‌نشستند و دروغ می‌گفتند[۲] بعضی از این مقدس مآب‌های دوآتشه بیست سال با احدی سخن نگفته بودند با این وجود به‌لحاظ جعل حدیث نامشان در زمرهٔ دروغگویان قرار گرفت[۳] به‌زهد و دیانت و امانت و اجتهاد شهرت داشتند ولی کتابی پر از احادیث جعلی در فضائل یزیدبن معاویه لعنة‌الله علیه نوشته بودند[۴] آری در حالی که از مشاهیر زهاد بودند کذاب و حدیث‌ساز به‌شمار می‌رفتند.[۵]

قابل دانستن است جاعلان حدیث فقط برای خوار کردن دین و پیامبر و خواسته‌های زمامداران سقیفه‌ای و عذر و بهانه‌تراشی برای جنایات و منکراتِ آنان حدیثِ دروغ به‌بازار ارائه نمی‌دادند بلکه عده‌ای هم به‌جهت ترس از خدا و اعتقادِ

---

۱. صحیح مسلم: ۱۳/۱ تاریخ بغداد: ۹۸/۲

۲. تاریخ بغداد: ۵۳/۱۴ میزان‌الاعتدال: ۲۶۵/۳، ۲۶۶ مجمع‌الزوائد: ۱۰/۱۰ و للئالی المصنوعه: ۳/۲

۳. میزان‌الاعتدال: ۲۷۷/۵، اللئالی المصنوعه: ۴۵/۱

۴. شذرت الذهب: ۲۷۵/۴، ۲۷۶

۵. تاریخ بغداد: ۷۸/۵، ۷۹ لسان‌المیزان: ۲۷۲/۱، ۲۷۳

به‌دین حدیث می‌ساختند.[۱]

حاکم نیشابوری نقل کرده است: «فردی از زهاد در فضیلت قرآن و سوره‌های آن حدیث جعل می‌کرد به‌او گفتند: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: مردم از قرآن کناره گرفته و من دوست دارم به‌وسیلهٔ این احادیثی که می‌سازم به‌قرآن علاقمند بشوند به‌او گفتند: پیامبر فرموده هرکس از قولِ من دروغ بگوید جایگاهش آتش است. آن فردِ زاهد پاسخ داد: دروغ‌های من علیه پیامبر نیست بلکه به‌نفع اوست»[۲]

بگذریم این از خدا بی‌خبرانِ قدرت‌طلب که برای مشروعیت دادن به‌سقیفهٔ بنی ساعده حدیث‌سازی را تعلیم دادند با همین حدیث‌های ساختگی اذهانِ مردم عامی و ساده‌لوح را به‌استخدام درآوردند و چنان امتِ ناآگاه و عوامِ صدرِ اسلام را به‌بیراهه کشاندند که وصفی برایش نمی‌توان یافت تا توانستند به‌غیر علی‌بن ابیطالب هم «امیرالمؤمنین» بگویند در معنا ناپاک را همدوشِ پاک قرار دهند نوشته‌اند: «یکی به‌زیارت قبر حجربن عَدیِ کِنْدی رفته بود. در آنجا شخصی را یافت که نشسته سخت می‌گرید. پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: بر سرورمان جناب حُجر رضی‌الله عنه گریه می‌کنم. سئوال‌کننده پرسید: چرا؟ در جواب گفت: سرورمان جنابِ معاویه رضی‌الله عنه [لعنةالله علیه] او را کشته است؟ سئوال‌کننده می‌پرسد: چرا او را کشته است؟ می‌گوید: برای اینکه از لعن کردن سرورمان علی‌بن ابیطالب رضی الله عنه خودداری ورزیده است. سئوال‌کننده می‌گوید: من هم بر نادانی تو می‌گریم! رضی الله عنک!»[۳]

و ای کاش کارِ منقبت‌سازی و فضیلت تراشی به‌سه نفر مهاجرِ پدران همسر و داماد پیامبر که از چهره‌های برجستهٔ سقیفه بودند ختم می‌شد ولی می‌بینیم افرادِ قدرت‌طلبِ دنباله‌رو سقیفه در طولِ قرن‌ها با حدیث‌سازی حق را خانه‌نشین نمودند، باطل را میدان‌دار کردند.

---

۱. تاریخ التشریع الاسلامی خضری: ۸۲ ۲. التذکار: ۱۵۶

۳. خاستگاه خلافت: ۱۸۷ و ۱۸۸ به‌نقل از دکتر تیجانی

امثالِ همین جاعلانِ دروغگو از زبان رسول خدا ساختند: به‌دست ابوحنیفه دین خدا و سنت من زنده خواهد شد که خطیب بغدادی بعد از نقل آن می‌گوید: «این روایت دروغ و باطل است»[۱] و اینکه او چراغ امت من می‌باشد. خوشبختانه شیخ علی قاری اعتراف کرده به‌اتفاق جمیع محدثین دروغ است[۲] یا ساختند خداوند به‌دست او سنت را احیاء می‌کند که دو تن از شخصیت‌های اهل سنت به‌اعتبار قولِ ابن عدی آن را از جعلیات دانستند[۳] یا از قول پیامبر جعل کردند: «ابوحنیفه را که من نمی‌شناسم ولی مالک دانش را فرا گرفته است و اما شافعی، او از من است و به‌سوی من می‌آید»[۴] در صورتی که همین دروغگویان ساخته بودند رسول خدا فرموده‌اند ابوحنیفه چراغ امت من است...

... و خلاصه به‌فضیلت‌تراشی برای افراد اکتفا نکردند بلکه از قول رسول اکرم در فضیلت قزوین و گرگان، بغداد و بصره و شهرهای دیگر حدیث ساختند[۵] و حتی برای گورستانها حدیث جعل کردند مثلاً ساخته‌اند: «مُردگان گورستان عسقلان به‌بهشت برده می‌شوند آن گونه که عروسی به‌خانهٔ شوهر برده می‌شود»[۶] خلاصه حدیث سازان با اندیشه‌های مسموم خود روایاتی جعل کردند که اسلام را به‌گونه‌ای معرفی می‌کرد پُر از خرافات و اوهامی که عقل آن‌ها را نمی‌پذیرد و طبع از آن می‌گریزد[۷]

آری به‌فرمودهٔ صدیق اکبر و فاروقِ اعظمِ حقیقی اسلام علی امیر مؤمنان درکنار محدثین راستگو و پاسدار «منافق و خطاکار و اهل شبهه»[۸] حدیث‌ها جعل کردند، به‌خدا و رسول بزرگوارش نسبت دادند.

---

۱. تاریخ بغداد ۲۸۹/۲
۲. کشف الخفا: ۲۳/۱
۳. لسان‌المیزان: ۱۹۳/۱، اللئالی المصنوعه: ۲۳۸/۱
۴. تاریخ بغداد: ۲۳۰/۴
۵. اللئالی المصنوعه: ۴۶۷
۶. همان: ۴۶۰
۷. التنبیه فی الرد علی اهل الاهواء والبدع: ۹۹
۸. نهج‌البلاغه خطبهٔ: ۲۱۰

معجزۀ علی
در نشر فضائل علی

بعد از آن همه ممانعت‌های سرسختانه از روایت کردن و نوشتن فضائل و مناقب علی امیرالمؤمنین حتی سوزاندن مجموعه‌های تدوین یافتۀ محدثان که از زمانِ به‌رفیقِ اعلی پیوستن رسول خدا آغاز شد و در دستورالعمل اکید حکومت کودتائی قرار گرفت. سرازیر شدن احادیث ساختگی به‌جامعه‌ای که گروهی فرصت یافته بودند افکارِ ضد علی را انتشار دهند و با شعارهای مرموز احساسات عمومی را پریشان کنند. تا حدی که عامۀ مردم نه اصحابِ وفادار غدیر از بردن نام علی هم واهمه داشتند چه رسد فضائل حضرتش را بسط دهند. تا جائی که از نامگذاری نام علی به‌روی فرزندان خود بیم داشتند، زیرا تحت پیگرد قانونی قدرتِ حاکم قرار می‌گرفتند. زمانی که شخصیت‌های اصیل و آبرومند نمی‌توانستند با تودۀ هرج و مرج‌طلب روبرو شوند و با آشوبگرانِ از خدا بی‌خبر که جرأتِ تخلف از امر رسول خدا را داشتند به‌ستیز بایستند و قهراً عناصرِ لایق جامعه در جنجال مردم جاهلِ فریب خورده هضم می‌گردیدند، هزاران مصداق گفتۀ حکماء که «**غلبه فرومایگان هلاکت بزرگان است**» دیده می‌شد. سرنوشت فضائل و مناقب علی امیرالمؤمنین تنها شخصیت ممتازی که می‌توانست مانند شخصیت پیامبر بعد از نبوت، امامت کند در معرض خطر نابودی بود.

اصحابِ دلسوز براثر مقابله با کودتا که موردِ ضرب و شتم واقع شده بودند با نگرانی فراوان مسئله منع احادیثِ مناقب همان خصوصیت‌های انحصاری علی‌بن ابیطالب را پی گرفته با اضطرابی روح‌فرسا جریانات روز را پی می‌گرفتند. زیرا می‌دانستند ممانعت از نشرِ فضائل علی مرتضی تنها امیرالمؤمنینِ حقیقی اسلام مساوی با جلوگیری از تمام خصوصیت‌های اسلامِ واقعی است و این درست همان آرزوئی بود که یهودیان در انجامش می‌کوشیدند و منافقان همان یهودیانِ به‌ظاهر مسلمان در پی تقاضای آن‌ها عملی‌اش نمودند...

... که هیچ‌گاه موفق نشدند زیرا رادمردانی تربیت شدهٔ محمدبن عبدالله با از خودگذشتگی‌های شگفت‌آور فضائل را در سینه‌های بی‌کینه حفظ کردند و به‌ابناء بشر سپردند و برای ابد در این گنبد کبود زمزمه‌اش را جاوید نگاه داشتند. آنان صحنه‌های جانسوز فداکاری‌های خود را چون مجسمه‌های منصوب بر سر میدان‌های تاریخ در منظر آیندهٔ بشریت قرار دادند و خاطراتِ فتح مرزهای فضیلت را چون مراسمِ باشکوه سربازگمنام برای تقویت روح آیندگان به‌جای گذاردند. و آن را به‌صورتِ معجزه‌ای از معجزات علی‌بن ابیطالب در نشر فضائل حضرتش به‌ثبتِ تاریخ رساندند.

و به‌راستی آیا این معجزه نیست که احادیث فضائل امام همگان علی مرتضی از میان زبان‌های بریده، دست و پاهای قطع شده، زندان‌ها و سیاه‌چال‌ها، تبعیدگاه‌های وحشتناک، خلاصه از زیر شکنجه‌هائی که تا سرحدّ شهادت حافظان فضائل علی را می‌کشاندند با سختی ولی شجاعانه خویش را عبور داد در همان اوقات خفقان از زیرگوش‌های ارادتمندان گرفته تا فراز منابر اعلام موجودیت کرده، دل‌ها را روشن می‌نمود[1]، به‌روان مردم سروری روحانی می‌بخشید و ابدان سردِ فردِ جامعه راگرمی می‌بخشید وقتی شجاعتِ محدثان به‌اعضاء کودتا می‌رسید از خشم به‌خود می‌پیچیدند و قادر نبودند در مقابل این همه عشق و از خودباختگی نسبت به‌تنها وصی و خلیفه بعد از پیامبر بایستند. در میدان کوفه مردی پارسا و زاهد را می‌دیدند که فروغ ایمان از رخساره‌اش آشکار و آثارِ سجود و شب‌زنده‌داری تلألو خاصی به‌سیمایش بخشیده بود با دست و پای قطع شده و بدن آغشته به‌خون بر

---

۱. کمتر کسی است که معجزه‌ای از خاندان رسالت ندیده یا نشنیده باشد امشب پنجم دیماه ۱۳۷۹ مطابق ۲۷ رمضان تقریباً حدودِ ساعت ۸½ بعد از افطار مطلعم کردند نور چشمی سارا سلسبیلی که یکساله است دچارِ پیچ‌خوردگی روده شده می‌باید عمل جراحی شود فوراً متوسل به‌فرزندان علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام شدیم و عجیب است که حدودِ ساعت ده همان شب به‌طور معجزه بدون اینکه عملی صورت بگیرد رفع خطر شده همه بی‌اختیار از نعمت داشتن علی و آل علی سجدهٔ شکر به‌جای آوردیم. با اینگونه رخدادها می‌توان کتابی در چندین جلد تدوین نمود.

سرِ دار با مردم سخن می‌گوید و دل‌ها را به‌بیانِ فضائل علی زنده می‌کند و در لحظات آخر زندگی، مدافع حقوق انسانیت را می‌شناسد[1]

در کنار «مرج عذراء» یکی از سبزه‌زارهای اطراف دمشق کارگردانانِ خونخوار معاویه عاملِ خودمختار کودتا، بیزاری از علی امیرالمؤمنین را به‌حجربن عدی عرضه می‌دارد او ابا می‌ورزد پس از ادای دو رکعت نماز، سبزه‌زار مرج عذراء را با خون خود سرخ‌فام کرده، سر به‌خاکی که آرامگاه عشق و آزادگی است می‌سپارد[2].

آری نشر فضائل در چنین موقعیتی که ریگ‌های بیابان عربستان به‌خون شهدای علوی سیراب می‌شد، آفتاب بر پیکر خون‌آلود آزادگان می‌تابید وباد با خار و خاشاکِ دشت بدن مقدسشان را می‌پوشاند معجزه نبود؟ که با بسطی جالب و حیرت‌زا درکتب اسلامی منعکس گشت و با وجود موانع بسیار و تهدیدات فراوان نسبت به‌ناقلان ازگفت و شنود دربارهٔ آن خودداری نشد، بلکه نقل آن را نور و حکمت می‌دانستند و مسلمینِ دور از مدینه در چنین موقعیت خطرناکی باز افرادی را برای شنیدن و آموختن حدیث فضائل بدان شهر اعزام می‌کردند تا آن را از اصحاب بشنوند و فراگیرند و برایشان بازگویند...

... صفات ملکوتی علی، مشعلِ فروزان علی‌شناسی را فرا راهِ عواطف حساس و ذوق‌های سلیم اجتماعات قرار می‌داد، دل و جان شنوندگان را تسخیر می‌کرد. شجاعانی سر بدار تربیت می‌کرد در مقابلِ حکومتِ ضد غدیر در معنا ضد علی قرار می‌داد.

آری پخش فضائل علی درکالبد اجتماع روحی تازه می‌دمید، محبتی پاک و پرشور به‌وجود می‌آورد، در تحکیم مبانی دین خدا پیروزی‌هایی در دل آن همه خفقان و ترس می‌آفرید که جز معجزه نبود. و به‌راستی نشر فضائل مانند معجزاتی که تصرف درکائنات بود، آتش راگلستان می‌کرد، شق القمر و ردالشمس می‌نمود،

---

۱. سرنوشت میثم تمار در تمامی کتب روائی و تاریخی.
۲. الغدیر: ۱۱/۴۵-۶۱

مُرده زنده می‌کرد در آن لحظات که همهٔ قدرت‌ها و شیطنت‌ها دست به‌دست هم داده بودند که مانع نشر فضائل شوند عمل می‌کرد. و از جمله معجزات علی‌بن ابیطالب بود که دل و جانِ شنوندگان را بهترین جایگاه برای محفوظ ماندن از هر خطری می‌نمود...

... بعدها می‌بینیم مناقب و فضائل علی آن هم از حوصلهٔ شمارش بیرون که در کانون عواطف غدیریان همان شیعیان از هر خطری در امان بودند چگونه حصرها را شکستند از سینه‌های پرخروشِ دوستان علی بیرون ریخته شدند به‌زبان‌ها و قلم‌ها منزل اختیار کردند.

آیا این معجزه نیست که ناشران فضائل آماج تیرها و آغشته به‌خاک و خون در زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها در راه یاری علی مرتضی امیرالمؤمنین جان باختند و دشمن در این اندیشه خام که می‌تواند ریشه فضائل و مناقب را بسوزاند از پیشرفت خود دور نگاه داشتند و افرادی چون زمخشری ادیب و دانشمند و نویسندهٔ پُرکار اهل سنت آن حقیقت را چنین شرح کردند: «چه بگویم دربارهٔ مردی که فضائل او را دشمنانش از راه کینه‌جویی و حسد انکار کردند و دوستانش از ترس و بیم پنهان داشتند، باز از این میان آن قدر فضیلت‌های وی انتشار یافت که خاور و باختر را فراگرفت.»

آیا این معجزه نیست که عالمان دینی سقیفه با دانستن جزئیات ماجراهای تاریخ برخلاف ایده و عقیدهٔ کارگردانان سقیفه کتاب‌ها از مناقب و فضائلِ همان علی‌بن ابیطالب تدوین نمایند که بزرگانشان دستور داده بودند از نشر فضائل او خودداری کنند.

و آیا حافظ ابومحمد حنفی کوفی با نوشتن فضائل علی و علامه میرمحمدصالح حنفی ترمذی مشهور به‌مشکین قلم با «مناقب مرتضوی» علامه شیخ عبیدالله حنفی هندی با «النص الجلی فیما نزل من کتاب الله فی حق علی» نسائی مؤلف کتاب «سنن» با «خصائص» ثعلبی شافعی با «مناقب علی» جلال‌الدین سیوطی شافعی با

«فضائل علی» حاکم نیشابور با «فضائل علی» شیخ علی حضرمی شافعی با «مناقب علی» محب‌الدین طبری با «مناقب علی» علامه عیدروس علوی شافعی با «فضائل علی» خواجه محمد پارسا با «فصل الخطاب» شیخ محمد جوینی شافعی با «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین» جمال‌الدین زرندی حنفی با «نظم دررالسمطین فی فضائل علی و الزهرا والسبطین» و سید احمد حسنی یمانی با ریاض الفکر فی مناقب العترة الطاهرة الزهرا» و صدها شخصیت سرشناس دیگر که در مناقب علی و آل علی کتاب‌ها نوشته‌اند حُکم منع فضائل و مناقب علی امیرالمؤمنین را که از عصر ابوبکر به‌دستور عمربن خطاب صادر شد و به‌زمان دودمان جنایتکار و کثیف بنی‌امیه به‌اوج خود رسید محکوم نکرده‌اند و آیا این برای کسانی که قرن‌ها از صحنه‌های دردناکِ روزهای بعد از رحلت پیامبر دور هستند حجت نیست که خویش را به‌دامن علی مرتضی افکنند.

امضاء الهی
بر نشرِ فضائل علی

کمتر کسی است که با تاریخ آشنائی داشته باشد و از روزگارِ بعثت تا هجرت، از به‌رفیق اعلی پیوستن پیامبر تا عصر خویش با حقایقی غیرقابل انکار پیرامون تأیید الهی در نشرِ فضائل علی‌بن ابیطالب برخورد نکرده یا از کسانی نشنیده باشد. از آنچه که در صدرِ اسلام با حضورِ رسول اکرم و بعد از فراق ظاهری آن ذات اقدس رخ داده است در اکثر تواریخ شیعه و سنی نشانی تکان‌دهنده هست. و به‌چند صحنه‌ای شگفت‌آور و تکان‌دهنده آن در مجموعه تألیفات خود اشاره کرده‌ام که دلالت دارد خدای علی اعلی همانگونه که مخالفان علی مرتضی را به‌امداد غیبی سرکوب کرده‌اند، وقایعی مانند غدیر را نیز به‌امضاء تأیید خود رسانده‌اند. به‌یاد دارم آن روزها که وها بی‌های وطنی می‌نوشتند و می‌گفتند. نسبت به‌ساحتِ مقدسِ ابوطالب علیه‌السلام گفته‌های کهنه شدهٔ دشمنانِ آل علی را تکرار می‌کردند و چنان

و چنان می‌گفتند. ناشری دوستدار خاندان رسالت که از صلحاء زمان خویش است آقای حاج‌علی آقا شفیعخانی زحمت و مخارجِ چاپ ترجمه «اسنی المطالب فی نجاة ابوطالب» را تقبل نمودند. همان سال به‌مکه معظمه مشرف شدند و در مراجعت گفتند کنارِ بیت ایستاده بودم و ازدحامِ جمعیت هر لحظه مأیوسم می‌کرد که بتوانم پیش روم و تبرک جویم، ناگهان به‌یاد رساله‌ای افتادم که در حمایت از پدر علی مرتضی چاپ کرده بودم عرض کردم خدایا اگر این خدمت مورد قبول است برای این غلام دوستدار وسیله‌ای ساز که به‌آرزو برسم که بدون هیچ کمکی و اقدامی دستهایم را روی بیت‌الله‌الحرام دیدم. ولی آنچه موجب شد این بخش را در تصحیح کتاب حاضر اضافه کنم دو ماجرائی بود که از زندگانی محدثِ قمی برایم نقل نمودند.

حجةالاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محسن نوری همدانی برایم نقل کردند حاج شیخ عباس قمی به‌مهمانی رفته بودند با شربت خنکِ توام با یخ مورد پذیرایی قرار گرفتند ایشان با اینکه به‌آسم مبتلا بودند و آن نوشیدنی برای کسالتشان مضر بود نمی‌خواستند با ننوشیدن شربت میزبانشان را آزرده‌خاطر کنند. با انگشت سبابه شربت را هم می‌زنند و می‌گویند من با این انگشت فضائل آل محمد فرزندان علی و فاطمه را نوشته‌ام حتماً دفع ضرر می‌کنند می‌گویند همانطور شد شربت را نوشیدند از آسم هم خبری نماند.

دانشمند کتاب‌شناس آقای حاج سید محمد علوی طباطبائی بروجردی برایم نقل نمودند مرحوم حاج شیخ عباس قمی در یکی از دهات مشهد مقدس به‌تدوین سفینةالبحار بودند، پشه مانع آسایش و راحتی ایشان شده از پیشرفت کار می‌کاست حاج شیخ عینک را از چشم برمی‌دارند و قلم را زمین می‌گذارند به‌خدا عرض می‌کنند من دارم احادیث آل محمد و فضائل آن ذواتِ مقدسه را ضبط می‌کنم اگر پشه باشد انجام نمی‌دهم، از همان لحظه پشه‌ای در اطاق دیده نمی‌شود. و نظائر این تأیید غیبی الهی که بدون تردید اگر جمع شود مجموعه‌ای چندین جلدی خواهد شد.

فضائل علی

جمالِ جمیل اسلام

کسانی که بخواهند دین یا مکتبی را بشناسند قهراً برجسته‌ترین فردِ آن دین یا مکتب را مورد شناسائی و مطالعه قرار می‌دهند، زیرا او نمونهٔ زنده و منعکس‌کنندهٔ تعلیمات آن دین و مکتب می‌باشد. فضائل روحی، فداکاری بی‌دریغ او بهترین نمونه‌های تربیت یافته رهبری و تعالیم آن دین و مکتب است. علی که جامعِ فضائل عالی انسانی است غیورترین مدافع و سرسخت‌ترین مجاهد راهِ دین و حق می‌باشد، فضائلش چهرهٔ اسلام را ترسیم می‌کند و در حقیقت اسلامِ ناب را می‌توان در فضائل علی‌بن ابیطالب دید. زیرا تمام خصوصیت‌های عالی اسلامی فقط در جمالِ جمیل فضائل علی امیرالمؤمنین، تربیت یافتهٔ پیامبر اکرم خلاصه می‌شود.

از اینجاست که می‌توان بدین نکتهٔ مهّم پی برد، چرا دوستی او مقیاس سنجش ایمان است که هرکس علی را دوست بدارد مؤمن وگرنه منافق و بی‌حقیقت است «وَٱللهِ لا یُحِبُّنی اِلاّ مُؤمِنٌ وَ لایُبغِضُنی اِلاّ مُنٰافِقٌ»[۱] بل فراتر از این که دوستی‌اش مقیاس سنجش ایمان باشد اگرکسی علی علیه‌السلام را بهترین انسان نشناسد یا در این امتیاز بر دیگران که قاطبهٔ بنی‌آدم است شک و تردیدی به‌خود راه دهد کافر است زیرا پیامبر اکرم فرموده‌اند: «عَلِیٌّ خَیرُ ٱلْبَشَرَ فَمَن اِمْتَریٰ فَقَدْ کَفَرُ»[۲] یا به‌تعبیر عایشه دختر ابوبکربن ابی‌قحافه «جزکافرکسی در این حقیقت شک نمی‌کند»[۳] پس اسلام، بی علی‌بن ابیطالب که جانم فدای پدر و پسر باد، چون قالبی بی‌روح است.

در چنین موقعیتی علی امیرالمؤمنین یعنی همان خصوصیت‌های عالی انسانی که به‌صورتِ فضائلِ انحصاری آن ذات اقدس در اسلام مطرح می‌باشد زیباترین،

---

۱. خصال صدوق: ۲۶۱/۲

۲. فضائل الخمسه: ۹۱/۲ به‌نقل از تاریخ بغدادی: ۴۲۱/۷

۳. صواعق محرقه ابن حجر: ۷۵ مجمع‌الزوائد: ۱۳۴/۹ فضائل الخمسه: ۱۱۲/۲

دلنشین‌ترین، مهم‌تر اینکه مطابق‌ترین چهره‌ای است که از اسلام داریم و می‌توانیم مدعی شویم همانطور که علی علیه السلام قرآنِ ناطق است، فضائل و خصوصیت‌های او اخلاق عالی قرآن و خصوصیت‌هایِ انسانِ کامل صامت می‌باشد در معنا آنچه در سینهٔ حروف آیات در باطنِ قرآن نهاده شده است در چهرهٔ علی علیه‌السلام نمایان گردیده، شاید یکی از معانی کلام مبارک پیامبر اکرم که فرموده‌اند «**عَلِيٌّ مَعَ ٱلْقُرْآنُ وَٱلْقُرْآنُ مَعَ عَلِيّ**»[1] همین باشد. و اینکه ابن عباس می‌گوید آنچه در حق علی در قرآن آمده در حق کسی نیامده است[2] چون به‌لحاظِ خصوصیت‌های علی علیه‌السلام نازل شده پس همان استنباط و استدلال ما را تأیید می‌کند.

در این موقعیت اگر فضائلِ علی را از اسلام بگیرند نمی‌توان نمونه‌ای از تربیت رسول خدا را دید و امکان ندارد نشانه‌ای از کمالِ عبودیت را بتوان ارائه داد در حقیقت اسلام به‌معنای اصل حقیقی و واقعی‌اش در دسترس ما نیست که بتوان آن را به‌نمایش گذاشت، به‌راستی اگر پیامبر اکرم عترت را هم‌سنگ و هم‌شأنِ قرآن قرار نمی‌داد، چهره‌ای از جمال اسلام و عبودیت کاملِ خالص از هر کمبود ارائه نداده، در حقیقت مأموریتش را به‌اتمام نرسانده بود.

اگر کعبه اصلی‌ترین پایگاه اسلام است فرموده‌اند «**يا عَلِيٌّ أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ ٱلْكَعْبَةِ**»[3] یا علی تو به‌منزلت و مرتبهٔ کعبه معظمه می‌باشی یعنی «**تُؤتىَ وَ لا تَأْتى**»[4] همهٔ مردم به‌سوی تو می‌آیند و تو به‌سوی کسی نمی‌روی.

و اگر برگزیدن خلیفه که انسان کاملِ اسلام است سند مباهات خدا بر ملائکه باشد حضرت جبرئیل امین علیه‌السلام در حق علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام خطاب

---

۱. صواعق محرقه ابن حجر: ۷۵ مجمع‌الزوائد: ۱۳۴/۹ فضائل الخمسه: ۱۱۲/۲

۲. فضائل: ۱۶۸/۱ صواعق محرقه: ۷۶ و نورالابصار: ۷۳

۳. فضائل الخمسه: ۱۷۶/۱ کنوزالحقایق: ۱۸۸

۴. اسدالغابه: ۳۱/۴ فضائل الخمسه: ۱۷۶/۱

به‌حضرتش فرموده‌اند: «يُبَاهِي اللهُ تَعَالَى بِكَ الْمَلَائِكَة»[۱] خدا به‌وجود تو بر فرشتگان مباهات می‌کند.

اگر پیامبر اکرم حضرت محمدبن عبدالله تنها حیثیت آسمانی اسلام باشد و پیشرفتش، پیشروی خدا محسوب شود فرموده‌اند: «بر ساقهٔ عرش نوشته دیدم خدائی جز ذات مقدس الله نیست محمد رسول و فرستادهٔ او است أَيَّدتُهُ بِعَلِيٍ او را به‌وسیله علی تائید کرده‌ام»[۲]

اگر ثمرهٔ اطاعت از اسلام بهشت است و تخلف آن جهنم حاصلش، حب علی را بهشت شناسانده‌اند[۳] و فرموده‌اند «دشمن علی از دنیا بیرون نرود تا جرعه‌ای از حمیم دوزخ را بچشد»[۴]

اگر عبادات اساس مسلمانی باشد فرموده‌اند: «اَلنَّظَرُ إِلىٰ عَلِيّ عِبَادَةٌ»[۵] و حتی برای کسانی که در دوره‌های بعد زیسته‌اند، از فیض هم عصری یا در زمانِ حضرتش بوده‌اند لکن سعادتِ زیارتِ جمالش نداشته‌اند فرموده‌اند «ذِكْرُ عَلِيّ عِبَادَةٌ» ذکر و یاد علی عبادت است[۶] و اینکه عده‌ای با «خداوندا من به‌واسطه ولایت علی‌بن ابیطالب به‌تو تقرب می‌جویم» مُرده‌اند[۷].

و اگر بهشت ثمرهٔ عبادات و خلاصهٔ بندگی به‌آئین اسلام باشد فرموده‌اند: «حلقه کوبه درِ بهشت از یاقوت سرخ است بر روی صفحه طلا قرار دارد و چون حلقهٔ در بر صفحه کوفته شود آواز یا علی برآورد»[۸]

و این که زمخشری چهرهٔ برجستهٔ عالم سنت حدیث قدسی را نقل می‌کند که

---

۱. تفسیر نور الثقلین: ۲۰۵/۱ ۲. فضائل الخمسه: ۱۷۵/۱ تاریخ بغدادی: ۱۷۳/۱۱

۳. به‌آثارالصادقین: ۲۵۶/۱ به‌بعد رجوع شود. ۴. عقاب الاعمال: ۴۷۱

۵. یعنی «نگاه کردن به‌علی عبادت است» فرائد السمطین: ۱۸۱/۱ مستدرک الصحیحین ۱۴۱/۳ من لا یحضره الفقیه: ۲۰۵/۲ ینابیع‌الموده: ۱۲۱ مناقب خوارزمی: ۲۶۱ نهایه ابن اثیر: ۷۷/۵.

۶. کنوزالحقایق: ۷۳ فضائل الخمسه: ۱۱۶/۲ من لا یحضره الفقیه: ۲۰۵/۲

۷. کفایةالاثر: ۲۱

۸. بحارالانوار: ۱۲۲/۸ مناقب ابن شهرآشوب: ۱۶۱/۲

خداوند فرموده است: «لَأُدْخِلَ اَلْجَنَّتَه مَنْ اَطاعَ عَلِيًّا»[۱] اگر آدمی به‌اسلام ازگناهانش آمرزیده می‌شود فرموده‌اند: «خدای تبارک و تعالی برای برادرم علی‌بن ابیطالب فضیلت‌هائی قرار داده که غیر خدا عدد آن را نمی‌داند فَمَنْ ذَکَر فَضيلَةً مِنْ فَضائِلِهِ مُقِرّاً بِها غَفَرَ اَللّٰهُ لَہٗ ما تَقَدَّمَ مِنی ذِنْبِهِ وَ ما تَأَخَّرَ، پس هرکسی فضیلتی از فضائل او را ذکر کند و بدان اقرار و اعتراف داشته باشد خداوند گناه گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد»[۲] و... که اگر نقل شود کتابی مقدس خواهد شد.

حفظ و نشر معارف اسلام به‌فضائل علی است

بدونِ نیاز به‌اقامهٔ دلائل نقلی و عقلی باید بپذیریم دو واقعیت هم‌سنگ و هم‌شان، هم‌رتبت و هم‌منزلتِ غیرِ قابلِ انکار در اسلام به‌نام قرآن و عترت که امانت و میراث جدائی‌ناپذیر و همیشه با هم پیامبر اکرم می‌باشند و به‌فرمودهٔ امام صادق «محققاً خدا در کلام خود بر خلقش تجلی کرده است ولی مردم نمی‌بینند»[۳] و به‌فرمودهٔ امامانِ اهلبیت که ولایتشان قطب قرآن است[۴] آن ذوات مقدسه اسماءالحسنی[۵] وجه‌الله الاعظم[۶] می‌باشند.

با حفظ مرتبت ربوبیت کامل برای خدا و منزلت عبودیت خالصِ تمام عیار برای ائمه طاهرین می‌گوئیم قرآن خدای صامت و آنان که خود فرموده‌اند «نَحْنُ وَجْهُ اَللّٰهِ فِی الْاَرْضِ»[۷] خدای ناطق هستند. می‌توانند تنها کسانی باشند که معارفِ عالی اسلام را نشر دهند و مهمتر این که از حوزهٔ اسلام محافظت نمایند. و اصلاً به‌فضائل

---

۱. مجمع‌البحرین چاپ جدید: ۱۹۷/۲ یعنی «جز مطیع علی را وارد بهشت نمی‌کنم.»

۲. امالی صدوق: ۱۳۸ ۳. بحارالانوار: ۱۰۷/۸۹

۴. امام صادق می‌فرمایند: «خدا ولایت ما اهلبیت را قطب قرآن و قطب ائمه کتاب‌های آسمانی قرار داد» بحارالانوار: ۷/۸۹ ۵. اصول کافی: ۱۹۶/۱

۶. سفینةالبحار: ۶۳۵/۲ مستدرک السفینةالبحار: ۲۴۹ تفسیر نور الثقلین: ۴ ذیل آیه کل شی هالک

۷. اصول کافی: ۱۴۳/۱ تفسیر صافی چاپ قدیم: ۴۷۸ یعنی: «ما وجه و روی خدا در زمین هستیم.»

ایشان معارف الهی شناخته و اسلام از هر خطرِ نامفهومی و نارسائی محفوظ می‌ماند.

به‌این معنا نشر فضائل و مناقبِ انسانی که تمام شئونات زندگیش صورت‌های گوناگون و در جاهای مختلفِ صراط مستقیم است و سالک را به‌عبودیتِ کامل می‌رساند بهترین معرف اسلامِ نابِ محمدی است که حافظان حدود و ثغور اسلامی زمانی وظیفهٔ خویش را به‌خوبی انجام داده‌اند و موفق بوده‌اند که علی‌بن ابیطالب را الگو قرار داده کتابِ فضل وی را بخوانند. شاید به‌لحاظِ همین موقعیت خاص الخاص است که فرموده «**وَيْلٌ لِمَن جَهِلَ مَعْرَفتِي وَ لَمْ يَعْرِفْ حَقّ**»[1] و الا از شخصیتی چون علی‌بن ابیطالب به‌دور است که چنین از خویش بگوید هر چند در این جایگاه علیِ فرزند ابوطالب از علیِ امیرالمؤمنین، علیِ وصی رسول، علیِ خلیفهٔ خدا ترویج می‌کند، همانطور که پیامبر اکرم با شهادت به‌رسالت و عبودیت تفهیم می‌کند قامتِ محمدی به‌حقیقتِ احمدی که علتِ غائی خلقت و مبدأ آفرینش است و عبد تمام عیار به‌شمار می‌رفت که به‌رسالت منصوب شده شهادت می‌دهد.

پس او را که این موقعیت را نشناسد مبتلا به‌کوری سخت شناخته‌اند و فرموده‌اند: «**أَشَدُّ الْعِمىٰ مَنْ عَمِيَ عَنْ فَضْلِنا**»[2] به‌لحاظِ موقعیت معرفت به‌امام در شناخت اسلام و حفاظت از حدود و ثغور آن می‌باشد. و این را، در کلام امام باقر علیه‌السلام نسبت به‌ولایت به‌خوبی می‌شناسیم «**اَلتارِكُونَ وِلايَةَ عَلِيّ، اَلْمُنكِرُونَ لِفَضْلِهِ، اَلْمُظاهِرُونَ اَعْداءَهُ، خارِجُونَ عَنِ الْاِسْلامِ، مَنْ ماتَ مِنْهُمْ عَلىٰ ذٰلِكَ**»[3] آن‌ها که ولایت علی را ترک نموده وانهند و فضل و برتری او را ردّ و انکار کنند و به‌دشمنانش کمک نمایند، و بر این وضع بمیرند از اسلام بیرونند.

---

۱. یعنی «وای بر آنکس که مرا نشناسد و حق مرا نداند» بحارالانوار: ۲۹/۳۸

۲. سخت‌ترین کوری، کوری آن کس است که فضیلت ما را نبیند (تفسیر نورالثقلین: ۱۹۵/۳)

۳. بحارالانوار: ۳۰۳/۳۹ به‌نقل از محاسن برقی

و آنجا که قبولی علی امیرالمؤمنین ایمان و نپذیرفتن فضیلتی از فضائل او کفر است[۱] تفهیم می‌کند، اسلام با تمام خصوصیت‌هایش تعیین‌کنندهٔ مرز ایمان و کفر می‌باشد. حدیث قدسی «**لَوِ اجْتَمَعَ النّاسُ کُلُّهُمْ عَلٰی وِلایَةِ عَلِیٍ مٰا خَلَقْتُ النّارَ**»[۲] اگر تمام مردم بر ولایت علی جمع می‌بودند آتش [← دوزخ] را نمی‌آفریدم. یعنی علی همان ایمانی است که از ارکان اسلام می‌باشد.

از طرفی وقتی نماز و روزه و زکوة و حج را برولایت که مجمع فضائل و خصوصیت‌های علی علیه‌السلام است می‌دانند[۳] موقعیت معرفة امام را می‌شناسانند و این را می‌دانیم که معرفتِ به‌امام نیز جز به‌مناقب و فضائل حضرتش فراهم نمی‌آید.

علاوه اسلام جز همان گفتار و رفتار و کردار معصوم علیه‌السلام نیست چنانکه حضرت رسول خدا فرموده‌اند: «**بِنٰا اَهْلَ اَلْبَیْتِ بَدَء اَللّٰه اَلْاِسْلامَ وَ بِنٰا یُعْبَدُ وَ بِنٰا یُخْتَمُ الدُّنْیٰا**»[۴] به‌وسیله ما اهل بیت، خدا اسلام را پدید فرمود و به‌تعلیم و ارشاد ما، خدا پرستیده می‌شود و باوجود ما، دنیا پایان می‌رسد. در این صورت تفسیر کاملِ آیه مبارکه «**وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ اَلاِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یَقْبَلَ مِنْهُ**»[۵] یعنی هرکس اسلام اهلبیت را نداشته باشد هیچ چیز از او پذیرفته نیست.

و اگر بخواهیم اسلام را از هر خطری که تهدیدش می‌کند مصون و محفوظ نگاه داریم باید در امان خانهٔ فضائل و مناقب علی و آل او مأوایش دهیم که ولایت حصن حصین الهی است. و لذا می‌بینیم وقتی سعد اسکافی به‌امام باقر علیه‌السلام عرض می‌کند: من می‌نشینم از حُسن و فضل شما (برای مردم) سخن می‌گویم. حضرت در جوابش می‌فرمایند: «دوست داشتم که در هر مسافت سی ذراعی یکتن چون تو

---

۱. روایات زیادی در متون اسلامی موجود است که حکایت از این مهمّ دارد.

۲. بحارالانوار: ۲۴۷/۳۹ به‌نقل از امالی صدوق

۳. بحارالانوار: ۳۳۲/۶۵ سفینةالبحار: ۶۴۳/۱ جامع‌احادیث الشیعه: ۴۶۳/۱ و اصول کافی ۹۳/۳.

۴. شرف النبی خرگوشی: ۲۴۸

۵. آل عمران: ۸۴ یعنی: «هرکس غیر از اسلام دینی برگزیند هرگز از وی پذیرفته نخواهد شد.»

سخنگویی بود»[1] چرا چون فضل و فضائل و حُسن امامان اهلبیت بهترین روش ارائه اسلام راستین است.

یا حماد سمندری گوید به‌امام صادق گفتم: من به‌سرزمین‌های شرک می‌روم و دوستان هم‌عقیدهٔ من گویند اگر در آنجا بمیری با همان مشرکان محشور می‌شوی. امام به‌من فرمودند: «ای حماد آیا هنگامی که آنجا هستی از ولایت ما یادمی کنی و بدان فرامی خوانی؟» گفتم: آری، فرمودند: «آن گاه که در سرزمین‌های اسلامی هستی چه؟ آیا در آنجا از ولایت ما یاد می‌کنی و بدان فرامی خوانی؟» گفتم: نه، فرمودند: «اگر تو در سرزمین‌های شرک بمیری نه تنهایی بل به‌صورت امتی محشور می‌شوی و نورت پیشاپیش حرکت می‌کند»[2]

ارزشِ جهانی اسلام
وابسته به‌افضلیت علی است

با شناختِ موقعیتِ فضائل و مناقب در نشرِ معارف و حفاظت اسلام به‌این باور مـی‌شویم، اسـلام بـه‌شخصیت صـاحبانِ فـضیلت‌ها بسـتگی داشـته و فـقط بـا منقبت‌های آن ذوات مقدسه به‌نمایش گذاشته مـی‌شود. بـا درکِ اهـمیت چـنین موضوعی حساس و مهمّ می‌فهمیم که پیگیری دانشمندان و متفکران شیعه در نشرِ افضلیت علی‌بن ابیطالب که از جمله اقداماتِ همیشه با رسالت بوده بی‌جهت نبوده است، پیامبرِ اکرم درکنارِ وضعِ قوانین و مشخص نمودنِ وظائف مسلمانی بـه‌آن توجه داشته در جابه‌جای تاریخ اسلام به‌آن اشاره کرده‌اند. و لذا با بررسی تاریخ متوجه می‌شویم از همان دورهٔ بعثت و هجرت نزدیکانِ رسول خدا مانند سلمان و ابوذر، مقداد و حذیفه، عمار یاسر به‌نشر فضائل علی‌بن ابیطالب حساس بوده‌اند، زیرا درکنار ختمی مرتبت به‌این موضوع مُلهم شده بودند که ارزشِ آنچه به‌وسیله پیامبر خدا بیان شده است به‌شخصیتی که در خورِ رهبری آینده اسلام مـی‌باشد

۱. رجال کشی: ۱۱۵
۲. وسائل الشیعه: ۷۷/۱۱

بستگی دارد. زیرا در جمعِ نخبگانِ مهاجر و انصار تنها شخصیتِ ممتازی که در هیچ بُعد از انسانیت کمبودی ندارد یعنی می‌تواند افکار توده‌های مختلف را به‌هدف واحدی که برنامهٔ بعثت انبیاء بوده و رسول خدا به‌آن توجه بسزائی دارند متوجه سازد، فضائل و معنویات را به‌وسیله دارا بودن و به‌کار بستن به‌انسان‌ها بیاموزد، زیرا عبادات بدون خاصیتِ «إِنَّ ٱلصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحشَآءِ وَالْمُنكَرِ»[1] فایده‌ای نداشته و ندارد. یعنی باید بپذیریم «اسلام» در مسلمانِ بدون فضائل و مناقب بی‌رنگ بوده، به‌همین عیبِ بزرگ و غیرقابل انکار است که از چنین مسلمانی در جامعه کاری ساخته نیست اگر مخرب نباشد، مؤید و مروج نیز نیست.

به‌لحاظ اهمیت موقعیت‌های فراوان بل بی‌شمار و انحصاری خاندان عصمت بوده که شخصیت‌های بلندپایه شیعه به‌نشرِ فضائل و مناقب همانند سایر فرایض اسلامی اهمیت قائل شده‌اند، زیرا به‌جانِ جانِ جان یقین کرده بودند که ارزش جهانی اسلام فقط و فقط وابسته به‌آن ذواتِ مقدسه است چنانکه در دوره‌های مظلومیت علی مرتضی علیه‌السلام در حقیقت زمان به‌مظلومیت کشاندن اسلام و پیامبر اکرم، اگر علی‌بن ابیطالب در خیلی از صحنه‌های قضاوت‌ها یا پاسخ به‌پرسش‌های عالمان دینی ادیان از خلفاءِ برگزیدهٔ سقیفه حضور نداشتند طشت رسوائی اسلام را به‌صدا درمی‌آوردند. شهرتِ «لولا علی لهلک عمر»[2] که از هر سه تن خلفاء سقیفه شنیده شده است[3] به‌حدی است که نحویان و سنیان آن را مثالِ «لولا» کرده‌اند[4] و لذا همیشه از خدا می‌خواستند برای آنان هیچ مشکلی پیش نیاید مگر که علی‌بن ابیطالب در اختیارشان باشد[5]. پس کدام شرافت برای اسلام از این

---

۱. عنکبوت: ۴۵

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۸/۱ ریاض النضره: ۲۲۴/۲ کنزالعمال: ۳۰۱/۳

۳. کنزالعمال: ۵۳/۳ ریاض النضره: ۱۹۴/۲ ۴. جامع‌المقدمات: ۴۱۳/۲ و انوار نعمانیه: ۴۵/۱

۵. فیض القدیر: ۳۵۶/۴ نظم دررالسمطین: ۱۳۱، ۱۳۲ مناقب خوارزمی: ۹۶، ۹۷ فرائدالسمطین: ۳۴۵/۱ و ۳۴۴ کفایةالطالب: ۲۱۷ طبقات ابن سعد: ۳۳۹/۲، استیعاب: ۳۹/۳، اسد الغابه: ۲۲/۴، اصابه: ۵۰۹/۲ تاریخ الخلفا سیوطی: ۱۷۱ ینابیع الموده: ۸۵ و مصادر زیاد دیگر

بالاتر که مسلمانی با چنین موقعیتی استثنائی به‌جای به‌رسوائی کشاندنِ خلفاء سقیفه که کمترین آن قهر کردن از جامعهٔ اسلامی بود این چنین در مواقع حساس حفظ حیثیت اسلام و پیامبرش را بر حظ خویش ترجیح دهد. به‌همین خصوصیت‌های علی‌بن ابیطالب است که می‌گوئیم و گفته‌اند، ارزشِ جهانی اسلام به‌افضلیت قرار دادن و پذیرفتن و شناساندنِ علی مرتضی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بستگی پیدا می‌کند.

برای فهمِ این موضوعِ بسیار حساس و حائز اهمیت باید همه و همه بدون غرض که تولیدِ مرض می‌نماید به‌این توجه کنند. کارگزاران سقیفه اگر کوچکترین حمیت و تعصبی به‌اسلام و پیامبر اکرم داشتند، خویش را فدای صلاح اسلام می‌نمودند نه اینکه بی‌داشتن حقی و صلاحیتی، اسلام را فدای خواستهٔ غیر شرعی و قانونی خود نمایند.

به‌راستی آنان که سقیفه را برپا کردند تا خلافت را غصب کنند یعنی به‌قدرت برسند و حکمرانی نمایند و آنهائی که این حرکتِ ضد اسلامی را تأیید نموده‌اند و هنوز می‌نمایند به‌این توجه داشته‌اند آنچه در سقیفه به‌وقوع پیوست چه جسارت بزرگی را از نظیر فهمِ اوضاع سیاسیِ دنیای اسلام، به‌رسول خدا روا داشته‌اند؟ زیرا آنان عملاً به‌اثبات رساندند پیامبر خدا ندانستند چه کرده‌اند! یا دانسته‌اند، لکن مصلحت و صلاح دنیای اسلام و مسلمانان را فدای خواستهٔ شخصی خود کرده‌اند. در صورتی که پیامبر اکرم مجری همان بودند که خداوند برای آخرین دین آسمانی خواسته بود.

بگذریم خوانده‌اید و خوانده‌ایم خلفاء سقیفه که جز دخترانی اذیت‌کننده به‌رسول خدا به‌اسلام و پیشوایش چیزی تحفه نداده بودند برای رسیدن به‌آرزوهای خود اسلام و سعادتِ امت اسلامی را فدای خویش نمودند ولی علی‌بن ابیطالب با اینکه در عالیترین موقعیت علمی و معنوی و سیاسی قرار داشت، مظلوم واقع شده، ظلم و ستم را به‌لحاظ حفظ اسلام تحمل کرده، حتی در فرصتهائی که

می‌توانست خلفاء را برای همیشه از صحنهٔ زندگی دور سازد و از زمان خانه‌نشینی خود بکاهد، غرضِ شخصی خلفاء را با خویش نادیده گرفت به‌فریاد اسلام رسید و این نشانهٔ انسان‌هائی است که در عالیترین مرتبهٔ معنویت الهی قرار دارند.

اگر فرصت‌طلبان بر ما ایراد گیرند که چرا در آن موقعیت‌ها علی امیرالمؤمنین به‌جای فریادرسی، قیامی مسلحانه نکرده، زمام امور را به‌دست نگرفته‌اند علاوه بر پاسخ‌های زیادی که کتابی مستقل خواهد شد و ما در جای خودش به‌آن‌ها اشاره کرده‌ایم می‌گوئیم دقت در آنچه بعد از همین سطور نقل می‌کنیم علت چنین از خودگذشتگی را فهم می‌کند.

برای نمونه در جنگ با ایرانیان که عمربن خطاب تصمیم می‌گیرد خودش در جنگ شرکت کند و بعد چنین صلاح دانست از امام در این مورد نظرخواهی نماید حضرت به‌او می‌فرمایند: «... مرکز و قطب جامعه باش و آسیای عرب بر محور تو بچرخد... اگر از این سرزمین بیرون رفتی، اعراب از اطراف و نواحی بر تو می‌شورند. بعد مشکلی که پشتِ سر پیدا خواهی کرد مهم‌تر از آن چیزی است که در پیشِ روی داری. عجم ـ فردا که تو را در مقابل خود ببیند ـ خواهند گفت: این اصل اعراب است و اگر این ریشه را قطع کنید راحت می‌شوید و بعد این کار باعث می‌شود که شدیدتر به‌تو حمله کنند و طمعِ آنان در تو زیادتر شود...»[۱]

بار دیگر به‌همین مناسبت به‌او چنین فرمود: «... تو اگر خودت به‌سوی این دشمن بروی و شکست بخوری دیگر نمی‌توانی مسلمان‌ها را در نقاطِ دوردست زیرِ حمایت خود نگه‌داری، مردمی جنگجو و رزم‌دیده را به‌سوی آنان بفرست و رنج‌دیدگان آزموده و خیرخواه را همراه او کن، اگر خداوند پیروزی نصیب کرد که چه بهتر و اگر طوری دیگر شد تو مدافع و پشتیبان مردم خواهی بود...»

آری ارزشِ جهانی اسلام به‌افضل قرار دادنِ چنین شخصیتی است و هرکس بهر دین و آئینی از فرقه‌های چهارگانه اسلامی غیر از این شخصیت را بپذیرد و به‌هر

---

۱. نهج‌البلاغه: نامهٔ ۱۴۶

عنوانی معرفی کند بزرگترین ظلم را به‌شخص خویش نموده است زیرا در تشخیص و انتخابِ بهترین‌ها به‌اشتباه افتاده، آن هم خطائی که هرگوشه‌ای از تاریخ زندگیشان طرفدارِ خویش را نه شرمنده بلکه با سئوال‌های کمرشکنی که قرن‌هاست بی‌جواب مانده مواجه می‌سازد.

پس اگر علی‌بن ابیطالب حتی در دوران غصب خلافت، در صحنهٔ اسلام نبود بدون هیچ تردیدی اسلامِ حقیقی با رسول خدا دفن می‌شد و اگر چیزی هم به‌نام اسلام در جامعه دیده می‌شد و بر جا می‌ماند همان شرک و کفرِ دورانِ جاهلیت می‌بود زیرا رسول خدا صلوات‌الله علیه و آله به‌علی‌بن ابیطالب فرموده‌اند: «**لَوْلاٰ کَ لَمٰا عُرِفَ الْمُؤمِنُونَ مِنْ بَعْدِی**»[1] اگر تو نبودی اهل ایمان بعد از من شناخته نمی‌شد. و لذا به‌اعتبارکلامِ مبارک نبوی که می‌فرمایند: «**عَلِیٌّ اِمٰامُ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعْدِی**»[2] علی پس از من امام و پیشوای تمام اهل ایمان است. آن‌هائی که در تمامی امور دینی خویش حضرتش را مقتدای خود قرار نداده‌اند از ایمان بهره‌ای ندارند و به‌لحاظ همین کمبود نمی‌توانند ارزش جهانی اسلام را به‌نمایش درآورند.

فضائل و مناقب
وسیلهٔ عبور از گذرگاه رنج‌بار طبیعت

بیان فضائل و مناقب امیرالمؤمنین و آل بزرگوارش به‌منظور این نتیجهٔ گرانبها بوده است که مردم بتوانند رهبری راکه حافظِ نوامیس انسانیت و نگهدارندهٔ حقوقِ ملل و اقوام می‌باشد بشناسند و با الگو قرار دادن او به‌کمال رسیده بتوانند از مقاصدِ بلندِ زندگی دنیوی بهره‌ور گردند و از تهاجماتِ خانمان‌سوز و انحرافات، فضائل بربادده‌نده برهند، از زندگانی مذلت‌بار به‌روزگاری سراسر مجد و عظمت بگرایند از این رو بزرگانِ اسلامی در تدوین آثاری که از گفتارِ پیامبر اکرم سرچشمه گرفته است همت نموده‌اند، مناقب و شایستگی‌های علی‌بن ابیطالب امیرالمؤمنین را

---

۱. مناقب ابن مغازلی سنی: ۷۰ ۲. عیون‌اخبارالرضا: ۲۸۱/۱

بیان کرده، عظمت روح و شخصیت کاملِ او را ستوده‌اند تا توجهٔ همگان را متوجه تنها آموزگار الهی در پی نبی‌اکرم بنمایند، تا بدین وسیله بشر در سرتاسر ادوار، از گمراهی مصون ماند و حیرت‌زده عمر خویش را با گذشتِ قهری زمان از کف ندهد و با شناخت علی و آل او تنها آموزگاران الهی، حاصلِ عبور از گذرگاه رنج‌بار طبیعت را به‌دست آورد، و به‌سرچشمه فیاضی که از کرانهٔ دریای وحی می‌جوشد ره یابد و با آموختن حقایق، از تحیر افکار که بدترین حالات روانی است خلاص گردد.

و لذا اگر به‌منطق آموزنده و تربیت عمیق آل محمد توجه کنیم می‌یابیم که امامانِ اهل بیت با روشی مخصوص به‌خود بشر را به‌راه‌های روشن زندگی رهنمایی کرده‌اند و آنان را به‌تبعیت از خویش واداشته‌اند در معنا آن‌ها را به‌کردار و رفتار سعادت‌زا سوق داده‌اند تا به‌مرتبتِ «**سَلمانُ مِنّا أهلَ البَیْتِ**»[1] رسانده‌اند، به‌همگان مثلِ اعلای فضیلت اندوزی بل راه و روش و مسیرِ دارای مناقب شدن را نشان داده‌اند. و تفهیم کرده‌اند اگر انسان‌ها به‌طور اعم و مسلمانان اخص فضائل و مناقبِ علی و آل او را که عترت رسول خدایند الگو قرار دهند، بی‌هیچ تردیدی اگر گوشت و پوستی وابسته به‌شجرهٔ طیبه ندارند حتماً خصال و روحیه، کردار و رفتارِ محمدی را دارا خواهند شد.

مثلاً یکی از مناقب امیرمؤمنان «**اقضاکم علی**»[2] است اگر این حدیث که «داورترین شما علی است» انتشار یابد همه می‌فهمند در قضاوت‌ها که تنها وسیلهٔ حفظ حقوق فردی و اجتماعی است، باید به‌چه سیره و روشی تأسی جست و چه کس یا کسانی را الگو قرار داد و مهم‌تر اینکه در داوری جز روشِ آل علی را نداشته باشد زیرا تنها شخصیت یا شخصیت‌هائی که در قضاوت حالاتِ پلید روحی نداشته و داوری ایشان با کینه‌توزی‌ها و انتقام‌کشی‌ها توأم نبوده است امامان اهلبیت بوده‌اند. با این تبعیت و الگو قرار دادن بدبینی‌های پُردامنه و افسردگی افراد که از داوری‌های غیر منصفانه برمی خیزد وجود نخواهد داشت.

---

۱. جامع‌الصغیر: ح /۴۶۹۶ ۲. الغدیر: ۹۶/۳

به‌لحاظ همین عبور از گذرگاه طبعیت بشری بوده است که در حدیث قـدسی وارد شده خداوند فرموده‌اند: اگر خلق در اطاعت از علی‌بن ابیطالب اجتماع می‌کردند دوزخ را خلق نمی‌نمودم[۱] زیرا براثر مقتدا قرار دادن علی امیرالمؤمنین همه بهشتی و بهشت‌نشین شده بودند، دوزخ و میزان آن به‌کار نمی‌آمد.

و پیامبر اکرم که دلسوزترین شخص به‌خود و جامعه می‌باشند در جابه‌جای زندگی خود با سفارشِ «به‌امامانِ بعد از من اقتدا کنید»[۲] خواسته‌اند خُلق و خوی‌ها را بهشتی سازند زیرا فرموده‌اند: که «بهشت مشتاق علی علیه‌السلام» است و چون عمار و سلمان[۳] حضرتش را کاملاً پیروی کرده‌اند مشتاق ایشان هم می‌باشد. یعنی اگر من و شما هم مانند عمار و سلمان عمل کنیم حتماً بهشت مشتاقِ ما نیز خواهد بود.

که اگر به‌این بارور شویم و یقین کنیم همان طور که پیامبر اکرم فرموده‌اند «علی همنشین خود را به‌هدایت، ارشاد و از گمراهی باز می‌دارد»[۴] به‌طور حتم و یقین فضائل و مناقب او که خصائص حضرتش می‌باشد نیز انسان را به‌سوی سعادت هدایت می‌نماید و از گمراهی باز می‌دارد. زیرا اگر به‌فرمودهٔ حضرت امام صادق «به‌هنگام وارد شدن زائران به‌حرم حضرت امیرالمؤمنین درهای آسمان گشوده می‌شود»[۵] وقتی به‌فضائل و مناقب آن حضرت توجه نمائیم واردِ حرم خصائص شده‌ایم، ابوابِ آسمان به‌رویمان گشوده خواهد شد. زیرا به‌گفتهٔ سلمان فارسی «علی دَری است که خداوند آن را گشوده است»[۶]

پس اگر روشِ مربی قرارگرفتن فضائل مطرح می‌شد و با روان جامعه درمی‌آمیخت، مردم راه انسانِ ملکوتی شدن را می‌شناختند، از عالیترین مسائل

---

۱. روایت مکرر در این کتاب بطورِ کامل بیان شده است به‌فهرست احادیث رجوع نمائید.

۲. تاریخ خطیب بغدادی: ۴۹۰/۴ حلیة‌الاولیاء: ۸۶/۱

۳. فرائد السّمطین: ۲۹۳/۱

۴. فضائل الخمسه: ۱۶۷/۱ و الغدیر: ۳۶۳/۵

۵. بحارالانوار: ۲۶۲/۹۷

۶. کافی: ۳۸۸/۲، ارشاد القلوب: ۱۷۹، بحارالانوار: ۴۰، ۹۷، ۷۶

علمی و الهی تا ساده‌ترین آداب معاشرت همه را از منابع اصیل می‌آموختند و در تربیت روح و تهذیب عواطف و وصول به‌کمالات انسانی با سیری عجیب پیش می‌رفتند. چون آل محمد را به‌لحاظ قرابت با پیامبر خدا بر همهٔ مقدم شمارده بودند «از آل محمد به‌شمار می‌آمدند»[1] به‌لحاظ همین تأثیرگذاری که جامعه را از هر خطر سقوطی مصون نگاه می‌دارد و مدینه فاضله به‌وجود می‌آورد، بوده است که خداوند در شبِ معراج به‌پیامبر اکرم می‌فرماید: «علی را برای امت خویش عَلَم و نشانی قرار بده تا امت به‌وسیلهٔ او بعد از تو راهِ هدایت جویند»[2] یعنی از گذرگاه رنجبارِ طبیعت بشری عبور کنند به‌جایگاهی برسند که از ضلالت و گمراهی خبری نیست.

و به‌جهت این موقعیت بسیار حساس بوده است که پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**فَمَنْ تَوالیٰ غَیْرَ عَلِی فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ ٱللهِ**»[3] هرکه اختیار خویش را به‌غیر علی دهد ملعون خدا است. واگر به‌فرمودهٔ رسول خدا «هزار سال میان رکن و مقام بدون ولایت علی و امامان معصوم که فرزند او می‌باشند عبادت خدا کند، خدا او را به‌آتش خواهد افکند»[4] پس در حقیقت همانطور که امام کاظم فرموده‌اند: «**اِنَّ عَلِیاً بابٌ مِنْ اَبْوابِ ٱلْجَنَّةِ**»[5] به‌راستی فضائل و مناقب امیرالمؤمنین هرکدام بابی از ابواب بهشتِ سعادت می‌باشند.

در این صورت به‌فرمودهٔ رسول خدا «**اِنَّ ٱلسَّعِیدَ کُلَّ ٱلسَّعِیدِ حَقَّ ٱلسّعیدِ مَنْ اَحَبَّ عِلِیاً فِی حَیٰاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِه**»[6] خوشبخت و سعید کامل و حقیقی کسی است که علی را در دوران زندگی و پس از مرگش دوست بدارد، و چون به‌چنین مرتبه رسید یعنی علی‌بن ابیطالب را دوست داشت فضائل و مناقب حضرتش را که خصائص

---

۱. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۱۳۴
۲. بحارالانوار: ۳۴۰/۱۸
۳. بحارالانوار: ۱۸۹/۲۲
۴. مستدرک الوسائل: ۲۴/۱
۵. مرآت العقول: ۱۲۴/۱۱ یعنی «علی دری از درهای بهشت است»
۶. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۶۹/۹

اوست الگو قرار می‌دهد، می‌خواهد مانند او عبادت کند چون او ایثار نموده و مانند حضرتش خلق را مورد محبت قرار دهد و...

... به‌فرمودهٔ امام باقر «**إِنَّ ٱللّٰهَ تَبارَکَ وَ تَعالٰی جَعَلَ عَلِیاً عَلَماً بَیْنَهُ وَ بَیْنُ خَلْقِهِ لَیْسَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَهُ عَلَمُ غَیرُهُ**»[1] خدای تبارک و تعالی علی را عَلَم و نشانی میان خود و خلق قرار داد و جز او عَلَم و نشانی وجود ندارد.

پس فضائل و مناقب همان فضلهای الهی علی «**رٰایَةُ ٱلْهُدیٰ وَ مَنٰارُ ٱلْاِیمٰانِ**» پرچم هدایت و برج و چراغ ایمان[2] است و هرکس او را مقتدا قرار داده فضائل و مناقبش راالگو زندگی کردن سازد او را، خصائص علی امیرالمؤمنین «به‌سوی دارالقرار بهشت می‌برند»[3] پس باید حسرت خورد دربارهٔ کسی که به‌فرمودهٔ امام صادق مالش را در راه خیر و جوانی و نیرویش را در عبادات و نمازها از دست بدهد با این حال حق علی را نداند[4] یعنی نقش حضرتش را در سعادت دنیوی و اخروی خویش نشناسد. بشنود که پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**فَمَنْ ذَکَرَ فَضِیلَةً مِنْ فَضٰائِلِهِ مُقَرّاً بِهٰا غَفَرَ ٱللّٰهُ لَهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مٰا تأَخَّرَ**»[5] ولی ازکنار آن بی‌تفاوت یا با غرض بگذرد. در معنا در گذرگاه رنج‌بار طبیعت بشری بماند، دست و پا بزند، خاک خسران بر سر ریزد تا از دنیائی که بی‌معرفت به‌قدیسین عالم برایش جهنم شده است به‌دوزخِ موعود افکنده شود.

نشر مَناقب علی
تأمین‌کنندهٔ سعادت اجتماع

جامعه‌شناسان ما می‌کوشند حتی‌المقدور از برنامه‌های آزمایش شدهٔ اجتماعی

---

۱. عقاب الاعمال: ۴۶۷
۲. کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین
۳. تفسیر برهان: ۲۱/۱
۴. مجموعه ورام: ۹۶/۲
۵. امالی صدوق: ۱۳۸ یعنی: «هرکس فضیلتی از فضائل او را ذکر کند و بدان اقرار و اعتراف داشته باشد خداوند گناه گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد»

استفاده کنند و از مواد تجربی تاریخ در تأمین سعادتِ فرد و جامعه نتیجه گیرند، و نزدیکترین راه را برای نشرِ اخلاق نیک نشان دهند. و در این منظور از گفتار و رفتار مصلحان و مربیان اخلاقِ بزرگ کمک می‌گیرند و با استنباط و حاصل‌گیری از طرز فکر و اقدامات اصلاحی آنان به‌تکمیل مقاصد خویش می‌پردازند، با آنکه سایر آموزندگان اخلاق و بزرگان تاریخ هرکدام به‌بخشی از نیازمندی‌های معنوی بشر پی برده‌اند و تا حدودی دستورات رستگاری‌بخش را بیان کرده‌اند. ولی رهبران دینی ما با الگو قرار دادن علی و آل نه تنها کوچکترین موضوع را از نظر دور نداشته و ساده‌ترین نیازی به‌جای نگذاشته‌اند بلکه با عالیترین روش که پیروی کامل از آل محمد علیهم‌السلام است بوجه احسن از سرمایهٔ معنوی اسلام بهره‌مند شده فرد و اجتماع را از هر خطری محفوظ و مصون نگاه داشته‌اند.

پس ملتی که به‌ترقی و کامیابی خود علاقه دارد، جامعه‌ای که سعادت فرزندان خود را مقدسترین آرزو شناخته است باید برای فضیلت ارزش قائل شود، یعنی وظیفه دارد که مناقب و فضائل بزرگان دین را انتشار دهد و آن را به‌صورت آموزگاران الهی تا دوردست‌ترین نقاط اجتماعات بشری اعزام دارد. که فضائلِ صاحبانِ فضیلت آسمانی پیوسته دستوراتِ آموزندهٔ بشر را در نظر جامعه مجسم می‌سازد. تا در این میان شناخته شوند و خود به‌خود روحِ توده به‌نیکی و نیکان بگراید. که این خود علاوه بر اینکه وسیله‌ای برای جاوید ماندن مقدسات و تغذیه روح و پرورش نوباوگان و جوانان است بل با سرعتی محسوس، رشد و صلاح را در اجتماع نمودار می‌سازد. و گامی مؤثر در راه محکم ساختن ایمان جامعه است.

پیامبران پس از نشر دعوتِ توحید و روشن کردن افکار، برای استوار ماندن دین خدا می‌کوشیدند که شالودهٔ ریخته شده و نتایج رنج‌های تربیتی خود را به‌دست پیشرو، وارسته و لایقی بسپارند که مجموعهٔ همهٔ فضائل و مناقب است تا سرنوشت انقلاب پرارجی را که به‌بهای عمرشان تمام شده به‌پیشامدهای تاریخ که پر از لغزش و خطاست وا نگذارند.

محمدبن عبدالله عزیزترین خلق خدا در این راه به‌هرگونه پیش‌بینی و تلاشی که شرایط کارشان در دورهٔ بعثت و هجرت اجازه می‌داد اقدام می‌کردند و جـای [جـانشین] خود را به‌قوم خویش می‌شناساندند تا امت با قبله قرار دادن او در تمامی شئون زندگی از خطر سقوط در امان بمانند.

از آنچه جابربن عبدالله انصاری نقل کرده است، پی می‌بریم که برای آیندهٔ اسلام چه چیز اهمیت داشته و می‌توانستند سعادت فرد و اجتماع را تأمین کند. او می‌گوید رسول خدا فرموده‌اند: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خدای متعال تو را مأمور می‌نماید که به‌بیان فضایل علی‌بن ابیطالب در بین اصحاب و یارانت بپردازی تا آن‌ها نیز سخنان شما را به‌آیندگان برسانند.»[1]

جابر در یک کلام، امت اسلامی را بـه‌علی‌بن ابـیطالب مـتوجه مـی‌سازد «در کوچه‌های انصار مدینه می‌گشت و می‌گفت علی بهترین بشر است»[2] یعنی هرچه خوبی است در او جمع می‌باشد پس او را بشناسید برای سعادتمندی دستِ تبعیت بسویش دراز کنید.

حتی عایشه که در تمام عمر با علی علیه‌السلام سر سنگین بود و تا آخرین دقیقه زندگی خود کینهٔ او را در دل می‌پروراند و مهمتر اینکه پیوسته دل‌ها را از او می‌رماند و شمشیرها را بر او می‌شوراند[3] بی‌محابا مـی‌گفت: «**زَیِّنُوا مَجالِسَکُمْ بِذِکْرِ عَـلِیٍّ**»[4] مجالس خودتان را با ذکر علی مزین و آراسته کنید. یعنی هم نامش را تکرار کنید و هم فضائل و مناقبش را برای یکدیگر نقل نمائید.

زیرا ذکر حدیث [مناقب] و شنیدن آن زنگار را از قلب می‌زدایـد[5] آدمـی را از لگدمال شدن زیر تعلقات نجات می‌دهد او را به‌مرتبه‌ای می‌رساند که اگر یک قدم او بلغزد قدم دیگر او ثابت و پابرجا می‌ماند زیرا دوستدار[6] می‌باشد و با پیروی از

---

۱. امالی شیخ طوسی: ۱۱۸/۴ ح ۳۹
۲. محجةالبیضاء ۱۲۲/۳
۳. الامام علی‌بن ابیطالب: ۱۷۹/۱
۴. مناقب ابن مغازلی: ۲۱۱
۵. اصول کافی: ۸/۴۱/۱
۶. محاسن برقی: ۱۵۸

خصلت‌های علی علیه‌السلام نیرومند و قوی است. امام علیه‌السلام چنان به‌تأثیربخشی نقلِ فضائل و مناقب آل خدا توجه را جلب می‌کنند که بازگو کردن برای خویش را نشانه تشیع می‌دانند. مالک‌بن جُهَنی می‌گوید: «روزی در خدمتِ امام صادق نشسته بودم و نزد خود، اندکی از فضایل اهل بیت را بازگو می‌کردم، در این هنگام آن حضرت به‌من فرمودند: به‌خدا سوگند، شما شیعهٔ ما هستید»[1]

در اینصورت نتیجهٔ توجه به‌چنین افق نورانی این است که همای سعادت برفراز صحنهٔ زندگی بال گشاید و حکومتِ اخلاق و فضایل پایدار گردد سعادتِ فرد و جامعه تأمین شده، جسم و جانِ انسان به‌سوی خوشبختی واقعی در حرکت قرار می‌گیرد تا به‌جهانی نامتناهی از معنویت و بزرگی و دادگری، فضیلت و انسان‌دوستی مطلق برسد.

در پی این به‌سر منزلِ مقصود رسیدن مردان و زنانی که تحتِ آموزشِ آموزگارانِ فضائلِ امامان پرورش یافته‌اند و نشان دهندهٔ اخلاق و فضایل پیشوایان خود شده‌اند می‌کوشند شاید بتوانند پرده‌ای از اسرارِ اقیانوس ژرفی را که در آن غور کرده‌اند نشان دهند و به‌فردِ جامعه‌ساز تفهیم کنند یادگاری از تربیت خاندانِ رسالت و تعلیماتِ آنان شوند، سعادت فرد و جامعه را با نشرِ فضایل و مناقب آل خدا تأمین نموده در پرهیزگاری و پارسایی، در تهذیب روح و توجه به‌ماورای جهانِ محدود، در ایجادِ وسائل گوناگون برای گسترش علم و تقویت روح دانشجویان، در نوع‌دوستی و توجه به‌بینوایان و افتادگان اجتماع تا آنجا پیش روند که به‌صفحات تاریخِ هر پدیده‌ای معنویت و روح داده‌اند و مصلحانِ جهان را به‌ثناگستری خویش وادار کنند.

و شاید این داستانِ تکان‌دهنده بهترین نشانه همان باشد که ما به‌آن اشاره داریم نوشته‌اند سیّدِ بحرالعلوم شبانگاهی که یکی از شاگردانش را می‌خواند و با خشم و خروشی عجیب به‌وی پرخاش می‌کند در همسایگی تو مردی بینوا با کودکان خود

---

۱. فضائل الشیعه ترجمه جناب امیر توحیدی: ۹۳

گرسنه به‌سر می‌برد و تو به‌حال آنان نرسیده‌ای! شاگرد بدین جمله «به‌خدا سوگند از حالشان آگاه نبودم» پاسخ می‌دهد. سید بیشتر می‌خروشد و می‌گوید، «همین مرا خشمگین کرده که نمی‌دانستی! اگر می‌دانستی و خبر نمی‌گرفتی که کافر بودی!! چرا به‌حالِ همسایه‌ات رسیدگی نکنی؟ چرا ندانی؟!»[۱]

بیتی از سروده‌هائی که مداحِ اهلبیت جناب حاج محمدآقا رحمانی تبریزی می‌خواندند افتادم که در استقبالِ سرودهٔ همشهری معروف و مشهورش شهریار سروده شده است:

مرو ای گدای مسکین به‌دَرِ سرایِ مولا
که علی زند بهر شب دَرِ خانهٔ گدا را

نمونه‌ای از فروغ فضائل امام علی

امواجِ ساحل‌ریز فضائلِ امام همگان علی‌بن ابیطالب که دامنهٔ خود را به‌پهنهٔ علوم و معارفِ جهانِ معاصر کشیده است به‌قرنِ هفتم و هشتم می‌رسد، امواجی که در فراخنای دریای فضائل به‌حرکت درآمده و سطح‌های آرام را با تلاطم خود به‌جنبش درآورده است مانند قرونِ ما قبل حقیقت‌طلبان دلسوزِ فرد و جامعه را به‌نشرِ افکار و گفتار معلم ثانی علی عمرانی امیرالمؤمنین برانگیخته تا با تالیف و تحلیل پیرامون شخصیت بی‌پایان وی و نشان دادنِ نقشِ فضائل که در تاریکی دامنه‌دار چون شعله‌ای تابناک ظلمت‌زدائی نموده در حقیقت خدمتی به‌رهائی فرد و اجتماع از چنگالِ بی‌فضیلتی‌ها نموده است.

پرتو عالمگیر خصوصیت‌های اسلام ناب محمدی از سینهٔ سینای فضائل و مناقب علی‌بن ابیطالب تجلی کرده در فضای جهانِ نه تنها اسلام بل بشریت دامن‌گستر گردیده تا خورشیدسان به‌پرورش ذرات پراکنده همت نماید و آثاری جاویدان به‌جای گذارد که برای همیشه پرده از روی انحرافات تاریخ بردارد و

---

۱. الکنی والالقاب: ۶۲/۲ ـ ۶۳

حقایق محض را که از دل شخصیت امام فضائل برخاسته در معرض افکار قرار دهند.

در پی ناشران فضائل امیرالمؤمنین، آموزگارانِ مناقب‌نویس که فضائل آن وجودِ نازنین را تدریس نموده‌اند، با آثاری گران ارج، تاریخِ مقدس مناقب نگاری را به‌وجود آورده‌اند و اهمیتِ نقشِ نشرِ فضائل امامانِ اسلامِ اهلبیت، جانشینان رسول اکرم در حقیقت مبانی تشیع را منعکس کرده‌اند و فروغ تربیت را در سرتاسر اعصار و قرون تا زوایای اجتماعاتِ ممالکِ حتی غیر اسلامی پیش برده‌اند عارفِ بیدارگر قبله حضرت امیر سیدعلی همدانی که از اعاظم اولیاء و مفاخر عرفا می‌باشد در شرافت و کرامت وی همین بس که به‌بیدارگر قبله ملقب و شهرت یافته و اسلامِ قارهٔ هند به‌وجود نازنین حضرتش اختصاص گرفته، عده‌ای علویان حسینی از سادات جلیل القدر و عظیم‌الشأن که نسبت به‌حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام می‌رسانند و در خمین بوده و هستند در شجرهٔ طیبه ایشان قرار دارد. در کنارِ تدوین کتاب‌های فروزان که پرتو عنایت خداوندی و اعجاز توفیق بر سراسر سطرهایش دامن کشیده، و عناصرِ مقدسِ نبوغ و معنویت و فروغِ روح‌پرورِ حق‌شناسی و حقیقت‌یابی از خلال صفاتش هویداست و قرن‌هاست که ابناء بشر در اغلب کشورهای اسلامی معاشِ راه بندگی قرار داده‌اند، کتابِ شریف و مقدس «**السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین**» چون بانگِ جرس با قافلهٔ سیار زمان در سیر بوده، صفحاتی نورانی است که پیوسته با طلوع و غروبِ اختران به‌تابشگری خود ادامه داده و می‌دهد، در هر عصر و دوره‌ای به‌عنوانِ میراثِ عارفی ولی از چاکران علی افکار را جلب کرده و به‌کاوش و فیض‌گیری واداشته است و در هزاران مقاله و رساله و کتاب از شخصیت‌های خاور و باختر دربارهٔ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام انتشار یافته و می‌یابد به‌عنوان سندی محکم شناخته شده و می‌شود.

چون خداوند پاک خواست این مجموعه که «هفتاد فضیلت» از فضائل علی‌بن ابیطالب است هماره تازه و نوین بماند و پیاپی رسیدن شب و روز آن را کهنه نکند،

دستخوش گذشتِ روزگار نگردد در سالی که چون بین دو عیدالله الاکبر[1] [← غدیر] در واقع عید آل محمد و روز جشن و سرور اهل بیت[2] است و به‌فرمودهٔ رسول خدا افضل و بالاترین عیدهای امت من است[3] قرار گرفته، به‌ارادهٔ فقیهی عارف و عارفی فقیه از تبار طایفهٔ فقهای آل محمد حضرت آیةالله العظمی آقای حاج سیدعلی خامنه‌ای مدظله العالی برای اولین بار در تاریخ تشیع[4] به‌نامِ مبارکِ علی‌بن ابیطالب مظلومِ همیشه تاریخ نامگزاری شده است. نظر این بیچاره، وامانده را که از تدوین رساله‌ای پیرامون زندگانی معلم اول حضرت ختمی مرتبت فارغ آمده بودم به‌خود جلب کرد، تصمیم گرفتم در کنار توده‌های متدین و مؤمن به‌ولایتِ با امامت که با شوق تولا و ذوق و همت تبرا دو اصل اساسی همیشه با هم به‌نشر آنچه مربوط به‌علی مرتضی، جانِ جانِ مقدسِ رسول خدا اشتغال ورزیده‌اند به‌فیض عرض ادب و چاکری مفتخر و مستفیض شوم. باشد که در طولِ گذشتِ زمان و سپری شدن قرن‌ها و دوره‌ها که فضائل و مناقب امامانِ اسلامِ اهلبیت خاصه تنها وصی و جانشین بلافصل پیامبر خدا، امیرالمؤمنینِ حقیقی اسلام تازه‌تر جلوه‌گری می‌کند و توجه جهانیان را به‌خود جلب می‌نماید، این یادگار موجب شود چاکران علی از هر قوم و طایفه‌ای که به‌رسالهٔ حاضر مواجه می‌شوند و برخورد می‌کنند به‌رحمتِ مغفرتی و برکت صلواتی یادم نموده، غبارِ بی‌کسی از خانه قبرم برداشته شود و به‌گفتهٔ علامه ابی‌الحسن علی‌بن محمد واسطی شافعی معروف و مشهور به‌ابن مغازلی: «روزی که ثروت و فرزندان [که این بی‌کس از هر دو آن محروم هستم] نفعی نمی‌رسانند، مگر کسی که قلبی پاک و سالم، دلی ناب و بی‌آلایش در دوستی اهل بیت پاک و پاکیزه به‌پیشگاه خدا بیاورد [به‌برکتِ این عرض چاکری و غلامی]

---

۱. عوالم: ج ۳/۱۵ ص ۲۱۱
۲. همان مدرک: ج ۳/۱ ص ۲۲۳
۳. همان مدرک: ج ۳/۱۵ ص ۲۰۸
۴. مانند یکی از رویدادهای شیعی دیگر که در طولِ تاریخ تشیع به‌نمایش گذاشته نشده است. سریال امام علی، تنهاترین سردار، ولایت عشق که حقایقِ تاریخِ اسلام را به‌نمایش گذاشته و انشاءالله از برکات دورانِ مجد و عظمت اسلام خصوصیت‌های دیگر تشیعِ مظلوم هم به‌نمایش گذاشته شود.

به‌نجات و خلاصی امیدوار گردم»[1]

چنانکه امام صادق علیه‌السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده‌اند، رسول خدا فرموده‌اند: «به‌درستی که خداوند برای برادرم، علی‌بن ابیطالب فضایلی قرار داده که تعداد آن‌ها را غیر از خودش کس دیگری نمی‌تواند شمارش نماید. هرکس فضیلتی از فضائل او را در حالی که به‌آن اقرار دارد بیان کند، خداوند گناهان گذشته و آیندهٔ او را می‌بخشد، اگرچه با گناهان جن و انس به‌قیامت درآید، و هرکس فضیلتی از فضایل علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را بنویسد، پیوسته ملائکه برایش استغفار می‌کنند تا زمانی که آن نوشته باقی است و هرکس گوش دهد به‌فضیلتی از فضایل او خداوند تمام گناهانی راکه از طریق استماع کسب کرده می‌آمرزد.

و هرکس به‌نوشته‌ای که در آن فضائل علی است نظر کند، خداوند گناهانی را که با نگاه کردن انجام داده می‌بخشد» در خاتمه کلام مبارکشان فرموده‌اند «نگاه به‌چهرهٔ علی‌بن ابیطالب عبادت است، ذکر و یاد او را نمودن عبادت است، ایمان بنده‌ای پذیرفته نمی‌شود، مگر به‌دوستی با او و دشمنی و بیزاری از دشمنانش»[2]

عارفِ ولی
ناشرِ فضائل امام علی

به‌زمانِ تدوین و تحریرِ مقدمه عزیز الوجودانی که بادهٔ دلباختگی به‌آل علی را از سبوی ولایت نوشیده‌اند به‌این عقیده بودند مقدمهٔ حاضر مستقلاً رساله‌ای شود و از طلیعهٔ قرار گرفتن «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» تألیف حضرت امیر سیدعلی همدانی صرفِ نظر شود. لکن به‌لحاظ‌های گوناگون که در صفحات آینده به‌آن اشاره خواهیم کرد برخلافِ میل و نظر آن‌ها که از سرِ لطف و محبت، توجه و

---

۱. ترجمه مناقب ابن مغازلی: ۴۸

۲. بحارالانوار: ۱۹۶/۳۸ ح ۴ پیامبران و خمسه طیبه: ۹۳۶/۲ به‌نقل از کشکولِ سید حیدر آملی و منهاج الکرامه علامه حلی و مناقبِ خوارزمی.

مرحمت به‌این بی‌بضاعت آن هم با قلت استطاعت چنین پیشنهادی داشتند، تصمیم گرفته شد. زیرا آنچه به‌صورتِ مقدمه در تدوین رساله دیده می‌شود موضوعاتی است که به‌صورت‌های دیگری اگر خودستائی ندانسته بل شکرِ افاضهٔ فیض ولایت تلقی کنید لکن نه به‌چنین نحوه‌ای که به‌قید تحریر درآمده بیان شده است.

به‌همین لحاظ آنچه مصمم هستیم به‌لحاظِ حضرتِ امیر سیدعلی همدانی مطرح کنیم از جمله مواردِ نادری است که به‌آن اشاره نکرده‌اند بل باید صریحاً بگوئیم درست برعکس آن را مدعی شده در رسائلی مطرح نموده‌اند.

یکی از با حشمت‌ترین خاندان‌های اصیل همدان که از دیرباز بسیار محترم و معزز بودند و از زمانِ سلاجقه مقتدر و صاحب اثر و نفوذ به‌شمار می‌رفتند و حکومتِ همدان بیشتر متعلقِ به‌افرادِ این خانواده بوده است، که در قرن ششم و هفتم امیر سید شهاب‌الدین همدانی[1] چهرهٔ سرشناس و مقتدر، خوشنام و موردِ احترامِ عامهٔ قاطبهٔ همدان خصوصاً اشراف و رجال دولتی و خوانین این دودمان ریشه‌دار است. که اگر نامش به‌طور صریح در ردیفِ حُکامِ دورهٔ اولجاتیو[2] و سلطنت غازان‌خان و ابوسعید ایلخانی نیامده است، لکن از اقتداری هم‌شأن و هم‌دوش و هم‌رتبتِ حاکمان بر خوردار بوده به‌همین لحاظ و موقعیت در سطح جامعهٔ آن روز چون حاکمی قدرتمند که محلِ التجاء حاجتمندان و مظلومانِ رنج‌کشیده ستمدیده بوده است.

شخصیت معنوی امیر سیدشهاب‌الدین همدانی که موردِ توجه خاص عالمان دینی و عارفان متقی می‌بود درکنار موقعیت سیاسی اجتماعی و مردمی ایشان

---

۱. فرزند محمدبن علی‌بن یوسف‌بن سید اشرف‌بن محب‌الله‌بن محمدبن جعفربن عبدالله‌بن محمدبن علی‌بن حسن‌بن حسین‌بن سید جعفربن سیدعبدالله زاهدبن سید حسین‌بن حضرت علی زین‌العابدین‌بن امام حسین سیدالشهداء سلام‌الله علیهما.

۲. تاریخ اولجاتیو خطی ش ۲۴۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه.

حائز اهمیت و از امتیاز آن دولتمرد به‌شمار می‌رفت و چنان موقعیتی را فراهم آورده بود که امیر سید شهاب‌الدین درکنار صاحب‌منصبان لشکری و کشوری چنان مطرح باشد که دیگران تحت‌الشعاع قرار گیرند چنانکه وقتی سلطان محمد خدابنده اولجاتیو گنبدِ شهر سلطانیه را بنا کرد دو سال بعد از اتمام گنبد[1] برای تبرک‌جوئی می‌خواست اجتماع بزرگان علمی عراق و ایران را آنجا تشکیل دهد امیر سید شهاب‌الدین را جهت دعوت‌گیری انتخاب می‌نماید و او چهارصد تن از اولیاء و علماء دین را میزبانی نموده تمامی آنان براثر دعوتِ امیر سید شهاب‌الدین به‌شهر سلطانیه عزیمت می‌نمایند. در چنین خانوادۀ محترم و معزز خداوند به‌امیر سید شهاب‌الدین همدانی که با دوازده واسطه و سیده فاطمه همسرش که با شانزده واسطه از علویان حسینی و حسنی به‌ساحت قدس علی‌بن ابیطالب سلام‌الله علیهما می‌رسیدند. در شب ۱۲ رجب سالِ ۷۱۳[2] یا ۷۱۴ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۳۱۴ میلادی[3] در حالی که نظام‌الدین یحیی غوری خراسانی در عالم واقعه می‌بیند حضرت خضر و الیاس جامه‌های زیبایی در دست دارند و به‌منزل سید شهاب‌الدین می‌روند و می‌گویند: امشب در آن منزل پسری متولد می‌شود که بسیار عالیمقام خواهد شد[4] فرزند پسری پا به‌عرصه وجود گذاشت که بعدها منشأ یک سلسله حوادثِ مهمّ تاریخ گردید و به‌همت آن سلالۀ پاکِ رسول خدا صدها هزار بت‌پرست و مسیحی و یهودی مشرف به‌دینِ مبین اسلام شدند و بر مجاهدت‌ها و شجاعت‌ها و رشادت‌های بی‌نظیر او بتخانه‌ها ویران و بت‌ها درهم شکسته شد.

این بیدارگر نامی و بزرگِ قبله، ایام طفولیت را در خانه پرجوش و خروش حاکم همدان[5] سپری کرد شیرِ عشقِ به‌خدا و اهلبیتِ حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله

---

۱. تاریخ گزیده ۶۵۷ اگر اتمام ۷۱۳ بوده باشد سالِ دعوت ۷۱۵ می‌شود.

۲. تاریخ ادبیات ایران از ذبیح‌الله صفا: ۱۲۹۷/۳ سجاده‌نشینان عشق: ۲۴۴ مجالس المؤمنین ۱۳۸/۲ تاریخ نظم و نثر فارسی: ۱۹۵/۱

۳. کثیر: ۸۵

۴. مستندات: برگ: ۱۴۰

۵. مجالس‌المؤمنین: ۱۳۹/۲ روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۲۵۱/۲

علیه را از پستان مادری عالمه فاضله به‌نام سیده فاطمه که به‌هفده واسطه به‌حضرت نبی‌اکرم می‌رسید نوشیدند.[۱]

دلبندِ این خانوادهٔ محترم از آن لحظه که سرد و گرم دنیا را احساس کرد، خوب و بد را شناخت، با زشت و زیبا آشنائی یافت، احساس کرد که از زندگی در مقرِ حکومت همدان نه تنها راضی نیست بلکه رنج می‌کشد، در همان صغرسن تصمیم گرفت از مقر حکومت همدان دوری گزینند[۲] در پی این حال و هوا میلِ حضورِ سید علاءالدین دائی بزرگوارش که از عالمانِ متقی و عارفان عابد زمانِ خویش محسوب می‌شد و حلقهٔ ارادت حضرت شیخ‌الشیوخ محمود مزدقانی مقتدای کمیلی مشربان زمان را به‌گوشِ جان داشت[۳] پیداکرد. و ایّام قبل از رسیدن به‌بلوغِ شرعی را زیر نظرِ دائی مورد علاقه‌اش گذرانید[۴] دائی متمکّن و عارفش برای تعلیم و تربیت خواهرزادهٔ معلمی استخدام کرد[۵] و شخصاً به‌امیر سیدعلی در همان صغرسن قرآن آموخت تا جائی که حافظِ قرآن گشت[۶].

دوازده سال را درکنار دائی، دور از زندگی اشراف مآبانهٔ خانه پدری گذرانید[۷] در طولِ این مدّت متوجه شده بود مربی معنوی او که از سوئی دائی هم محسوب می‌شد، در ساعتی مشخص و معین به‌خلوتی می‌رود می‌نشیند و سر می‌جنباند. می‌گوید از او پرسیدم این چه حال است؟!

---

۱. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۲۵۱/۲

۲. تذکرةالمشایخ نور بخشیه: ۱۶۰ سجاده‌نشینان عشق: ۲۴۵

۳. ایشان خلیفه و جانشین شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی بوده است او از نورالدین عبدالرحمن اسفراینی او از نظام‌الدین جوزقانی او از رضی‌الدین علی لالا او از نجم‌الدین احمد کبری او از کهف‌الدین شیخ الوری اسماعیل قصری او از محمدبن مانکیل او از محمدبن داود خادم الفقرا او از ابوسعید عَمِربن عثمان مکی او از ابویعقوب نهر جوری او از ابویعقوب سوسی او از عبدالواحدبن زید او از حضرت ولی تابعین مصباح موحدین کمیل‌بن زیاد نخعی مشهور است که جناب ایشان از ناحیهٔ مقدسه حضرت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام. (به‌سجاده‌نشینان عشق: رجوع نمائید)

۴. روضات الجنان و جنات‌الجنان: ۲۵۱/۲

۵. ذخیرةالملوک: ۲۲ مقدمه

۶. روضات‌الجنان و جنات الجنان: ۲۵۱/۲

۷. مشارب الاذواق: ۱۵

جواب داد: ذکر می‌گویم.

باز پرسیدم: ذکر گفتن به‌این طور سرجنبانیدن احتیاج هست؟

در جواب گفت: آری، این ذکری است که شیخ محمود مزدقانی مرا این چنین تعلیم داده است[۱] این سبک به‌ذکر نشستن و جوابی که از دائی می‌شنود. به‌جانش نشسته، نورِ تعلیم شیخ‌الشیوخ عصر جانش را منور نموده از غفلت به‌خودش آورد[۲] فوراً به‌دائی التماس می‌نماید که مرا این ذکر تعلیم ده و او اجابت می‌کند[۳] امیر سیدعلی می‌فرماید و من فراگرفته خویش را به‌همان سنت که فرموده بود به‌کار گرفتم[۴].

سه روز در خلوت با دائی که استادش نیز می‌بود به‌همان سبک متذکر شده تا این که خود می‌فرماید: جمالِ جهان‌آرای حضرت مصطفی(ص) را دیدم بر بامِ بلندی چون خواستم به‌آن مقام بروم فرمود: «ای فرزند تو نتوانی در این مقام آمدن به‌نزدیک شیخ محمود مزدقانی برو تا ترا به‌این مقام آورد»[۵] ولی نمی‌داند سراغ شیخ محمود را از چه کسی گرفته به‌سوی او رود، تا اینکه در ادامهٔ ذکر دوباره وقتی مستی ذکر غلبه پیدا می‌کند و احساسِ حضور نبی‌اکرم را می‌نماید جلو می‌رود در عالم واقعه پای مبارک آن حضرت را می‌بوسد و عرض می‌کند: «یا هادی الضلاله و یا سرچشمه نبوت و یا قریشی لقب و یا هاشمی مطلب مرا پیش خود برسان» می‌فرماید: «از استاد پرس»[۶] چون از غیب باز می‌آید به‌استاد التماس می‌کند او را به‌صحبت شیخ محمود مزدقانی برد، استاد اجابت نموده[۷] که او را به‌نزد حضرت شیخ [← محمود مزدقانی] دلالت کند[۸].

---

۱. مشارب الاذواق: ۱۵ مرسوم در طریقه کمیلیه کبرویه اینست که لا اله الا الله را چهار ضرب بگویند. به‌کتاب اذکار و اوراد کمیلیه رجوع شود.

۲. طبقات نوریه فی احوال مشایخ نوربخشیه: ۱۴۵

۳. مشارق الاذواق: ۱۵

۴. تذکرة المشایخ نوربخشیه: ۱۶۰

۵. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۲/۲۷۴

۶. اصول تصوف: ۲۸۵

۷. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۲/۲۷۵

۸. ریاض العارفین: ۱۷۴ طرائق الحقایق: ۲/۳۰۲ مجمع‌الفصحا: ۱/۴۴

روزِ موعود فرا می‌رسد پس از طی مسافتِ همدان تا محمودآبادِ سمنان، زمانِ ملاقات را درک کرده، وضو گرفته انتظارِ شرفیابی را در آخرین لحظاتِ فراق تحمل می‌کند[۱] تا این که اجازهٔ تشرف می‌دهند.

آنگاه که شیخ متوجه سیدعلی در کنار سیدعلاءالدین می‌شود خطابش می‌نماید: «یا سید کجا تشریف آوردید؟»

امیر سیدعلی فوراً عرض می‌کند: «به‌خدمت آمدم.»

حضرت شیخ می‌فرمایند: «چنانچه من در مشاهده دیدم اگر به‌طلب آمده‌ای بهتر والا فلا.».

سیدعلی می‌گوید سئوال کردم: «گفتید مشاهده، چه باشد؟»

می‌فرماید: «امشب حضرت رسالت پناهی را دیدم که می‌فرمود: یا محمودی فی هذا الیوم ولدی (من) مشافهیک[۲]» سپس اضافه می‌نماید: «ای سید اگر برای مخدومیت آمده‌ای من در خدمت تو از سر قدم سازم که مبادا مریدان در خدمتکاری تقصیر نمایند و اگر از برای خادم بودن آمده‌ای کفش این غلامِ سیه کناس را پیش پای او باید نهاد تا به‌مقصود برسی که رسم طلب ترک هستی است.»[۳]

بدون تحمل عرض کرد: «یا شیخ برای خادمی آمدم»[۴] سپس خدمت قبول کرد با شیخ به‌اطاعت بیعت نمود[۵]

نوشته‌اند شش سال به‌خلوت نشست و هرگز به‌زبانش سخن دنیا نرفت و در دل یاد آن نیامد[۶] که شیخ به‌سیدعلی فرمود «اگر حالا می‌توانی مبرز پاک کن» سید می‌گوید: چون بشنیدم شاد شدم که باری خدمت فرمودند از انبار مبرز پاک کردن گرفتم[۷] در این دوران است که جهت طی مراتب کمال تربیتش را به‌«اخی علی

---

۱. تذکرةالمشایخ نوربخشیه: ۱۶۱
۲. اصول تصوف: ۲۸۵
۳. روضات الجنان و جنات‌الجنان: ۲۷۵/۲
۴. اصول تصوف: ۲۸۶
۵. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۲۷۵/۲
۶. همان مدرک
۷. اصول تصوف: ۲۸۶

دوسی که از اصحاب و خلفاء برجسته شیخ علاءالدوله سمنانی»[۱] بوده است سپردند، شکوفه‌های معرفت یکی پس از دیگری در زندگی سید علی می‌شکفت که معلم الهی‌اش او را خطاب فرمود «دیگهای بسیار دیدم در جوش است و تو از هر دیگی کفگیری برمی‌داری». شاگردِ شیفته و بیقرار دربارهٔ تعبیر واقعه جویا می‌شود، معلم الهی می‌فرماید: «مبارک است چه صورت استفاضه است از اولیاء»[۲] چند روزی از این واقعه نگذشته بود که اخی علی دوسی شاگردان را به‌حضور پذیرفته هرکدام را به‌وصیتی سفارش فرمود و تکلیف فردای آنان را برای ادامه سلوک مشخص و معین می‌نمود[۳] به‌سیدعلی همدانی نیز فرمود: که مشرف به‌حضور پیر و مرادش شیخ محمود مزدقانی شده تکلیف خویش را از او بخواهد[۴] آن شب که گذشت اخی علی به‌هنگام چاشت از خلوت بیرون نیامده، شاگردان از سیدعلی می‌خواهند تا به‌خلوت استاد درآید و علت تأخیر را جویا شود، او چون به‌خلوت وارد می‌شود می‌بیند که اخی علی به‌جانب اثبات سر به‌زانوی مبارک نهاده، ودیعت جان به‌قابض ارواح برده، هوای فضای ملکوت را مسکن ساخته‌اند، امیر سیدعلی همدانی استرجاع‌گویان از خلوت بیرون می‌آیند و این خبرِ جانسوزِ دل‌گداز را به‌مریدان و ارادتمندان و شاگردان می‌دهند پس از تجهیز و تکفین در صوفی‌آباد سمنان مدفون می‌گردند.[۵]

سیدعلی همدانی پس از این که معلم و حکیم الهی‌اش را به‌خاک سپردند تا سه روز به‌عزاداری مشغول بوده از صوفی‌آباد[۶] عازمِ مؤمن‌آباد می‌گردد تا به‌آنچه اخی علی سفارش فرموده عمل کند[۷] با رسیدن فوراً به‌حظیره شیخ می‌رود، شیخ محمود

---

۱. سجاده‌نشینان عشق: ۲۴۹

۲. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۲۵۴/۲

۳. تذکرةالمشایخ نوربخشیه: ۱۶۲

۴. نور بخشی مشربان هند: ۱۳۸

۵. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۲۸۲/۲

۶. همان مدرک ضمناً بدانیم که صوفی‌آباد و مؤمن‌آباد دو آبادیِ مقابل یکدیگر در دو سوی جادهٔ تهران سمنان نزدیک کارخانهٔ گچ سمنان می‌باشند.

۷. تذکرةالمشایخ نوربخشیه: ۱۶۲

و سالکان را در غم از دست دادن کاملی عزیز، عزادار می‌بینند[1]. بعد از اتمامِ مراسم عزاداری خدمتِ شیخ محمود رسیده عرض می‌کند: «فرمان چیست؟» حضرت شیخ می‌فرمایند «فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم به‌گردی اولیاء الله را زیارت کنی و از هر یک حصه[2] خود بیابی» سیدعلی همدانی دانست که باید برود تا از آن دیگ‌ها که اخی علی دوسی دیده بود کفگیرها بردارد[3] به‌همین جهت به‌اشارت حضرت شیخ عازم سفر گردید و ربع مسکون را سه نوبت گردش کرد[4] در همین سفرها بود که از سر عنایت الهی به‌حضور ۱۴۰۰ تن از اولیاء الهی رسیده[5] فیض‌یاب شد.

عاقبت پس از ۲۱ سال گردش در آفاق[6] و دریافتِ خرقهٔ ارشاد از شیخ محمود مزدقانی[7] که به‌تأیید ۳۴ تن از بزرگان عصرش هم رسیده بود[8] روزی رو به‌قبله نشسته بودند که حضرتِ رسول اکرم را زیارت نموده به‌ایشان می‌فرمایند: «یا ولدی در کشمیر رو و مردم آنجا را مسلمان کن، اگرچه بعضی به‌شرف اسلام مشرفند اما بدتر از کافرند» چون صبح می‌شود امیر سیدعلی به‌ارادتمندان می‌فرمایند: «به کشمیر خواهم رفت پس با جمعی از مریدان و منسوبان[9] که هفتصد نفر بودند[10] در دورهٔ حکمرانی شهاب‌الدین وارد کشمیر شدند، پس از استقرار به‌ترویج اسلام پرداخته، مردم آن دیار را به‌اسلام دعوت نمود، ارشادش را پذیرفته و به‌اسلام شرافت یافتند در این سفر بتخانه‌ها به‌دست امیر سیدعلی ویران شد و صفه‌های عبادت حق تعالی عمارت گردید.»[11]

---

۱. نوربخشی مشربان هند: ۱۳۸
۲. خزینةالاصفیاء: ۲/۲۹۴
۳. طبقات نوریه فی احوال مشایخ نوربخشیه: ۱۴۵
۴. مجالس المؤمنین: ۲/۱۳۸ خزینةالاصفیاء: ۲/۲۹۴ مجمع‌الفصحاء: ۲/۸۶۹
۵. مجالس‌المؤمنین: ۲/۱۳۸ طرائق الحقایق: ۲/۶۷۶ تاریخ حبیب‌السیر: ۳/۵۴۲ نفحات‌الانس: ۷
۶. طبقات نوریه: ۱۴۵
۷. تذکرةالمشایخ نوربخشیه: ۱۶۲
۸. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۱/۱۰۹
۹. اصول تصوف: ۲۹۲
۱۰. تذکرهٔ علماء هند: ۱۴۸
۱۱. اصول تصوف: ۲۹۳

امیر سیدعلی پس از چهار ماه اقامت[۱] عازم بیت‌الله الحرام[۲] سپس در پی زیارت روی به‌سوی هندوستان نهاد[۳] و چون به‌ولایت «فیروز پور» رسیدند در آنجا سلطان شهاب‌الدین هم به‌حضرت امیر سیدعلی پیوست، رابطهٔ ارادت استوار نمود، امیر میان شهاب‌الدین و فیروزشاه که جنگ سختی بود صلح برقرار نمود.[۴]

عاقبت این بیدارگر قبله، اسلام را تا اعماق قاره هند پیش برده پس از بارها سفر به‌کشمیر و ترکستان[۵] و روم و شام[۶] زیارت قدمگاه حضرت آدم علیه‌السلام پس از هبوط[۷] و مناظرات رسواکننده با جوکیان[۸] در کشمیر دوبارهٔ عازم هدایت مردمان گردیده...

... در این مأموریت‌های معنوی هنر و فرهنگ، صنعت و زبانِ شیرین، نظم نمکین پارسی را هم که با خود به‌ارمغان برده بود به‌مردم قاره هند سپرد تا جائی که مرحوم اقبال لاهوری با اکرام تمام از امیرکبیر شاه همدان به‌لحاظ‌هائی که نقل شد تجلیل به‌عمل آورده است[۹] الحق هم می‌باید چنین باشد زیرا با اینکه بیست یا سی سال قبل از ورود حضرت امیر سیدعلی همدانی به‌کشمیر و... اسلام را[۱۰] پذیرفته بودند ولی لباسِ قوم کفر را می‌پوشیدند که به‌امر حضرت امیرسیدعلی ترک کرده البسهٔ اهل دیانت را لباس رسمی خود انتخاب نمودند[۱۱] عقدِ دو خواهر را که در اسلام حرام است و بعد از اسلام آنجا مرسوم بود به‌هم زد[۱۲] خلاصه شاگردان حماسه‌آفرین بیدارگری تربیت کرد که پس از او در آن مناطق به‌ترویج اسلام و مبارزه با کفر و بت‌پرستی رشادت‌ها از خود نشان دادند.[۱۳]

---

۱. تذکرهٔ شاه همدان: ۱۵
۲. ذخیرة‌الملوک: ۲۶ مقدمه
۳. تذکرهٔ شاه همدان: ۱۵
۴. تذکرهٔ شاه همدان: ۱۵
۵. ذخیرة‌الملوک: ۲۶ مقدمه
۶. سجاده‌نشینان عشق: ۲۵۷
۷. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۲۶۸/۲
۸. تذکره شاه همدان: ۱۷
۹. اصول تصوف: ۲۹۵
۱۰. تاریخ فرشته، ۹ مقاله ۱۱
۱۱. همان مدرک: ۶۰۲/۲ و ۶۰۱
۱۲. همان مدرک: ۶۰۲/۲ و ۶۰۱
۱۳. تذکرهٔ شعرای کشمیر بخش ۲ ص ۴

رشادت امیر سیدعلی در مسیر ترویج از اسلام و نشر معارف عـالی اسـلامی به‌جائی رسید که تیمور لنگ را به‌تواضع و فروتنی وادارکرد می‌نویسند: «شهرت امیرسیدعلی و اقبال مردم نزدیکان تیمور را به‌وحشت انداخته به‌او گزارش کردند سیدی در ختلان پیدا شده، مرید بی‌نهایت به‌هم رسانده، مدعی سلطنت است از جمله خواجه اسحاق ختلانی پسر امیر آرام شاه مرید وی گشته...

... حضرت امیر سیدعلی را به‌اردوی تیمور حرکت می‌دهند و چون معروف و مشهور بوده است که حضرت امیر پشت به‌قبله نمی‌نشستند در این مجلس جای حضرتش را طوری معین کرده بودند که پشت به‌قبله نشیند، چون امیر سـیدعلی تشریف فرما شدند و اقامت نمودند. تیمور عرض کرد: «شنیده‌ایم که شـما هـرگز پشت به‌قبله نمی‌نشینید؟! امروز چونست که برخلاف مقرر واقع شده، پشت به‌قبله نشسته‌اید؟!» حضرت امیر سید علی بدون اینکه اندیشه کنند فرمودند: «هرکه رو به‌شما کند بی‌شک پشتش به‌قبله خواهد بود.» تیمور شرمنده شـده بـه‌مقصودش پرداخت و گفت «این چه غوغائی است که برپاکرده‌اید.» حضرت امیر بدون اینکه شرح بیشتری از تیمور بشنوند فرمودند: «اندیشه شما غلط افتاده، نوبه‌ای در خلوت نشسته بودیم عروجی واقع شد، تمام عالم را بر من عرضه کردند به‌مثابهٔ سفره، من قبول نکردم، دیدم که سگ لنگی آمد و آن را ربود «الدنیا جیفة و طالبها قلاب» ما روی به‌آخرت آورده‌ایم، دنیا را طالب نیستیم خاطر جمع دار» تیمور از این کلمات استنباط نمود که عالمگیر خواهد بود.[۱]

خلاصه جلالت شأن او به‌جائی رسید. وقتی شاه‌نعمت‌الله ولی پیشوای صوفیان معروفیه، از ورود حضرت ایشان به‌یزد مطلع می‌شوند، چون بیمار بودند دستارِ سر خویش را به‌درویشی سپرده عازم یزد می‌نماید تا به‌حضرت امیر سیدعلی عرض کردند پاتابهٔ خویش را جهت سرپیچی [← دستار] برای شاه نعمت‌الله ولی ارسال دارد و دستار او را پاتابهٔ خود سازد.[۲]

---

۱. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۲/۲۴۴ ۲. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان:۲/۲۴۶

عاقبت حضرت امیرسیدعلی همدانی که به‌لحاظ جامعِ علوم ظاهر و باطن بودن[۱] از افاضل عرفای قرن هشتم به‌شمار می‌رفت[۲] پیشوای عارفان دل آگاه و زبدهٔ روحانیان و راهروان سیر و سلوک[۳] محسوب می‌باشد، همه جا او را از اعاظم اولیاء و مفاخر عرفا[۴]، محرم سرّالهی و واقف ما فی الضمیر می‌شناختند[۵] پس از ۲۵ سال هدایت و ارشاد و ۷۳ عمر که قسمت اعظم آن در ترویج اسلام گذشت در ماه ذیقعده ۷۸۶ برای بار سوم وارد کشمیر می‌شوند به‌علت عدم سازش هوای آن سامان پس از اقامتی کوتاه عازمِ ترکستان می‌شوند تا به‌خطهٔ ختلان برسند[۶] ولی در بین راه قصد را تغییر داده تصمیم به‌شرکت در مناسک حج می‌گیرند...

... در بین راه حاکمِ پاخلی از حضرتش درخواست می‌نماید که چند روزی در ولایت او رحل اقامت افکنند تا مشتاقان از صحبتش مستفیض شوند، استدعای او را پذیرفته، ده روز به‌دید و بازدید، اقامهٔ نماز و ارشاد و هدایت خلق سپری می‌شود، سپس راهِ مقصود را پیش گرفته در میانِ اندوه مردم پاخلی را ترک می‌گویند، پس از طی مسافتی علائم کسالتی ظاهر شده، رو به‌شدت می‌گذارد تا حدی که کارِ ادامه سفر را مشکل می‌سازد. به‌همین لحاظ از ادامهٔ حرکت باز می‌ایستند پنج روز تمام طعامی تناول نمی‌کنند مگر در روز آخر چند نوبت آب طلب نموده می‌آشامند چون شبِ چهارشنبه ششم ذیحجه ۷۸۶ از راه رسید وقتِ نمازِ عشاء اصحاب را به‌حضور طلبیدند، ایشان را نصیحت و وصیت نمودند: «همیشه با حق باشید در خلاء و ملاء، در سراء و ضراء بر ملازمت اوراد واقات ثابت قدم باشید، خاطر با ما دارید و ما را بحل (حلال) کنید، اگر این نصیحت قبول کنید به‌سعادت دنیا و آخرت برسید و اگر بر غیر این عمل نمائید شما دانید» و آنگاه

---

۱. تاریخ حبیب‌السیر: ۵۴۲/۳ تذکرهٔ علماء هند: ۱۴۸

۲. ریحانةالادب: ۴۷۶/۳

۳. بزرگان و سخن‌سریان همدان: ۸۳

۴. اصول تصوف: ۲۸۲

۵. خزینةالاصفیاء: ۲۹۸/۲

۶. تحالیف الابرار: ۱۴

فرمودند: «بروید خیر باد شما را، نماز بگزارید»

اصحاب امر مراد و مرشد خویش را اطاعت نموده هرکدام در زاویه‌ای به‌نماز و ذکر و ورد مشغول شدند.

جعفر بدخشی می‌نویسد آن شب حضرت امیرسیدعلی تا نیمه شب یا الله یا رفیق[۱] یا الله یا حبیب[۲] می‌گفتند، در حالی که از خلوتخانه حضرتشان بسم‌الله الرحمن الرحیم[۳] شنیده می‌شد خاموش شدند، همای روحِ پرفتوح او را از قرارگاه مرکزِ فرش تا به‌مقام آشیانهٔ عرش می‌برند[۴]...

... پیکر مطهرِ بیدارگر قبله را برخلاف آنچه بعضی به‌دلائلی که استنباط کرده از همدان[۵] یاسری نگر[۶] وکبرسواد[۷] حمل کرده‌اند. ازکبر ولایت[۸] یاکونار[۹] که به‌محل دفن نزدیک است، و حضرتش خرقهٔ مقید ناسوتی را به‌خلعت مجرد لاهوتی در آنجا تبدیل کرده‌اند به‌جمع قدیسین عرشی پرکشیده‌اند حمل کرده‌اند...

... آری عاقبت در روز ۲۵ جمادی‌الاول ۷۸۶[۱۰] یا بنابر قولی پنجم جمادی الاخر همان سال[۱۱] بعد از پنج ماه و چند روز یا حدود شش ماه[۱۲] تابوت شریف آن مخدوم کبرای عالم را برمی‌دارند[۱۳] به‌روضهٔ مبارکه‌ای که از قبل جهت دفن

---

۱. در ادعیه وارده از معصوم مانند جوشن کبیر خطاب به‌خدا رفیق شده است.

۲. جمع این کلمات به‌ابجد می‌شود «شاکر» یا الله و یا حبیب می‌شود ۱۱۰ = علی یا الله و یا رفیق می‌شود ۴۷۹ که مطابق است با کریم الصفح و کاشف البلیّه.

۳. عددش می‌شود ۷۸۶ که مطابق است با سال وفات امیرسیدعلی همدانی

۴. تاریخ راقم خطی شماره ۱۲۲ دانشکدهٔ ادبیات برگ ۲۲ـ۳۰

۵. مجله معارف اسلامی ش ۵ س ۱۳۴۷ ص ۷۶

۶. تذکرهٔ صوفیان بنگال: ۳۱۰ مجله آموزش و پرورش مذکور: ۳۱

۷. واقعات کشمیر: ۳۷

۸. نفحات الانس: ۴۷۷

۹. خلاصة‌المناقب: برگ ۸۸

۱۰. خلاصة‌المناقب: برگ ۸۸

۱۱. واقعات کشمیر: ۳۷ به‌بعد

۱۲. البته بعد از ۹ روز هم نوشته‌اند (مستورات برگ ۸۰)

۱۳. روضات‌الجنان و جنات الجنان: ۴۷۴/۲

مشخص نموده بودند حمل می‌نمایند در دهی از ناحیهٔ طوطی شاهِ ختلان که به‌کولاب یا کلیاب کنونی جمهوری تاجیکستان است به‌خاک می‌سپارند که از همان زمان موردِ توجه خاص و عام بوده، از دور و نزدیک به‌عتبه‌بوسی آن تربت مطهر و مشهد معطر رفته‌اند.

بی‌انصافی در حقِ عارفی ولی از چاکران علی

یکی از مسائل قابل بحث که می‌باید درکنار طرح واقعات زندگی حضرت امیر سیدعلی همدانی ملقب به‌سیاه‌پوش[1] مورد توجه قرار گیرد و به‌آن پرداخته شود مسئله مذهب ایشان می‌باشد. که تاکنون اگر هم اشاره داشته‌اند به‌طور گذرا بوده است. و مهمتر اینکه اغلب بر خلاف آنچه از بیان امیرسیدعلی همدانی استنباط می‌شود به‌مذهب شاه همدان توجه داده‌اند.

گروه اول: بدون هیچ دلیل و برهانی حضرتش را شیعه ندانسته‌اند[2] و بدون اینکه دلیلی ارائه دهند نوشته‌اند حضرت ایشان «شافعی» بوده‌اند.

گروه دوم: چون نتوانسته‌اند آن همه دلباختگی امیرسیدعلی همدانی را نسبت به‌آل علی علیهم‌السلام انکار کنند و در تحقیقاتی که صورت گرفته نادیده بگیرند نوشته‌اند: «سیدعلی با وجود علاقه فوق‌العاده‌ای که نسبت به‌اهلبیت نشان می‌داد» و «اعتقاد و اخلاصی که نسبت به‌علی و آل علی نشان می‌داد»[3] ولی...

... حتی دیگری نشانه‌های تشیع حضرت ایشان را نقل نموده لکن باز بدون اینکه دلیلی نقلی یا عقلی ارائه دهد می‌نویسد: «البته این نظریه دلیل قاطع شیعه بودن او

---

۱. ریحانة‌الادب: ۴۷۶/۳

۲. ترجمه مناقب ابن مغازلی: ۱۲ مقدمه شب‌های پیشاور: ۶۴۹ و جمع کثیری دیگر.

۳. دنباله جستجو در تصوف: ۱۸۱ تألیف دکتر زرین‌کوب که در نوشته‌هایش از این اشتباهات فاحش زیاد دیده می‌شود جای دارد نقدی محققانه براساس واقعیات تاریخی برآثار او نوشته شود.

نمی‌شود» و خلاصه مانند گروه اول آن بزرگوار را که از مفاخرِ بی‌نظیر شیعه بوده است را شافعی مذهب معرفی می‌کنند[1].

ما با در نظر داشتن تمام دلائلی که عده‌ای را واداشته است نسبت به‌امیر سیدعلی چنین بی‌انصافی را روا دارند به‌آنچه از ایشان بازمانده و در دسترسِ همگان نیز هست پیرامون مذهب حضرت ایشان فشرده‌ای را ارائه می‌دهیم. تا به‌آنچه وعده کرده بودیم که دیگران دانسته یا ندانسته از کنارش گذشته‌اند ما فهرست‌وار اشاره کنیم.

دلائل تشیع بیدارگر قبله: جای داشت فرصتی فراهم بود و آثار امیر سیدعلی تماماً در اختیار با در نظر داشتن تاریخِ نگارش آن‌ها به‌جستجو پیرامون مذهب حضرتش می‌پرداختم[2]

دلیل اول: از حضرت امیر سیدعلی همدانی رباعی زیر به‌ما رسیده است که سروده‌اند[3]

گر حب علی و آل بتولت نبود   امید شفاعت از رسولت نبود
گر طاعت حق جمله به‌جا آری تو   بی‌مهر علی هیچ قبولت نبود

حضرت میر در این رباعی به‌چند موضوعِ بسیار حائز اهمیت که گویای شیعه بودن ایشان است اشاره نموده‌اند که نظرمان را به‌سوی خود می‌کشد تا در حق او بی‌انصافی روا نداریم.

اول: به‌موضوع بسیار مهمّی اشاره شده است که شفاعت به‌رسول خدا اختصاص پیدا می‌کند چنانکه رسول خدا فرموده‌اند: «روز قیامت مردم گروه گروه می‌شوند، هر امتی به‌دنبال پیامبر خود می‌گردند می‌گویند: ای فلان! شفاعت کن،

---

۱. تشیع و تصوف: ۳۱۲ مصطفی کامل شیبی که خوشبختانه براثرش نقدی به‌وسیله آقای هاشم معروف الحسنی نوشته شده است.

۲. علتِ طرحِ توجه به‌تاریخِ نگارشِ آثار در شناخت مذهب حضرت امیر سیدعلی همدانی اینست که هرچه به‌رحلتش نزدیک شویم آرای مطرح شده‌اش اصلاح گردیده و خلاصه آخرین نظریه‌اش پیرامون موضوعاتی حساس عنوان شده است.

۳. مجالس المؤمنین: ۱۴۰/۲

ای فلان شفاعت کن **حَتّیٰ تَنْتَهِی الشَّفٰاعَةُ اِلیٰ مُحَمَّدٍ فَذٰلِکَ اَلْمَقٰامُ اَلمَحْمُودُ**»[۱] تا آنجا که شفاعت به‌محمد منتهی می‌شود و این است مقام محمودی که برای آن حضرت مقرر گشته است.

این مرتبت به‌فرمودهٔ امام صادق تا جائی است که گذشتگان و آیندگان از مردم جهان کسی نیست در روز قیامت نیازمند شفاعت محمد(ص) نباشد[۲] البته این بدان معنا نیست که بگوئیم غیر از رسول خدا کسی شفاعت نمی‌کند طبق روایات، قرآن که روحش رسول خداست از این منزلت برخوردار است[۳] مؤمن که به‌خدا و نبوت و ولایت با امامت اعتقاد دارد شفاعت می‌نماید[۴] و خلاصه رسول خدا فرموده‌اند: «**اِنِّی اَشْفَعُ یَوْمَ اَلقِیٰامَةِ فَاُشَفَعُ، وَ یَشْفَعُ عَلِیٌّ فَیُشَفَّعُ وَ یَشْفَعُ اَهْلُ بَیْتِی فَیُشْفَعونَ**»[۵] من و علی و خاندان پاک من در روز قیامت شفاعت می‌کنیم و شفاعت ما پذیرفته می‌شود. و البته به‌فرمودهٔ امام صادق امامان نیز از شفاعت‌کنندگان می‌باشند.[۶] و شیعیان که پیامبر فرموده‌اند: «یک تن از آن‌ها توانائی شفاعت گروهی را دارد»[۷]

دوم: در همین زمینه شفاعت آنچه باید مورد توجه قرار گیرد مسئله کسانی می‌باشد که از شفاعت پیامبر بی‌نصیب می‌باشند چنانکه امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: «**اِنَّ اَلشَّفٰاعَةَ المَقْبُولَةُ وَ مٰا تُقْبَلُ فِی النّٰاصِبِ...**»[۸] مسلماً شفاعت پذیرفته می‌شود ولی شفاعت در مورد ناصبی [= دشمن اهلبیت] مقبول نیست .یا حضرت صادق فرموده‌اند: «مؤمن برای دوست خود شفاعت می‌کند مگر آن که دوستش از دشمنان اهل بیت باشد که این چنین کسی را اگر همه پیغمبران مرسل و فرشتگان مقرب شفاعت کنند پذیرفته نخواهد شد.»[۹]

سوم: حضرت امیر سیدعلی اشاره دارند که رسول خدا فقط محبان فرزندان

---

۱. کنزالعمال: ۱۴/ ۳۹۰
۲. بحارلانوار: ۴۲/۸
۳. مسند احمد: ۲۵۱/۵
۴. بحارالانوار: ۴۱/۸
۵. تفسیر مجمع‌البیان: ۱۰۴/۱
۶. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۳۵۸
۷. بحارالانوار: ۵۶/۸
۸. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۳۵۸
۹. بحارالانوار: ۴۱/۸

علی و فاطمه را مورد شفاعت قرار می‌دهند. و این از جمله اعتقاداتِ طائفه ناجیه [← شیعیان] می‌باشد و روایات نیز از ناحیهٔ معصوم در این زمینه وارد شده است.

رسول خدا فرموده‌اند: «چهار طایفه‌اند که من روز قیامت از آن‌ها شفاعت می‌کنم **اَلْمُحِبُّ لِأَهْلِ بَيْتِي** آنکه اهل بیتم را دوست دارد **وَالْمُوٰالِي لَهُمْ وَ الْمُعٰادِي فِيهِمْ** آن کس که با دوستانشان دوست است و با دشمنانشان دشمن باشد و آنکه خواسته‌های آن‌ها را برآورده کند، کسی که نیابت امری امورشان را متعهد شود و در انجام آن تلاش و کوشش کند»[1]

حضرت امام حسین سیدالشهداء نیز می‌فرمایند: «دوستی ما اهل بیت را بر خود لازم دارید، زیرا هرکس با دوستی ما خدای را دیدار کند به‌شفاعت ما داخلِ بهشت گردد»[2]

جای دیگر پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**شَفٰاعَتِي لِأُمتِي مَنْ اَحَبَّ اَهْلَ بَيْتِي وَ هُمْ شِيعَتِي**»[3] شفاعت من برای آن گروه از امت است که دوستدار خاندان من باشند.

حضرت حسین‌بن علی می‌فرمایند: رسول اکرم به‌امیرالمؤمنین فرموده‌اند شیعیانت را بشارت بده **اَنِّي اَلشَّفِيعُ لَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامِةِ يَوْمَ لاٰ يَنْفَعُ اِلاّٰ شَفٰاعَتِي** در روز قیامت من شفیع آن‌ها هستم، در روزی که تنها شفاعت من سود می‌دهد[4] ام‌سلمه می‌فرماید شنیدم رسول خدا می‌فرمود: «همانا دوستداران امیرالمؤمنین علی (در روز قیامت) کامیابند»[5]

موضوع دوم: در بیت دوم به‌نقش محبت علی‌بن ابیطالب در عبادات اشاره کرده‌اند که این اعتقاد نیز از جمله معتقدات شیعیان می‌باشد و به‌همین لحاظ هاست که گروه ناجیه شناخته شده‌اند.

امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: «به‌خدا قسم اگر کسی توبه کند و ایمان بیاورد و

---

۱. بحارالانوار: ۱۳۵/۵۶ و ۷۸/۲۷ به‌نقل از فردوس الاخبار

۲. بحارالانوار: ۹۱/۲۷ به‌نقل از محاسن برقی

۳. الغدیر: ۷۹/۳

۴. عیون‌الاخبار الرضا: ۶۸/۲

۵. مشکوةالانوار: ۲۳۰ و امالی صدوق.

اعمالِ صالحه انجام دهد ولی به‌ولای و دوستی و معرفت به‌فضیلت و برتری ما رهنمون نشود از آن‌ها بهره‌ای نبرد»[۱]

عبدالله‌بن مسعود از رسول خدا روایت می‌کند که به‌علی‌بن ابیطالب فرموده‌اند: «یا علی اگر بنده‌ای به‌اندازه مدتی که حضرت نوح در میان قومش زندگی کرد، خدای را عبادت کند و همانند [← هم‌وزن]کوهِ اُحد طلا و نقره داشته باشد و آن‌ها را در راه خدا انفاق کند و آن قدر عمرش طولانی شود که هزار بار حج کند و آنگاه میان صفا و مروه کشته شود، و ولایت و دوستی ترا نپذیرفته باشد بوی بهشت را نخواهد بوئید و داخل آن نشود»[۲]

دلیل دوم: رباعی دیگری از حضرت امیر سیدعلی همدانی به‌جا مانده که ما ذیلاً آن را به‌لحاظ اثباتِ تشیع حضرت میر نقل می‌کنیم[۳]

پرسید عزیزی که علی اهل کجائی — گفتم به‌ولایات علی کز همدانم
نه زآن همدانم که ندانند علی را — من زآن همدانم که علی را همه دانم

از دقت در رباعی مُلهم می‌شویم که امیر سیدعلی بر این عقیده بوده است ایران که همدان هم جزئی از اوست مذهبشان تشیع بوده است. مصرع اول از بیت دوم را می‌توان دوگونه شرح نمود. نخست اینکه می‌گوید من از آن تبارِ همدانیان نیستم که علی‌بن ابیطالب را قبول ندارند یعنی شیعه نیستند بلکه من از آن همدانیانی می‌باشم که علی امیرالمؤمنین را قبول دارند. برداشت دیگری هم می‌توان داشت که من از دانشمندان [← همه دانان] و عالمانی نیستم که در کمال علم یعنی همهٔ معلومات را داشتند باز علی را قبول ندارند. بل «**من ز آن همدانم** [← همه دانان هستم] **که علی را همه دانم**» من از آن تبارِ اهل همدان هستم که علی‌بن ابیطالب را اساسِ اسلام می‌دانند. یا به‌تعبیر دیگر من از آن دانشمندان و عالمان نیستم که در کمال معلومات ولی باز علی مرتضی را راه نجات از ضلالت ندانم.

---

۱. بحارالانوار: ۸۱/۲۳ به‌نقل از امالی ابن الشیخ ۲. بشارة‌المصطفی: ۹۵
۳. اصول تصوف: ۳۰۰

این درست مطابق اعتقاد شیعه است و در روایات زیادی هم به‌چشم می‌خورد رسول خدا فرموده‌اند: «هرکس را خوش آید که خداوند همهٔ خیر و تمام خوبی‌ها را برایش جمع فرماید باید پس از من پیرو علی بوده و اولیاء بعد از او را پیروی نموده دوست بدارد و با دشمنانش دشمنی کند»[1] این درست همان «من ز آن همدانم که علی را همه دانم» است.

امام باقر می‌فرمایند: «آن‌ها که ولایت علی را ترک نموده وانهند و فضل و برتری او را رد و انکار کنند، به‌دشمنانش کمک نمایند و بر این وضع بمیرند از اسلام بیرونند»[2] پس دوستی علی و پذیرفتن ولایتش و کمک به‌دشمنانش نکردن همه چیزِ اسلام می‌باشد وکسی که مانند حضرت امیر سیدعلی همدانی چنین نشانه‌ای را دارد و علی علیه‌السلام را همه چیزِ اسلام می‌داند. و لذا می‌بینیم رسول خدا به‌علی امیرالمؤمنین می‌فرمایند «**وَلِیُّکَ وَلِیِّی وَ وَلِیِّی وَلِیُّ اللهِ** دوستدار و پیرو تو، مُحب و فرمانبردار من است و دوستدار و فرمانبردار من مطیع خداوند **وَ عَدُوُّکَ عَدُوِّي، وَعَدُوِّی عَدُوُّ اللهِ** و دشمن تو دشمن من، و دشمن من، دشمن خداست»[3] یعنی علی همه چیز توحید و نبوت است. شاید به‌همین جهت بوده است که پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**یا عَلِي لا یُبالِي مَنَ ماتَ وَ هُو یُبْغِضُکَ ماتَ یَهُو دِیّا اَوْ نَصْرانِیاً**» یا علی هرکس با دشمنی تو بمیرد باک ندارد یهودی یا نصرانی مُرده باشد[4].

دلیل سوم: در رباعی دیگر که از حضرت امیر سیدعلی همدانی به‌یادگار مانده فرموده است:[5]

گر بدر منیری و سما منزل تو   وزکوثر اگر سرشته باشد گل تو
گر مهر علی نباشد اندر دل تو   مسکین تو و سعی‌های بی‌حاصل تو

در این جایگاه حضرت امیر سیدعلی همدانی به‌آدمی نهیب می‌زند که در طی

---

۱. بحارالانوار: ۵۵/۲۷
۲. بحارالانوار: ۳۰۳/۳۹
۳. امالی مفید: ۲۱۳
۴. مناقب ابن مغازلی سنی: ۴۶
۵. ریاض العارفین: ۱۰۹

طریق کمال که اطاعت از شرع نیز شرط است به‌صورتِ ماه تمام درآمده و شأنی که سزاوار منزل گزیدن نزد قدیسیان باشد. «وزکوثر اگر سرشته باشد گل تو» یعنی خاک وجودت را به‌آب کوثر که کنایه‌ای است از اتصالِ جسمانی به‌فاطمه و علی سلام‌الله علیهما، گل کرده باشند چون مهر علی در دل تو نیست یعنی چه بسا عده‌ای به‌سیاستِ روزگار به‌زبان دوستی علی را داشته باشند لکن این مهر در دل آن‌ها دیده نشود تمام سعی آن‌ها بی‌حاصل است. رسول خدا می‌فرمایند: «ای مردم از علی روی نگردانید و از راه او منحرف نشوید و از او کناره نگیرید و از ولایتش استکبار و خودسری نورزید که او راهنمایی به‌سوی حق است»[۱]

جای دیگر فرموده‌اند: «هرکه دوست دارد به‌ریسمان محکمی که هیچ گاه گسسته نمی‌شود چنگ زند باید به‌ولایت برادر و وصیم علی‌بن ابیطالب متمسک شود. زیرا هرکس او را دوست بدارد و به‌ولایتش معتقد باشد به‌هلاکت نمی‌رسد و هرکه دشمنش دارد نجات و رهائی نیابد.»[۲]

در حدیث قدسی است که خدای عزوجل فرموده است: «به‌عزت و جلالم سوگند یاد کرده‌ام که هیچ بنده‌ای از بندگانم علی علیه‌السلام را دوست نمی‌دارد و به‌ولایتش معتقد نمی‌باشد جز آن که او را از آتش بیرون می‌آورم و وارد بهشتش می‌سازم و هیچ یک از بندگانم دشمنش نمی‌دارد جز آنکه دشمن او می‌شوم و وارد آتشش می‌کنم و آتش بد جایگاهی است»[۳]

نبی اکرم می‌فرمایند: «هرکس بگوید راضی و خشنودم که الله پروردگارم و اسلام دین من و قرآن کتابم و محمد پیامبرم و علی ولی و صاحب اختیار و پیشوای من و فرزندان بزرگوارش امامان و پیشوایان و سروران و راهنمایانم باشند بر خدا است که در روز قیامت او را راضی و خشنود سازد»[۴]

ابوذر از رسول خدا روایت کرده: «**لٰا تُضٰادُّوا عَلِیاً فَتَکْفُرُوٗا وَ لٰا تَفَضَّلوا عَلَیْهِ**

---

۱. احتجاج طبرسی: ۳۱

۲. تفسیر برهان: ۲۴۳/۱

۳. تفسیر صافی ج ۸

۴. اعلام‌الدین دیلمی: ۳۶۶

فَتَرتَدّوا»[1] با علی ضدیت نکنید که کافر می‌شوید و بر او برتری مجوئید که مرتد می‌گردید.

با چنین مدارک قابل توجهی که به‌تأیید روایات می‌رسد و همان اعتقادات شیعه را در این رباعیات به‌عنوان اعتقادات خویش ارائه داده است بی‌انصافی نیست ما این دلباختهٔ علی علیه‌السلام را شافعی مذهب بدانیم و اصولاً آیا اهل سنت به‌چنین اعتقاداتی معتقد می‌باشند؟

کجا دیده شده است که اهل سنت دشمنی با اهلبیت را نفاق بدانند و اگر چنین دیده شده گوینده سنی نبوده بل شیعه می‌باشد. دربارهٔ امیر سیدعلی همدانی نوشته‌اند به‌سلطان غیاث‌الدین نامه‌ای پیرامون این موضوع می‌نویسد که دشمنی با اهلبیت سیدهٔ منافق است[2] علاوه دربارهٔ دوستی اهلبیت می‌نویسد به‌سه صورت است و با یکی از این راه‌ها بر اهل بیت منسوب می‌شود گروهی تقلیدی هستند بعضی قلبی و بعضی حقی. میرسیدعلی از هر سه راه با رسول خدا و ائمه طاهرین نسبت دارد.[3]

به‌لحاظ همین نشانه‌هاست که مؤلف ریاض العلماء شاگرد و کتابدارِ علامهٔ مجلسی حضرت امیر سیدعلی را شیعه امامیه می‌داند[4] حتی دیگران لقب علی ثانی را هم نشانهٔ تشیع جنابش در جامعه دانسته‌اند[5].

مهمتر اینکه علامه محدث آقا بزرگِ تهرانی می‌نویسند که حضرت میر رساله‌ای به‌نام «رسالة فی اثبات تشیع» دارند[6].

---

۱. بحارالانوار: ۲۹/۳۸

۲. مروج الاسلام در ایران صغیر: ۲۷

۳. شرح مرادات حافظ: ۱۰۸

۴. مقامات عارفان مجموعه چند رساله در مقدمه رساله اسرارالنقطه: ۱۶۵

۵. مروج الاسلام در ایران صغیر: ۲۸

۶. الغدیر: ۹/۱۱

جفایِ صوفیه به‌عارفی شیعه

نمی‌خواهیم در این جایگاه هرچند مناسبتی هم پیش آمده است دربارهٔ تصوف که این اواخر کوشیده‌اند با آرایش‌هائی آن را مسلمان معرفی کنند دربارهٔ این که مسلمان‌زاده نیست و در اسلام ریشه و اساسی ندارد بل اسلام‌زده است مطالبی را به‌قید تحریر درآوریم به‌نظر می‌آید دربارهٔ بی‌عزتی تصوف همین بس که واژه‌اش در قرآن دیده نمی‌شود جز در طعنش آن هم به‌صورت اخبارِ از آینده به‌زبانِ مبارک رسول خدا چیزی جاری نشده است.[1] و خلاصه واردکننده‌اش را در اسلام حضرت امام صادق علیه‌السلام ملحدی معرفی کرده‌اند که همت برای هدم دین رسول خدا داشته است.[2]

البته ممکنست صوفیان امروزی با چهره‌ای حق به‌جانب و مظلومیتی ساختگی بگویند ما که امروز در خدمت اسلام هستیم! و به‌ترویج باطن اسلام اشتغال داریم. ولی باید دانست، همین مدافعانِ دلسوزِ تصوف که همه چیزشان به‌تشکیلات صوفیانه‌شان بستگی دارد به‌خوبی می‌دانند خرقه‌داران تشکیلاتی تصوف کسانی بوده‌اند که غدیر را رها کرده در پی سقیفه دویده‌اند، با تعمیم دادن ولایت، همگانی کردن آن نه طبق ضوابط و فقه امامیه بلکه به‌سیاست سقیفه بنی ساعده، پدیدهٔ ولایتِ بدون امامت را تقویت کرده و آن را به‌عنوان عصارهٔ علم باطن اسلام به‌خوردِ جامعه اسلامی داده‌اند به‌همین لحاظ سران صوفیه در پی آنان قرن‌ها مشایخ فرقه‌های تصوف اسلامِ اهلبیت را نداشته‌اند به‌این معنا که امامتِ امامانِ اهلبیت را قبول نکرده بودند و اگر می‌بینیم برای عده‌ای نظیر جنید بغدادی هم ارتباطی با ولایت کبری حضرت بقیهٔ خدا حجةبن الحسن العسکری مطرح کرده‌اند باید بدانید در مسانید تاریخی و رجالی نشانی از آن پیدا نمی‌کنیم مگر در همین

---

۱. هنوز قیامت بر امتم رخ ننماید تا قومی از امت من بپاخیزند که نامشان صوفی باشد. آن‌ها از من نیستند... (سفینةالبحار: ۵۸/۲)

۲. به‌کتاب از کوی صوفیان تا حضور عارفان رجوع شود مطالب جالبی در این زمینه دارد.

دویست سال اخیر که بدون ارائه مدرکی امثال معصوم علیشاه نایب‌الصدر صوفی معروف مؤلف طرائق الحقایق یا احسان استخری مؤلف اصول تصوف و همدوره‌ای آن‌ها مدعی چنین اتصال و ارتباطی شده‌اند.

آری تصوف امروز اگر وابسته به‌تصوف آن روزگار که شیوخ آن مذهب اهل بیت را نداشته‌اند نباشد و رؤساکنونی مدعی نیابت خاصهٔ امام زمان روحی فداه با طرح اختراعی و ابداعی یداً به‌ید و صدراً به‌صدر نباشند آنچه می‌گویند مطابق با حقیقت است، ولی با داشتن تشکیلاتی که در عصر امام علیه‌السلام اگر هم دیده شده طرد گردیده و آداب و سنن خاصی که جایگاهی در اسلام خاصه تشیع نداشته، در ادعای خود صادق نمی‌باشند...

... صوفیه شخصیت بزرگی، مصلحی مجدد حضرت امیر سیدعلی همدانی را که در رباعیاتش دوست داشتن علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را اساس دین پیامبر اسلام می‌داند دربارهٔ خرقه‌اش علاوه بر اینکه ضد و نقیض مطالبی را به‌قید تحریر درآورده‌اند و عجیب اینکه نسبتش را به‌حضرت میر داده‌اند در حالی که از مقام علمی او طرح چنین مسائل بی‌محتوائی بعید به‌نظر می‌آید، خرقهٔ جنابش را به‌واسطهٔ حسن بصری معلوم‌الحال به‌امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌رسانند[۱] و مهمتر اینکه معتقدند حضرت میر در رسالهٔ مستقلی که نسبتِ خرقه خویش را بیان داشته‌اند خود را خرقه‌دار حسن بصری می‌دانند[۲].

علاوه بر اینکه حضرت امیر سیدعلی همدانی آرای مشایخ خویش راکه چندان فاصلهٔ دوری با او نداشته‌اند دیده است مانند اعجوبهٔ ربانی رکن‌الدین احمد علاءالدوله سمنانی که می‌فرماید: «شیخ ما و مشایخ ما در هر سه شعبهٔ جعفری، حسنی، کمیلی علی است»[۳] با آرای شیخ مجدالدین بغدادی[۴] و شیخ شهاب‌الدین

---

۱. اسرار النقطه چاپ انتشارات مولی در مقدمه ۲. ترجمه اسرار النقطه چاپ انتشارات مولی: ۲۲

۳. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۳۴۲/۱

۴. تحفة‌البرره فی مسائل العشره نسخهٔ خطی شماره ۵۹۸ مجلس شورای اسلامی ص ۱۲۳ و ترجمه

سهروردی[1] و اجازاتی که نجم‌الدین کبری برای شاگردانش تدوین نموده[2] آشنائی کامل داشته‌اند که چنین واسطه‌ای به‌وسیلهٔ حسن بصری در اجازات مطرح نیست. علاوه حضرت امیر سیدعلی همدانی خود نیز در رساله فتوت‌نامه شماره ۷۷۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه از صفحه ۷۸ تا ۸۴ که در روضات‌الجنان و جنات‌الجنان جلد اول صفحه ۳۴۲ وارد می‌باشد خرقهٔ خویش را به‌حسن بصری نمی‌رساند بلکه از شیخ محمود مزدقانی تا نجم‌الدین کبری و از ایشان به‌واسطه شیخ‌الوری اسماعیل قصری به‌کمیل‌بن زیاد می‌رساند.

و مهمتر اینکه نجم‌الدین کبری با جناب امیر سیدعلی همدانی که با پنج تن از مشایخ فاصله دارند دربارهٔ نسبت حسن بصری به‌علی مرتضی علیه‌السلام در اجازهٔ شاگردش سیف‌الدین باخرزی می‌نویسد به‌چنین اتصال و ارتباطی که صحبت است، مردم اشاره نموده‌اند[3] یعنی دارای اصالت نیست.

از طرفی مگر دلباختگی کسی که آن رباعیات نشانه علاقه و اعتقاد و خودباختگی او نسبت به‌ساحت مقدس علی‌بن ابیطالب است اجازه می‌دهد حسن بصری کسی که به‌امیرالمؤمنین در ماجرای جنگ جمل ایرادی جسارت‌آمیز می‌نماید و همراهی عایشه را واجب می‌شمارد[4] را خرقه‌بخشِ مشایخ خویش بدانند؟!...

... بدون هیچ تردیدی اینگونه تحریفات و نوشته‌ها و حرکات کارِ کسانی است که مصمم بوده‌اند به‌تصوفِ تشکیلاتی [← فرقه‌ای] خود اصالت بدهند و چون با مشکلاتِ تاریخی غیر قابلِ انکار در ارتباط و نسبت معروف کرخی[5] به‌ساحتِ قدس علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام مواجه می‌شوند. ناگزیراً این رشتهٔ انتساب را

چاپی: ۱۹۷ جامع السلاسل ج ۱ قسم ۱ ص ۷۳ و نفحات‌الانس: ۵۶۰

۱. سیرالاولیاء ص ۳۵۴ پاورقی

۲. سجاده‌نشینان عشق از صفحه ۱۳۱ به‌بعد.

۳. سجاده‌نشینان عشق: ۱۳۵

۴. به‌کتاب از کوی صوفیان تا حضور عارفان تألیف آقای واحدی رجوع کنید تا حسن بصری را بشناسید.

۵. با معروف‌بن خربوذ کرخی صحابهٔ امام صادق علیه‌السلام اشتباه نشود.

هم نقل کرده‌اند که در مواقع ناچاری مطرحش کنند، در صورتی که دوری حسن بصری و بی‌اعتقادی او به‌علی‌بن ابیطالب با عنوان و موقعیت امامت و وصایت و خلافت آن شجرهٔ مصلحتی را که برای ترمیم نسبت معروف کرخی به‌امام رضا علیه‌السلام تنظیم کرده‌اند بی‌اعتبار می‌نماید.

بی‌حرمتی ذهبیه با علی ثانی به‌علی عمرانی

صوفیان ذهبی که وابستگانِ به‌فرقهٔ عبداللهیه منسوبِ به‌سید عبدالله برزش‌آبادی می‌باشند[1] و در هر دوره‌ای فرقه عبداللهیه را به‌نامی خوانده‌اند، تا با اضافه‌ای که به‌اسامی فرقه می‌نمایند شکلِ مسیر زمانی برای آن مشخص کرده، تا تشیع فرقه را با انتساب به‌معصومین نیز به‌اثبات رسانند.

دانشمند محترم مرحوم سلطان‌القرائی که کتابِ روضات‌الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلائی عبداللهیه مشرب را تصحیح کرده است. به‌چنین موضوعی برخورد داشته دربارهٔ اطلاقِ «ذهبیه» به «عبداللهیه» می‌نویسد: «عبارت مجعول و موضوعِ اقطاب سلسله علیه علویه رضویه مهدویه ذهبیه کبرویه را که کلامِ مؤلف [← حافظ حسین کربلائی] نیست به‌جایش [= عبداللهیه] نشانده کلامِ مؤلف را در اینگونه موارد در هر جا تحریف و تصحیف نموده است»[2] جای دیگر به‌نقل از مرحوم میرزا علی آقا ثقةالاسلام (که نسخه‌ای از کتابِ روضات‌الجنان را داشته‌اند) این کارها را از حرکاتِ منسوبین سلسلهٔ ذهبیه می‌دانند و می‌نویسند: «جای تعجب و افسوس نیست که صاحب آن نسخه از منسوبین سلسله ذهبیه است (که) سلسله عبداللهیه علویه علاءالدولویه در اول این نسخه واقع حک کرده و تحریف نموده»[2] این دلالت می‌کند تا عصری که زمان نوشتن کتاب روضات‌الجنان و جنات‌الجنان است چنین القابی که میرزا جلال‌الدین محمد مجد الاشراف شیخ فرقهٔ عبداللهیه

---

۱. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۴/۱

۲. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۳۵/۱

به‌فرقه‌اش اطلاق کرده «رضویه مهدویه ذهبیه کبرویه»[1] معمول و مرسوم نبوده است...

... این فرقهٔ صوفیه که خواسته‌اند با اطلاق مهدویه دوازده امامی بودن خویش را تثبیت و با ذهبیه روائی بودن مشایخ خود را در حدیث سلسلة‌الذهب مطرح کرده باشند که باز سندی برای تشیع فرقه محسوب می‌شود. همانطورکه حاج میرزا احمد مرتضوی اردبیلی صاحب چاپخانهٔ احمدیه متذکر شده است[2] قبل از نجم‌الدین کبری براثر عدم تعیین جانشین از جانب عمارِ یاسرِ بدلیسی منقطع شده است لکن سید عبدالله برزش‌آبادی براثر تمکین نکردن از امیر سیدمحمد نوربخش جانشین پیر و مراد و مرشد خویش خواجه اسحاق ختلانی، تصمیم به‌ادامه فرقه را داد لذا برای اینکه شجرهٔ انتسابش با امیرسید محمد نوربخش مطابق نباشد از نجم‌الدین کبری بدون ارائه دلیل و مدرکی به‌واسطه عمار یاسر بدلیسی که پیر صحبت نجم کبری بودند مرشد خرقه ارشادش[3] تا حضرت رضا علیه‌السلام شجره را ادامه داد.

این بی‌هویتی در عصر مجدالاشراف که شیخ وقت و بنابر قول خودشان رکن زمانِ فرقه بوده است دوباره دچار بی‌اصالتی دیگری می‌شود برخلافِ وصیت‌نامهٔ جانشینی آقاسیدمحمدرضا برادر مجدالاشراف که به‌خطِ حاج میرزا احمد اردبیلی بوده است[4] همانطورکه حاج میرزا احمد متذکر شده است[5] اغتشاش مجددی رخ می‌دهد، نامبرده با داشتن اجازهٔ پُرکردن طلسم جنة‌الاسماء[6] مدعی جانشینی شده

---

۱. تحفةالوجود: ۲۱ عیناً این القاب در اصول تصوف: ۵۰ دیده می‌شود. در رساله کمالیه مقدمهٔ اردبیلی که به‌سال ۱۳۵۰ هجری به‌قطع کوچک چاپ شده صفحه ۸ عیناً دیده می‌شود.

۲. اوصاف المقربین: ۶۴

۳. در متن اجازه‌های نجم‌الدین کبری از جمله اجازهٔ رضی‌الدین علی لالا متن عربی‌در روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۳۰۶/۲ موجود است و برای ترجمه سجاده‌نشینان عشق: ۱۳۳ مطالعه شود.

۴. کتاب فضائل: ۱۰۷

۵. اوصاف المقربین: ۶۴

۶. کتابِ فضائل: ۹۹

رشته‌اش تا امروز ادامه دارد...

... این تبار از صوفیان برخلافِ شهرتی که برای خود فراهم آورده‌اند مـردمانی مؤمن و معتقد به‌ولایت هستند، نسبت به‌امیر سیدعلی همدانی با تمام جلالتِ شأن و رفعت منزلت را تا حریم صاحبِ ولایت کبری علی‌بن ابیطالب سلام الله علیهما بالا برده به‌او «علی ثانی» لقب داده‌اند.[۱]

اینان با چنین اطلاقِ ناروا و نابجائی که در عالم خلقت هیچکس شـایسته‌اش نیست حرمت‌شکنی کرده، امیر سیدعلی همدانی شیفتهٔ دلباخته مولی‌الموالی علی امیرالمؤمنین را با لقب «علی ثانی» مطرح کرده‌اند تا بگـویند فـرقه عـبداللـهیه یـا به‌تعبیر خودشان «ذهبیه» دارای چنین شخصیت‌های بلندپایه است چنانکه حاج میرز احمد مرتضوی اردبیلی در مقدمه رساله کمالیه پیرامون لقب «مقتدای اعظم» که به‌خبوشانی داده‌اند و همچنین «علی ثانی» می‌نویسد «بنابراین اگر آنجناب [← سید عبدالله بزرش‌آبادی] مطرود و در پیش مرشد حقانی خود مردود بوده پس از کجا و چگونه این قوه و قدرت برای او حاصل آمد که از یمن توجه و اثرات تربیت و ارشادش این بزرگان و امثال ایشان ظاهر و به‌مرتبهٔ منیعهٔ جامعهٔ انسانیه فائز آمدند به‌تخصص مثل حاجی محمد خبوشانی کـه از عـلو مـرتبه و جـلالة شأن مـلقب به‌مقتدای اعظم گردیده است»[۲]

امّا به‌قول و تعبیر حضرات مفسرین بـاید بـدانـیم شأن نـزول چـنین جسـارتی به‌علی‌بن ابیطالب و جفائی به‌امیر سیدعلی همدانی، مناقب‌نویسِ حضرت علوی چیست؟ به‌چه علت و از چه زمانی آن هم توسط چه کسی صورت گرفته است. نوشته‌اند حضرت امیر سیدعلی در دوران مسافرت‌های خود با شخصی به‌نام شیخ سعید یا ابوسعید حبشی که تا امروز هیچ نشانی از هویت او در دسترس نیست و براساس تحقیقاتی که جناب دکتر محمد ریاض داشته‌اند مطالبی کـه دربـارهٔ ایـن

---

۱. اصول تصوف: ۲۸۳ و مقدمهٔ اسرارالنقطهٔ: ۱۴

۲. رساله کمالیه چاپ ۱۳۵۰ هجری: ۶-۷ و چاپ اصغر منتظر صاحب: ۴

مجهول‌الهویه گفته‌اند باور نکردنی است[1] برای نمونه معتقدند ابوسعید حبشی از اصحاب عیسی روح‌الله بود که به‌زمان رسول خدا سنش ۷۲۲ و تا اوایل قرن هشتم هم زندگی می‌کرده است[2] در این صورت باید به‌ساختگی بودن این فرد و مطالبی که از او نقل نموده‌اند معتقد بود.

می‌نویسند چنین شخص مجهول‌الهویه‌ای که هیچ نشانی از او در تاریخ نیافته‌اند مدعی شده است رسول خدا را در عالم رؤیا دیدم دربارهٔ امیر علی همدانی به‌من فرمودند: «یکی از اولاد من بود که اگر من نبودمی علی‌بن ابیطالب به‌جای من بودی و اگر علی‌بن ابیطالب نبودی او بودی» گفتم: «یا رسول‌الله پس کی خواهد بود؟» فرمود: «که بعد از هجرت من ۷۱۳ سال در زمین عراق در شهر همدان آن ستاره طلوع خواهد نمود.» گفتم «یا رسول یا قرة عینی یا نبی الله نام او چه خواهد بود؟» فرمودند «علی همدانی»[3] و از آن روز که مریدان از زبان این مجهول‌الهویه رؤیای مذکور را شنیدند حضرت امیر سیدعلی همدانی را به‌لقب «علی ثانی» ملقب کرده‌اند. شیخ یعقوب صوفی کشمیری (۹۲۸-۱۰۰۳ هـ) در مثنوی «مسلک الاخبار» برای جناب میرسیدعلی این جعلِ حتمی را منقبت نموده است.

همچو علی دانش ربانیش　　زآن لقب آمده علی ثانیش
چون به‌علی نسبتش آمد تمام　　هم به‌حسب هم به‌نسب هم بنام
از ره تعظیم نباشد عجب　　گر علی ثانیش آمد لقب[4]

با این استدلال باید تمام کسانی که براثر تصادف روزگار نام ایشان نام علی باشد و در حسب و نسب هم به‌او برسند «علی ثانی»! لقب گیرند. اگر چنین افرادی در عصر معاویه زندگی می‌کردند از او و حاشیه‌نشینان دربارش صله می‌گرفتند زیرا

---

۱. اصول و آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی: ۳ پاورقی
۲. خلاصة‌المناقب: ۱۱-۱۲
۳. مستورات: برگ ۱۲ و فرهنگ ایران زمین تهران ش ۶ سال ۱۱۶۷ ص ۴۲
۴. تذکرهٔ شعرای کشمیر از دکتر تیکو: ۱۱

اینگونه استدلال‌ها مانند ادلهٔ امویان می‌ماند.

این لقب را چنین برای امیر سیدعلی فراهم آوردند، دیگران هم که از اصل و اصولِ حدود و موقعیت امامت بی‌اطلاع نبودند لکن اعتقادی به‌پایه و اساس عقیده‌ای شیعه نداشتند اشاعه دادند «لقبِ علی ثانی را بنابر مقامِ معنوی»[1] امیر سیدعلی همدانی به‌او داده‌اند در صورتی که هر موقعیتی مافوق آن تصور نشود به‌جایگاهی نمی‌رسد که صاحب آن منقبتِ قابل اقتداء و سزاوار تعظیم و تکریم را در حریمِ هم رتبتی با مقام ولایت کبری قرار دهند.

اتباع فرقهٔ عبداللهیه [← ذهبیه یا ذهبیه اغتشاشیه] با تمام آوازه‌ای که برای خود از اعتقاد به‌ولایت ساخته‌اند به‌جای اینکه چنین لکه ننگی را از دامن عارفی چاکر علی‌بن ابیطالب بردارند آن را تثبیت کردند...

... و چون از خواصِ اسرارِ ولایت است که ناخالصیِ مدعیان «خالص الولایه» بودن را بیرون می‌ریزد. شاید برای اولین بار چنین سعادتی نصیب گردید تا دامنِ شخصیتی بی‌نظیر مانند امیر سیدعلی همدانی از این ناروائی پاک گردد و انشاالله روزی فرا رسد که مدعیانِ معرفت به‌راستی جرعه‌ای از جام امام‌شناسی بنوشند هم اجازه ندهند با اینگونه القاب بی‌ربط و بی‌مسمی که هیچکس سزاوار آن نیست آنان را معرفی کنند و هم القابی مانند «وحیدالاولیاء»، «خدایگان معظم»[2] «قطب ولایت»[3] و...[4] پیشوند و پسوند اسامی مردمانی معمولی قرار نگیرد و اگر هست حذف شود. زیرا به‌راستی شیعیانِ خالص الولایه هیچگاه حاضر و راضی نمی‌شوند با خطاباتی که سزاوارِ شأنِ صاحب ولایت است مورد تجلیل و تعظیم قرارگیرند و لذا در مورد لقبِ «علی ثانی» می‌بینیم غیر شیعه به‌سیدعلی شیرازی (متوفای ۹۸۹)

---

۱. تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی: ۷۵۳/۲

۲. یادداشت اصغر منتظر صاحب در اول رساله کمالیه

۳. شجره تنظیم غلامرضا چراغ در مناجات خمسه عشر: ۵۲

۴. بهتر است برای شناخت اینگونه القاب کفرآمیز به‌کتاب از کوی صوفیان تا حضور عارفان رجوع کنید.

شافعی مذهب داده است[۱]

آن وقت جای تعجب است وقتی حاج میرزا احمد عبدالحی مرتضوی مدعی قطبیت عبداللهیه بر این عقیده می‌باشد که لقبِ «مقتدای اعظم» مربوط به‌خبوشانی و «علی ثانی» مخصوص امیر سیدعلی همدانی را نمی‌توان به‌دیگران اطلاق کرد چطور حاضر می‌شود لقبِ «علی ثانی» را که گویای هم‌شأنی غیر معصوم با امام الاولیاء ابوالائمه علیه‌السلام است به‌دیگری گفته شود. چنانکه می‌نویسد: «گمان نرود و قیاس نشود لقبِ علی ثانی به‌حضرت امیر سیدعلی همدانی از آن قبیل است که به‌طور معمول و مرسوم جهت تجلیل و تعظیم و تکریم به‌اهل فضل و کمال گفته می‌شود بلکه خصوصیتی دارد که به‌آن نظر جائز نیست به‌مشایخ دیگر گفته آید و شرح این کیفیت در خورِ فهم هر مستمع و حوصلهٔ هر شنونده نیست»[۲] دقت کنید لقبِ امیر سیدعلی همدانی را به‌مشایخ دیگر نمی‌توان داد ولی برای اطلاقِ «علی ثانی» به‌میر سیدعلی همدانی مانعی در کار نیست...

... و این گونه موضوعاتِ مرسومِ نزد صوفیه همان رگه‌های شور عقیدتی صوفیان عصرِ معصوم است که کوشیده‌اند ولایتِ بدون امامت را با تعمیم ولایت [← همگانی نمودن] تثبیت کنند و دیگران را در عرضِ امام علیه‌السلام قرار دهند بعد هم مدعی شوند خالص الولایه‌اند. البته بوده‌اند کسانی مانند دکتر اسدالله خاوری و پرویز خان سلماسی، حضرت امیر سیدعلی همدانی را به‌چنین لقبی مورد تجلیل قرار نداده‌اند.

دو میراثِ درخشان

امیر سیدعلی در فضائل امام علی

شاه همدان امیرکبیر سیدعلی همدانی با ریاضاتی شکرف قطعِ مسالکِ ناسوت نموده صاحب همت و ثابت امت شد، کوهِ حلمی، بحر علمی گردید که او را

---

۱. تذکرهٔ صوفیائی سند: ۱۰۶

۲. رساله کمالیه: ۴

دولت‌بازِ ازلی و ابدی می‌شناختند، پس از آنکه مجذوبِ وحدت و مسلوب عزت شد، قبلهٔ انوار و نقطهٔ اسرار بود، که همگان او را یگانهٔ عهد و قدوهٔ وقت دانسته، حضورش را اقربِ طرق به‌قرب الهی شناخته بودند. چون در انواع علومِ ظاهر و باطن[1] متبحر و در اصنافِ حقایق متعین شد به‌لحاظِ کلماتی عالی، که داشت علاوه بر نشرِ اسلام در ایرانِ صغیر و تربیت صاحب کمالانی که در عهد خویش همتا نداشتند و در ورع و تقوی و مشاهدت یگانهٔ زمان به‌شمار می‌رفتند. به‌جهتِ مرتبتِ علم و بیان، کشف و عیان، هرکجا قدم می‌گذاشت شیفتگان پروانه وار از هر سوی روی به‌جانبش نهاده حضورش را چون حوزه‌ای پُر جوش و خروش می‌نمودند تا به‌وسیلهٔ تدریس علوم اسلامی، متخصصان عالی‌رتبه را به‌جامعهٔ تازه آشنا با اسلام تحویل دهد. مهم اینکه گفتنِ معارف و تعلیم دروس عالی اسلامی او را از نوشتن باز نداشت به‌هر فرصتی رساله‌ای به‌مناسبتی تدوین می‌نمود و به‌ارادتمندان می‌سپرد تا به‌آیندگان که در راه‌اند بسپارد حتی برای حُکامِ ماوراءالنهر که به‌روشِ اهل سنت و جماعت بودند «ذخیرةالملوک» را به‌سیرث خلفاء تدوین کرد که موجب شده عده‌ای از محققان تمام دلائل و نشانه‌های تشیع او را به‌لحاظ همین کتاب نادیده بگیرند درحق حضرتش به‌جفا تصمیم‌گیری کنند او را «آشکارا سنی» بدانند نه شیعی[2]...

... بگذریم پیر و مراد و مرشد ما که با ۲۵ واسطه خرقه ارشاد به‌جنابش می‌رساند[3] و امیر سیدعلی را با کلامِ «لسان الحق» ستایش می‌کرد، می‌فرمود: «همین برای تجلیل از آن غرقِ بحر دولت و برقِ ابرِ عزت کافی است، که به‌راستی آن گردن‌شکنِ مدعیان و سرافرازِ متقیان در تجلیل از آل رسول خدا در سرزمینی که بوئی از توحیدِ ناب استشمام نمی‌شد «زبان حق» بود و در همین مسیر از آن ولی قبلهٔ ولایت وصفی کعبه هدایت دو رساله شریفه که مخصوصِ لطایف و مقبولِ

---

۱. مجالس المؤمنین: ۱۳۸/۲ رجال حبیب السیر: ۶۲ نفحات‌الانس: ۴۴۷

۲. تشیع و تصوف دکتر الشیبی: ۳۱۲

۳. به‌سجاده‌نشینان عشق از مهرعلیشاه همدانی تا امیر سیدعلی همدانی رجوع شود.

طوایف است به‌یادگار باقی مانده است که از قرن هشتم تا عصر ما متمکنانِ عاشقِ ولایتِ با امامت و متدینانِ صادقِ به‌امامِ غدیر آن را از هر گزندی نگاه داشته به‌ما رسانده‌اند...

... آری آنان که مقبول امامت بودند در حراست از آن موفق و کسانی که مخصوص به‌کرامت شده بودند در نشرش سر از پا نشناختند. مجاهد مردانِ مرد که مبارزِ میدانِ درد به‌شمار می‌رفت و بارها به‌لحاظ درهم پاچی بساطِ کفرِ بت‌پرستان و نفاقِ دین به‌دنیا فروشان مسموش نمودند و کارگر نیفتاد در رسالهٔ شریفه «المودة فی القربی و اهل العباد» مشتمل بر چند «مودت» در ذکر فضایل و مناقب آل اطهار[1] نگاشته است و شیخ سلیمان‌بن خواجه کلان حسینی قندوزی بلخی حنفی به‌لحاظ ارادت خاصی که به‌حضرتِ امیر سیدعلی داشته است در بابِ ۵۶ کتاب خود [← ینابیع الموده] نقل کرده، خوشبختانه عربی و ترجمهٔ آن در دسترس عموم می‌باشد.

رسالهٔ دوم خویش را که براساسِ هفتاد فضیلتِ قطبِ عوالم روحانی معدنِ حکمت ربانی باب علوم رسولِ سبحانی حضرت علی عمرانی علیه‌السلام به‌قید تحریر درآورده و نامش را «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» نهاده است.

امیر سیدعلی همدانی که ادب‌یافتهٔ عتبهٔ عبودیت بود و به‌همین نعمتِ الهی جگری سوخته در جذبه ولایت داشت برای نشر احادیثِ احمد مختار پیرامون شخصیتِ حیدرکرار در این رساله تدبیری به‌کار برده که در آن عصر و زمان بهترین روشِ نشرِکلامِ علی‌بن ابیطالب به‌شمار می‌رود، در بین دو کلامِ مبارک از رسول خدا در شأن علی مرتضی، کلامی نیز از امیرالمؤمنینِ حقیقیِ اسلام داماد و پسرعم و جانشین پیامبر اکرم قرار داده است و برای آدمی تداعی می‌شود همانطور که علی امیرالمؤمنین جان محمد است کلامش چون بین دو روایتِ نبوی قرار گرفته، جان کلامِ رسول خدا می‌باشد. و این نشانهٔ تشیع حضرتش محسوب می‌شود که فرموده: «خدای تعالی مرا توفیق محبت و متابعتِ آل طه و یاسین کرامت نمود و رخصت و موافقت غیر ایشان نفرمود»[2]

---

۱. فهرست کتب خانهٔ آصفیه: ۵۳۴

۲. مجالس المؤمنین: ۱۳۸/۳

امّا در موردِ انتخابِ نامِ «**سبعین**» که هفتاد عنوان از فضائل امام علی‌بن ابیطالب است به‌استنباط شخصی که شاید به‌منظور مؤلف نزدیک باشد. باید بگوئیم قرآن به‌عددِ هفت و هفتاد و هفتصد اشاره دارد که مفسرین و لغت‌شناسان **هفتاد** را به‌معنای بسیار گرفته‌اند چنانکه ابومنصور الازهری نحوی مشهور هم کلمهٔ «سبعین» درآیه هشتاد سورهٔ نهم را به‌معنای بسیار گرفته است[1] حضرت امیر سیدعلی همدانی هم از به‌کارگرفتن هفتاد که طرح هفتاد عنوانِ فضائل هم به‌شمار می‌رود، همان معنای بسیار و بی‌شمار راگرفته‌اند و بر رساله خویش گذاشته‌اند.

البته شاید هم منظوری دیگر در انتخاب «سبعین» [ـ هفتاد] داشته‌اند که لااقل در اختیار ما قرار نگرفته است باشد، در آینده بر علتش دست یابیم.

---

۱. قرآن توام با تفسیر اقبال: ۱۱۳/۱

این رساله که در ستایشِ علی‌بن ابیطالب نوشته شده و هر حدیثی را با سخنی از امامِ همگان وصی خاتم پیامبران توام کرده به‌شمارهٔ ۴۴۰۹/۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش که در قرن نهم تحریر گردیده موجود است، نسخه‌ای هم در کتابخانهٔ مجلس زیر شمارهٔ ۱۷۲ نگاهداری می‌شود که در ۱۳ برگ به‌سالِ ۱۲۶۹ با خطی خوش، نگارش یافته.

ترجمهٔ رساله شریفهٔ

السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین

از عارف و مصلح و مجدد بزرگ

بیدارگر قبله

امیر سیدعلی همدانی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش برای خدائی است که آثار سیادت را بالاترین وسیله برای رسیدن به‌آسمانِ سعادت قرار داده است، و پرچمِ شرافت را در بارگاه عزت برگزیدگانش به‌واسطه فضیلتِ نسب داشتن از حضرت مصطفی بالا برده است.[1] و بلند گردانید آن راکه به‌واسطه‌اش با آن حضرت سعادتِ بالا رفتن به‌مقامِ پاکیزه‌گی بزرگ را پیدا کرد، و مخصوص گردانید او را به‌درکِ فیوضاتِ کرامت با نوشیدنِ شرابِ ناب و جامِ سرشار، شرافتی که تلاش جوینده از درک ساحتِ عزت او قاصر باشد مگر آن که طالب ولای حضرت علی علیه‌السلام باشد، و از پیروی راه حضرت احمد(ص) عاجز شود

مگر آن که احمد(ص) خصال گردد و به‌منصبِ بلند او نرسد،

مگر آن که عنایت ازلی در این اقبال او را به‌جایگاه عالی برساند.

گمان تو چیست به‌آن ریشه‌ای که دست شاخه‌ای از آن بر دربِ شرافت از جلال و عزت پرچمی برافراشته و برصفحه‌های اوراق فضل او در دفاتر فخر و شکوه او قلمی جریان داده است. **و او امام بینا و آشکار**، دریای بیکران، شمشیر آخته، ماه فروزان، رهبر خلائق، کشنده فاجران، تقسیم‌کنندۀ دوزخ و بهشت، امامِ برگزیدگان، صاحبِ مناقب و مناصب، یعنی حضرت مرتضی علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است.

برای شادمان شدن از بشارتِ فضائلِ او، و دریافتِ مژده‌گانی و بشارت او،

---

۱. باید بدانیم عرب بل شیعیان این امر را جز برای خانواده‌ای از قریش نمی‌شناسد به‌کتابِ «السقیفه» محمدرضا مظفر فصل اول رجوع کنید.

«هفتاد حدیث» از آنچه در فضائل و مناقب او و اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است جمع کردم تا **موجبِ تشویق دوستان او، و به‌خاک مالیده شدنِ دماغِ دشمنان او گردد.**[۱]

و هر حدیثی را به‌لطیفه‌ای از لطائف سخنانِ دُرربار او [← علی] و گوهرهای الفاظ گهربار او پی گرفتم، احادیث و گفتارهائی که غواصانِ دریاهای علم و نور آن‌ها را از ژرفای دریای علم او و پرتوهای حکمت‌های گرانبهای او اخراج نموده‌اند و محققان آن‌ها را از چراغدان انوار ولایت او اقتباس کرده‌اند.

این صحیفه را «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» نامیدم و در این راه امید به‌خدا بسته و از او یاری خواسته‌ام که او بهترین توفیق‌دهنده و بهترین یاری‌کننده است.[۲]

عنوانِ
صحیفه مؤمن

حدیث اول: اول را مؤلفِ عارف ما از انس مالک آورده که نقل کرده است رسول خدا فرموده‌اند: «**عُنْوانُ صَحِيفَةِ ٱلْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيّ‌بْنِ أَبِي طَالِبٍ**»[۳] انس‌بن مالک می‌گوید رسول خدا فرموده‌اند: «نشانه و سرلوحهٔ نامهٔ عمل مؤمن دوستی علی‌بن ابیطالب است.»[۴]

گوئی امیر سیدعلی همدانی خواسته‌اند با روایت مزبور تفهیم کنند ما هم سرلوحهٔ رساله خویش [← هفتاد فضیلت امیرالمؤمنین] را روایتی قرار می‌دهیم که ترویج از اساسی‌ترین عمل مؤمن باشد. و به‌این وسیله توجه خوانندهٔ رسالهٔ خود را

---

۱. این بی‌انصافی نیست شخصی را با چنین تولّا و تبرائی شیعه ندانند و نشناسند.

۲. از این کلمات مُلهم می‌شویم، امیر سیدعلی همدانی احتمالِ دشمنی مخالفان ولایت را می‌داده که در نوشتن رسالهٔ حاضر امید به‌خدا بسته و از او یاری خواسته است و او را بهترین یاری‌کننده می‌دانسته‌اند.

۳. حدیث اول السبعین بنقل از فردوس الاخبار.

۴. در الغدیر ۲۷۸/۱۰ مناقب ابن مغازلی: ۲۴۲ مناقبِ ابن شهرآشوب: ۱۵۱/۲ جامع‌الصغیر: ش ۵۶۳۳ بحارالانوار: ۲۲۹/۳۹ نیز روایت وارد می‌باشد.

به‌دوستی و دشمنی که در اصل‌های فروع دین به‌نام «تولا و تبرا» وارد شده‌اند آغاز کرده‌اند و اصولاً آخر قرارگرفتن این دو «تولا و تبرا» در فروع دین دلالت می‌کند و تفهیم می‌نماید همهٔ فروع دین که نوعی عبادت می‌باشد بـه‌دوستی آل رسـول و بغض و کینه داشتن از دشمنانِ آلِ علی می‌باشد.

به‌لحاظِ همین موقعیت است که امام باقر فرموده‌اند: «**اَلْاِیمٰانُ حُبٌّ وَ بُغْضٌ**» ایمان بر پایهٔ دوستی و دشمنی (در راه خدا) استوار است[۱]. و مهمتر اینکه پیامبر اکـرم چنین دوستی و دشمنی که در راه خداست را واجب دانسته فرموده‌اند: «**اَلْحُبُّ فِی اللهِ فَرِیضَةٌ وَالْبُغْضُ فِی اللهِ فَرِیضَةٌ**» دوستی و دشمنی در راه خدا (و به‌خاطر خدا) واجب و لازم است[۲]. در این صورت هیچکس از ما طعمِ ایمان را نچشد تا اینکه در راه خدا دوستی و دشمنی کند[۳] پس اگر دوستی خاندان نبوت ایمان باشد به‌طور حتم و یقین دشمنی با ایشان هم کفر است که امام باقر هم فرموده‌اند: «**حُبّنٰا اِیْمٰان وَ بُغْضُنٰا کُفْر**»[۴] دوستی ما خاندان ایمان و دشمنی ما کفر است.

وقتی این حب و بغضی که پیامبر اکرم فریضه‌اش دانسته[۵] به‌کار گـرفته نشـود واجبی ترک شده که قبولی تمام واجبات به‌آن بستگی دارد. البته محبتِ کسانی که با عبادات برابری می‌کند و به‌فرمودهٔ رسول خدا فقط حب آل محمد است که یک روز آن از عبادت یک سال ارزنده‌تر است[۶]. با این کلامِ مبارک باید به‌استناد فرمایشِ امام صادق بگوئیم یک روزِ این دوستی برترین و بـالاترین عـبادت‌هاست[۷]. کـه بـرای تقربِ به‌خدای تعالی بهترین وسیله بل نزدیکترین راهِ به‌خدا می‌باشد. و منظور از عبادات همین نتیجه است.

بهترین شرح و توصیفی که می‌توان از این مـرتبت و مـنزلت داشت و دانست اساس و بنیان اسلام دوستی خاندان رسول خدا می‌باشد، کلام مبارک امام صادق علیه‌السلام است که فرموده‌انـد: «**لِکُلِّ شَیء اَسٰاسٌ وَ اَسٰاسُ الْاِسْـلاٰمِ حُـبُّنٰا اَهْـلَ**

---

۱. بحارالانوار: ۱۷۵/۷۵
۲. مستدرک الوسائل: ۳۶۷/۲
۳. اصول کافی: ۳۵۵/۱
۴. اصول کافی: ۳۵۵/۱
۵. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۲۰۳
۶. بحارالانوار: ۱۰۳/۲۷
۷. بحارالانوار: ۹۱/۲۷ محاسن برقی: ۱۵۰

الْبَیْتِ» هر چیزی را اساس و بنیانی است و اساس و بنیان اسلام، دوستی خاندان نبوت است[۱].

پس به‌تعبیر امام باقر «اَلدِّینُ هُوَالْحُبُّ وَالْحُبُّ هُوَالدِّینُ» دین همان دوستی، و دوستی خود دین است[۲] با این مقدمات همانطور که امام صادق فرموده‌اند هرکه به‌خاطر دین دوستی و دشمنی نکرد دین ندارد[۳] البته باید دانست که حضرتش جای دیگر فرموده ند: «کُلُّ مَنْ لَمْ یُحِبَّ عَلَی الدِّیْنِ وَ لَمْ یُبْغِضْ عَلَی اَلدِّیْنِ فَلاٰ دِیْنَ لَهُ» هرکس که براساس دین حبّ و بغض ندارد دین ندارد.[۴]

چنان دوست داشتن نزد خداوند مهمّ بوده است که برای فراهم آوردن دوستی میانِ خود و بنده‌اش به‌موسی دستور می‌دهد «مرا دوست خلق من و خلقم را دوست من گردان»[۵] در این صورت به‌فرمودهٔ علی‌بن ابیطالب «هرکه دوست می‌دارد ایمانش را به‌کمال رساند، باید دوستی و دشمنی، خوشحالی و خشمش در راه خدا»[۶] برای مقربین الهی باشد. و وقتی فرموده‌اند عنوان صحیفهٔ مؤمن حب علی مرتضی امیرالمؤمنین است یعنی، بهشتی شدن به‌محبت علی در معنا آل اوست و در حقیقت تفهیم کرده‌اند از نخستین چیزی که سئوال می‌شود دوستی اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد زیرا امام رضا می‌فرمایند رسول خدا فرموده‌اند: «اَوَّلُ مٰا یُسأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ حُبُّنٰا اَهْلَ الْبَیْتِ»[۷] نخستین چیزی که (روز قیامت) از بندهٔ خدا پرسیده می‌شود، محبت و دوستی ما اهل بیت نبوت است. و اگر کسی در این مهمّ به‌خیال و سلیقه خود آل علی علیهم السلام را از پیامبر اکرم جدا کند که عده‌ای کرده‌اند، باید بداند به‌دروغ مدعی دوستی است که حضرت رسول خدا را دوست دارد، زیرا حضرت سید و مولایمان حسین‌بن علی که جسم و جانِ بی‌ارزش و ناقابلم فدایش باد فرموده‌اند پیامبر اکرم می‌فرمایند: «هرکس گمان کند که پیامبر خدا را دوست می‌دارد و وصی و جانشین او را دوست نمی‌دارد، دروغ می‌گوید و هرکه

---

۱. همان مدرک قبل
۲. محاسن برقی: ۲۶۳
۳. وسائل: ۶/۴۴۰، اصول کافی: ۱۹۷/۳ کنزالعمال: ۱۰/۹
۴. بحارالانوار: ۲۵۰/۶۶
۵. سفینةالبحار: ۲۰۲/۱
۶. مستدرک الوسائل: ۳۶۸/۲
۷. بحارالانوار: ۲۶۰/۷

پندارد پیغمبر را می‌شناسد و وصی و جانشین او را نمی‌شناسد محققاً کفر ورزیده است»[۱]

پس به‌فرمودهٔ امام کاظم علیه‌السلام «**کُلُّ مَنْ تَقَدَّمَ اِلیٰ وِلایَتِنا تَأخَّرَ عَنْ سَقَرٍ وَ کُلُّ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْ وِلایَتِنا تَقَدَّمَ اِلی سَقَرٍ**»[۲] هرکس به‌ولایت و دوستی ما نزدیک شود از دوزخ دور گردد و هرکس (هرقدر) از دوستی و ولایت ما دور شود به‌دوزخ نزدیک خواهد شد.

خدا به‌علی فخر می‌کند

امیر سیدعلی همدانی با روایتی از علی مرتضی[۳] می‌نویسد جابربن عبدالله انصاری می‌گوید حضرت رسول‌الله(ص) فرموده‌اند: «**اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یُباهِی بِعَلِیِ‌بْنِ اَبیطالِبِ کُلَّ یَومِ الْمَلائکَةَ الْمُقَرَّبینَ حَتّیٰ تَقُولَ بَخٍ بَخٌ هَنِیئاً لَکَ عَلِیُّ**»[۴] به‌راستی که خدای عزوجل به‌وجود علی‌بن ابیطالب هر روز بر فرشتگانِ مقرّب فخر و مباهات می‌فرماید، تا اینکه فرشتگان گویند: به‌به بر تو گوارا باد یا علی[۵]

حضرتِ قرآن آنجا که ارادهٔ الهی را با «**اِنّی جاعِلٌ فِی الْاَرضِ خَلیفَةً**»[۶] بیان می‌فرماید اشاره دارد که ملائکه عرضه داشته‌اند: «**اَتجَعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَ یَسْفِکُ الدِّماٰ**» گفتند: آیا کسی را در زمین جانشین قرار می‌دهی که در آن فساد کند، خون‌ها بریزد. اگر منظور تسبیح و حمد و تقدیس است که ما می‌کنیم خطابِ «اِنّی اَعْلَمُ ماٰلا تَعلَمُونَ» من می‌دانم آنچه را که نمی‌دانید. قدیسین آفرینش را در انتظار گذاشت. و آن‌گاه که ارادهٔ الهی تحقق یافت خداوند به‌تعبیر قرآن نصبِ سه خلیفه از

---

۱. وسائل: ۵۶۲/۱۸ ۲. بحارالانوار: ۲۷۲/۸

۳. گفتیم بین هفتاد حدیث کلامی از علی علیه‌السلام نقل شده که ما به‌لحاظ راحتی خوانندهٔ عزیزمان از نقل آن خودداری می‌نمائیم و می‌توانید به‌عربی رساله که ضمیمه است رجوع نمائید.

۴. فردوس الاخبار: ۱۹۱/۱ ش ۵۵۵

۵. در بحارالانوار: ۳۴۷/۲۶ به‌نقل از مستدرک نیز وارد شده است.

۶. بقره: ۲۹

عصر آدم تا خاتم را مقدمهٔ چهارمین خلیفهٔ خود حضرت علی‌بن ابیطالب سلام‌الله علیهما قرار داد. با نصبِ حضرتش به‌خلافت که خلیفهٔ اولِ پیامبر خداست و در پی او دوازده خلیفه[1] پی درپی تا آخرین غروبِ دنیا خلفاء خدا هستند. ادارهٔ امورِ مورد ارادهٔ خداوند را به‌اجرا گذارند.

اوج حشمت عالیترین هدف خداوند از آفرینش انسان که حتی فرشتگان نیز از آن بی‌خبر بودند در سیر نزولی ظهورِ شب لیلةالمبیت می‌باشد که علی‌بن ابیطالب(ع) مظهر عینی علمی که به‌آدم تعلیم شد در بستر پیامبر خدا خوابیده، طبق روایات، خداوند به‌چنین رشادت و جانفشانی بر ملائکه فخر و مباهات نمود و صحنه‌های دیگری که همه و همهٔ آن‌ها زمینه‌ساز فخر و مباهات خداوند به‌علی مرتضی علیه‌السلام در مقابل ملائکه بود. که حکایت از عالیترین هدف خلقت نموده، رازِ دانستن خداوند در مقابل ملائکه رابرملا می‌سازد. چگونه چنین صاحبِ منزلتی که در عشق‌ورزی به‌اولِ مخلوقات مهتر موجودات خواجه کائنات محمدبن عبدالله به‌چنین مرتبتی رسیده را خلق کردم تا او را خلیفه و سند دانش آفرینش گردانم بهترین تفسیرِ کریمه «اِنّی اَعْلَمُ مٰا لاٰ تَعلَمُونَ» باشد.

علی
قرض مرا می‌دهد
وعده‌هایم را عمل می‌کند

امیر سیدعلی همدانی حدیث سوم را از انس‌بن مالک نقل می‌کند که به‌سلمان گفتیم از پیامبر دربارهٔ وصی و جانشین حضرتش جویا شو، او پرسید، فرمودند: «**یٰا سَلْمٰانَ وَصِیٌّ وَ وارِثی وَ مُقْتَضِیَ دَیْنِی وَ مُنْجِزُ مَوْعِدِی عَلِیُّ بْنُ اَبِی طٰالِبٍ**»[2] ای سلمان جانشین و وارثِ پس از من، و پرداخت‌کننده قرض و انجام‌دهندهٔ وعده‌هایم

---

۱. این روایت مابین حدیث دوم و سوم آمده است که علی‌بن ابیطالب فرموده‌اند: «سخت‌ترین کارها چهار می‌باشند. بخشش هنگام خشم، بخشیدن هنگام سختی، عفت در خلوت و گفتن حق دربارهٔ کسی که از او ترسد.»

۲. مسند احمد حنبل

علی‌بن ابیطالب است.[۱]

نسبت به‌الاهی یا بشری بودنِ خلافت و امامت در طولِ تاریخ اسلام که چون حق و باطل با هم نوشته‌اند، به‌همان تدوین یافته و گاهی چنان باطل در حق فرو کرده شده که تشخیص آن به‌تخصصی عالی آن هم توام با بی‌طرفی نیازمند است. از پیِ رحلت پیامبر اکرم که براساس جعل و تهمت به‌آن حضرت، ابوبکر ادعا کرد از پیامبر شنیده: «خداوند نخواسته است نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود» عمربن خطاب و ابوعبیده جراح و سالم و معاذبن جبل هم آن تهمت و افتراء را تصدیق و تأیید کردند[۲] دو تفکر در تاریخ اسلام مقابل هم قرار گرفتند که تا امروز مطرح بوده‌اند. و انشاالله به‌حرمت نبی اکرم روزی فرا برسد که در مقابل دشمن مشترک یهود و فرزندِ نامشروعش صهیونیزم برطرف شود.

اول: آنچه براساسِ ارادهٔ خدا و ابلاغِ رسول‌الله پایه‌اش گذاشته شده که خلافت و امامت جز از طریقِ «نص» نبوی که از طرف پروردگار وحی گردیده، معتبر نیست.

دوم: همان تزویر و حیلهٔ سیاسی که از اوائل هجرت توسط نخبگانِ قدرت‌طلب از تبار مهاجرین شکل گرفته بود و هرچند به‌روزهای سیاهترین هفته تاریخ بعد از به‌رفیق اعلی رفتن رسول‌الله نزدیک می‌شد، دارای عضو بیشتری می‌گشت و سعی داشت هرچه زودتر در مقابلِ غدیر مطرح شود.

این اصل که در سقیفه شکل گرفت خلافت و امامت اسلامی را همچون یک سیستم حکومتی که صرفاً کاری سیاسی است و ریشهٔ بشری و انسانی دارد درست برخلافِ اصلِ اساسی آن مطرح کرد.

در اینجا برخلافِ آنچه نزد شیعیان معتبر می‌باشد، خلیفهٔ انتخابی مردم فقط یک حاکم سیاسی است و سلطهٔ بشری دارد، در صورتی که آنچه اصل و صحیح می‌باشد همان تفکر الاهی غدیر است یعنی خلیفه علاوه بر اینکه یک حاکم سیاسی به‌شمار می‌رود قدرت و سلطهٔ الاهی دارد.

انصاف چنین حکم می‌کند او که مسلمان است و وظیفه دارد طبق امر صریح

---

۱. نظیر این روایت در مسانید اسلامی دیده می‌شود، بحارالانوار: ۲۲۲/۲۲ ـ ۱/۳۸ و ۲ و ۱۸ و ۲۷

۲. اسرار آل محمد: ۲۸۴ـ۳۰۴

الاهی از آنچه پیامبر فرموده‌اند اطاعت کند با شواهدی که حتی اهل تسنن نتوانسته‌اند کتمان کنند پذیرفته‌اند، بدون چون و چرا خلافت و امامت را قدرت و سلطهٔ الاهی بداند که بشر حق دخالت در برگزیدن و نصب او را تحت هیچ عنوان ندارد. پس با توجه به‌ضرورت پایبندی به‌فرمانِ اطاعت از رسول الله جایی برای بررسی این دو نظریه نیست. زیرا به‌قاعدهٔ مشهورِ «با وجودِ نص جای اجتهاد نیست» چنین کاری بیهوده بل حرام می‌باشد، زیرا هرگونه اجتهاد در مقابل نصِ صریح بی‌حرمتی محسوب می‌شود که نه تنها جنبهٔ حرمتِ شرعی و سیاسی شرعی دارد بلکه کفرآور است.

البته این نه چیزی بوده که کارگزارانِ کودتای بعد از رحلتِ نبی‌اکرم به‌آن وقوف نداشته‌اند، تاریخ گواه اینست که تشکیل‌دهندگانِ شورا به‌خوبی بر اصلِ غیرقابلِ تغییر انتخاب خلیفه و امام از ناحیه خدا و پیامبرش واقف بوده‌اند. چنانکه عثمان‌بن عفان خلیفهٔ برگزیدهٔ طرح ابداعی و افتراعی شورائی که به‌اجماع مسلمانان نبود، خلافت و امامت را صرفاً کاری سیاسی مطرح کردند و نشان دادند ریشهٔ بشری و انسانی دارد یعنی یک مسأله دینی نیست، یک روز در مقابل اعتراضاتِ مردم نسبت به‌عمال و استانداران بدکارش می‌گوید: «اگر آن کسی را که شما مایلید به‌کار بگمارم و آن کسی را که نمی‌خواهید از کار برکنار کنم، دیگر خودم را هیچ کاره می‌بینم» همین شخص با استدلال به‌رأی گروهی که اجتهاد را در مقابل نص قرار دادند و مردمِ ناآگاهِ فریب‌خورده را وادار کردند در مقابلِ ارادهٔ خدا و رأی پیامبرش برخاسته خلافت و امامت را از مسیر الاهی منحرف سازند به‌تصویب رساندند که خلافت یک موضوعِ الاهی نیست. یک روز هم ناچاراً می‌گوید: «اگر تا آن حد پیش بیایم که گردنم زده شود بهتر از آن است پیراهنی را که خداوند برمن پوشانیده از تن خود به‌در آورم»[1]

این اعتراف عثمان دلالت دارد در همان ایام که خلافت و امامت صرفاً کاری سیاسی، آن هم با ریشهٔ بشری مطرح می‌شد، میانِ نظریات سیاسیون این اندیشه نیز بوده است که مسأله خلافت و امامت یک امر مهم الاهی به‌شمار می‌رود یعنی از

---

۱. تاریخ طبری

«قداست» و اهمیتی خاصِ الاهی برخوردار می‌باشد که از طرفِ مردم به‌وسیلهٔ شورا شرعیت پیدا نمی‌کند. در این مرتبت شخص مطرح نیست بلکه اصل مهمّ است اگر سلمان و ابوذر، مقداد و حذیفه، عمار و دیگری در این شأن و منزلت هم رهبری سیاسی و مرجعیت فقهی بعد از رسول خدا را به‌شورا می‌گذاشتند و انتخاب می‌شدند غاصب بودند. چه رسد به‌دیگران، در اینصورت نباید فکر کرد اگر غیر از ابن قحافه و ابن خطاب و ابن جراح دیگری بود مخالفتی نمی‌شد، نه چنین نیست روابط مهمّ نبودند و نیستند بل ضوابط در نظر بوده و هست.

پس پیامبر به‌عنوانِ انجام مأموریت الاهی وصی خود را تعیین می‌کند و وصی هم این امانتِ مقدس را به‌عنوان یک وظیفهٔ الاهی می‌پذیرد، جانشین پیامبر بر امت او می‌گردد. دوران ولایتِ با امامت آغاز می‌شود. و تنها با تفاوت اینکه به‌امام وحی نمی‌شود.[۱] و در قانونِ استمرارِ ولایت با امامتِ غیر معصوم در ایام غیبت نیز می‌گوئیم با تفاوت اینکه امامِ ایّام غیبت[۲] معصوم نیست.

ما به‌این دلیل اکتفا می‌کنیم، همانطور که نبوت نمایندگی از سوی خداست و پیامبر برگزیدهٔ خداوندی می‌باشد چون خلافت و امامت نمایندگی از سوی پیامبر می‌باشد، می‌باید با تعیینِ خدا و ابلاغ رسول‌الله منصوب شود و این با «نص» و «وصیت» صورت می‌گیرد و هیچ مسلمانی حقِ پیشی گرفتن در هیچ امری را به‌امامی که به‌نص و وصیت منسوب شده را ندارد. این قاعده و قانون را حتی در کارهای صرفاً سیاسیِ اهل سقیفه می‌بینیم وقتی ابوبکر پیشنهاد می‌دهد «افرادِ حاضر در سقیفه با یکی از دو نفر دوستش پسرِ خطاب و پسرِ جراح به‌خلافت بیعت کنند» عمر می‌گوید: «چه کسی آن شایستگی را دارد که برتو جلو افتد و زمامِ این امر را به‌دست بگیرد و بر تو ولایت پیدا نماید؟...»[۳]

عجیب است دربارهٔ کسی که نص و وصیت از ناحیهٔ پیامبر وارد نشده بود این چنین از تعرض و پیشی گرفتن پرهیز داشتند ولی در موردِ علی‌بن ابیطالب که اهل

---

۱. اصل الشیعه و اصول‌ها از علامه کاشف الغطاء

۲. عالمان دین که به‌امامت ایام غیبت برگزیده می‌شوند.

۳. عبقریةالصدیق از عباس محمود العقاد: ۳۰

تسنن نوشته‌اند پیامبر درباره‌اش فرموده‌اند: «تو در دنیا و آخرت ولیِّ من هستی»، «تو بعد از من ولیِّ هر فرد باایمانی»، «هرکس من ولیِّ او هستم، علی نیز سرپرست اوست»[۱] و احادیث زیادِ دیگر که مسئله وصایت را پس از جویا شدن افراد پیامبر، به‌علی‌بن ابیطالب آن هم با عنوانِ «راز دارم و بهترین کسی که پس از من یادگار می‌گذارم و وعده‌های مرا انجام می‌دهد، قرضِ مرا اداء می‌کند»[۲] معرفی می‌شود و در خطبهٔ غدیر نیز با صفاتی انحصاری به‌این وصایت و خلافت و امامت او اشاره شده است[۳] و حتی پیامبر اکرم با سوگندِ به‌خدا، علی علیه‌السلام را موردِ خطاب قرار داده‌اند «که وصی و امام امتِ من می‌باشی هر که تو را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هرکس نافرمانی تو نماید نافرمانی و معصیت مرا مرتکب شده است»[۴] و حتی فرموده‌اند: با علی «مخالفت نکنید که کافر می‌شوید»[۵] و این حُکم برای تمامی ادوار و اعصار تاریخ است تا آخرین غروب دنیا. پس به‌عصر ما نیز باید اگر کسی می‌خواهد به‌تعبیر رسول‌الله از پیروانِ خوبِ حضرتش باشد و از روشی پیروی کند که بردین اسلام بمیرد باید علی(ع) را مقتدا قرار دهد زیرا پیامبر فرموده‌اند: «علی سید و آقائی مورد تعظیم و امیر مسلمین و امیرالمؤمنین و محل راز من و جایگاه دانشم و دروازهٔ من است که از آن به‌من می‌رسند، او وصی من بر خاندان و پیرامون

---

۱. صواعق ابن حجر باب ۱۶/۱۲ صحیح مسلم: ۲۴/۲ و ۲۶۰ مستدرک حاکم: ۱۰۹/۳ صحیح بخاری: ۵۸/۲ ـ ۱۲۹/۵ مسند احمد: ۵۰/۳ ح ۱۴۹ ـ ۵۶/۵ و ۵۷ و ۶۶ـ۱۰۹/۲ و ۱۷۲ و ۱۷۵ و ۱۷۷ و ۱۸۲ و ۱۸۵ ـ ۴۳۸/۶ـ۳۲/۳ مسند ترمذی: ح ۲۵۰۴ خصائص نسائی: ۷۶، ۷۷، ۷۸ صحیح مسلم: ۲۶۰/۲ سنن ابن ماجه: ۴۲/۱ تاریخ طبری: ۱۰۴/۳ تاریخ دمشق: ۳۰/۱ و ۱۲۵ و ۱۴۸، انساب الاشراف بلاذری: ۱۰۶/۲، اصابه: ۵۰۷/۲ حلیةالاولیاء: ۱۹۴/۷ مناقب خوارزمی: ۶۰ تاریخ‌الخلفاء سیوطی: ۱۶۸ ینابیع الموده ۳۵،اسدالغابه: ۸/۲ نظم دررالسمطین زرندی: ۹۵ کفایةالطالب: ۲۸۱ شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید: ۴۹۵/۲ مجمع‌الزوائد: ۱۰۹/۹ کنزالعمال: ۵۲/۶ ـ ۱۳۹/۱۵، العقد الفرید: ۳۱۱/۴ جامع‌الاصول ابن اثیر: ۴۶۸/۹ مشکاة المصابیح: ۲۴۲/۳ مجموع اسناد هر سه روایت را درهم گذاشتیم.

۲. فضائل الخمسه: ۲۴۴/۲ مجمع‌الزوائد: ۱۱۳/۹

۳. تفسیر صافی قدیم: ۱۳۹

۴. امالی صدوق: ۱۲

۵. بحارالانوار: ۹۷/۳۸

خوب از امت من و برادرم در دنیا و آخرت است»[۱] امیر سیدعلی همدانی با نقلِ روایت وصیت در امرِ وصایت تفهیم کرده‌اند که معتقد بوده‌اند خلافت و امامت یک منصب الاهی می‌باشد. یعنی ریشهٔ بشری آن هم به‌صورتی که نزدِ اهل سنت مطرح است به‌تأیید خدا و رسولِ بزرگوارش نمی‌رسد.

زیرا اگر بنابراین می‌بود که مردم در تعیین جانشین پیامبر اکرم نقشی داشته باشند که ندارند، می‌باید پس از رحلت پیشوای اسلام براساس قانون شورای که اهل سقیفه کودتا کردند و خلیفه تراشیدند همهٔ مسلمین اجماع می‌نمودند که چنین نشد.

علی
فاتح خیبر

سهل بن سعد از پدرش نقل می‌کند رسول خدا روزِ خیبر فرمودند: «**لَأُعْطِيَنَّ اَلرّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اَللهَ وَ رَسُولَهُ وَيُحِبُّه اللهُ وَ رَسُولهُ لا يرجع حتى يَفْتَحُ عَلَيْه اوُرَده**»[۲] فردا پرچم را به‌مردی می‌دهم که خدا و فرستاده‌اش او را دوست دارد و بازنمی‌گردد، مگر آن جا را بازکرده باشد.[۳]

در ماجرای خیبر که ابوبکر به‌فرماندهی سپاه انتخاب شده پرچم را به‌او سپردند ولی پیروزی نصیبش نشد و فردای آن روز عمر نیز با فرار جبهه را ترک کرد[۴] به‌تعبیر ابن ابی‌الحدید در قصیدهٔ السبع العلویات «با اینکه می‌دانستند فرار از صحنه جهاد حرام است با دست خالی پشت به‌دشمن کردند و فرار نمودند» پیامبر اکرم به‌تعبیرهای گوناگونی که در مسانید اسلامی اعم از شیعه و سنی ثبت است فرمودند: «سوگند به‌خدا، فردا پرچم را به‌دستِ مردی می‌دهم که هرگز فرار نمی‌کند، خدا و پیغمبرش را دوست می‌دارد خدا و رسول هم او را دوست دارند، از

---

۱. «علی سید مبجل مومل مسلمین، و امیرالمؤمنین و موضع سری و علمی و بابی‌الذی یووی الیه و هوالوصی علی اهل بیتی و علی الاخیار من امتی و هو اخی فی الدنیا و الاخرة» الغدیر: ۱۱۶/۷

۲. مسند احمد حنبل

۳. این روایت به‌صورت‌های مختلف در تاریخ دمشق ابن عساکر: ۱۷۵/۱، ۱۸۳، ۲۱۷، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۴۰ دیده می‌شود.

۴. سیرهٔ ابن هشام: ۳۴۹/۲ تاریخ کامل‌بن اثیر: ۵۹۶/۱، ارشاد مفید: ۱۲۵/۱ بحارالانوار: ۱۵/۲۱ تفسیر مجمع‌البیان: ۱۲۰/۹ سیرهٔ حلبی: ۳۴۹/۲

جبهه باز نمی‌گردد تا خداوند فتح و پیروزی را به‌دست او قرار دهد.»[۱]

آنچه در این مقطع از تاریخ اسلام مطرح است تنها فرارِ دو فرماندهٔ سرشناسِ از صحابه نیست بلکه موضوعاتی حساس‌تر جلبِ نظر می‌نماید که هرکدام به‌نوبهٔ خود کتابِ فضلی برای علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است.

۱ـ دانستن این مهمّ ضروری است که بدانیم دو فرمانده ماقبل علی مرتضی از کشته شدن در راه خدا می‌ترسیدند و چون متوجهٔ چنین سرنوشتی شده بودند، جان خود را برداشته از جبهه فرار کرده‌اند

۲ـ دربارهٔ علی‌بن ابیطالب نیز تعابیری به‌کار رفته که حائز اهمیت است و مانند سایر امتیازات آن بزرگوار، حضرتش را دارای مرتبت و منزلتی می‌نماید که دیگران در هر رتبه‌ای بوده‌اند از آن بی‌نصیب و به‌آن حریم راه نداشته‌اند.

الف: پیامبر اکرم دربارهٔ شخصی که می‌خواستند فردای آن روز پرچم فرماندهی را به‌او بسپارند فرموده‌اند: «خدا و رسولش را دوست دارد». البته غیر از علی‌بن ابیطالب بودند کسانی مانند عمار و سلمان و نظیر این بزرگان که خدا و رسولش را واقعاً دوست داشتند امّا در چه میزانی خود موضوع قابل توجه است که مسلماً به‌پایهٔ علی‌بن ابیطالب نبوده، از طرفی کلامِ مبارکِ «خدا و رسول هم او را دوست دارند» این مرتبتی است والاکه همه کس از آن نصیبی ندارند. مانندِ حدیثِ «علی مع‌القرآن» که همه باید از قرآن باشند این شرفی همگانی است ولی وقتی «والقرآن مع علی»[۲] به‌آن اضافه می‌شود امتیازاتی همراه می‌آورد که فقط مخصوص علی مرتضی می‌شود و بس.

ب: تعبیر «هرگز فرار نمی‌کند» گویای موقعیت همیشه ثابت و غیر متزلزل علی امیرالمؤمنین در راه اطاعت از خدا و رسولش می‌باشد. و هم می‌رساند که نباید دیگران هم فرار می‌کردند و این خصلتی است که موردِ پسند رسول خدا نیست و مهمتر اینکه از آنچه ابن عساکر مورخ سرشناس اهل تسنن نقل می‌کند می‌نویسد بعد از اینکه پیامبر فرمودند فردا پرچم را به‌کسی می‌دهم که چنان و چنین است

---

۱. تاریخ یعقوبی: ۵۶/۲ کامل ابن اثیر: ۵۹۶/۱ تاریخ طبری: ۳۰۰/۲ سیرهٔ ابن هشام: ۳۴۹/۳ سیرهٔ حلبی: ۷۳۶/۲

۲. مجمع‌الزوائد: ۱۳۴/۹

«ابوبکر و عمر برای دریافت پرچم آماده بودند»[۱] معلوم می‌شود به‌ننگ فرار و گناه خویش براینکه جانشان را بر خشنودی خدا و رسولش ترجیح داده‌اند واقف بودند.

ج: در دعائی که رسول خدا بدرقهٔ علی‌بن ابیطالب کرده‌اند خطاب به‌خدا عرضه داشته‌اند: «فانه عبدُک» او بندهٔ توست[۲] بندگی آن بزرگوار را تأییدی کرده‌اند که بی‌سابقه بوده است.

د: و اینکه در ماجرای فرماندهی علی مرتضی علیه‌السلام از پیروزی خوشحال شده‌اند.[۳]

و عجیب است سعد وقاص دشمن سرسختِ خاندان رسالت که حتی بعد از قتلِ عثمان در صورتی که همهٔ اصحاب به‌میل و رغبت با علی امیرالمؤمنین بیعت نمودند او نکرد در مناظره‌ای با معاویه به‌این شرافتِ علی‌بن ابیطالب برای برتری او استدلال می‌کند.[۴]

به‌خدا
سوگند ایمان در قلب

امیر سیدعلی همدانی[۵] حدیث پنجم را از عباسِ‌بن عبدالمطلب روایت می‌کند که حضرتِ رسول خدا فرمود: «اقوام چه خیال می‌کنند وقتی بین خودشان صحبت می‌نمایند همین که مردی از اهل خانواده‌ام را می‌بینند (فوراً) سخنِ خود را قطع می‌کنند، **واللهِ لا یَدْخُل قَلبَ الرجل الایمان حتیٰ یُحبَّکُمْ للهِ ولقرابتهم منی** به‌خدا سوگند ایمان در قلب آن‌ها داخل نشود مگر خدا آن‌ها را دوست بدارد (و این فراهم نمی‌آید مگر) با نزدیکی (به‌اهل خانواده‌ام)[۶] از این کلام نبی‌اکرم متوجه می‌شویم

---

۱. تاریخ دمشق: ۱۹۶/۱ ج امام علی(ع) ۲. ارشاد مفید: ۱۲۹/۱

۳. سیرهٔ ابن هشام: ۴/۴

۴. صحیح مسلم: ۱۷۵/۵ و ۱۷۸ مروج‌الذهب: ۲۳/۳

۵. بین حدیث ۴ و ۵، این روایت از علی‌بن ابیطالب نقل شده است: «چیزی از دنیایت نداری مگر اصلاح خانواده است.»

۶. فردوس الاخبار: ۸۹/۵ ش ۷۲۶۸ با اختلاف در الفاظ آمده است.

آن‌گاه که خداوند انسان را دوست بدارد ایمان در قلبِ آن شخص به‌ظهور می‌نشیند مهمّ این که خدای تعالی انسانی را دوست خواهد داشت که به‌خاندان عصمت و طهارت نزدیک باشد.

امیر سیدعلی همدانی با نقل این روایت تفهیم کرده‌اند مؤمن آن کسی است که خداوند دوستش داشته باشد و این در صورتی تحقق می‌یابد که انسان به‌خاندان رسول خدا نزدیک باشد. یعنی کسانی که از خاندان رسالت بریده‌اند از نعمتِ ایمان بی‌بهره می‌باشند.

خدا
علی را به‌زینتی زینت داد

امیر سیدعلی حدیث ششم را از عمارياسر روایت می‌کند که می‌گوید: رسول خدا به‌علی‌بن ابیطالب فرمود: «**یا عَلِیُّ اِنَّ اللهَ قَدْ زَیَّنْک بِزینَةٍ لَمْ تُزَیَّن الْعِبادُ بِزینةٍ هی اَحَبُّ الیه منها الزهد فِی الدُّنیا وَ جَعَلَکَ لا تنال من الدنیا ولا تنال الدنیا مِنْکَ شَیْئاً و وَهَبَ لَکَ حُبَّ الْمُسرکین فرضوا بِکَ اِماماً وَ رضیت بهم اتباعا**»[1] ای علی براستی که خدای بلندمرتبه تو را زینت داد به‌زینتی که هیچ کس را اینگونه زینت نداد، از جمله زهد در دنیا، مقرر نمود تا از دنیا بهره‌بری و دنیا از تو چیزی بهره نبرد و به‌تو محبتِ خانه‌نشینان بخشند، از تو به‌عنوان امام راضی شدند و آن‌ها را به‌عنوان پیرو قبول کردی.

قسمتی از این روایت را علامهٔ محدث مرحوم مجلسی نقل نموده است[2] و ابن مغازلی نیز قریب همین مضمون روایت نموده که ترجمه‌اش اینست: «ای علی راستی خداوند ترا به‌زینتی آراسته است که هیچ بنده‌ای به‌زینتی محبوب‌تر از آن به‌نزد خدا مزین نشده، پرهیز و بی‌رغبتی تو در دنیا و دنیا را چنان قرار داده است که چیزی از تو نتواند ربودن»[3].

۱.فردوس الاخبار: ۴۰۹/۵ ش ۸۳۱۷

۲. بحارالانوار: ۳۱۹/۴۰ تنزیه الشریعة: ۴۰۲/۱ مجمع‌الزوائد: ۱۲۱/۱۰

۳. مناقب ابن مغازلی: ۱۰۶

ازدواج علی

حدیث هفتم را از عبدالله‌بن عامر نقل می‌کند که می‌گوید ختمی مرتبت حضرت رسول خدا به‌فاطمهٔ زهرا فرمودند: «**یٰا فٰاطِمَة أمٰا تَرْضَیْنَ أَنْ اَللهَ عَزَّوَجَلَّ علی أهْل الأرْضِ فَاخْتٰارَ أبٰاکِ وَ زَوْجُکِ**»[1] ای فاطمه آیا راضی هستی که خداوند بلندمرتبه به‌همهٔ مردم زمین توجّه کرد و از همگان دو مرد را برگزید، یکی را پدر تو قرار داد و دیگری را همسرت[2].

در این روایت چند موضوعی که قابل اعتنا و توجه است نظر را به‌سوی خود جلب می‌کند.

الف: اینکه مسئله ازدواج علی‌بن ابیطالب و صدیقه طاهره، امری عادی و زمینی نبوده است بل یک دستور آسمانی مانند سایر اوامری که خدای تعالی به‌نبی‌اکرم فرموده‌اند: چنانکه جابربن عبدالله می‌گوید وقتی رسول الله حضرت فاطمه زهرا را به‌علی تزویج نمود گروهی از قریش به‌حضور پیامبر اکرم شرفیاب شدند و عرض کردند: «تو فاطمه را در قبالِ مهری اندک به‌علی تزویج کردی؟» حضرت در جواب آن‌ها می‌فرمایند: «من فاطمه را به‌علی تزویج نکردم بلکه خدا تزویجش کرد، در شبی که من به‌معراج رفتم به‌سدرةالمنتهی رسیدم، خدا به‌سدرة وحی فرمود آنچه داری نثارکن، سدره دُر و گوهر و مرجان نثارکرد حوریان بهشتی مبادرت به‌برچیدن آن کردند و آن را به‌یکدیگر هدیه داده افتخار می‌نمودند و می‌گفتند: این از نثار فاطمه دختر محمد است»[3] که البته به‌تعبیرهای دیگر وارد شده است که پیامبر اکرم فرموده‌اند خدای تعالی فاطمه را به‌همسری علی درآورد.[4]

ب: در بعضی روایات هم از ابوهریره نقل شده که پیامبر اکرم به‌دختر

---

۱. مناقب ابن مغازلی: ۱۰۶

۲. در فردوس الاخبار که امیر سیدعلی سند داده است دیده نشد.

۳. تاریخ دمشق ابن عساکر جلد امام علی: ۲۵۶/۱

۴. بحارالانوار: ۹۸/۴۳ فرائدالسمطین: ۹۵/۱ ذخائر العقبی: ۳۱

بزرگوارشان فرمودند «پسرعمویت علی ترا خواستگاری کرده چه می‌گوئی» فاطمه گریست و عرض کرد: «پدرجان گویا مرا برای فقیر قریش ذخیره فرمودی»[۱] ابن عباس نیز قریبِ به‌این مضمون روایتی را نقل کرده که فاطمه سلام الله‌علیها به‌پدرشان فرمودند: «مرا تزویج مرد تهی‌دستِ فقیر کردید؟»[۲] سپس حضرت فرمودند خوشحال نمی‌شوی خدا از همهٔ مردم زمین دو مرد برگزیده است یکی پدرت و دیگری همسرت.

سلیمان‌بن بریدة روایت کرده است که این جملات را هم فرموده‌اند: «**یٰا فٰاطِمَةُ أَمٰا تَرْضَیْنَ أَنی زَوَّجُکِ أَقْدَمُهم سِلْماً وَ أَکْرَمَهُمْ عِلْماً وَ اَفْضَلَهُمْ حِلْماً وَ أَنَّ اَبْیَدِ لِمَنْ شَبٰابِ أَهْلِ اَلْجَنَّةِ**» یا فاطمه آیا خشنود نمی‌شوی که ترا به‌علی تزویج کرده‌ام که اسلامش از همه پیشتر و علمش از همگان بیشتر و حلم او از همه برتر و دو فرزندت سروران جوانان بهشت می‌باشند؟[۳]

ولی علی‌بن علی هلالی روایت می‌کند آن زمان که پیامبر اکرم بیمار بودند شرفیاب شدم صدیقه طاهره فاطمه زهرا در بالای سر آن حضرت نشسته بودند، صدای گریه ایشان بلند بود پیامبر خدا چشمان مبارکشان را به‌او گشودند و فرمودند: «دختر محبوبه‌ام فاطمه! برای چه گریه می‌کنی؟» عرض کرد: «از ترس آن می‌گریم که پس از شما ضایع شوم» اینجا بود که رسول خدا فرمودند: «دخترم آیا نمی‌دانی که خداوند به‌مردم روی زمین توجه کرد و ابتداء پدرت را برگزید و سپس توجه کرد و شوهرت را اختیار کرد و به‌من فرمان داد که ترا تزویج او کنم»[۴] و ما این قول را که علامهٔ محقق آیةالله حاج سید مرتضی فیروز آبادی نقل نموده‌اند و در مسانید اهل سنت نیز وارد است را اختیار می‌کنیم. البته قابلِ دانستن است که بدون آنچه در دو

---

۱. تاریخ دمشق: ۲۵۲/۱
۲. همان مدرک: ۲۶۹/۱
۳. همان مدرک: ۲۶۴/۱
۴. فضائل الخمسه: ۱۷۳/۱، اسدالغابه ۴۲/۴ مجمع‌الزوائد: ۱۶۵/۹

طریق روایت آمده است آن کلمات را به‌دختر عزیزشان فرموده‌اند.[۱]

علی
وصی و وارث من است

امیر سیدعلی همدانی حدیثِ هشتم را از بریده روایت کرده‌اند. که گفته است پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**لِکُلِّ نَبِیٍّ وَصیٌّ وَ وٰارِثُ وَ اِنَّ عَلیاً وَصِیِی وَ وارِثی**»[۲] هر پیغمبری را جانشین و وارثی است، و جانشین و وارث من علی می‌باشد.

ابن مغازلی این روایت را با تفاوتِ اینکه نام مبارک علی مرتضی علیه‌السلام را در انتهای روایت آورده است در مناقب[۳] نقل نموده است.

در روایت دیگر وارد شده است که حضرت علی‌بن موسی‌الرضا از پدران بزرگوارش از پیامبر اکرم نقل نموده‌اند که فرموده‌اند: «خدای عزوجل یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفرید و من گرامی‌ترین آن‌ها در پیشگاه خدایم و هیچ فخری نمی‌کنم و خدای عزوجل یکصد و بیست و چهار هزار وصی خلق کرد و علی از همه گرامی‌تر و برتر می‌باشد»[۴].

در جای دیگر فرموده‌اند: «ای ام‌هانی! علی در زمین و آسمان امیر است، به‌یقین که خدای برای هر پیغمبری وصی قرار داد شیث وصی آدم بود، یوشع وصی موسی و آصف وصی سلیمان، شمعون وصی عیسی بود و علی وصی من است، او در دنیا و آخرت بهترین اوصیاء می‌باشد و من در روز قیامت صاحب شفاعتم و من دعوت‌کنندهٔ مردم به‌سوی خدایم، علی اداءکنندهٔ وظیفه و کار من است»[۵] در جای دیگر اضافه دارند «من پیغمبر این امتم و علی علیه‌السلام وصیّ من در عترت و خاندان و امتم پس از من می‌باشد»[۶] در جائی هم اضافه نموده‌اند: «علی امیر

---

۱. کنزالعمال: ۱۵۳/۶ و فضائل الخمسه: ۱۷۴/۱
۲. فردوس الاخبار: ۳۸۲/۳ ش ۵۰۴۷
۳. ص: ۲۰۱
۴. بحارالانوار: ۴/۳۸
۵. بحارالانوار: ۲/۳۸
۶. همان مدرک: ۱۸/۳۸

مؤمنان، پیشوای عابدان، رهبر و امام مسلمانان است، خدا ایمانی را نمی‌پذیرد مگر به‌ولایت و طاعت او»[1] و مهمتر از همه این جمله است که در انتهای روایتی دیده می‌شود «**إِنَّ ٱللّٰهَ جَلَّ جَلاٰلُهُ جَعَلَ عَلِيًّا وَصِيِّي...**» همانا خدای جل جلاله علی را وصی من قرار داد[2] در اینصورت کسانی که در مقام او قرارگرفتند، حضرتش را از حق الهی‌اش محروم کردند در مقابلِ ارادهٔ خدا، نظر خود را تحمیل نمودند و شورای سقیفه را می‌توان شورشِ برعلیه خدا دانست. و به‌همین لحاظ بوده است که شخصیت‌هائی نظیر سلمان از شرکتِ در مجلسِ شورای محلهٔ سقیفه بنی ساعده خودداری نمودند زیرا فهم کرده بودند که واردِ تجمع شورشیان شدن، به‌گناهِ آنان مبتلا شدن است. مخالفت با امر صریح خدا، مخالفت با دستورِ پیامبر اکرم، مقابله کردن با علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام.

علی
را بیازارید مرا آزرده‌اید

حدیث نهم در کتاب «السبعین» تألیف امیر سیدعلی همدانی از سعدبن ابی‌وقاص است که می‌گوید: پیامبر اکرم سه بار تکرار نمودند: «**مَنْ آذیٰ عَلِیاً فَقَدْ اٰذانِي**»[3] روایات بسیاری در این زمینه از ناحیهٔ پیامبر اکرم به‌ما رسیده است. عمروبن شاس اسلمی که در عزیمت امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه‌السلام ملتزم رکاب بوده است براثر تخلفی مورد لطف و عنایت قرارگرفته به‌قول «عمروبن شاس» بر او ستم می‌شود در مراجعت مسئله تنبیه‌اش را به‌عنوان ایرادی بر علی‌بن ابیطالب همه جا مطرح می‌کرده است می‌گوید صبحگاه وارد مسیر شدم پیامبر اکرم حضور داشتند، نظرِ مبارکشان را به‌من دوختند تا اینکه نشستم سپس فرمودند: «به‌خدا قسم ای عمروبن شاس مرا آزرده‌ای» عرض کردم: «به‌خدا و به‌اسلام پناه می‌برم از آنکه

---

۱. همان مدرک: ۹۰/۳۸ ۲. همان مدرک: ۹۷/۳۸

۳. در فردوس الاخبار دیده نشد و به‌نظر می‌رسد در چاپ فردوس الاخبار تحریف و تصرف شده باشد.

رسول الله را بیازارم» فرمودند «مَنْ آذیٰ مُسْلِماً فَقَدْ آذانِي وَ مَنْ آذیٰ مُسْلِماً فَقَدْ آذیَ اللهِ عَزَّوَجلّ» آری هرکس مسلمانی را آزار دهد مرا آزرده و هرکه مسلمانی را بیازارد خدای عزوجل را آزرده است.»[1] در این روایت به‌موضوعاتی می‌باید توجه داشت پیامبر اکرم علی‌بن ابیطالب را به‌عنوان یک مسلمانی که آزار دادنش آزار دادن خدا و رسولش می‌باشد شناسانده‌اند و اینکه موقعیت امامت و نبوت و ربوبیت را در عرضِ هم قرار داده‌اند.

جای دیگر فرموده‌اند: «تو مرا آزردی» عرض می‌کند: «من دوست ندارم که پیغمبر خدا را بیازارم» می‌فرمایند: «مَنْ آذیٰ عَلیّاً فَقَدْ آذانِي»[2] البته مصعب‌بن سعدبن ابی‌وقاص هم از پدرش نقل می‌کند: من با دو مرد در مسجد نشسته بودیم و از علی بدگویی می‌کردیم، پیامبر اکرم به‌حال خشم تشریف‌فرما شدند، آثار خشم در چهره مبارکشان نمودار بود، ما از خشم او به‌خدا پناهنده شدیم فرمودند: «شما را با من چه کار است؟» متحیر شدیم، که فرمودند: «هرکس علی را بیازارد مرا آزرده است»[3]

آنچه مُسلم است پیامبر اکرم با روایتی بیش از این که در کتب روائی به‌ثبت رسیده، ایذاء علی‌بن ابیطالب را، ایذاء به‌خود و خدا دانسته‌اند.

اینان خاصان و خاندان من هستند

حدیث دهم از عامربن سعدبن ابی‌وقاص است که می‌گوید: هنگامی که آیه مباهله[4] فرود آمد رسول خدا صلوات الله علیه و آله علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام را دعوت کرد فرمود: «اَللّهُمَّ هٰؤُلاءِ أهْلُ بَيْتِي»[5] بار خدایا اینان خاندان و خاصان من می‌باشند.

---

۱. در تاریخ دمشق: ۴۲۰/۱ جلد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز وارد می‌باشد.

۲. همان مدرک: ۴۲۳/۱

۳. همان مدرک: ۲۲۶/۱

۴. آل عمران: ۶۱

۵. مسند حنبل: ۲۹۲/۶

یکی از رویدادهای مهمّ تاریخ اسلام ماجرای آمدن نجرانیان به‌مدینه است که در جمع آن‌ها عاقب و ابو حبش و قیس، عبدالمسیح و فرزند خردسال او حارث دیده می‌شدند با ورودشان به‌بیت المدارس یهود [← جایی که یهودیان در آن کتب خویش را می‌خواندند] رفتند و خطاب به‌آنان [= یهودیان] گفتند: «چطور یک نفر توانسته بر شما غلبه کند، عالمان خود را حاضر کنید تا فردا برای امتحان محمد نزد او برویم. فردای آن روز همگی نزد پیامبر رفتند، ابتدا اسقف نجرانیان آغاز به‌سخن کرد و گفت: «ای ابوالقاسم، پدر موسی کیست؟» حضرت فرمود: «عمران» اسقف پرسید: «پدر یوسف کیست؟» فرمود: «یعقوب» عرض کرد: «پدرِ تو کیست؟» حضرت فرمودند: «پدر من عبدالله‌بن عبدالمطلب» اسقف گفت: «حال بگو پدر عیسی کیست؟» پیامبر تأملی فرمود به‌راهنمائی وحی جواب داد: «**إنَّ مَثَلَ عیسیٰ عِنْدَاللهِ کَمَثَلِ آدمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ**»[1]...

... ولی اسقف نجرانیان به‌لجاجت نپذیرفت، خداوند با نزول وحی[2] خواستند مباهله کنند فرمودند: «من به‌همراه فرزندان و زنان و افرادی که به‌مانند نفس و وجود من هستند به‌نفرینِ شما خواهیم پرداخت و شما نیز چنین کنید و از خداوند بخواهید که ما را دچارِ عذاب نماید، هرکدام از طرفین که دچار عذاب الهی شد حقانیتِ طرف مقابل ثابت می‌گردد» اسقف نجرانیان عرض کرد: «این منصفانه است» پیامبر فرمودند: «فردا با یکدیگر مباهله خواهیم نمود.»

یهودیان که با تیزهوشی فهمیده بودند عاقبتِ بسیار خطرناکی در انتظارشان می‌باشد خود را کنار کشیدند و به‌یکدیگر تفهیم کردند [بگذارید نصارا و محمد در حق یکدیگر نفرین کنند] به‌ما چه مربوط است که خدا نصارا را از بین خواهد برد و یا مسلمانان را.

مسیحیان هم وقتی به‌منازلِ خود رسیدند به‌یکدیگر گفتند ما که می‌دانیم محمد پیامبر خداست. اگر با او مباهله کنم هلاک خواهیم شد، بهتر است دیگر کاری به‌کار

---

۱. آل عمران: ۵۹
۲. آیه مباهله آل عمران: ۶۱

او نداشته باشیم تا او هم کاری با ما نداشته باشد. ولی فردای آن روز پس از اذان صبح پیامبر اکرم برای مباهله عازم گردید، فقط علی و فاطمه، حسن و حسین را برای مباهله با خود از خانهٔ وحی بیرون آورد، نجرانیان آنگاه که او را با خاندانش دیدند به‌پیامبر عرض کردند: از مباهله با او منصرف شده‌اند و خواستند که در حق آنان نفرین ننمایند[۱] عاقب که از جمله اسقف‌های نجرانیان بود عرض کرد: «یا محمد مباهله نکن چون اگر این کار را انجام دهی نه ما نجات می‌یابیم و نه اعقاب ما»[۲] اینجا بود که اهلبیتش را به‌زیر کسائی برد و عرضه داشت بار خدایا اینان اهلبیت من هستند پلیدی کفر را از آنان دورگردان و ایشان را ازگناهان پاک و پاکیزه دار»[۳]

باید بدانیم اگر فرزندان حسن و حسین می‌باشند و «**نِسائَكُمْ**» صدیقه طاهر هستند به‌اتفاقِ آرای شخصیت‌های اسلامی «**أَنْفُسَنا**» علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام می‌باشند.[۴]

دانستنی است نحوهٔ حضور علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام طوری بوده است که دلالت بر استقلال شأن و شخصیت آن بزرگوار دارد زیرا حسنین را رسول خدا به‌مباهله آورده‌اند، که اگر علی مرتضی مراعات ادبِ حضور نبی‌اکرم را می‌نمودند و حسنین را در آغوش و دست وارد مباهله می‌نمودند بعدها دشمن شایعه‌پراکنی می‌کرد که حضور علی علیه‌السلام به‌لحاظ حسنین بوده است و پیامبر اکرم با این روشِ ورود، که دستِ امام حسن را در دست و امام حسین را در آغوش گرفته بودند، راهِ هرگونه توجیه را بر خنثی کردن عضو بودن علی علیه‌السلام در مباهله را که دستمایه دشمنان می‌شد خنثی کردند.

---

۱. الاغانی: ۲/۶ـ۱۰ ۲. شواهد التنزیل: ۱/۱۷۴

۳. مناقب ابن مغازلی: ۳۰۵

۴. مسانید این قسمت را در «محمد تصویر جمالِ خدا» نقل کرده‌ایم.

جز بابِ خانهٔ علی
تمام دَرها را ببندید

حدیث یازدهم از «زیدبن ارقم» نقل شده که می‌گوید: روزی رسول خدا(ص) فرمودند: «**سُدُّوا هذه اَلْاَبْوابِ کُلَّها اِلّا بٰابَ عَلِیٍّ**»[1] این دَرهای خانه‌ها را (که به‌سوی مسجد است) ببندید، بجز دَرِ خانهٔ علی را، در این زمینه روایات زیادی از اهل سنت و جماعت نیز وارد می‌باشد.

علت بستن ابوابِ خانه‌های دیگران به‌لحاظی بوده است که از این روایت آشکار می‌گردد ابوسعید خدری می‌گوید رسول خدا به‌امیرالمؤمنین فرمودند: «**یٰا عَلِیُّ لٰا یَحِلُّ لِاَحَدٍ اَنْ یَجْنَبِ فی هذٰا اَلْمَسْجِدِ غَیْرِی وَ غَیْرُکَ**»[2] یا علی! برای هیچکس حلال نیست که در این مسجد جنب بماند بجز من و تو. در جای دیگر ام‌سلمه سلام الله علیها فرموده‌اند رسول خدا فرمودند: «در این مسجد، به‌حالت جنب و حیض ماندن برای هیچکس حلال نیست جز برای رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین. هان! که نام‌ها را برای شما بیان کردم تا گمراه نشوید[3].

و موضوع مهمّ دیگری که می‌باید در این واقعه در نظر داشت اعتراض مردم[4] اعم از دوست و دشمن[5] می‌باشد که چرا پیامبر اکرم اقدام به‌چنین عملی نموده‌اند و رسول خدا در جواب آن‌ها فرمودند: «من، دری نبسته و دَری نگشوده‌ام، ولی فرمانی از جانب خدا به‌من ابلاغ شد و من امر خدا را متابعت و اجراء کرده‌ام»[6] و حتی به‌لحاظ این که چنین دستورِ الهی را به‌مسلمین ابلاغ نمایند خطبه‌ای در مسجد ایراد کردند.[7]

---

۱. مسند حنبل
۲. صحیح ترمذی: ۳۰۰/۲ فضائل الخمسه: ۱۵۶/۲
۳. سنن بیهقی: ۶۵/۷ فضائل الخمسه: ۱۵۶/۲ قریب همین مضمون در الغدیر: ۲۱۲/۳
۴. الغدیر: ۲۰۵/۳
۵. شرح المواهب العلامه الزرقانی: ۷۰/۳ فضائل الخمسه: ۱۵۰/۲
۶. مناقب ابن مغازلی: ۲۵۸ و الغدیر: ۲۰۷/۳ مجمع الزوائد: ۱۱۴/۹ کنزالعمال: ۴۰۸/۶
۷. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۷۳/۹

این شأن و فضیلت حضرت مولی الموحدین علی امام المتقین از جمله فضائلی است که موردِ توجه فضیلت‌سازان قرار گرفته برای دیگرانی مانند ابوبکربن ابی‌قحافه هم با جعلِ حدیث آن هم از ناحیه مقدسهٔ رسول خدا ساخته‌اند که خوشبختانه حدیث‌شناسانِ اهل سنت و جماعت در اصالت و درستی آن خدشه وارد آورده با شهامت و شجاعت نوشته‌اند که این حدیث نسبت به‌غیر علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام حکم جعل و ساختگی دارد.

همراه علی باشید

حدیث دوازدهم[۱] را از ابو لیلیٰ غفاری نقل نموده که گفته است پیامبر اکرم(ص) فرموده‌اند: «**سَیَکُون مِنْ بَعْدِی فِتْنَةٌ فَلِذٰا کٰانَ ذٰلِکَ فَالْزَمُوا عَلیَّ بْنَ ابیطالِبٍ فَاِنَّهُ اَلْفٰارُوقُ بَیْنَ اَلْحَقِّ وَالْبٰاطِلِ**»[۲] پس از من فتنه به‌وجود می‌آید و چون چنین باشد همراه علی‌بن ابیطالب شوید که او حق را از باطل جدا می‌کند.[۳] در حدیثی دیگر بعد از آن که اشاره به‌فتنه نموده‌اند می‌فرمایند: «او نخستین کسی است که در روز قیامت مرا می‌بیند و با من مصافحه می‌کند و او صدیق اکبر و جداکنندهٔ حق از باطل در این امت و امام و امیر اهل ایمان است»[۴] البته در بعضی احادیث دستور داده‌اند موقع بروز فتنه به‌علی و قرآن تمسک جسته شود.[۵]

آنچه در این جایگاه از فضائل علی امیرالمؤمنین جلب توجه می‌نماید بسیار حائز اهمیت است که امیر سیدعلی همدانی برای اینکه آن‌ها را مطرح کند این روایت را در «السبعین» هفتاد فضائل مولای متقیان آورده‌اند.

الف: هر حرکتی که بعد از رسول خدا به‌وجود آمد و علی‌بن ابیطالب در آن

---

۱. بین حدیث ۱۱ و ۱۲ روایتی از علی مرتضی نقل نموده است.

۲. در چاپ فردوس الاخبار حذف شده است.

۳. عیناً در بحارالانوار: ۳۲/۳۸

۴. فضائل الخمسه: ۸۸/۳، اسدالغابه۲۸۷/۵

۵. بشارةالمصطفی: ۸۵

مظلوم واقع شده است که مهمترین آن فتن، ماجرای سقیفه بنی ساعده می‌باشد فتنه بوده، برای اسلام و مسلمین مضر است.

ب: اینکه دستور داده‌اند در هر حرکتی مسلمین را دو دسته قرار داد به‌سوئی باشیم که علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است. و این تا آخرین غروبِ دنیا می‌باشد. یعنی امروز هم که ما در قرن‌ها از ماجرای سقیفه دور هستیم باید طایفه و قومی را انتخاب کنیم که علی مقتدای آن‌هاست.

ج: اینکه لقبِ «فاروق» به‌علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام اختصاص داشته برای دیگران انتخاب کرده‌اند چنان که ابن عساکر سنی از سلمان و ابوذر غفاری روایت کرده گفته‌اند شنیده‌اند رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود: «اولین کسی که به‌من ایمان آورد و این نخستین کسی باشد که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند و این صدیق اکبر و فاروق امت اسلام است.»[1] یا جائی دیگر فرموده‌اند: «**لِکُلِّ اُمَّةٍ صِدّیقٌ وَ فٰارُوقٌ وَ صِدّیقُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ وَ فٰارُوقُهٰا عَلِیُّبْنُ ابیطالِبٍ...**» برای هر امتی صدیق و فاروق می‌باشد. صدیق و فاروق این امت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است[2] یا جائی دیگر ابوذر غفاری می‌گوید شنیدم که رسول خدا به‌علی مرتضی خطاب کردند «تو آن فاروقی که میان حق و باطل جدائی می‌افکنی»[3] که الحق چنین است امروز ولایت، وصایت، خلافتِ حضرتش بین غدیر که حق است و سقیفه که باطل می‌باشد جدائی افکنده و ای وای بر کسانی که باطل را حجت قرار دادند و بدهند.

د: مهمتر از تمامی آنچه نقل شد این است که بپذیریم چنین فتنه به‌سقیفهٔ بنی‌ساعده ختم نمی‌شود. بل تا آخرین غروب دنیا هرکس با هر شعاری در مقابلِ ولایتِ یا امامتِ معصوم و غیر معصوم که بر اساس فقه اهلبیت امامِ ایام غیبت است قد علم کند و بخواهد با توجیهات خود زمام امور را به‌دست بگیرد یا نظامِ

---

۱. تاریخ دمشق: ۸۷/۱ جلد امام علی و الغدیر: ۳۱۳/۲ فضائل الخمسه: ۸۸/۲
۲. تفسیر نور الثقلین: ۸۲/۱۰ ۳. ریاض‌النضره: ۱۵۵/۲

ولائی جامعهٔ اسلام را خدشه‌دار سازد باید دانست که همان فتنه است، آنجا خلافت علی‌بن ابیطالب غصب شده و اینجا حکومت ولی آل محمد موردِ بی‌اعتقادی و بی‌حرمتی قرارگرفته است.

علی
ولی و وصی من است

حدیث سیزدهم ابوهریره می‌گوید از رسول خدا نقل کرده است که به‌خالدبن ولید فرمود اگر با علی جائی قرارگرفتید او بر مردم امام است و اگر جدا شدید و در کنار سربازانتان بودید هرکدام به‌جای خود هستید. علی علیه‌السلام با خالدبن ولید مقابلِ بنی‌زبیر قرارگرفتند و جنگیدند پیروز شدند، علی مرتضی از اسرآء انتخابی نمود که موردِ پسند و قبولِ خالدبن ولید واقع شد فوراً موضوع را به‌رسول خدا گزارش کرد حضرت به‌قاصدِ اعزامی فرمودند «**لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیی و وصیی من بعدی**»[1] چیزی را از علی توقع نکنید چون او از من و من از او هستم (علاوه) او ولی و وصی بعد از من است» یعنی در غیابم هم بر شما ولی و وصی می‌باشد.

علی افضل صدیقین است

امیر سیدعلی همدانی در حدیث چهاردهم از داودبن بلال روایت می‌کنند که می‌گوید: رسول خدا فرمودند: «اَلصِّدّیقُونَ ثَلاثَةٌ حَبیبُ بْنُ مُوسیٰ اَلنجّارُ مُؤْمِنُ آلِ یس و خِربیلُ مُؤمنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ عَلیُّ بْنُ ابیطالبٍ وَ هُوَ أفضَلُهُمْ»[2] صدیقان سه تن‌اند حبیب‌بن موسی نجار که از آل یسین (است) و مؤمنِ به‌(موسی) بود، خربیل [= حزقیل] مؤمنِ آل فرعون و علی‌بن ابیطالب که از آن دو برتر می‌باشد.

نظیرِ این روایت را مرحوم علامه بزرگوار محدثِ عظیم‌الشأن ملا محمدباقر

---

۱. مسند احمدبن حنبل ۲. فردوس الاخبار: ۲/۵۸۱ ش ۳۶۸۱

مجلسی[۱] و ابن مغازلی[۲] و ابن عساکر[۳] دو شخصیت سرشناسِ اهل تسنن نیز از پیامبر اکرم روایت کرده‌اند و از متأخرین که ما زمان ایشان را درک کرده‌ایم علامهٔ مفسر طباطبائی می‌باشند.[۴]

در اینصورت همانطور که در آل یسین و آل فرعون آن دو تن مؤمن به‌شمار می‌رفته‌اند در اسلام نیز علی‌بن ابیطالب تنها مؤمنی بوده‌اند که به‌تعبیر نبی اکرم «**لَمْ يَكْفُرُوا بِاللهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ**» به‌یک چشم برهم نهادن به‌خداوند کفر نورزیدند[۵] وقتی این شأن در اسلام به‌شخصیتی واگذار شد و اختصاص به‌او پیدا کرد یعنی دیگران از این نعمت برخوردار نبوده‌اند که به‌یک چشم برهم نهادن به‌خدای تعالی کفر نورزیده باشند.

پس هریک از امتِ پیامبر اکرم، علی مرتضی امیرالمؤمنین را بابِ ورودِ به‌حریم نبوی قرار داده از آن برحضرتش وارد شوند بدون هیچ تردیدی مؤمن به‌شمار می‌روند یعنی او که باب الله را رها کرده به‌غدیر بی‌اعتناء بوده از سقیفه وارد شده است. کافر می‌باشد زیرا به‌اعتبار گفتهٔ بزرگانِ اهل تسنن پیامبر خدا فرموده‌اند: «علی‌بن ابی‌طالب (باب حطه) در ریزش گناهان است هرکس از آن وارد شود مؤمن است و هرکس از آن خارج گردد کافر می‌باشد»[۶] زیرا او که علی را بابِ ورود به‌اسلام و پیامبرش قرار ندهد از اسلام و رسول خدا جدا شده است و چنانکه پیامبر شخصاً در جمع به‌علی فرموده است: «ای علی هرکس از من جدا شود از خدا جدا شده و هرکس از تو جدا شود از من جدا گردیده است.»[۷] در اینصورت به‌فرمودهٔ رسول الله

---

۱. بحارالانوار: ۷۶/۴۰ ۲. مناقب: ۲۴۶

۳. تاریخ دمشق: ۹۲/۱ جلد امام علی(ع) ۴. تفسیر المیزان: ۸۳/۱۷

۵. تفسیر المیزان: ۸۶/۱۷ به‌نقل از تفسیر ثعلبی

۶. ینابیع الموده: ۱۸۵ و ۲۴۷ و ۲۸۴ جامع الصغیر: ۵۶/۲ منتخب کنزالعمال در حاشیه مسند احمد حنبل: ۳۰/۵ صواعق المحرقه: ۷۵

۷. مستدرک حاکم: ۱۴۶/۳ ذخائر العقبی طبری: ۶۶ مجمع‌الزوائد: ۱۳۵/۹ تاریخ ابن عساکر: ۲۶۸/۲ و المیزان ذهبی: ۱۸/۲

«اِنَّ عَلیّاً سَفینَةُ نَجٰاتِها وَ بٰابُ حِطَّتِهٰا»[۱] همانا علی کشتی نجات و دَرِ حطهٔ این امت می‌باشد.

باید بدانیم که این شأن و مرتبت، موقعیت و منزلت به‌علی‌بن ابیطالب اختصاص پیدا نمی‌کند بلکه چون «اهل بیت ثقل اصغر هستند در معنا «قرآن و اهل بیت هر دو با هم حرز و امان ازگمراهی می‌باشند»[۲] یعنی رهاکردن موقعیت هرکدام از امامانِ شیعه، به‌هلاکت افتادنست چنانکه پیامبر اکرم اهلبیت عصمت و طهارت راکشتی نجات دانسته‌اند که هرکس در آن نشیند «نجات می‌یابد و هرکس تخلف کند غرق می‌شود»[۳] شاید اگر اینان که به‌زمان ما غیر را بر علی‌بن ابیطالب اختیارکردند از آنچه مورد تحریف قرارگرفته و از دسترس آنان دور نگاه داشته شده است مطلع می‌بودند علی مرتضی تنها امیرالمؤمنینِ حقیقی اسلام را در تاریکی نمی‌دیدند و غیر او را امام و خلیفه نمی‌شناختند کلامِ «بشیربن سعد» یادم آمد او پس از بیعت با برگزیدهٔ سقیفه وقتی از اجتماع انصار بیرون آمد، استدلال علی(ع) را بر حقانیت او نسبت به‌خلافت شنید گفت: «اگر این سخنان را انصار قبل از بیعت با ابوبکر می‌شنیدند حتی دو نفر هم دربارهٔ تو اختلاف نمی‌کردند و همه با تو بیعت می‌نمودند»[۴] ما گفتیم اصلاً شعارِ پیامبر نمُرده است را دادند تا مردم سرگرم آن باشند و خود از ناآگاهی مردم استفاده کنند بیعت‌گیری نمایند.

---

۱. تفسیر نور الثقلین: ۸۲/۱۰

۲. صحیح بخاری: ۳۲۸/۵ تفسیر ابن کثیر: ۱۱۳/۴ جامع‌الاصول ابن اثیر: ۱۸۷/۱ مشکاةالمصابیح: ۲۵۸/۳، احیاءالمیت در هامش الاتحاف: ۱۱۴ فتح‌الکبیر نبهانی: ۵۰۳/۱ صواعق المحرقه: ۱۴۷ و ۲۲۶ تفسیر خازن: ۵۴/۱ جامع‌الاصول: ۳۰۸/۳ خصائص نسائی: ۲۱ صحیح مسلم: ۳۶۲/۲...

۳. نظم دررالسمطین زرندی حنفی: ۲۳۵ ینابیع الموده: ۳۰ و ۳۷۰ صواعق المحرقه: ۱۸۴ و ۲۳۴ تاریخ سیوطی، اسعاف الراغبین صبان شافعی: ۱۰۵ فرائد السمطین: ۲۴۶/۲ کفایة الطالب گنجی شافعی: ۳۷۸ معجم صغیر طبرانی: ۲۲/۲...

۴. الامامة والسیاسه ابن قتیبة: ۸ و ۱۲

علی
و من کارزار می‌کنیم

حدیث پانزدهم را از «وهب‌بن صفی بصری» روایت کرده که مـی‌گوید: پـیامبر اکرم فرموده‌اند: «**اَنا أُقٰاتلُ عَلیٰ تَنْزیلِ الْقُرآنِ وَ عَلیٰ یُقٰاتِلُ عَلیٰ تأوِیلِ الْقُرآنِ**»[1] من براساس تنزیل قرآن کریم و علی براساسِ تاویل قرآن کارزار می‌کنیم.

این روایت را علاوه بر مؤلف فردوس الاخبار که عـارفِ بـیدارگـر قـبله امـیر سیدعلی همدانی به‌آن سند داده‌اند در سایر مشاهیرِ اهل سنت و جماعت هم نقل کرده‌اند.[2] مورد قبول محدثین غیر شیعی بوده، حتی مفاخر عالم تشیع به‌استناد قولِ مشاهیر اهل تسنن به‌آن اشاره کرده‌اند.[3]

پنج خصلت
که از دنیا و هرچه در آنست بهتر می‌باشد

حدیث شانزدهمِ «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» اختصاص به‌حدیثی دارد که ابوسعید حدری روایت کرده است رسول خدا فرموده‌اند: «به‌علی پنج خصلت داده شده است که برای من از دنیا و آنچه در دنیاست بهتر می‌باشد.»

اول: «کاب[4] فکانی بین یدی الله عزوجل حتی تفرع [یفرغ] الحساب.» برای او تکیه‌گاه و جایگاهی است، گویا من در برابر خدا ایستاده‌ام تا حسابِ مخلوقات را پایان دهد.

دوم: «فلوا [لواء] الحمد بیده» پرچم حمد (در قیامت) به‌دست اوست.

سوم: «فواقف علی حوضی یسقی من عرف [عرفه] من امتی» بر کنارِ حوض من

---

۱. فردوس الاخبار: ۷۹/۱ ش ۱۱۸

۲. خصائص نسائی: ۷۹، اربعین حاکم، تنزیه الشریعة: ۳۸۷/۱، العلل المـتناهیه: ۲۴۲/۱ مـجمع‌الزوائـد: ۱۳۳/۹ ۳. فضائل الخمسه: ۳۵۱/۲

۴. جای دارد از محقق و محدث بزرگوار جناب حاج شیخ علی صحت که حدیث را تصحیح کردند تشکر نمایم.

می‌ایستد و می‌آشاماند.

چهارم: «فساتر عورتی و مسلمی الی الله عزوجل» اینکه او پوشاننده عورت من [کفنم می‌نماید] و سپارنده من به‌خدایم [بعد از مرگم] می‌باشد.

پنجم: «فلست أختنی علیه أن یرجع زایناً بعد احصان ولاکافراً بعد ایمان» «بر او نمی‌ترسم که بعد از پاک‌دامنی زنا کرده و بعد از ایمان کافر شده باشد.»[۱] به‌این معنا که ذاتِ اقدسِ علی امیرالمؤمنین همانطور که طیب و طاهر قدم به‌عرصه ظهور گذاشته به‌گناهی آلوده و کفرآلوده نبوده، بعدا هم آلوده نشده است در صحتِ روایت می‌توان گفت در تفسیر کلامِ وحی که به‌رسول خدا فرموده: «ای رسول (با همهٔ پیروانت) مستقیم روی به‌جانب آئین پاک اسلام آور و پیوسته از طریقه دین خدا «**فِطْرَتَ ٱللهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ**» که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خدا نیاید»[۲] امامانِ اهلبیت دربارهٔ آن فطرت که سرشت و دین خداست و بنابر فرمودهٔ رسول اکرم «هر نوزادی بر این فطرت پاک زائیده می‌شود»[۳] فرموده‌اند: «**هِيَ ٱلْوِلَايَةُ**»[۴] دین پاک همان ولایت است. حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام نیز در تفسیر آیه «فطرة التی فطر الناس» فرموده‌اند: «هو لااله الاالله محمد رسول‌الله علی امیرالمؤمنین ولی الله، إلی هاهنا التوحید»[۵] این فطرت لااله الاالله محمد رسول‌الله علی امیرالمؤمنین ولی‌الله و توحید تا اینجاست.

در این صورت عصمت و طهارت علی‌بن ابیطالب سلام‌الله علیهما عیناً عصمت و طهارت رسول خدا می‌باشد به‌همین خصوصیت بوده است که اطاعت از مقام نبوی و علوی، اطاعت خدا محسوب می‌شود. و هرکس علی امیرالمؤمنین را ایذاء و اذیت نماید خدا و رسول بزرگوارش را ایذاء و اذیت نموده، و متقابلاً او که محب

---

۱. از مسند احمد حنبل نقل شده است. ۲. تمام آیه ۳۰ سورهٔ روم

۳. تفسیر مجمع‌البیان: ۳۰۳/۸ تفسیرنورالثقلین: ۱۸۳/۴ تفسیر المراغی: ۴۶/۷

۴. از امام باقر در تفسیر نورالثقلین: ۱۸۱/۴ و از امام صادق در تفسیرالمیزان: ۱۹۵/۱۶

۵. تفسیر قمی: ۱۳۲/۲ و تفسیر المیزان عربی: ۱۹۷/۱۶ و ترجمه: ۲۹۹/۳۱

و دوستدارِ علی مرتضی است دوستدارِ خدا و پیامبر اکرم می‌باشد.[۱]

دست علی و من مساوی است

در حدیث هفدهم از ابوبکربن ابی‌قحافه روایت شده که حضرتِ رسول خدا فرموده‌اند: «يا اَبابَكْرٍ كَفّي وَ كفُّ عَلِيٍ فِي الْعَدْلِ سَواهُ»[۲] یا ابابکر! دست من و دست علی در عدل مساوی است[۳].

ابن مغازلی نیز می‌نویسد: «از حبشی‌بن جُناده نقل شده است به‌نزد ابوبکر نشسته بودم، مردی به‌حضورش آمده گفت: «ای جانشین رسول خدا، به‌راستی رسول خدا وعده فرموده بود سه مشت خرما به‌من مرحمت کند» ابوبکر با شنیدن این موضوع گفت: «علی را برایم فراخوانید.» حضرت آمدند. ابوبکر عرض کرد: «ای ابوالحسن این مرد می‌گوید: رسول خدا سه مشت خرما به‌وی وعده فرموده است، سه مشت خرمایش ده» پس آن جناب با دست‌های مبارک سه مشت خرما کیل کرد ابوبکر گفت: «هر مشت را جداگانه بشمرید» خرماهای هر مشت را شمردند در هر مشت شصت دانه خرما بود که مشتی از مشت دیگر نه زیاد بود و نه کم، ابوبکر گفت: «خدا و پیغمبرش راست فرموده‌اند که من در آن شب که با رسول خدا از مکه به‌سوی مدینه خارج شدیم از پیغمبر اکرم شنیدم می‌فرمود: «ابوبکرا! دست من و دست علی در عدل مساوی است»[۴]

---

۱. روایاتِ در این زمینه در کتاب حاضر دیده می‌شود.

۲. فردوس الاخبار: ۳۹۹/۵ ش ۸۲۸۳

۳. کنوزالحقایق: ۱۸۶/۲ نیز دیده می‌شود.

۴. مناقب مغازلی: ۱۲۹

علی
از من و من از اویم

حدیث هجدهم را امیر سیدعلی همدانی از عمران‌بن حصین روایت می‌کنند که حضرت رسول خدا فرموده‌اند: «عَلِیٌّ مِنّی وَ أنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُـؤمِنَةٍ بعدی»[۱] علی از من است و من از او، بعد از من ولی هر مؤمن و مؤمنه است[۲].

این موقعیتِ علی‌بن ابیطالب به‌صورت‌های جداگانه در متون روائی اسلامی [= شیعه و سنی] وارد است که پیامبر اکرم به«علی منی و انا منه»[۳] در جاهای مختلف اشاره کرده‌اند و در قسمتِ دوم نیز به‌صورت‌های گوناگون از ناحیهٔ مقدسهٔ پیغمبر اکرم شرف صدور یافته است: «**عَلِیٌّ مَوْلیٰ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعْدِی وَ مُؤمِنَةٍ**» علی صاحبِ اختیار هر مرد و زن مؤمن بعد از من است»[۴] **عَلِیٌّ وَلِیّی فِي کُلِّ مُؤمِنٍ بَعْدِی**» علی پس از من صاحب اختیار هر مؤمنی است[۵] «**عَلِیٌّ وَلِیُّ ٱلْمُؤمِنِینَ مِنْ بَعْدِی**» علی پس از من ولی و صاحب اختیار مؤمنین است[۶] «**مَنْ کٰانَ ٱللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَلِیُّهُ فَعَلِیٌّ وَلِیُّهُ**» هر که را خدا و رسولش صاحب اختیار باشد علی صاحب اختیار و ولی اوست[۷] «**عَلِیٌّ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ مِنْ بَعْدِی**» علی پس از من صاحب اختیار هر مؤمنی است[۸] «**أَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعْدِی**» تو (← علی) ولی و سرپرست هر مؤمنی بعد از من می‌باشی[۹].

این قبیل روایات که با تعابیر مختلف از پیامبر اکرم شنیده شده است و در متون روائی شیعه و سنی جایگاهی رفیع دارد و تائیدی بر واقعهٔ آسمانی غدیر خو می‌باشد که علی مرتضی امیرالمؤمنین به‌خلافت و وصایت و امامت منصوب شد و خود به‌تنهائی نیز مانند غدیر خم دربارهٔ مسئله خلافت و جانشینی بعد از رسول

---

۱. فردوس الاخبار: ۸۸/۳ ش ۳۹۹۰
۲. این روایت در خصائص نسائی: ۱۹ هم وارد شده است.
۳. مناقب ابن مغازلی: ۲۲۳
۴. الغدیر: ۱۷۷/۷
۵. مسند احمد: ۲۳۱/۱
۶. تاریخ خطیب بغدادی: ۳۳۹/۴
۷. الغدیر: ۱۷۷/۷
۸. امالی صدوق: ۳۲
۹. استیعاب: ۹۱/۳، تاریخ ابن کثیر: ۳۳۹/۷

خدا حجت می‌باشد و اگر ما بودیم و همین روایات که موردِ اتفاق تمامی فرق اسلامی است می‌بایست حُکم می‌کردیم که علی مرتضی علیه‌السلام تنها رهبر سیاسی و مرجع فقهی بعد از پیامبر اکرم می‌باشد.

علی
برادر محمد است

حدیث نوزدهم را از جابربن عبدالله انصاری روایت نموده‌اند که می‌گوید رسول خدا فرموده‌اند: «**مَكْتُوبٌ فِي بٰابِ ٱلْجَنَّةِ قَبْلَ اَنْ يُخْلَقَ ٱلسَّماوٰاتُ وَٱلْأَرْضُ بِالْفَيْ سَنَةٍ لٰااِلٰهَ اِلاَّ ٱللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ ٱللهِ وَ عَلِيٌّ اَخُوه**»[۱] دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین بر در بهشت نوشته شده است لا اله الا الله [= معبودی جز الله نیست]، [= محمد رسول الله، محمد رسول و فرستادهٔ خداوند است] و علی برادر اوست.[۲]

رسول خدا در جایگاهای مختلف از دورانِ عمر شریفش آنچه را در سیر و سیاحت آسمانی. بر باب بهشت نوشته دیده بودند به‌امت ابلاغ می‌نمودند و حتی اشاره داشتند که صدائی از پس حجابِ عظمت ندایم کرد «وَنِعْمَ ٱلْأَخُ اَخُوکَ عَلِيٌّ»[۳] و برادرت علی خوب برادری می‌باشد. بعد از همان مهمانی شبانه که رسول‌الله را به‌آسمان‌ها بردند گاهگاهی با دیدن علی‌بن ابیطالب خطاب به‌او می‌فرمودند: «**اَنْتَ اَخِي فِي ٱلدُّنيا وَٱلاٰ خِرَةِ**»[۴] تو بهترین برادر من در دنیا و آخرت هستی و بعضاً او را به‌دیگران نشان می‌داد و می‌فرمود: «**هٰذا اَخي**» این برادرِ من است[۵] و اینکه نه تنها علی مرتضی را برادر خویش معرفی می‌کرد بلکه امت شنیده بودند به‌علی

---

۱. مناقب ابن مغازلی

۲. با همین مضمون لکن تقدم و تأخر در کلمات در فضائل الخمسه: ۳۳۰/۱ تاریخ دمشق ابن عساکر: ۱۳۷/۱ جلد علی‌بن ابیطالب و فردوس الاخبار ۴۱۰/۴ ش ۶۷۱ حلیةالاولیاء ۲۵۶/۷

۳. کنزالعمال: ۱۶۱/۶

۴. مستدرک الصحیحین: ۱۴/۳ فضائل الخمسه: ۳۳۱/۱، امالی صدوق: ۱۲۴

۵. الغدیر: ۱۱۹/۳ فضائل الخمسه: ۳۲۷/۱ کنزالعمال: ۱۵۴/۶ بحارالانوار: ۲۹۸/۳۲

می‌فرمود: «أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ» تو برادرِ من هستی و من برادرِ تو می‌باشم.[۱]

علی امیرالمؤمنین نیز خود گاهگاهی به‌این شرافت اشاره می‌نمودند که «أَنَا عَبْدُاللهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللهِ» من بندهٔ خدا و برادر رسول الله هستم[۲] تا شاید آن‌هایی که مدعی حرمت‌داری پیامبر اکرم می‌باشند بدانند که با برادر او چه می‌کنند، آن هم برادری که عقد اخوتش را در آسمان‌ها خوانده و بر ساق عرش و باب جنت به‌ثبت رسانده‌اند. ولی افسوس که بردلِ دنیازدگان و قدرت‌طلبان اثری نگذاشت راه ضلالت را برای امت پیامبر خدا مفتوح نگاه داشتند تا چند روزهٔ دنیا خلیفه باشند و به‌غلط «امیرالمؤمنین» خوانده شوند.

ذُریهٔ من از صلب علی است

حدیث بیستم از «جابربن عبدالله انصاری» است که می‌گوید رسول خدا فرموده‌اند: «**إِنَّ الله عزوجل جَعَلَ ذُرِّيةُ كُلَّ نَبِيٍّ فِي صُلبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيتِى فِي صُلْبِ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**»[۳] خداوند نسلِ هر پیامبری را از تیره [← اولاد] خودش و نسل مرا در صلب علی‌بن ابیطالب[۴] علیه‌السلام قرار داد. به‌این شأن علی امیرالمؤمنین در خطبهٔ غدیر هم اشاره کرده‌اند.

این پاسخِ اغلب سئوال کنندگانی است که می‌خواهند بدانند چرا ادامهٔ شجرهٔ طیبه از علی‌بن ابیطالب سلام‌الله علیه می‌باشد، در حقیقت چون آن بزرگوار و صدیقه مطهره فاطمه زهرا هم‌کفو هستند نسل نبوی از علی و فاطمه است. شاید جایِ نقلِ این کلامِ نبوی همین موضع است جابربن عبدالله انصاری در روایتِ

---

۱. تاریخ دمشق ابن عساکر جلد امام علی: ۱۲۰/۱

۲. فرائد السمطین: ۲۴۸/۱ مناقب ابن شهرآشوب: ۱۶/۲ فضائل الخمسه: ۱۸/۱ و امالی صدوق: ۳۹

۳. فردوس الاخبار: ۲۰۷/۱ ش ۶۱۶

۴. این روایت در جامع الصغیر ش ۱۷۱۷ فیض القدیر: ۲۲۳/۲ مجمع‌الزوائد: ۱۷۲/۹ والعلل المتناهیة: ۲۱۴/۱ دیده می‌شود.

مفصلی که حاوی مناقب بسیاری از حضرت فاطمه زهرا(س) می‌باشد می‌گوید پیامبر فرموده‌اند: «هرکس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل این است که مرا در حالِ حیات زیارت کرده است، و کسی که فاطمه را زیارت کند، گویی مرا زیارت نموده است و هرکس علی را زیارت نماید مثل زیارت کردن حسنین است و آن کسی که زیارت کند ذریه آنان را همانند زیارت خود آنان... است»[1] و لذا زیارت حضرت عبدالعظیم را در شهر ری با زیارت امام حسین علیه‌السلام در کربلا همانند دانسته‌اند[2] البته اهل دل و معرفت بر این حدیث شرحی و توضیحی دارند و این به‌لحاظِ موقعیت استثنائی حضرت حسین‌بن علی علیه‌السلام می‌باشد.[3]

برای نمونه آنجا که معصوم دربارهٔ طینت عصمت شرحی دارد می‌فرماید: «طینت ما خلق شده از ده قبضه پنج قبضه از بهشت و پنج قبضه از زمین، اما آن پنج قبضه که از زمین خلق شده زمین بیت‌المقدس و زمین مکه و مدینه و کوفه و حایر حسین علیه‌السلام است و هریک از این اراضی صلاحیت قبله بودن را دارند چون هریک از آن‌ها وجهی از وجوه ایشانند و البته حایر حسین(ع) اشرف این اراضی است و پس از آن کوفه و پس از آن مکه و پس از آن بیت‌المقدس»[4].

حال چرا کربلا قبله نشده است از امام صادق علیه‌السلام علتش را که می‌پرسند می‌فرمایند: «علی فرمود اگر رسول خدا امر نفرموده بود به‌مسح ظاهر قدم هر آینه مسح باطن قدم اولی بود» شارحِ روایت می‌نویسد: «این جواب اشاره به‌این است که زمین کربلا برای قبله شدن و مقصد حاجیان گردیدن اولیتر بود زیرا خدای تعالی خلق فرمود زمین کربلا را پیش از آفرینش خلق...» و لذا اهل دل براین عقیده‌اند

---

۱. بشارةالمصطفی: ۱۳۹ بحارالانوار: ۵۸/۴۳ ۲. کامل الزیارات: ۳۲۴

۳. استنباط حقیر اینست چون از ناحیه حاکم ظالم جائر معین شده بود هرکس به‌زیارت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام مشرف می‌شود دست و پای او را قطع کنند و این شرطِ جواز زیارت آن بزرگوار شده بود و بعد از مدتی متوجه شدند عده کثیری از شیعیان بی‌دست و پا هستند این فضیلت زیارت عبدالعظیم حسنی را بیان داشتند که به‌استناد روایت جابر انصاری مانعی بر آن مترتب نیست.

۴. مقدمهٔ پرواز در ملکوت: ۲۷۵ چاپ نشر فیض کاشانی

چون حکم الهی و حکمت با لغه‌اش و مصالح زمانیه چنین اقتضا کرد که زمین مکه قبله گردد، قبله شد و مادامی که این زمین معمور است قبله خواهد ماند[1]. ولی باید دانست آنگاه شرفِ قبلهٔ جسمانی در انسانی به‌ظهور می‌نشیند که دل به‌واسطهٔ آل محمد توجه به‌سوی قبله نماید. که فرموده‌اند: «ولایت اهلبیت شرط قبول بلکه شرط صحت اعمال است.[2]

پس زیارت ذریه که عیناً زیارتِ معصوم علیه‌السلام است نه با آن موقعیت معصوم می‌باشد بل به‌لحاظ شرافتی که در نسب به‌آن ذوات مقدسه دارند این شرف نصیبشان می‌باشد. و لذا می‌بینیم روز عید مبارک و مقدس غدیر خم که عید آل محمد است و بر تمامی اعیاد اسلامی شرافت دارد زیرا اعیاد هرکدام در پی عبادتی مانند روزه رمضان و برگزاری مراسم حج معین شده‌اند که این فرایض بدون ولایت علی‌بن ابیطالب مورد قبول الهی نخواهد بود...

... شیعیان به‌زیارت سادات می‌روند سینهٔ ایشان را می‌بوسند و به‌آنان تبریک می‌گویند و این به‌لحاظ همان روایاتی می‌باشد که برای ذریه شأنیت فراهم می‌آورد.

علی
نزد من به‌منزله

حدیث بیست و یکم را از ابن عباس روایت نموده‌اند که می‌گوید حضرتِ رسول خدا در غزوه تبوک بیرون می‌رفتند علی علیه‌السلام عرض کرد: یا رسول الله! من نیز با شما به‌جنگ بیایم؟ رسول خدا فرمودند: «نه» علی مرتضی گریست، پیغمبر اکرم فرمودند: «**أمٰا تَرْضىٰ أنْ تَكُونَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هٰارُونَ مِن مُوسىٰ اِلاّ اِنَّهُ لاٰ نَبِيَّ بَعْدِي اِنَّهُ لاٰ يَنْبَغِي أنْ أذْهَبَ إلاّ وَ أنْتَ خَلِيفَتِي**»[3] آیا راضی نیستی که در نزد من منزلت هارون در نزد موسی را داشته باشی؟ جز آنکه تو پیغمبر نیستی، واجب نیست بروم مگر

---

۱. همان مدرک: ۲۷۶-۲۷۷

۲. شرح و تفسیر آداب الصلوة حضرت امام از حجة‌الاسلام سید احمد فهری: ۲۷۷

۳. مناقب ابن مغازلی: ش ۶۲

اینکه تو خلیفه من باشی[1] این از جمله جایگاه‌هائی است که پیامبر خدا قبل از غدیر به‌خلافتِ علی امیرالمؤمنین بعد از خودشان اشاره نموده‌اند.

علی
باب علم من است

حدیث بیست و دوم از «جابربن عبدالله انصاری» است که می‌گوید حضرت رسول خدا بازوی علی را گرفتند فرمودند: «این امام آزادگان و کشندهٔ فاجران است خدایا خوار و ذلیل کن کسی را که او را خوار و ذلیل کند و یاری کن کسی را که او را یاری کند» سپس صدایش را بست و گفت: «**أَنَا مَدِينَةُ ٱلْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ ٱلْعِلْمَ فَلْيَأْتِ ٱلْبَابَ**»[2] من شهر علمم علی هم در است، هرکه علمی خواهد باید از دروازهٔ شهر علم درآید[3].

درکنارِ این کلامِ شریف و مبارک می‌بایست به‌چند موضوع اشاره کرد که بسیار حائز اهمیت و قابل اعتناست و اگر کسی از کنارِ این موقعیت علی‌بن ابیطالب(ع) بی‌تفاوت بگذرد و این بی‌تفاوتی موجب شود غیر را بر آن حضرت ترجیح دهد به‌خویش ظلم نموده، به‌ضلالت و گمراهی کشیده شده است.

اول: باید بدانیم که ورودِ به‌حریم پیامبر اکرم جز از مسیر علی‌بن ابیطالب غیرممکن است یعنی بابِ نبوت در انتها توحید ناب که انسانی را از شرک و کفر دور می‌سازد فقط و فقط علی مرتضی امیرالمؤمنین است چنانکه پیامبر اکرم خطاب به‌آن وجودِ نازنین هم فرموده‌اند: «**يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ ٱلْعِلْمِ وَ أَنْتَ بَابُهَا وَ لَنْ تُؤْتَى ٱلْمَدِينَةُ إِلَّا مِنْ قِبَلِ ٱلْبَابِ**»[4] یا علی من شهر علمم و تو دروازهٔ آن هستی و هرگز

---

۱. این روایت به‌صورت‌های مختلفی در متون اسلامی به‌ثبت رسیده است: تاریخ دمشق‌بن عساکر جلد امام علی: ۱/۲۰۵، ۳۷۸، ۳۷۱ و الغدیر: ۱۷۶/۷

۲. مناقب ابن مغازلی: ش ۱۲۰

۳. نظیر این روایت در الغدیر: ۷۹/۶ و عین آن در همین جایگاه دیده می‌شود.

۴. الغدیر: ۷۹/۶

نتوان به‌شهری درآمد بجز از طریق دروازهٔ آن.

دوم: پس کسانی که از عصر هجرت خصوصاً بعد از رحلت نبی اکرم علی‌بن ابیطالب را رها کرده، همانطور که قرآن را برای کوباندن رسول خدا یعنی تخطئه کردن مقام و موقعیت نبوت در موقع وصیت‌نویسی مطرح کردند، نبوت را در مقابل امامت مکفی دانستند به‌نام پیامبر اکرم تنها وصی برگزیدهٔ حضرتش را از مقامش کنار زدند و باز خویش را تابع اسلام و رسول خدا معرفی کردند تا امروز فریب‌خوردگانِ دسیسه سقیفه فکر می‌کنند که راه درست را پیموده‌اند. زیرا پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**وَلَا تُؤتَى الْبُيُوتُ إلّا مِنْ أبْوٰابِهٰا**»[1] و به‌خانه‌ها راه نتوان یافت مگر از دَرِ آن‌ها.

زیرا آن‌هائی که در عصر نبوت با کناره‌گیری از امامت خویش را مُسلم می‌دانستند به‌دروغ چنین ادعائی داشتند چون از نبی اکرم مکرر در مکرر شنیده بودند دوری از علی به‌ضلالت و گمراهی کشیده شدنست و اگر کسی ادعا کند بدون‌اینکه آن وجودِ نازنین باب یا وسیله و واسطه باشند از رسول خدا فیض‌یاب بوده‌اند یا موردِ توجه حضرتش قرار گرفته‌اند دروغگو هستند زیرا می‌دانستند که چنین امری محال و غیر ممکنست، علاوه پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**كَذِبَ مَنْ زَعَمَ أنَّهُ يَصِلُ إلَى ٱلْمَدِينَةِ إلّا مِنْ قِبَلِ الْبٰابِ**»[2] دروغگو است آن کس که گوید از غیر دروازه وارد شهر شده است. سپس اقامهٔ دلیل نموده‌اند که خدای تعالی فرموده‌اند: «**وَاتُوا ٱلْبُيُوتَ مِنْ اَبْوٰابِهٰا**»[3] از طریق درها وارد خانه‌ها شوید. جای دیگر می‌فرماید: «**أنَا خَزانَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ مِفْتٰاحُهُ** من گنجینه دانشم و علی کلید آن است» فوراً اضافه کرده‌اند: «**فَمَنْ اَرٰادَ الْخَزانَةَ كليٰاتِ الْمِفْتٰاحَ**» پس هرکه را گنجینه باید کلید را دریابد[4] و لذا می‌بینیم برای تأکید بیشتر به‌ام‌سلمه سلام‌الله علیها که از همسران

---

۱. الغدیر: ۷۹/۶
۲. الغدیر: ۷۹/۶
۳. بقره: ۱۸۹
۴. بحارالانوار: ۲۰۱/۴۰

وفادارِ به‌امامت بوده است می‌فرماید: «اَلَّذِی اُوتِیَ مِنْهُ» از آن دَر به‌نزد من باید آمد[1] در این صورت تنها کسی که می‌تواند در پی به‌رفیقِ اعلی رفتن پیامبر اکرم باب هدایت یعنی مانعِ به‌ضلالت کشیده شدنِ امت شود علی‌بن ابیطالب سلام الله علیهما است. چنانکه پیامبر اکرم نیز به‌آن اشاره نموده‌اند: «عَلِیٌّ بابُ عِلْمی وَ مُبَیِّنٌ لِأُمَّتی ما اُرْسِلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِی»[2] علی دَرِ علمِ من است و پس از من رسالتم را برای امتم تبیین و روشن می‌کند. باید فهم کرد که دیگران در هر مرتبت و منزلت باشند اگر بخواهند نقشِ علی‌بن ابیطالب را عهده‌دار شوند و مدعی موقعیت او در سرنوشتِ ایمان گردند، آدمی را به‌تاریکی می‌کشانند.

حقِ علی براین امت

در حدیث بیست و سوم جابربن عبدالله انصاری صحابی معروف روایت می‌کند که رسول خدا فرموده‌اند: «حَقُّ عَلِیِّ بْنِ أَبیطالِبٍ عَلی هٰذِهِ الْاُمَّةِ کَحَقِّ الْوالِدِ عَلَی الْوَلَدِ»[3] حق علی فرزند ابیطالب(ع) بر این امت همانند حق پدر است بر فرزند.[4]

البته از ناحیهٔ مقدسهٔ حضرت ختمی مرتبت به‌صورت‌های «حَقُّ عَلِیٍّ عَلَی النّاسِ حَقُّ الْوالِدِ عَلیٰ وَلَدِهِ» حق علی بر مردم چون پدر بر فرزندش می‌باشد[5] شرفِ صدور یافته است که دلالت می‌کند چون فیض وجودی آن ذاتِ اقدس شامل حال تمامی مردم می‌شود پس برآنان حق و حقوقی دارند. یا فرموده‌اند: «حَقُّ عَلِیٍّ عَلَی الْمُسْلِمینَ کَحَقِّ الْوالِدِ عَلیٰ وَلَدِهِ» حق علی بر مسلمانان همانند حق پدری برفرزندش می‌باشد.[6]

حضرت حسن‌بن علی بعد از اینکه رسول خدا و پدرِ بزرگوارشان «پدران» دلسوزِ امت معرفی کرده‌اند فرموده‌اند: «فَطُوبیٰ لِمَنْ کانَ بِحَقِّهِما عارِفاً وَ سَهُما فی کُلِّ اَحْوالِهِ

۱. الغدیر: ۸۰/۶
۲. الغدیر: ۸۰/۶
۳. فردوس الاخبار: ۲۱۰/۲ ش ۲۴۹۵
۴. در فرائدالسمطین: ۲۹۷/۱ نیز آمده است.
۵. بحارالانوار: ۵/۳۶
۶. بحارالانوار: ۵/۳۶ مناقب ابن مغازلی: ۴۸

مُطیعاً»[1] خوشا به‌حال کسی که عارف به‌حق آنان باشد و در تمام احوالش پیرو و مطیع ایشان شود. به‌تعبیر لطیف و ظریف مرحوم آیة‌الله العظمی حاج سید محمدرضا بروجردی قدس الله روحه العزیز که می‌فرمودند پائین درجه این معرفت و اطاعت اینست که مسلمان حقوق پدرش را نسبت به‌خودش بشناسد.

علی انتقام گیرنده

امیر سیدعلی همدانی در حدیث بیست و چهارم نیز از جابربن عبدالله انصاری روایت می‌کند که حضرت رسول خدا در تفسیر کریمه مبارکه: «**فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ**»[2] اگر ما تو را به‌جوار رحمت خود ببریم و تو از این کفار انتقام نکشیده باشی ما بعد از تو سخت از آن‌ها انتقام بکشیم. رسول اکرم فرموده‌اند: «**نَزَلَتَ فِی عَلَیّ بنِ أبیطالِبِ أنَّه ینتَقِمَ من الناکثین والمٰارِقین والقاسِطین بَعدی**»[3]که علی‌بن ابیطالب پس از او انتقام گیرنده از پیمان‌شکنان و از دین خارج شدگان واز حق کناره‌گیری کنندگان است. ولی چطور و چه‌گونه و به‌وسیله چه کسی را در تفسیر امام و اهل بیت آمده می‌خوانیم «**فانا بعلی منهم منتقمون**» ما به‌واسطهٔ وجود مقدس امیرالمؤمنین از این امت انتقام می‌کشیم[4] در مسانید اهل سنت نیز آمده است: «**فا ماندهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی‌بن ابیطالب**»[5]

و امّا این سه گروه که در کلام نبوی به‌آن‌ها اشاره شده است، خداوند به‌واسطه علی‌بن ابیطالب از آنان انتقام می‌گیرند چه کسان هستند که برای اولین بار[6] در لسان نبی‌اکرم به«ناکثین» و «مارقین» و «قاسطین» شناسانده شده‌اند.

---

۱. بحارالانوار: ۹/۳۶

۲. یعنی: «اگر تو را (از این جهان) ببریم بی‌گمان ما از آنان انتقام بکشیم» زخرف: ۴۱

۳. فردوس الاخبار: ۱۵۹/۳ ش ۴۲۷۲ ۴. تفسیر جامع: ۲۵۴/۶

۵. فضائل سمعانی و مناقب ابن مغازلی: ش ۳۲۱

۶. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه چنین عقیده دارد. در خطبهٔ غدیر نام این سه گروه را رسول خدا(ص) برده‌اند.

ناکثین: تمام دوستان و همرزمان و هم‌ایمانانِ نیمه راهی هستند که به‌لحاظ منافع مادی و رسیدن به‌ریاستی که به‌آن‌ها اختصاص نیافته از پشت سر خنجر می‌زنند. در اسلام «ناکثین» کسانی بودند که به‌ظاهر نسبت به‌علی‌بن ابیطالب علاقه نشان می‌دادند در غدیر خم با او بیعت کردند و تبریک گفتند، لکن با به‌رفیقِ اعلی رفتن رسول خدا که می‌بایست علی مرتضی امیرالمؤمنین زمام سیاست و مذهب جامعه اسلامی را به‌دست می‌گرفت به‌او خیانت کردند مانند «طلحه» و «زبیر» و «عایشه» و خلاصه اهل جمل.

مارقین: کسانی هستند که در اثرِ بداندیشی، کج‌فهمی، بی‌شعوری، تعصب منفی، کم‌آگاهی، انتخابِ راه بد، تبلیغات خارجی، سمپاشی و زمینه‌سازی دشمن، شایعه‌سازی خیانتکاران بدآموزی مغرضان و فریبکاران و منافقان، جوِّ مسموم فکری که دشمنانِ داخلی و خارجی ایجاد کرده‌اند، عقدهٔ حسد و غرض شخصی و خودخواهی دینی، از راه درستی و درست‌اندیشی خارج می‌شوند و با حق به‌دشمنی قد عَلَم می‌کنند، آلت فعل دشمن می‌شوند و مزدورِ بی‌مزد و مغرض بی‌غرض‌اند! این طیف قبل از فریبِ جهل خود خوردن در راه دین، در راه درستی، در راه راستی بوده‌اند. و در جبههٔ حق از حریم حقیقت دفاع می‌کرده‌اند ولی در اثر زمینه‌سازی‌ها و تبلیغات سوء دشمن بدون اینکه آگاه باشند کم‌کم از مسیر حقیقت و جبههٔ راستی کنار می‌روند، از راه راست روی برمی‌گردانند و بالاخره از جبهه حق منحرف می‌شوند و منشعب می‌گردند، در عین حال، خیال می‌کنند که جبههٔ حق و راه درست و جهت‌گیری صحیح را انتخاب کرده‌اند. مانند اهل نهروان.

قاسطین: همان ظلمه هستند، کسانی که آشکارا بی‌هیچ پروائی ستمکار، جبار، جلاد، خلاصه دشمنِ آزادی و حقوق مردم بودند. زرپرست، زردوست، قدرت‌طلب، متجاوز و مستبد به‌شمار می‌رفتند، که به‌رهبری اموی‌ها و مظهرش معاویه شناخته شده‌اند.[1]

---

۱. دربارهٔ این سه گرده با افرادی که مربوط به‌آن بیعت‌شکنان و منحرفان از دین بیرون شدگان ابوایوب

پیامبر در خطبه غدیر با نصب علی امیرالمؤمنین به‌جانشینی این سه شر دنیای اسلام را می‌شناساند، بنی‌امیه‌ای را که به‌اسلام اعتقاد ندارند «قاسط» می‌نامد، خیانتکارانی را که علیه علی و حکومتِ حق او شمشیر می‌کشند «ناکث» می‌خواند و آن عوام مقدس مآبِ عابدِ زاهد شب‌زنده‌دارِ متعصبِ شدید مذهبی را «مارق» نام می‌گذارد یعنی «از دین به‌در رفته». این ساده‌لوحان متعصبِ کور و بی‌شعور که شرشان به‌ظاهر کمتر از شر «قاسطین» و «ناکثین» و ابزارهای تبلیغاتیِ شان است، علی امیرالمؤمنین را که در جبهه «قاسطین» و «ناکثین» پیروز بود، همین‌ها درهم می‌شکنند، همین مردمان خرمقدس، علی را به‌گناه و حتی کفر متهم کردند، همین خر مقدس‌ها و تیپ‌های عابد و حافظ قرآن و به‌ظاهر مذهبی سفت و سخت از سقوط پایگاه دشمن مانع شدند، برای مسلط شدن بنی‌امیه برسرنوشت اسلام زمینه‌سازی می‌کردند.

بالاخره، علی مرتضی را که آخرین شانس مردمِ مظلوم و بشریت محکوم و انقلاب عدالتخواه جهان بوده به‌عنوانِ حمایت از اسلام و صلاح مسلمین و رضای خدا و ثواب آخرت به«خروج از دین و انحراف از راه خدا» منسوب می‌کنند. و خلاصه قهرمان بزرگی را که بعد از پیامبر اکرم با دلی پرخون سال‌ها در مظلومیت به‌سر برده، از همه معرکه‌های مرگبار غزوات با یهود و مشرکان فاتح بیرون آمده، از جبهه قاسطینِ نیرومند و ناکثین خطرناک سلامت بیرون آمده بود به‌دست یکی از همین «مارقین» شهید می‌شود.

علی
محرم اسرارِ من است

امیر سیدعلی همدانی حدیث بیست و پنجم را از سلمان فارسی سلام‌الله علیه روایت می‌نماید که می‌گوید: رسول خدا فرموده است «**لِكُلِّ نَبِيٍّ صَاحِبِ سِرّ و**

انصاری نیز اشاراتی دارد. تاریخ دمشق ابن عساکر جلد امام علی(ع): ۱۲۱۴/۳۰

صَاحِبِ سِرِّي عَلِيُّبْنِ أبيطالِبٍ»[1] برای هر پیامبری صاحب رازی است و صاحبِ رازِ من علی‌بن ابیطالب است.

حیف است اشاره نکرده بگذریم از جمله مواردی که حدیث‌سازان آن را الگو قرار دادند و جعل نمودند و نسبتش را به‌پیامبر اکرم دادند حدیث فوق است، در مقابلش ساختند: «لِكُلِّ نَبِي خَليلُ فِي أُمَّتِهِ وَ إنَّ خَليلي عُثْمانُبْنَ عفان» «لِكُلِّ نبيٍ رَفيقُ فی الْجَنَّةِ وَ رَفِيقي فِيهِما عُثْمانُ بْنَ عَفّان» اهل تسنن این دو را از جمله احادیثِ ساخته دست ابوهریره دانسته به‌ثبت رسانده‌اند که سندش ضعیف است.[2]

شناختِ حقیقت سرّ و اینکه چه کسی دارای آنست و چه کسانی قوهٔ درکِ اسرارِ صاحبان سرّ را دارا هستند ازجمله اهم موضوعاتی می‌باشد که می‌بایست در مباحثِ مربوط به‌شؤنِ آسمانی آل بیت وحی به‌آن پرداخت. زیرا عالیترین جایگاه سرّ که از دایرهٔ خصوصیت‌های زندگی بیرون است و جنبهٔ پنهانی‌های شخصی افراد را ندارد بل در معرفةالائمه [← معرفةالله] شأنی را به‌خود اختصاص داده می‌باشد. به‌تعبیر دلنشین پیر و مراد و مرشدِ بزرگوارِ ما قدس‌الله روحه‌العزیز «دانشِ ولایت و شناسایی تمام جزئیات آن که اتمام نعمتِ الهی یعنی کمال دین محمدی برای انسانِ مؤمن به‌اسلام است[3] شریف و دقیق و مشکل به‌شمار می‌رود و معرفت به‌آن لطیف و در عین حال مبهمِ پیچیده است.»

در شرحِ آن کلامِ مبارک که طبیب الهی و حکیمِ امراض باطنیِ اهلِ سلوک فرمود باید اضافه کنم ارزش این دانش از آنجا ظاهر می‌شود که برتری انسان بر ملائکه به‌پذیرفتن امانت الهی معین و مشخص می‌گردد چنانکه امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «إنَّ اللهَ عَزَّ إسْمَهُ عَرَضَ وَلاٰيَتَنا عَلَىَّ السَّمٰواتِ وَالْاَرضِ...»[4] و جز انسان

---

۱. در فردوس الاخبار به‌اینصورت دیده نشد لکن در ج ۲ ص ۵۶۱ صٰاحِب سرّی علی‌بن ابیطالب آمده است.

۲. جامع‌الصغر از انتشارات دارالفکر بیروت: ۴۱۶/۲

۳. آیهٔ مبارکه الیوم اکملت لکم... دلالت بر این دارد.

۴. یعنی: «خدای عزالله ولایت ما را بر آسمان‌ها و زمین...» (مستدرک الوسائل: ۲۱۲/۱۰ عرضه داشت

نپذیرفت. در اینصورت ولایت همان امانت الهی است که حضرت علی‌بن موسی الرضا[1] علیه‌السلام هم به‌آن اشاره دارند می‌فرمایند: «**الْأَمٰانَةُ الْوِلاٰيَةِ**» امانت ولایت است.[2]

بگذریم در بیان معنای سرّ فرموده‌اند هر حقیقتی دارای سرّی است که به‌جهت بطون آن تعلق دارد طریحی صاحب مجمع‌البحرین لغت‌شناس معروف می‌گوید: «سرّ امری است که پنهان شود از غیر و از همین باشد هذا من سرّ آل محمد» و این همان است که درباره‌اش «صعب و مستصعب» گفته‌اند که به‌اسرار آن، اسرارِ ربوبیت ظاهر شده است. جماعتی از عرفا بر این عقیده‌اند: «سرّ لطیفه‌ایست از لطایف روحانیه محل مشاهدات چنانکه روح لطیفه‌ایست نورانیه محل محبت و دل لطیفه‌ایست ملکوتیه محل معرفت.» خلاصه باید بدانیم سرّ آنست که جز خدا و بنده کسی بر آن مطلع نباشد زیرا امانت الهی [← ولایت] را بنده پذیرفته است.

آن‌هائی که سرّ را از ذوات و اعیان شمرده‌اند مانند صاحبِ نفایس‌الفنون بعضی از ایشان گفته‌اند سرّ بالاتر از روح و قلب است و بعضی هم براین عقیده‌اند که بالاتر از قلب و پائین‌تر از روح است چنانچه قلب در نزد طایفه اول بالاتر از نفس و پائین‌تر از روح است. صاحبِ معارف هم عقیده داردکه «سرّ امری ورای روح و قلب نیست، سببِ قصور و اشتباه کسانی که سرّ را فوقِ روح دانسته‌اند آنست که چون در روح بعد از استخلاص کلی از تعلقات قلبی و نفسی وصفی زاید بر معهود یافتند خیال کردند که سرّ عین دیگری است و رای روح. و متفطن نشدند بر اینکه آن همان روح است متصّف به‌وصف غریب و سبب اشتباه.

طایفه دیگر که سرّ را در تحت روح و در فوق قلب دانسته‌اند آنست که از برای قلب در نهایت احوالش که بالکلیه از ذُلّ استرقاق نفس آزاد گردد و از تعلقات هوای نفسانی و تشبهات وساوس شیطانی خلاصی یابد، وصف غریبی یافتند گمان

---

۱. امشب ۱۷ / بهمن / ۱۴۷۹ مطابق ۱۱ / ذیقعدة / ۱۴۲۱ ساعت ۴ صبح روز ولایت آن ذات اقدس است.

۲. بحارالانوار: ۲۸۰/۵۷

می‌کردند که ذات دیگری است برای دل و ندانسته‌اند که او عین دل است ولیکن وصفی پیدا کرده است.» و بعضی دیگر از عرفا گفته‌اند که «سرّ معنای لطیفی است مکنون در ضمیر روح. عقل را تفسیر آن متعذر و یا در سُویدای دل و زبان را تعبیر از آن متعسّر. همچنانکه زبان ترجمان و معتبر دل است عقل ترجمان روح و مفسر سرّ او است و هر معناکه از برای روح از غیب منکشف شود و به‌نظر عیان او را مشاهده کند و خواهد که به‌طریق مکالمه و محادثه با دل درمیان نهد عقل که ترجمان اوست واسطه شود و تفسیر آن با دل تقریر کند...

... بگذریم که نقلِ تمام مطالبِ صاحب معارف، شرح می‌طلبد، مطلب می‌آورد بر حجم رساله افزوده می‌شود، به‌همین لحاظ با نقلِ نظرِ مبارک عالم محقق و نحریر مدقق قاضی سعید قمی که در شرحِ حدیث «غمامه» توسط مرازم روایتی از صادق آل محمد مطلبی را بیان داشتند آنچه را در نظر داریم شکل می‌دهیم می‌نویسد امام صادق فرموده‌اند: «**إنَّ أمْرَنٰا هوالحق وحق الحق و هوالظاهر و باطن الظاهر و هوالسرّ و سرّ السرّ و سرّ المستسرّ و سرّ مقنّع به‌سرّ بالسرّ**» یعنی: «به‌درستی که امر ما اوست حق و حقِ حق و اوست ظاهر و باطنِ ظاهر، و او است سرّ و سرِّ سرّ، و سرّ امر مستسرّ و سرّ مقنع بسرّ» و در همان کتاب مروی است که فرمود: «**أمْرَنٰا سِرٌّ لاٰ يُفيدُهُ إلاّ سِرّ و سِرّ عَلیٰ سرٌّ، وَ سِرٌّ مُقَنَّعٌ بِسِرٍّ**» یعنی: «امرماسرّی است که افاده نمی‌کند او را مگر سرّ و سرّی است بر وفق سرّ و سرّی است مقنع بسرّ»

که «سرّ مقنع به‌سرّ» همان معادن علم و موضع سرّ الهی و مخزن کلمات الله تعالی و کنوز رحمن هستند که فوق مراتب گویند از عقول و نفوس کلیه و جزئیه و مراتب طبیعت از آغاز تا آخر تنزلات و تطورات وجودند مادون خالق و رب، مافوق مخلوق و مربوب. مرتبتی ناموس دهر، مبلی السرّائر حضرت صاحب الامر والعصر والزمان عجل‌الله تعالی فرجه شریف در توقیع مبارک از ماه رجب به‌آن تصریح فرموده‌اند: «لٰا فَرْقَ بَيْنَکَ وَ بَيْنَهٰا إلّا أنَّهُمْ عِبٰادُکَ وَ خَلْقُکَ» جدائی میان تو و آن‌ها

نیست جز آن که آن‌ها بندهٔ تو و آفریدهٔ تو اند.»[۱]

حضرت امام باقر علیه‌السلام نیز در روایتی سرّ الهی را ولایت دانستند که به‌ذواتِ معصومین سپرده شده است.

بگذریم آنچه مسلم است «امرنا» و «حدیثنا» و «سرّنا» که درروایات شرف صدور یافته از ناحیه معصومین علیهم السلام دیده می‌شود به«اسرار ما» تعبیر کرده‌اند، خصوصیات ولایت است که به‌فرمودهٔ امام صادق علیه‌السلام «هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر به‌آن ولایت»[۲] و به‌لحاظِ اعتبار خاصی که دارد از تمامی فروع دین بالاتر وقتی فروع به‌آن پذیرفته می‌شود[۳] یعنی اعمالِ عبادی شخصِ مسلمان اگر با ولایت نباشد هیچ گونه حیثیتی را دارا نیست. حال آیا می‌توان گفت آن قدرتی که موجب شده است درختی به‌فرمان رسول خدا از ریشه‌اش کنده شود به‌حضور رسول خدا برسد[۴] آن نیروئی که ردالشمس می‌نماید[۵] و در زندگی تمامی امامان شیعه به‌صورت‌های گوناگونی به‌مقتضای زمانِ صدور آن دیده شده است یا مرتبهٔ «**بِكُمْ فَتَحَ اللهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ**» خدا به‌وسیله شما آغاز می‌کند و ختم می‌نماید[۶] و نظیر این مراتب که از خواص ولایت می‌باشد، همان سرّالهی است که به‌اعتبار «**مَوْضِعُ سِرِّ**»[۷] آل محمد جایگاه اسرار خدایند می‌باشند.

و اگر همانطورکه فرموده‌اند حقیقت روح اعظم، خلیفة و مظهرِ جامع و حقیقت ولایت مطلقه، مرتبه خاتم نبوت روح‌الارواح و نورالانوار است نسبت به‌سایر مراتب ارواح و انوار، سرّ بلکه سرّالاسرار است. باید بپذیریم موقعیت پیچیدهٔ غیرقابل درک و فهم چهارده معصوم علیهم السلام سرّ است که جز همان ذوات

---

۱. اقبالِ سیدبن طاوس ۲. مستدرک الوسائل: ۲۱۲/۱۰

۳. اصول کافی: ۳۳/۳ بحارالانوار: ۲۳۰/۶۵ جامع‌احادیث الشیعه: ۴۳۴/۱ سفینةالبحار: ۶۹۱/۲

۴. نهج‌البلاغه فیض: ۸۸۵

۵. فضائل الخمسه: ۱۲۱/۲ و ۱۲۲، مجمع‌الزوائد: ۱۹۷/۸ ریاض النضره: ۱۷۹/۲

۶. زیارت جامعه کبیره دارای این مراتبِ خاص الخاص است.

۷. نهج‌البلاغه فیض الاسلام رحمة‌الله علیه: ص ۴۴

مقدسه بر آن واقف نیستند و اگر هم به‌خواص نظیر سلمانِ فارسی، کمیل‌بن زیاد نخعی، جابر جعفی و نظیر این نزدیکان افاضه کرده‌اند ظرفیت تحمل آن نیز از افاضات صاحبان ولایت بوده است که با شرط کتمانِ آن به‌ایشان سپرده‌اند، و پنهان‌داری آن را جهادِ در راه خدا دانسته‌اند[۱] افشاء کردن را خیانتی[۲] اعلام داشته‌اند که ایمان را از افشاءکننده سلب می‌کند[۳] مهمتر اینکه صاحبانِ اسرارِ امامان شیعه در فهم حقایق وجودی پیشوایان خود در یک مرتبه نبوده‌اند، میزان معرفت ایشان در یک سطح قرار نداشته است چنانکه از مشکاة ولایت وارد است: «لوعلم ابوذر مافی قلب سلمان من‌الحکمة یقتله» اگر ابوذر می‌دانست آنچه را که در دل سلمان است از حکمت‌ها هر آینه او را می‌کشت[۴] این همان مرتبتی است که در شب معراج جبرئیل با نزدیک شدن به‌آن «لودنوت انملة لاحترقت» اگر به‌قدر سرانگشت نزدیک شوم هرآینه می‌سوزم. گفت

این مرتبت اسراردانی یعنی موقعیت‌شناسی معصوم علیه‌السلام که دست یافتن به‌کنه آن غیر ممکنست زیرا اینان جلوهٔ تام خدایند و دست یافتن به‌کنه ذات نه تنها غیر ممکنست بل کفر می‌آورد. سلمان را به‌جائی و مرتبه‌ای رساند که مشکاة ولایت درباره‌اش فرموده‌اند: «ای ابوذر، به‌درستی که سلمان درگاه خداست در زمین هرکه او را بشناسد مؤمنست و هرکه او را انکار کند کافر است به‌درستی که سلمان از ما اهل بیت است»[۵]

در اینصورت شناسائی ذات اقدس معصوم علیه‌السلام برای افکار محدود و متناهی ما غیرممکن است. شهپر هیچ عقلی به‌دامن معرفت آن ذوات مقدسهٔ

---

۱. بحارالانوار: ۷۰/۷۲ «کِتْمٰانُ سِرِّنا جِهٰادُ فِی سَبیلِ اللّٰه»

۲. علی(ع) فرموده‌اند: «اِذٰاعَةُ سِرٍّ اَوْدَعْتُه غَدْرٌ» غررالحکم: ۴۰/۱

۳. امام صادق فرموده‌اند: «مَنْ اَذٰاعَ عَلَیْنٰا حَدِیثَنٰا سَلَبَهُ‌اللّٰهُ‌الْاَیمٰانَ» جامع احادیث الشیعه: ۵۴۷/۱۴، اصول کافی: ۷۳/۴ مرآت العقول: ۶۲/۱۱

۴. انوار جلیه: ۱۱۳ در حیات‌القلوب نیز در این زمینه وقایعی نقل شده است.

۵. انوار جلیّه: ۱۱۴

چهارده‌گانه که یک حقیقت هستند نمی‌رسد و طایر هیچ فکر و وهمی به‌اوج شناسائیشان بال و پر نمی‌گشاید همه از ادراک کنه ذات آنان عاجزند و از فهم معنی صفاتشان درمانده و ناتوان. تنها راهی که به‌گنج معرفتشان منتهی می‌شود تابش اشعه فیضِ ولایت است که انسان را به‌حریم ولایت راه داده مستفیض می‌نماید.

گر می‌برندت واصلی، گر می‌روی بی‌حاصلی
رفتن کجا، بردن کجا توفیقِ ربانی است این

و لذا در مورد کمیل‌بن زیاد نخعی با چنین عنایتی مواجه می‌شویم، آنجا که از مولایش دربارهٔ حقیقت سئوال می‌کند در جواب می‌شنود ترا با حقیقت چکار، ولی در پی آن پاسخ سئوالش را از قبله‌گاهش می‌شنود، بعضاً گفته‌اند که شایستهٔ این سئوال نبوده است و این مشکلی تولید می‌کند پس چرا جواب فرموده‌اند. در حالی که او وعاء رامی شناساند که ظرف برای این سئوال کوچک است سپس به‌عنایت بی‌علت ظرف را بزرگ می‌کند که مصداق بیت بالا است.

علی
اعلم امت من

در حدیث بیست و ششم سلمان فارسی می‌گوید حضرت رسول خدا فرموده‌اند: «أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.»[1] علی فرزند ابوطالب پس از من داناترین امتم می‌باشد[2].

مرتبت اعلمیت که عنوانِ افضلیتِ شخص را نسبت به‌غیر می‌رساند اگر در حیطهٔ تخصص موضوعی باشد، فرد اعلم و افضل از شخصیت‌های عالی‌رتبه

---

۱. فردوس الاخبار: ۴۵۱/۱ ش ۱۴۹۴

۲. این روایت در الغدیر ۹۶/۳۰ کنوزالحقایق: ۲۳/۱ صراط‌المستقیم بیاضی ۱۰/۲۰ کشف الیقین ۵۰ و فرائدالسمطین ۹۷/۱ دیده

علمیِ آن تخصص به‌شمار می‌رود و برای بیشتر آشنا شدن با منظورمان باید به‌مراتب پیشوایان دینی که به‌نام مرجع شناخته می‌شوند اشاره کنیم. تمامی نواب عامهٔ حجةبن الحسن‌العسکری ارواحنافداه در باب تقلید در امور فروع دین تبعیت از رأی اعلم را واجب دانسته‌اند[1] و این حتی در سایر امور نیز از ناحیه آدمی مورد توجه قرار می‌گیرد، هرچند برای پزشکان عنوان اعلمیت و وجوبِ رجوع به‌او مطرح نیست ولی وقتی انسان نیازِ رجوع به‌متخصصی در رشته‌ای پیدا می‌کند می‌کوشد به‌فهیم‌ترین، دانشمندترین، باتجربه‌ترین فردِ آن رشته رجوع کند.

در چنین مرتبه و موقعیتی رسول خدا نسبت به‌علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند: «اَعْلَمُ اَهْلِ اَلْمَدینةِ بالْفَرائِضِ عَلِیُّبن اَبیطالِبٍ»[2] علی‌بن ابیطالب داناترین مردم مدینه به‌علم فرائض [← فقه] می‌باشد. در معنا چون دنیای اسلام برای رفع نیازهایش باید به‌مرکز اسلامی رجوع نماید در حقیقت ارجاعِ به‌اعلم مردم مدینه داده شده است و رجوع به‌غیرِ آن بزرگوار مراجعه به‌غیر اعلم می‌باشد. یا فرموده‌اند: «اَعْلَمُ بِالسُّنَّةِ وَالْقَضاء بَعْدِی عَلِیُّ بْنِ اَبیطالِبٍ»[3] داناترین کس به‌سنت و قضاء و حکومت پس از من علی‌بن ابیطالب است. یا فرموده‌اند: «اَقْضیٰ اُمَّتِی وَ اَعْلَمُ اُمَّتِی عَلِیّ»[4] بهترین قاضی و داورِ امت من و عالمترین آنان [← اعلم] علی است.

لکن نبی‌اکرم علاوه بر این اشاره‌ها و گوش‌زدها نسبت به‌علی مرتضی امیرالمؤمنین گونه‌ای فراتر از آنچه متذکر شدیم اشاره نموده‌اند برای نمونه فرموده‌اند: «اَقْضیٰ اُمَّتِی عَلِیُّ»[5] علی قاضی‌ترین امت من است.

بلکه پردهٔ غیب وجودِ علی امیرالمؤمنین را بیشتر بالا زده فرموده‌اند: «عَلِیُّ بْنِ

---

۱. البته افرادی از فقهاء نظیر آیةالله العظمی حاج‌سیدمحمدرضا بروجردی رحمةالله علیه بوده‌اند که رجوعِ غیر اعلم را جائز دانسته‌اند.

۲. فضائل الخمسه: ۲/۲۴۵

۳. مناقب ابن شهرآشوب: ۲/۳۳

۴. امالی صدوق: ۵۴۸

۵. الغدیر: ۳/۹۶

اَبیطالب اَقْدَمُ اُمَّتِی سِلْماً وَ اَکْثَرُهُمْ عِلْماً وَ اَصَحُّهُمْ دِیناً وَ اَفْضَلُهُمْ یَقیناً وَ اَحْلَمُهُمْ حِلْماً وَ اَسْمَحُهُمْ کَفاً وَ اَشْجَعُهُمْ قَلْباً وَ هُو اَلْاِمٰامُ وَاَلْخَلیفَةُ بَعْدِی»[1] علی فرزند ابوطالب از نظر اسلام از همهٔ امت من مقدم‌تر و علمش از همه بیشتر و دینش از همه صحیح‌تر و یقینش از همه برتر و حلمش از همه فزونتر و او از همه بخشنده‌تر و از همه کس شجاع‌تر است، او امام و جانشین پس از من است. یعنی تفهیم کرده‌اند خلیفه و جانشین پیامبر در تمامی ادوار و اعصار باید در تمامی اموری که به‌آن اشاره نموده‌اند از همه و همه مقدم باشد که اعلم محسوب می‌شود.

و این بی‌نیازی علی از همه و نیازمندی همگان به‌او، به‌لحاظِ دانستنی‌های انحصاری آن وجودِ نازنین است امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «فِی کِتٰابِ عَلیٍّ کُلَّ شیْیٍ یُحْتٰاجُ اِلَیْهِ حَتّیٰ اَرْشِ الْخَدْشِ وَ الْاَرْشِ»[2] درکتاب امیرالمؤمنین هر چیزی که مورد احتیاجِ مردم است وجود دارد حتی ینه خراش.

همین دلیل فقر همه در مقابل استغنای علی علیه‌السلام می‌باشد و مهمتر اینکه مشکاة ولایت آنجا که می‌خواهند به‌موقعیت خود اشاره کنند می‌فرمایند: «هٰذاالکِتٰابُ اَللهِ اَلصّامِتُ وَ اَنَا کِتٰابُ اَللهِ اَلنّاطِقُ»[3] این کتاب [← قرآن] کتابِ خاموش خدا است و من کتابِ گویای خدایم. یعنی همانطور که کلِ نیازهای بشری در قرآن آمده است و آخرین کتابِ آسمانی چیزی را فرو نگذاشته علی امیرالمؤمنین که قرآنِ ناطق است، همان موقعیت را دارد هرچه بخواهید در او هست، زیرا همانطور که عبدالله‌بن مسعود هم گفته است علم ظاهر و باطنِ قرآن نزد آن ذات اقدس می‌باشد[4] و لذا به‌جهت چنین موقعیتی رسول خدا فرموده‌اند: «سَبَقَ کُلَّ جَمٰاعَةٍ وَ تَعٰالی کُلَّ فِرَقٍ»[5] با این علم از همه سبقت گرفته و برتر از تمام توده‌ها است. و این به‌جهت شنیده‌هائی است که از پیامبر اکرم شنیده‌اند مهمّ اینکه فراموش ننموده‌اند

---

۱. امالی صدوق: ۸
۲. جامع احادیث الشیعه: ۱۳۳/۱
۳. وسایل: ۲۰/۱۸
۴. فضائل الخمسه: ۲۳۷/۲ حلیةالاولیاء: ۶۵/۱
۵. بحارالانوار: ۱۴۵/۴۰

که خود می فرماید: «فَمٰا سِمْعتُ شَیْئاً مِنْ رَسُولِ اَللهِ وَ سَلَمَّ فَنَسیُتُه» چیزی از رسول خدا نشنیدم که آن را فراموش کنم.[۱]

علی ساقی کوثر

حدیثِ بیست و هفتم سلمان می‌گوید رسول خدا فرمود: «**أوَّلُکُمْ وُرُوُداً عَلَی اَلْحَوْضِ اَوَّلُکُمْ اِسْلاماً عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ**»[۲] نخستین کسی از شما که بر حوض وارد می شود علی بن ابیطالب است که اولین مسلمان بود.

این روایتِ انتخابیِ عارفِ بیدارگرِ قبله حضرتِ امیر سیدعلی همدانی علاوه برسندی که جناب ایشان داده‌اند در سایر مسانید روائی اسلامی عنوان شده است[۳]. کوثر نهری است تحت عرش[۴]، منبعِ اصلی آن درختِ سدرةالمنتهی[۵] استکه در بهشت[۶] از او آب[۷] به‌حوض النبی[۸] می ریزد.

طول و عرضش به‌فاصلهٔ میانِ مشرق و مغرب، عمقش هفتاد هزار فرسخ[۹] دو نهر از بهشت در آن سرازیر می شود یکی از تنسیم و دیگری از آب زلال گوارا[۱۰] آبش سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل است[۱۱] پیاله‌های اطراف آن به‌شمارِ ستارگان آسمانی می‌باشد هرکس جرعه‌ای از آن بنوشد هیچگاه تشنه نمی‌شود[۱۲] در آن کبک[۱۳] یا بنابر قولی مرغانی سبزرنگ باگردن‌هایی چون‌گردنِ شتر[۱۴] دیده‌می شوند:

---

۱. فضائل الخمسه: ۲۷۲/۱
۲. فردوس الاخبار: ۷۲/۱ ش ۹۵
۳. تاریخ بغداد: ۸۱/۲ محاضرةالاوائل: ۱۴۷. تاریخ ابن عساکر جلد امام علی: ۸۲/۱ و ۸۵
۴. تفسیر فرات کوفی: ۶۰۹/۲
۵. تفسیر ابوالفتوح رازی: ۱۸۷/۱۲ تفسیر گازر: ۴۶۱/۱۰
۶. تفسیر سمرقندی: ۵۱۹/۳ تفسیر جلالین: ۷۸۶ و اکثر تفاسیر شیعه و سنی که نقلش غیرممکنست
۷. تفسیر ابوالفتوح رازی: ۱۸۷/۱۲
۸. تفسیر بیان السعاده: ۲۷۷/۴
۹. تفسیر روح‌المعانی: ۲۴۴/۳۰
۱۰. تفسیر صافی: ۳۰۱/۵
۱۱. تفسیر روح‌البیان: ۵۲۴/۱۰ تقریباً بیش از چهارده دوره تفسیر از شیعه و سنی ملاحظه شد که همه به‌این خصوصیت اشاره کرده بودند، نقلِ همهٔ آن‌ها به‌درازا می‌کشید.
۱۲. محجةالبیضاء ۳۵۲/۸
۱۳. تفسیر مجمع‌البیان عربی: ۸۳۶/۹

که صاحب آن حوض علی امیرالمؤمنین است[۱۵] چون این نهر برای علی مرتضی و محبین او بعد از رسول خداست[۱۶] حضرتش دوستان خود را می‌آشامد و دشمنانش را تشنه به‌دوزخ می‌فرستد.[۱۷]

این عطای الهی در بهشت[۱۸] که در آخرت به‌صورت نهر و حوض و در دنیا به‌صورتِ[۱۹] علی‌بن ابیطالب یا فاطمه زهرا[۲۰] به‌جای فرزندان پسرِ رسول خدا[۲۱] ابراهیم[۲۲] فرزندِ ماریه قبطیه یا بنابر قولی عبدالله[۲۳] یا طاهر[۲۴] فرزندانِ حضرت خدیجهٔ کبری ام‌المؤمنین علی الاطلاق که به‌پیامبر اکرم نیش می‌زدند و نسبت «ابتر» می‌دادند[۲۵] عنایت شد.[۲۶]

چون روزِ قیامت شود منادی با صدای بلند جار زند علی‌بن ابیطالب کجاست؟ مرتضی علی کجاست؟، علی در حالی که دو قطیفهٔ سبز پوشیده و عصائی از درختِ طوبی به‌دست دارد وارد می‌شود، به‌حضرتش گویند، کنارِ حوض[۲۷] که محل دیدارِ رسول خدا و قرآن و عترت است[۲۸] بایست هرکس را بخواهد بنوشاند و

---

۱۴. تفسیر فخر رازی: ۱۲۴/۳۱ ۱۵. امالی صدوق: ۶۱

۱۶. تفسیر اثنی عشری: ۳۴۸/۱۴ ۱۷. تفسیر ابن عباس: ۶۰۲ تفسیر گازر: ۴۶۱/۱۰

۱۸. فتح‌القدیر: ۵۰۳/۵ تفسیر ابن عباس: ۶۰۲ تفسیر الوجیز و معجم معانی القرآن: ۶۰۴ تفسیر طبری: ۴۱۹/۱۵ تفسیر ابن کثیر: ۵۹۵/۴ ۱۹. تفسیر بیان‌السعاده: ۲۷۷/۴

۲۰. دانشنامهٔ قرآن: ۱۹۰۹/۲

۲۱. تفسیر صافی: ۳۸۲/۵ تفسیر روانِ جاوید: ۴۴۳/۵

۲۲. بحارالانوار: ۱۶/۸ تفسیربرهان: ۵۱۵/۴ تفسیر روح‌المعانی: ۲۴۸/۳۰ تفسیر قرطبی: ۱۲۲/۲ تفسیر جلالین: ۷۸۵

۲۳. تفسیر مجمع‌البیان: ۸۳۶/۹ تفسیر گازر: ۴۵۸/۱۰ تفسیر فتح‌القدیر: ۵۰۴/۵ تفسیر اثنی عشری: ۳۴۷/۱۴، تفسیر جوامع‌الجامع: ۵۵۳ تفسیر کشف الاسرار: ۶۳۹/۱۰ تفسیر بیان السعاده: ۲۷۸/۴ تفسیر قرطبی: ۲۲۲/۲۰ تفسیر روح‌المعانی: ۲۴۸/۳۰ ۲۴. تفسیر حسنی: ۱۳۸۹.

۲۵. تفسیر تبیان: ۴۱۸/۱۰ تفسیر گازر: ۴۵۹/۱۰ تفسیرروان جاوید: ۴۴۴/۵ تفسیر کشاف: ۲۳۷/۴ تفسیر در المنثور: ۴۵۲/۶ ۲۶. بحارالانوار: ۲۱/۸

۲۷. بحارالانوار: ۲۵/۸

۲۸. احتجاج طبرسی: ۳۲ فرائد السمطین: ۱۴۳/۲ و ۱۴۴ حلیةالاولیاء: ۳۵۵/۱ صواعق المحرقه: ۷۵

هر که را خواهد از نوشیدن [آبِ حوضِ کوثر] باز دارد[۱]. در این جایگاه علی امیرالمؤمنین کسانی از امت رسول خدا را که به‌ولایتِ با امامت معتقد بوده‌اند سیراب می‌سازد[۲] و اهل ولائی که گناهی مرتکب شده‌اند شفاعت می‌نماید[۳] تا بتوانند از آن آب رفع تشنگی کنند.

در حالی که علی مرتضی امیرالمؤمنین به‌سقایت دوستان خود و اهلبیت پیامبر اکرم اشتغال دارند، رسول خدا نیز هریک از پیامبران که از حضرتش آب بخواهند سیرابشان می‌کند[۴] و یارانی را که به‌فرمودهٔ خدای تعالی بعد از پیامبر کارهایی کرده‌اند [مانند غصب خلافت][۵] و چه حوادثی [از قبیل آتش زدنِ به‌خانه فاطمه زهرا[۶]] انجام داده‌اند[۷] یا دست به‌تغییر زدند یعنی ولایت را تغییر دادند از خلافت جدا کردند[۸] از کنارِ حوض دور می‌نمایند[۹].

مالک معتقد است وقتی پیامبر اکرم به‌بهشتی بودنِ شهداء اُحد اشاره می‌نمودند ابوبکر دربارهٔ غیر آنان جویا شد حضرت به‌حوادثی که بعد از رحلتشان به‌وسیله عده‌ای به‌وقوع می‌پیوندد و موجب می‌شود اینان از بهشت محروم شوند اشاره

← بحارالانوار: ۱۲۶/۲۳

۱. بحارالانوار: ۲۵/۸

۲. بحارالانوار: ۲۱۹/۳۹

۳. علم‌الیقین: ۶۰۳/۲۱

۴. کنزالعمال: ۴۳۲/۱۴

۵. کنزالعمال: ۴۳۴/۱۴ صحیح بخاری: ۱۵۱/۸

۶. لسان‌المیزان: ۲۶۸/۱ ملل و نحل: ۵۷/۱، انساب الاشراف: ۵۸۶/۱ عقدالفرید: ۱۳/۵، الوافی بالوفیات: ۳۴۷/۵، الکنی والالقاب: ۲۱۹/۳۰، تاریخ ابوالفداء: ۱۶۴/۱۰ تاریخ طبری: ۲۰۲/۳ اعلام النساء: ۱۱۴/۴ نهج‌الحق و کشف الصدق: ۲۷۱ تاریخ یعقوبی: ۱۰۵/۲ تاریخ ابن شحنه در حاشیه الکامل: ۱۶۴/۷، اثبات‌الوصیه: ۱۲۳ قرةالعین: ۷۸ تلخیص الشافی: ۷۶/۳ بحارالانوار: ۱۹/۵۳ ـ ۱۸ مرآة العقول: ۳۲۰/۵ نوائب الدهور: ۱۹۴ سلیم‌بن قیس کوفی: ۱۳۴، احقاق الحق: ۳۷۳/۲ دلائل الامامه طبری: ۲۴۲ کامل الزیارات: باب ۳۳۴/۱۰۸، امالی صدوق: مجلس ۲۴ کامل بهائی از عمادالدین طبری: ۳۱۳، الامامة و السیاسه: ۱۳/۱، ۱۴، الریاض النضره: ۱۵۶/۱، البدایةوالنهایه: ۲۸۹/۵ روضةالمناظر: ۱۱۳/۱۱، شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۳۴/۱ قدیم ۵۶/۲ طبع جدید.

۷. جامع‌الاصول ابن اثیر: ۱۱۹/۱۱

۸. ارشادالساری: ۳۴۰/۹

۹. صحیح مسلم: ۱۸/۴

می‌نمایند[۱] سپس می‌فرمایند مگر سه نفر مقدادبن اسود، ابوذر غفاری، سلمان فارسی که مانند آنان به‌کفرِ باطنی گرفتار نیامده بودند و مرتد نشدند[۲] و چون معتقدانِ به‌ولایتِ با امامت به‌شمار می‌رفتند به‌تعبیر ابن شهرآشوب که در تفسیر «وَ سَقٰاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً»[۳] از دستِ مبارک رب [آقای آنان علی‌بن ابیطالب][۴] از کوثر می‌نوشند[۵].

اینجاست که معنای کلام نبوی خطاب به‌علی‌بن ابیطالب به‌ظهور می‌نشیند «لَوْلاٰکَ لَمٰا عُرِفَ الْمُؤمِنُونَ مِنْ بَعْدِی»[۶] اگر تو نبودی اهل ایمان بعد از من شناخته نمی‌شد.

علی
مانند قل هوالله احد است

حدیث بیست و هشتم حذیفه می‌گوید رسول الله فرمودند: «مَثَلُ عَلِیُّ بْنِ اَبیطالِبٍ فِی آلناس، مَثَلُ قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدُ فِی الْقُرآنِ»[۷] مَثَل علی فرزند ابیطالب در میانِ مردم مانند (مفهوم) قل هوالله است در قرآن[۸]

وقتی احادیثِ نبی‌اکرم پیرامون شخصیت استثنائی علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام به‌صورتِ موضوعی از میان روایاتی که موجود است طبقه‌بندی شود، به‌این سبک و سیاق برخورد می‌کنیم که حضرت ختمی مرتبت، منزلت و رتبتِ رهبری سیاسی و مرجعِ فقهی بعد از خویش را با نظیر و همانند قرار دادن خصوصیتش با خصوصیت‌های الهی شخصیتی بی‌همتا می‌شناساند مانند روایتی که عارف

---

۱. موطا: مالک: ۳۰۷ باب شهداء فی سبیل‌الله ۲. اختصاصِ مفید: ۶
۳. دهر: ۲۱ ۴. مناقب ابن شهرآشوب: ۱۶۲/۲
۵. دلیل آنکه «رب» به‌معنی سید و آقاست آیه «اذکرنی عنه ربک» (سورهٔ یوسف: ۴۲) می‌باشد که یوسف به‌یارِ زندانی خود موقع آزادشدنش گفت مرا نزدِ رب خود [آقایت] یاد کن.
۶. مناقب ابن مغازلی: ۷۰ ۷. فردوس الاخبار: ۴۲۳/۳ ش ۶۷۴۰
۸. روایت با تفاوتِ «فی هٰذِهِ الأیه» [در میانِ این امت] در مناقب ابن مغازلی: ۱۷۰ وارد می‌باشد.

بیدارگر قبله حضرت امیر سیدعلی همدانی نقل کرده است از تعمیم دادن موقعیت علی علیه‌السلام و همگانی کردنِ ولایت جلوگیری به‌عمل آورده است. و در کنار همین مرتبت متوجه می‌شویم او را به‌پیامبران همانند نموده‌اند و حتی در بعضی از روایات که قبلاً به‌آن‌ها اشاره داشته‌ایم علی مرتضی امیرالمؤمنین را جامعِ خصوصیت‌های پیامبران معرفی می‌کنند. می‌فرمایند: «یٰا عَلِیُّ اِنَّما مَثَلُکَ فِی هٰذِهِ الْاُمَّةِ کَمَثَلِ عیسیَ‌بْنِ مَرْیَمَ...» یا علی همانا مَثَلِ تو در این امت همانند عیسی‌بن مریم است[1]

و لذا می‌بینیم یهودان به‌آن حدّ در حق حضرتش دشمنی نشان دادند که به‌مریم مادرِ قدیسه‌اش بهتان زده متهمش کردند[2] و نظیر این دشمنی از ناحیه منحرفان و بیعت‌شکنان و از دین خارج‌شدگان نسبت به‌حضرت ابوطالب علیه‌السلام پدرِ بزرگوار و مؤمن و موحد و مقدسِ علی مرتضی در غیر امامیه دیده می‌شود.

و بعضاً پیامبر اکرم وصی و جانشین، داماد و ابن عم خویش را به‌بیت‌الله‌الحرام تشبیه کرده فرموده‌اند: «مَثَلُ عَلِیٍّ کَمَثَلِ بَیْتِ اللهِ الْحَرامِ یُزٰارُ وَ لاٰ یُزورُ»[3] مَثَلِ علی همانند خانهٔ خدا، کعبه معظمه است، زیارت می‌شود ولی به‌زیارت کسی نمی‌رود چه کلامِ لطیفی که برای اهل اشارت، بشارت‌ها در آن نهفته است، یعنی قداست علی همانند خانهٔ خدا می‌باشد، علی از حرمت و احترامی مخصوص به‌خود برخوردار است که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. علی باید در اعتقادات بعد از پیامبر اکرم قبله قرار گیرد و انحراف از سوی او به‌هر قصد و نیتی باشد به‌باطل رفتن و به‌خطا عمل کردن است.

هر عبادتِ صددرصد خالصی که علی مقتدا قرار نگیرد، بی‌اثر، آب در هاون کوفتن می‌باشد یعنی مسلمان را بری ذمه نمی‌کند. با این کلام می‌فهماند موقعیت

---

۱. بحارالانوار: ۳۲۲/۳۵

۲. فضائل الخمسه: ۱۲۸/۲ فردوس الاخبار ۴۰۸/۵ ش ۸۳۱۵ کشف الاستار: ۱۳۳/۳ مناقب بزار حدیث ۲۵۶۶

۳. بحارالانوار: ۸۴/۳۹

علی از چنان خصوصیتی برخوردار است که باید موردِ اتفاقِ امت اسلامی قرارگیرد و هیچ دسته و گروه با هر عقیده دینی و مشربِ سیاسی نباید در علی مرتضی اختلاف کنند.

این کلام نبوی حکایت از این می‌کند راهِ توحیدِ ناب فقط و فقط صراط علی‌بن ابیطالب است و فقط حضرت اوست که تبعیتِ بی‌قید و شرطش آدمی را به‌قربِ الهی می‌رساند و خدای تعالی پذیرای بنده خود با موقعیت بندگی می‌شود.

در همین راستای رسول اکرم تنها جانشین و وصی خویش علی‌بن ابیطالب را به‌عضوی از خود تشبیه کرده‌اند فرموده‌اند: «عَلِیٌّ مِنّی مِثْلُ رأسِی مِنْ بَدَنِی»[1] علی از برای من چون سرم برای بدن من است.

هرچند به‌ذوق و سلیقه‌ای برخاسته از معنویت ولائی می‌توان اوراقِ بی‌شماری را در شرحِ این کلامِ مبارک شیرازه نموده کتابی ساخت، ولی به‌همین مقدار نوشتن اکتفا می‌کنیم که اگر سر در بدن انسانی نباشد، حیاتی نیست. موجودیتی برای شخص نمی‌توان قائل شد رسول الله با این تشبیه به‌امتِ اسلامی تا آخرین غروب دنیا تفهیم کرده‌اند خدای بی‌ولایت، نبوتِ بی‌ولایت یعنی پیکرهٔ دیانتِ، بدون سر محسوب می‌شود و جسمی را می‌ماند که بدون سر است، اگر آدمی زاده‌ای بی‌داشتن سر جائی دیده شود، در فاصلهٔ اندکی متعفن می‌گردد باید فوراً او را که براثر نداشتن سر به‌صورتِ جسدی درآمده زیر خاک پنهان نمود [دفن کرد]. از تعالیم عالی اسلامی بدون ولایتِ با امامت کاری ساخته نیست و هرکجا دیده شود بی‌خاصیت بوده، بعد از مدتی برای شخصی که از آن نعمت بی‌نصیب است دل‌زدگی می‌آورد. اینجاست که بوی تعفن این وازدگی دینی استشمام می‌شود.

و امّا دربارهٔ روایتی که داستان علی امیرالمؤمنین را همانند داستان «قل هوالله‌احد» [← سورهٔ توحید] قرار داده است، می‌توان با استفاده از آرای مفسران که

---

۱. مناقب ابن مغازلی: ۹۲ مناقب خوارزمی: ۹۰ـ۹۱ فردوس الاخبار: ۸۹/۳ ش ۳۹۹۳ فیض القدیر: ۳۵۷/۴

قرآن‌شناسان عالی‌رتبه شیعه و سنی می‌باشند به‌موقعیت خاص الخاصِ علی امیرالمؤمنین در اسلام پی برد و آن وجود نازنین را آن طور که پیامبر خواسته‌اند شناخت.

۱ـ در آیات متعددی «الله» وجودِ خدا را خالِق آسمان‌ها و خورشید و ماه[1] کوه‌هایِ سر به‌فلک کشیده و نهرهای جاری، جفت آفریدن همه چیزِ روی زمین[2] می‌شناساند.

با کلام نبوی که علی‌بن ابیطالب را همانند «هوالله احد» معرفی کرده‌اند باید پذیرفت خلاقِ تمامی خصوصیت‌هایِ نابِ توحیدی که در زندگی معنوی انسان مانند همان مظاهر طبیعت است، از اسلامِ با ولایتِ علی مرتضی علیه‌السلام نصیب می‌شود واو که از این نعمتِ توام با رحمات و برکات الهی محروم است، درختی خشک را می‌ماند که قابل سوزاندن می‌باشد و بس. به‌سبک و سیاق کلامِ خواجه عبدالله انصاری می‌گوئیم: الهی به‌اوکه ولایتِ با امامتِ امامانِ شیعه را دادی چه ندادی. و به‌او که ندادی، چه دادی!

در این صورت هرکس با ولایت ائمه طاهرین محاذات قرار بگیرد و تابعِ بی‌چون و چرای علی و آلِ عزیزش باشد، بدون هیچ تردیدی به‌رتبت پیامبران دست یافته است و شاید بتوان کلام نبوی را اینجا به‌عنوان دلیل آورد که فرموده‌اند: «عُلَمٰا اُمَتِی کَأنبِیاء بَنِی إسْرائیلَ»[3] دانشمندان امت من همچون پیغمبران بنی اسرائیل‌اند. زیرا او که ولایتِ با امامتِ شیعه را دریافت بدون تردید به‌لب لباب اسلام دست یافته است و به‌علمی بارور شده که نور است از عرشِ وجود نازنین ولایت تجلی می‌کند تا در قلب سعادتمندی نزولِ اجلال نماید.

۲ـ آنجا که تعلیم می‌دهد سخنِ خدا را حق بدانیم و اینکه دانایِ نهان و آشکارِ خلق اوست[4] از همانند قرارگرفتن علی‌بن ابیطالب با «هوالله احد» مُلهم می‌شویم

---

۱. رعد: ۲
۲. رعد: ۳
۳. بحارالانوار: ۲/۲۲
۴. انعام: ۷۳

که آنچه مربوط به‌آن حضرت می‌شود و به‌وسیلهٔ پیامبر خدا ابلاغ گردیده تمامی حق است و کسی نمی‌تواند با توجیهاتِ شخصی که از هوای نفس و کید شیطان سرچشمه می‌گیرد آن را خدشه‌دار سازد و باید یقین داشته باشیم دانای نهان و آشکار خلق حضرت اوست که وصی پیامبر و خلیفه خداست و چنان‌که فرموده‌اند: «اگر پرده‌ها کنار روند چیزی بر دانستنی‌های من افزوده نخواهد شد.»[1]

۳ـ آنجا که خدا زنده‌کنندهٔ گیاهان بعد از فصلِ خزان [مرگ طبیعت] معرفی می‌شود[2] با الهام‌گیری از همانندی علی و «هوالله احد» به‌این حقیقتِ غیر قابلِ انکار بارور می‌شویم، آن ذاتِ نازنین الوجود همانند «هوالله احد» می‌تواند دلِ مُرده آدمی را به‌فیضِ اعتقادِ به‌ولای خود زنده کند. چنانکه نظیرش را در تاریخِ اسلام دیده‌ایم چگونه دل‌مُردگانِ فریب‌خوردهٔ دشمنانِ هم‌قسم آن حضرت وقتی از کینه و غرضِ القای عداوت به‌آل علی خالی شدند نامشان از تذکرهٔ اشقیاء به‌دفترِ اولیا انتقال یافته است.

۴ـ آنجا که به‌یکتائی خدا اشاره می‌شود[3] از روایت نبوی که داستان علی در اسلام را همانند داستان «هوالله احد» بیان می‌نماید، مُلهم می‌شویم موقعیت علی‌بن ابیطالب نیز در اسلامِ اصیل همتائی ندارد و کسی را نمی‌توان جایگزین او نمود تا اسلام و مسلمین از وجودِ علی امیرالمؤمنین بی‌نیاز شوند. وقتی فرموده‌اند: مَثَلِ او مَثَل قل هوالله احد است یعنی همانطور که خداوند در حیطهٔ خلاقیت و... نظیر و مانندی ندارد، برای علی‌بن ابیطالب نیز نمی‌توان در حیطهٔ خلافت و وصایت، ولایت و امامت نظیر و مانندی شناخت چنانکه در روایات زیادی از ناحیهٔ معصوم علیه‌السلام به‌این موقعیت انحصاری اشاره شده است.

۵ـ آنجا که فرموده‌اند خدا هرکسی را شرک آورد نخواهد بخشید[4] به‌ما گوشزد

---

۱. لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقیناً غررالحکم: ۱۰۸/۵

۲. عنکبوت: ۶۳

۳. آل عمران: ۱۸ بقره: ۱۶۳

۴. نساء: ۴۸

می‌نماید، اگر کسی در موقعیت شخصیتی که همانند «هوالله احد» است، دیگری را جایگزین نماید به‌ساحت ولایت شرک ورزیده و به‌طور حتم صاحب ولایت او را نخواهد بخشید.

۶ـ و آنجا که فرموده‌اند: «لَقَدْ کَفَرالَّذینَ قالُوا اِنَّ الله ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ اِلهٍ اِلاّ اِلٰهٌ واحِدٌ...»[1] آن کسانی که سه خدا قائل شدند [ـ اب و ابن و روح القدس] را خدا گفتند کافر گردیدند و حال آنکه جز خدای یگانه خدائی نخواهد بود.

با استفاده از کلام نبوی در حقِ علی مرتضی که فرموده‌اند همانند «قل هو الله احد» است باید معتقد بود آنان که غیر را بر علی ترجیح داده‌اند و دیگری را جایگزین حضرتش نموده‌اند به‌ولایت کافر گردیده‌اند. که مسلماً کافر به‌ولایت کافر به‌نبوت هم محسوب می‌شود.

۷ـ آنجا که به‌پیامبر خطاب می‌شود ابلاغ کن هرکس غیر از خدا را بپرستد مالک هیچ سود و زیانی نیست[2] به‌اعتبار روایت مورد نظر، چون علی مرتضی امیرالمؤمنین خلیفه بلافصل رسول خدا می‌باشد، هرکس غیر او را به‌خلافت و وصایت تعیین کند یا قبول نماید، به‌ضلالت کشیده شده است و مالک هیچ سود و زیانی نیست.

۸ـ آنجا که دستور است «هرگز با خدای یکتا شریک نیاورد که به‌خذلانِ ابدی مبتلا خواهی شد»[3] یعنی چون مرتضی علی همانند «قل هوالله احد» می‌باشد در زمانِ امامت و خلافتش برای او شریک قائل شوید به‌خذلانِ ابدی گرفتار می‌آئید.

۹ـ کریمه «فَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ واحِدٌ فَلَهُ اسْلِمُوا»[4] پس [بدانید که] خدای شما، خدائیست یکتا همه تسلیم فرمان او باشید. چون علی‌بن ابیطالب داستانش در اسلام نظیر و مَثَلِ داستان «هوالله احد» است یعنی او نیز امام و خلیفه و وصی و جانشینی می‌باشد که نظیر و مانند ندارد به‌او تسلیم شوید.

---

۱. مائده: ۷۳
۲. مائده: ۷۶
۳. اسراء: ۲
۴. حج: ۳۴

۱۰ـ آنجا که می‌فرماید: «هُوَ اللهُ الّذي لا اِلٰهَ اِلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحٰانَ اللهِ عَمّآ یُشْرِکُونَ...» اوست خدای یکتائی که غیر از او خدائی نیست سلطان مقتدر عالم، پاک از هر نقص و آلایش، منزه از هر عیب ناشایست، ایمنی‌بخشِ (دلهای هراسان) نگهبان جهان و جهانیان، غالب و قاهر بر همه خلقان با جبروت و عظمت بزرگوار و برتر (ز مدّ فکرت)، زهی منزه و پاک خدائی از هرچه بر او شریک پندارند.[1] چون پیامبر اکرم فرموده‌اند مثل علی‌بن ابیطالب در اسلام مَثَلِ «قل هو الله احد» است یعنی او نیزامامی یکتاست که بعد از پیامبر اکرم به‌غیر از او خلیفه و وصی و امامی نیست. پاک از هر نقص و آلایش، منزه از هر عیبِ ناشایست می‌باشد. که می‌تواند به‌جانهای ناآرام آرامش بخشد نگهبانِ میراثِ آسمانی پیامبر خدا باشد.

۱۱ـ و خلاصه چکیدهٔ آنچه می‌توان گفت را می‌باید، با در نظر داشتن فرمایش رسول خدا که مَثَلِ علی‌بن ابیطالب در اسلام مانند «قل هوالله احد» است مطرح کرد و جز همین نمی‌شود «علی امیرالمؤمنین از همهٔ عالم بی‌نیاز و همهٔ عالم به‌او نیازمند هستند».

ثواب یا علی
برابر ختم قرآن

حدیثی را که امیر سیدعلی همدانی از مسانید اهل سنت نقل کرده‌اند و علی‌بن ابیطالب مانند و مثل «قل هوالله احد» در قرآن دانسته ند. علامه مجلسی از سلمان فارسی چنین روایت نموده است: از محبوبم رسول خدا دربارهٔ علی شنیدم که می‌فرمود: «یا اباالحسن مثلک فی امتی مثل قل هو الله احد فمن قرأهامرة قرأ ثلث القرآن قرأ ثلث القرآن و من قرأ هامرتین فقه قرأ ثلثی القرآن و من قرأها ثلاثاً فقد ختم

---

۱. حشر: ۲۲

القرآن»[۱] ای ابوالحسن مَثَلِ تو در امت مانند قل هوالله احد می‌باشد هرکس یک مرتبه بخواند ثلث قرآن را تلاوت کرده و اگر دو مرتبه بخواند دو ثلث قرآن را تلاوت نموده، اگر سه مرتبه بخواند، قرآن را ختم کرده است.

طرح ثواب قرائت سورهٔ قل هو الله احد آنهم در پی اینکه می‌فرمایند مَثلِ علی در میان امت مانند قرآن است یعنی: یک مرتبه قرائت اسم علی معادل تلاوت ثلث قران می‌باشد دو مرتبه علی گفتن مساوی است با تلاوت دو ثلث قرآن و خلاصه سه مرتبه یا علی گفتن یک ختم قرآن است. به‌گفتهٔ محدثِ عارف مرحوم سید زین‌العابدین طباطبائی ابرقویی: «چه یک ختم قرآن بخوانی چه آنکه بگوئی یا علی در ثواب یکسان است»[۲] چنانکه در دوست داری علی امیرالمؤمنین هم فرموده‌اند «کذا انت یا علی من احبک بلسانه فقد احب ثلث الاسلام و من حبک بلسانه و قلبه فقد احب ثلثی الاسلام و من احبک بلسانه و قلبه و یدیه [بدنه] فقد احب الاسلام کلمه»[۳] هرکس علی را زبانی دوست داشته باشد ثلث اسلام را دوست دارد هرکس به‌زبان و قلب دوست داشته باشد دو ثلث قرآن را دوست دارد هرکس علی را به‌زبان و قلب و تمام وجود [← بدنه] یا دستهایش [= یعنی ثروتش را خرج علی نماید] دوست داشته باشد تمام اسلام را دوست دارد.

دوستی علی
ایمان و بغضش نفاق است

امیر سیدعلی همدانی عارفِ بیدارگر قبله درکتاب شریف «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» به‌حدیثِ بیست و نهم که می‌رسد از ابی‌درداء[۴] روایت می‌کند که رسول خدا فرموده‌اند: «عَلیٌّ بابُ عِلْمِی وَ مُبَیِّنٌ لِأُمَّتی ما أُرْسِلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِی حُبه

---

۱. بحار الانوار: ۳۱۷/۲۲ ذیل حدیث ۲ بنقل از امالی صدوق: ۲۱ و ۲۲

۲. ولایت متقین: ۲۳۴

۳. کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین: ۲۹۸

۴. در فردوس الاخبار به‌روایت از ابوذر است.

ایمان وَ بُغْضُه نفاق والنظر الیه رأفةٌ وَ مَوَدَّتُهُ عِبٰادَة»[1] علی دَرِ علم من است و پس از من رسالتم را برای امتم تبیین و روشن می‌کند، دوستی او ایمان و بغضش نفاق است. نظر به‌سوی او مهربانی و دوستی با او عبادت است.

قبلاً به‌نقشِ محبت اهل عصمت، پیشوایانِ آسمانی اسلام محمد و علی و فاطمه و امامانِ شیعه علیهم‌السلام در تقرب به‌خدا اشاره کردیم با روایات نبوی می‌توان مدعی شد رسول خدا چون بر ضمیر منافقان اِشرافِ کامل داشتندو می‌دانستند همین طور که قرآن را در مقابل حضرتش سنگرِ مخالفت با او قرار دادند، مانع شدند غدیر را به‌صورتِ وصیت مورد تأیید و تأکید قرار دهند و ندایِ شومِ منافقانهٔ «حسبنا کتاب الله» سر دادند در صورتی که واقف بودند قرآن اطاعتِ از نبی اکرم را اطاعت از خدا می‌داند...

... می‌دیدند همین فرصت‌طلبانِ قدرت‌طلب فردا محبت و دوستی پیامبر خدا را که ندارند چون اگر داشتند کودتا نمی‌کردند بهانه قرار داده می‌گویند مکفی از دوستداری خاندانِ وحی می‌باشد و لذا تأکید به‌محبت علی‌بن ابیطالب و آل او که اهل بیت عصمت و طهارت در حقیقت آل الله هستند نموده‌اند و درگذشته اشاره کردیم فرموده‌اند: «اوکه مدعی است مرا دوست دارد ولی مهری از علی‌بن ابیطالب در دل ندارد دروغ زنی بیش نیست.» برای اینکه تزویر و مکر مخالفی را که می‌خواهند پیامبر اکرم را سنگر سازند خنثی کنند فرموده‌اند: «هر که مرا دوست دارد باید دوستدارِ علی باشد»[2] به‌همین لحاظ در جابه‌جای دورانِ بعثت و هجرت فرموده‌اند: «مُحِبُّکَ مُحِبّی وَ مُحبّی مُحِبُّ آللهِ» دوستدار تو، دوستدار من و دوستدار من دوستدارِ خدا است[3] بلکه در روایات دیگری تعیین‌کنندهٔ سرنوشت قیامتی آدمی زادهٔ مسلمان را مهر و محبت علی مرتضی، تنها امیرالمؤمنینِ اسلام دانسته‌اند می‌فرمایند: «دوستدارِ علی، آن حضرت را در سه جا می‌بینند که با دیدن او خشنود

---

۱. فردوس الاخبار: ۹۱/۳ ش ۴۰۰۰
۲. الغدیر: ۲۷۹/۱۰
۳. تاریخ دمشق ابن عساکر مجلد امام علی(ع): ۱۸۹/۲

گردد عِنْدَالْمَوْتِ وَ عِنْدَ اَلصِّراطِ وَ عِنْدَ اَلْحَوْضِ به‌هنگام مرگ و هنگامِ عبور از صراط و درکنارِ حوض»[1] و جوازگذر از صراط که به‌حوض رسیدن است را به‌حُب علی امیرالمؤمنین دانسته‌اند[2] و خلاصه تمام سعادتمندی دوستدارِ علی علیه‌السلام را در این جمله خلاصه کرده‌اند: «یٰا عَلِیُّ طُوبیٰ لِمَنْ أَحَبَّکَ وَ صَدَّقَ بِکَ وَ وَیْلٌ لِمَنْ أبْغَضَکَ وَکَذَّبَ بِکَ»[3] یا علی خوشا حال آنکس که تو را دوست دارد و تصدیقت کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیبت نماید.

دقت کنید فرموده است «ترا دوست دارد و تصدیقت کند» یعنی اوکه ترا دوست دارد ولی در امر خلافت و وصایت که اختصاص داشتنِ رهبری سیاسی و مرجعیت فقهی به‌علی‌بن ابیطالب است، دیگری را بر حضرتش انتخاب نموده اگر علی را دوست دارد، او را تصدیق نکرده است بلکه تکذیب نموده و به‌فرمودهٔ پیامبر اکرم «وای بر او» مهمتر اینکه فرموده‌اند: «وَاِنَّ الشَّقِیَّ کُلَّ الشَّقِیّ حَقَّ الشَّقِیِّ مَنْ اَبْغَضَ عَلِیاً» تبهکار و بدبختِ کامل و حقیقی کسی است که دشمن علی باشد[4].

در این جایگاه که به‌کلامِ مبارک ختمی مرتبت می‌پردازیم به‌مفهومِ فرمایش امام صادق که می‌فرمایند: «وَهَلِ اَلْاِیمٰانُ اِلاّ الْحُبُّ وَالْبُغْضُ»[5] پی می‌بریم که دوستیِ اهلِ عصمت، ایمان است البته نه دوست داشتن در حدّ معمولی که همه جائی می‌باشد بل محمد و خاندان او را از خود و خاندان خویش بیشتر دوست بدارد زیرا پیامبر خدا فرموده‌اند «لاٰ یُؤمِنُ اَحَدُکُم حَتّیٰ اکُونَ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَالِدِهِ وَ النّاسِ اَجْمَعین»[6] هیچ یک از شما ایمان ندارد تا اینکه من به‌نزد او محبوب‌تر از فرزندانش و پدرش و همه مردم باشم.

می‌نویسند: «عبدالله‌بن هشام روایت کرده است با رسول الله همراه بودیم که آن حضرت دستِ عمربن خطاب را به‌دست گرفته بود. عمر عرض کرد: ای رسول خدا

---

۱. روضة‌المتقین: ۳۵۶/۱
۲. مناقب ابن شهرآشوب: ۱۵۶/۲
۳. مناقب ابن شهرآشوب: ۱۵۶/۲
۴. امالی صدوق: ۱۸۲
۵. سفینةالبحار: ماده حَبَ
۶. صحیح مسلم: ۶۷/۱

به‌خدا قسم تو به‌نزد من از همه چیز جز شخص خودم محبوب‌تری. پیغمبر فرمود: «لاٰ یُؤمِنُ اَحَدٌ حَتّیٰ اَکُونَ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ نَفْسِهِ» هیچکس ایمان نمی‌دارد تا اینکه من به‌نزد او از نفس وی محبوب‌تر باشم»[1]. در معنا می‌باید علی‌بن ابیطالب را هم از نفسِ خود بیشتر دوست داشته باشید زیرا در روایات زیادی پیامبر خدا فرموده‌اند: دوستدارِ علی، دوستدارِ من است.

با آنچه که نقل شد به‌یکی از علت‌های تشکیلِ سقیفهٔ بنی‌ساعده هم پی می‌بریم چون رسول خدا را بیش از خویش دوست نمی‌داشتند یعنی ایمان با آن‌ها عجین نشده بود برعلیه ارادهٔ خدا و پیامبر اکرم قد عَلَم کرده، مسیر اصلی و حقیقی خلافتِ اسلامی را تغییر دادند و زیربنای غم و گمراهی و اختلاف را بین امتِ پیامبر اکرم گذاشتند نه تنها قلب پیامبر اکرم را برای همیشه زخم‌دار نمودند بلکه به‌روزگارهای بعد دشمنانِ سوگند خوردهٔ اسلام را فرصت دادند تا از اختلاف بین مسلمانان سوءاستفاده نموده بر دنیای اسلام راه یابند و از مسلمین لااقل در حدّ بی‌تفاوت بودن که سکوت همراه می‌آورد برعلیه مسلمانان بهره‌برداری کنند. برای نمونه تهاجم وحشیانهٔ استکباری یهود را بر بیت‌المقدس و مسلمانان فلسطین و نظیر آن را اگر از نزدیک ندیده‌ایم ماجرایش را شنیده و فیلمهایش را مشاهده کرده‌ایم، این بدبختی از همان جائی و همان کسانی سرچشمه گرفته که خویش را بیش از پیامبر دوست داشتند.

و امّا دربارهٔ او که علی‌بن ابیطالب را چنان دوست داشت که مؤمن بود، باید به‌موارد مهمّی متوجه باشد و ازگرفتار شدن به‌مواردی که به‌این شرافت خدشه وارد آورد حذر کند نمونهٔ آن موارد را می‌توان درکلامِ علی امیرالمؤمنین شناخت، نوشته‌اند حارثِ اعور به‌امیرالمؤمنین عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین به‌خدا قسم من تو را دوست می‌دارم.» امام فرمود: «حارث به‌هوش باش! چون مرا دوست داشتی، با من مخاصمه نکن، مرا به‌بازی مگیر، با من ستیزه مکن، در دوستی با من شوخی

---

۱. تفسیر المیزان: ۲۲۵/۹

منمای، مقام مرا پست منما و با من هم‌سری آغاز مکن»[1].

پس آنان که بر سرِ خلافت با حضرتش مخاصمه کردند و در مورد خلافت اسلامی آن را به‌شورا گذاشتند آن بزرگوار را به‌بازی گرفتند، با او ستیزه کردند مقام آسمانیش را نادیده گرفتند، خلاصه با غصبِ خلافت، خویش را هم‌شأن و هم‌دوشِ علی‌بن ابیطالب قرار دادند، اگر هم بر فرضِ محال حضرتش را دوست داشتند چنان دوستداری نبودند که مورد توجه باشند.

البته باید به‌این مهمّ توجه داشته باشیم سفارشِ علی امیرالمؤمنین به‌حارثِ اعور به‌لحاظ موقعیت آسمانی ولایتِ حضرتش که تعیین‌کنندهٔ ایمان و کفر و در نهایت بهشت و دوزخ است بوده و لاغیر که امام باقر فرموده‌اند «حُبُّنٰا اِیْمٰانٌ وَ بُغْضُنٰا کُفْرٌ» دوستی ما خاندان نبوت ایمان و دشمنی ما کفر است[2] به‌همین اعتبارِ سرنوشت‌ساز بوده است که امام رضا از پدرانش خلاصه از علی امیرالمؤمنین و آن بزرگوار از حضرت رسول خدا روایت کرده‌اند: «نخستین چیزی که [درروز قیامت] از بندهٔ خدا پرسیده می‌شود، محبت و دوستی ما اهلبیت نبوت است»[3]

به‌جهتِ چنین موقعیت حساسی می‌باشد که امام کاظم علیه‌السلام فرموده‌اند: **«کُلُّ مَنْ تَقَدَّمَ اِلیٰ وِلاٰیَتِنٰا تأخَّرَ عَنْ سَقَرٍ، و کُلُّ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْ وِلاٰیَتِنٰا تَقَدَّمَ اِلیٰ سَقَرٍ»**[4] هرکس به‌ولایت و دوستی ما نزدیک شود از دوزخ دور گردد و هرکس (هرقدر) از دوستی و ولایت ما دور شود به‌دوزخ نزدیک خواهد شد.

و آیا دوستی رسول خدا کفایت از دوست داشتن و عشق ورزیدن به‌علی و آل او می‌نماید یعنی دوست داشتن پیامبر اکرم بدونِ محبت آل علی مساوی با ایمان می‌باشد؟ بدون هیچ تردیدی مکفی نیست زیرا فرموده‌اند: **«مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ یُحِبُّ النَّبِیَّ وَلاٰ یُحِبُّ الْوَصِیَّ فَقَدْ کَذِبَ، وَمَنْ زَعَمَ اَنَّهُ یَعْرِفُ النَّبِیَّ وَلاٰ یَعْرِفُ الْوَصِیَّ فَقَدْ کَفَرَ»**[5]

---

۱. خصال باب ستة: ۱۵۸
۲. اصول کافی: ۱/۳۵۵
۳. بحارالانوار: ۷/۲۶۰
۴. بحارالانوار: ۸/۲۷۲
۵. وسائل: ۱۸/۵۶۲

هرکس گمان کند که پیامبر خدا را دوست می‌دارد و وصی و جانشین او را دوست نمی‌دارد دروغ می‌گوید و هرکه پندارد حضرت پیغمبر را می‌شناسد و وصی و جانشین (او) را نمی‌شناسد محققاً کفر ورزیده است. و لذا می‌بینیم حضرتش دستِ امام حسن و امام حسین را گرفته می‌فرماید: «هر که مرا و این دو فرزند من و پدر [= علی] و مادرشان [= فاطمه] را دوست بدارد روز قیامت با من در درجهٔ من خواهد بود.»[۱]

این عشق‌ورزی به‌علی‌بن ابیطالب که گویای ایمانِ فرد است نه تنها بـه‌فرمودهٔ رسول خدا جوازِ عبور از پل صراط می‌باشد.[۲] یعنی بدونِ این اجازه نمی‌توانند[۳] از پلی که نازکتر از موی و برنده‌تر از شمشیر است عبور کند.[۴] بلکه به‌لحاظِ دوروئی و نفاق[۵] با صراط در دنیا که امام واجب الاطاعه است[۶] در جهنم سقوط می‌نماید. و مهمتر اینکه هر حسنه‌ای را آدمی‌زادهٔ مسلمان با خود به‌محشر می‌برد اگر با محبت علی و آل او که خاندانِ عصمت‌اند توام نباشد، فایده‌ای نخواهد بخشید زیرا رسول خدا فرموده‌اند: «وَالَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ» قسم به‌آن کس که مرا به‌حق مبعوث به‌رسالت نمود «لاٰ یَقْبَلُ اللّهُ مِنْ عَبْدِهِ حَسَنَةً» خدا هیچ حسنه‌ای را از بندهٔ خود قبول نمی‌نماید «حَتّی یَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِیِّ‌بْنِ اَبی طالِبٍ» تا اینکه اول از دوستی علی فرزند ابوطالب او را مورد پرسش قرار دهد»[۷] به‌جهتِ همین تأثیر مهّمِ دوست داشتن علی و آل او در سرنوشت اخروی امت بوده است که پیامبر اکرم به‌علی مرتضی می‌فرماید: «یٰا عَلِیُّ طُوبیٰ لِمَنْ أَحَبَّکَ وَ صَدَّقَ بِکَ یا علی خوشا به‌حال

---

۱. صحیح ترمذی: ۳۸/۲ تهذیب التهذیب: ۴۳۰/۱۰ کنزالعمال: ۲۱۷/۶ فضائل الخمسه: ۲۵۳/۱
۲. مناقب ابن شهرآشوب: ۱۵۶/۲ التفسیر نور الثقلین: ۲۲/۱ سفینةالبحار: ۲۸/۲
۳. تاریخ بغداد: ۳۵۶/۱۰ فضائل الخمسه: ۱۰۴/۳
۴. تفسیر برهان: ۴۷/۱ تفسیر صافی چاپ قدیم: ۲۰
۵. تفسیر برهان: ۶۴/۱
۶. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۲۰ معانی الاخبار: ۲۸ تفسیر برهان: ۵۰/۱
۷. مناقب ابن شهرآشوب: ۱۶۱/۲

آنکس که تو را دوست دارد و تصدیقت کند وَ وَیْلٌ لِمَنْ أبْغَضَکَ وَکَذَّبَ بِکَ و وای بر کسی که تو را دشمن دارد و تکذیبت نماید.»[۱] و آنچه قابلِ توجه و حائز اهمیت است، می‌باید به‌آن دقت داشت، از کنارش بی‌تفاوت نگذشت، نشانهٔ تصدیقِ حقوق علی امیرالمؤمنین می‌باشد و لذا می‌بینیم می‌فرماید: خوشا به‌حال محبی که تصدیق‌کننده است. پس کسانی که مدعی محبت علی امیرالمؤمنین هستند در پی نامِ مبارک آن وجودِ مقدس «رضی الله عنه» یا «کرم الله وجهه» می‌آورند مدعی دوستی حضرتش می‌باشند، چه بسا، هم در دوست داشتن علی مرتضی صادق هم باشند، ولی این مرتبه‌ای از مراتبِ دوستی است که چون محبت کامل و تمام نیست کفایت‌کننده نمی‌باشد یعنی ثمره‌اش بهشت که جایگاهِ اهل ایمان است نخواهد بود. زیرا آنان که غیر را بر علی ترجیح داده‌اند و محبتی هم از آنان در دل دارند به‌بلیه‌ای دچارند که به‌لحاظ آن راهی به‌رضوانِ موعود نخواهند داشت، زیرا دشمنانِ آن نازنین کبریا را هم دوست می‌دارند امام باقر در تفسیر آیه «مٰاجَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ»[۲]

روایت کرده‌اند که علی امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «دوستی ما با دوستی دشمن ما در درونِ آدمی جمع نمی‌گردد (زیرا) خداوند در درون کسی دو قلب قرار نداد که با یک قلب این یک را دوست بدارد و با قلب دیگر آن یک را دشمن دارد»[۳].

در این صورت همانطور که مشکاة ولایتِ کبری امیرالمؤمنینِ مطلق فرموده‌اند دوستدارِ حقیقی آن کسی است که «دوستی خود را خالص و ناب برای ما قرار می‌دهد و هیچگونه تیرگی [مانند محبت دشمنانِ ما] در او وجود نخواهد داشت. هرکه خواهد این حقیقت را بداند قلب خویش را بیازماید که اگر با دوستی ما دوستی دشمن ما را مشارکت دهد او از ما نیست و ما از او نیستیم، خدا و جبرئیل و

---

۱. فرائد السمطین: ۱/۳۱۰

۲. یعنی: «خدا در درون هیچ مردی دو قلب قرار نداده است» احزاب: ۴

۳. تفسیر نورالثقلین: ۴/۲۳۵

میکائیل دشمن اویند و خدا دشمن کافران است.»[۱]

درکنارِ این فشرده‌های مطرح شده باید بدانیم وجوبِ محبت و مودت امام علی امیرالمؤمنین وجوبِ اطاعت از آن حضرت را هم می‌آورد چنانکه دو علامه بزرگوار شیخِ مظفر و سید شبر در بیان معنی «قُل لاّ اَسْئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلاّ الْمَوِدَّةَ»[۲] به‌وجوب المودة یستفرم وجوب الطاعة را مطرح می‌نمایند[۳] پس آن مدعی که می‌گوید سنت و جماعت هم علی را دوست دارند و حضرتش را اطاعت نکرده و نمی‌کنند، باید در ادعای خویش تجدید نظر نموده تا بدانند که جز خیال نگفته‌اند این طبقه از مسلمانان حتی در دوستی رسول خدا هم صادق نیستند زیرا همانطور که طبق روایت معرفت پیامبر اکرم فرموده‌اند؛ یا علی خدا و من را تو شناخته‌ای و خدا و تو را نیز من شناخته‌ام و من و تو را نیز فقط خداوند شناخته است. یا ایذاء و اذیت به‌علی را ایذاء و اذیت به‌خود دانسته و اذیت خویش را ایذاء خداوند. هرکس به‌راستی محمدبن عبدالله را دوست داشته باشد دوستدارِ خدا و علی نیز می‌باشد به‌این معنا که از متجاوزانِ به‌حقوق علی‌بن ابیطالب، کناره می‌گیرد نه تنها کوچکترین محبتی از آنان در دل ندارد بل بغضِ آن‌ها را در خود می‌پروراند.

خلاصه اینکه دوستی و دشمنی آل رسول که علی و فاطمه و اولاد طاهرین آن دو ذات اقدسِ هم‌کفو یکدیگر می‌باشند در یک درون نمی‌گنجد و مهمتر اینکه به‌تعبیر دلنشین حافظ ابی‌عبدالرحمن احمدبن شعیب النسائی (متولد ۲۱۵ و متوفی ۳۰۳) حب علی علیه السلام و بغض او جداکنندهٔ بین مؤمن و کافر است[۴].

پس نمی‌شود دلی که علی را دوست دارد کافر و مؤمنِ به‌ولایت را با هم دوست به‌دارد.

نظر به‌صورت علی

حضرت امیر سیدعلی همدانی عارفِ بی‌نظیر کمیلی مشرب در کتابِ شریف

---

۱. همان مدرکِ قبل

۲. شورای: ۲۳ یعنی «بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر دوستی خویشاوندانم.»

۳. حق الیقین: ۱/۲۷۰ نهج‌الحق: ۱۷۵

۴. خصائص نسائی: ۱۸۷

«السبعین» از معاذبن جبل روایت می‌کند که رسول خدا فرموده‌اند: «اَلنَّظَرُ اِلیٰ وَجْهِ عَلِيٍّ عِبٰادَةٌ»[1] نظر کردن به‌چهرهٔ علی عبادت است.

این کلامِ مبارکِ نبوی در متون روائی اسلامی اعم از شیعه و سنی به‌صورت‌های مختلفی دیده می‌شود که چون دارای یک مضمون و گویای یک حقیقت می‌باشند از نقل آن خودداری شد[2]. مثلاً «النظر الی ابن ابی‌طالب عبادةٌ»[3]

هرچند تعجب‌انگیز نیست انسانی که به‌فرمودهٔ رسول خدا «به‌اندازهٔ یک چشم به‌هم نهادن به‌خداوند کفر نورزیده»[4] راه به‌سوی خداست[5] باب و صراط و امین رازِ الهی به‌شمار می‌رفت.[6] وجه‌الله[7] و عین الله [= چشم خدا] است[8] نیروی الهی وجودش را پُرکرده[9] به‌فرمودهٔ خودش «نه گمراه شدم و نه کسی را گمراه کردم»[10] و پلیدی در او نبوده[11] از زمانی که خدا را شناخته هیچگاه او را رد و انکار نکرده است[12] در کنار خدا بودن[13] شرافتش می‌باشد، حضورش محضرِ خدا بوده، پس هرگاه سخن گوید خداست که می‌گوید و هر ساعت سکوت کند پیامبر خاموش است، دوری از ساحت قدسش دوری از خدا محسوب می‌شود بدون هیچ شک و تردیدی نگاه کردن به‌صورتش عبادت خواهد بود، ولی می‌طلبد بدانیم چطور و چرا نگاه کردن به‌صورتِ علی مرتضی عبادت می‌باشد.

نخست متذکر می‌شویم چنین موقعیتی که به‌آن اشارت رفت به‌هر انسانی اختصاص پیدا کند بدون هیچ تردیدی فانی در خداست و آنچه از او سر می‌زند

---

۱. فردوس الاخبار: ۴۲/۵ ش ۷۱۱۷
۲. فضائل الخمسه: ۱۱۳/۲ مستدرک الصحیحین: ۱۴۱/۳
۳. جامع صغیر: ۲۹۹/۶ کشف الخفاء: ۴۲۱/۲
۴. المیزان: ۸۶/۱۷
۵. بحارالانوار: ۱۱۱/۳۸
۶. امالی صدوق: ۳۵ بحارالانوار: ۳۳۵/۳۹
۷. تفسیر نورالثقلین: ۴۹۴/۴
۸. بحارالانوار: ۳۴۷/۳۹
۹. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۳۱۶/۲۰
۱۰. غررالحکم: ۵۵/۶
۱۱. ذخائر العقبی: ۲۴ مجمع‌الزوائد: ۱۶۷/۹ تفسیر طبری: ۷/۲۲
۱۲. غررالحکم: ۵۵/۶
۱۳. تفسیر نورالثقلین: ۴۹۴/۴

به‌کوچکترین غرضِ دنیائی که موجب دوری از تقرب به‌خدا می‌شود توام نبوده، چنین انسان والائی را عرشی منزلت، خداگونه بودن نموده است.

دوم: به‌روایتی التجاء بردن موضوع را چنان تفهیم می‌کند که جای سئوال باقی نمی‌گذارد رسول خدا نسبت به‌علی‌بن ابیطالب می‌فرمایند: «لاٰ تَسُبُّوا عَلِیاً فَاِنَّهُ مَمْسُوسٌ بِذٰاتَ اللهِ (فِي ذٰاتِ اللهِ)»[۱] به‌علی دشنام و ناسزا نگوئید زیرا که ذات مقدس حق و رحمت حضرت الوهیّت وجود علی را فراگرفته است. یعنی علی علیه‌السلام خداگونه است و در ذات حق محو شده است پس هرکس به‌او دشنام بدهد، ناسزاگوئیش نصیبِ خدا هم می‌شود.

سوم: می‌دانیم که دربارهٔ قرآن حضرتِ امام صادق فرموده‌اند: «لَقَدْ تَجَلَّی اَللهُ لِخَلْقِهِ فِی کَلاٰمِهِ، وَ لٰکِنَّهُمْ لاٰ یُبْصِرُونَ»[۲] محققاً خدا درکلام خود برای خلقش تجلی کرده است ولی مردم نمی‌بینند.

قرآن با چنین موقعیتی که امام علیه‌السلام به‌آن اشاره داشته‌اند جمال الهی است و حتی نگاه کردنِ به‌آن دارای فضیلت و فیض می‌باشد چنانکه پیامبر اکرم می‌فرمایند: «**أُعْطُوا اَعْیُنَکُمْ حَظَّهٰا مِنَ اَلْعِبٰادَةِ**» به‌چشم‌های خود از عبادت بهره دهید. وقتی از نحوهٔ آن جویا می‌شوند می‌فرمایند: «**اَلنَّظَرُ فِی اَلْمُصْحَفِ**» با نظرکردن به‌قرآن[۳].

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «**هٰذٰا کِتٰابُ اَللهِ اَلصّامِتُ وَ اَنا کِتٰابُ اَللهِ اَلنّاطِقُ**»[۴] این [قرآن] کتابِ خاموش خدا است و من کتابِ گویای خدایم. پس به‌اعتبار اینکه خدای تعالی درکلامش به‌خلق تجلی کرده، چون علی علیه‌السلام کتاب ناطق است خدا دراو هم متجلی می‌باشد و همانطورکه نگاه‌کردن به کتاب الله صامت عبادت است به‌علی‌بن ابیطالب که کتاب الله ناطق می‌باشد عبادت محسوب می‌شود.

---

۱. الغدیر: ۲۷۹/۱۰ فرائد السّمطین: ۱۶۵/۱
۲. بحارالانوار: ۱۰۷/۸۹
۳. محجةالبیضاء: ۲۳۱/۲
۴. وسائل: ۲۰/۱۸

چهارم: در مورد کعبهٔ معظمه که امام صادق برپایی دین را به‌برپا بودن آن دانسته‌اند[۱] و ویران‌کننده‌اش را با قاتل پیامبر و امام در یک سطح قرار داده‌اند[۲] حق تعالی درباره‌اش فرموده‌اند «خانهٔ من می‌باشد»[۳] و بعد از سیزده سال و هفت ماه که بیت‌المقدس قبلهٔ مسلمین بود، کعبه قبله شناخته شد[۴]. نگاه کردن به‌آن از جمله عبادات محسوب شد زیرا رسول خدا فرموده‌اند: «**اَلنَّظَرَ اِلَی الْکَعْبَةِ عِبادَةٌ**»[۵] نظر کردن به کعبه عبادت است.

از سوئی پیامبر اکرم د ربارهٔ علی‌بن ابیطالب فرموده‌اند: «**مَثَلُ عَلِیٍّ فِیکُمْ کَمَثَلِ الْکَعْبَةِ...**»[۶] داستان علی در میان شما مِثلِ داستان کعبه است. در اینصورت همانطور که نگاه کردن به کعبه عبادت می‌باشد دیدارِ صورت امیرالمؤمنین نیز عبادت است.

قابلِ دانستن می‌باشد جمع آنچه را ما به‌این ترتیب نمودیم رسول خدا نیز در کلامی مطرح کرده، گفته‌اند: «**اَلنَّظَرُ اِلیٰ عَلِیِّبْنِ اَبیطالِبِ عِبادَةٌ وَ النَّظَرُ فِی الْمُصحَفِ یَعنِی صَحِفَةَالْقُرآنِ عِبادَةٌ وَاَلنَّظَرُ اِلَی الْکَعْبَةِ عِبادَةٌ**»[۷] نگاه کردن به‌چهرهٔ علی فرزند ابوطالب عبادت است و نگاه کردن در مصحف یعنی اوراق قرآن عبادت می‌باشد و نیز به‌جمال کعبه نگاه کردن عبادت خواهد بود.

علی
نظیر من است

حدیثِ سی و یکم[۸] را انس‌بن مالک از پیامبر اکرم روایت می‌کند که فرموده‌اند: «**مٰامِنْ نَبِیّ إلاّ وَلَهُ نَظیرُ فِی أُمَّتی: فَابوبکرٍ نَظیرُ إبراهیم و عمر نَظیرُ مُوسیٰ وَ عثمان**

---

۱. بحارالانوار: ۵۷/۹۶ من لایحضر الفقیه: ۲۲۳/۲

۲. بحارالانوار: ۵۷/۹۶ سفینةالبحار: ۴۸۱/۲

۳. جامع احادیث الشیعه: ۲۰۸/۲

۴. تفسیر برهان: ۱۵۸/۱

۵. بحارالانوار: ۶۰/۹۶ جامع احادیث‌الشیعه: ۶۶/۱۰

۶. مناقب ابن مغازلی: ۱۰۷

۷. بحارالانوار: ۱۹۹/۸۹

۸. مابین حدیث ۳۱ و ۳۲ از علی علیه‌السلام روایت نموده است.

نَظیرُ هٰارون وَ عَلیّ أبِی طالبِ نظیری و من سرَّهُ أَن ینظر إلی عیسی‌بن مریم فینظُرْ إلی أبی‌ذرّ»[1] هیچ پیامبری نیست مگر همتائی در امت خود داشته باشد. در میان امت من ابوبکر نظیر ابراهیم و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر هارون و علی‌بن ابیطالب نظیر من است.[2] ابوذر را هم نظیر عیسی‌بن مریم دانسته‌اند. می‌دانیم به‌عصرِ عارفِ بیدارگر شیعی ما امیر سیدعلی همدانی، حکام و امراء، فرمانروایان و پادشاهان کشورهای مسلمان‌نشین پیرو یکی از فِرق چهارگانه اهل سنت بوده‌اند و از همه مهمتر فقهاء و قضاة که امورِ شرع به‌وسیلهٔ آنان اداره می‌شد و بسیارصاحب نفوذ به‌شمار می‌رفتند نیز غیرشیعه بودند و به‌خوبی قدرت آن را داشته‌اند که زمینهٔ قتلِ هرکس را می‌خواسته‌اند فراهم آورند.

در چنین موقعیتی بسیار حساس اقتضاء می‌کرده است، میانِ نقلِ هفتاد حدیثِ بی‌نظیر پیرامونِ شخصیت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام آنهم به‌مذاقِ اعتقادی شیعه که با روایاتی از ناحیه مشکاة ولایت توام بوده، مصلحت می‌طلبیده چنین روایتی که ملاحظه نمودید در میان روایات عنوان شود تا به‌کارِ او حساس نشوند.

ولی از سیاقِ آنچه به‌عنوانِ حدیث نقل شده است متوجه می‌شویم حدیث‌سازانِ کارمندِ رسمی سقیفه این را جعل نموده به‌صورتِ حدیث بر زبان‌ها انداخته‌اند چنانکه دو تن از حدیث‌شناسان اهل سنت حسن‌بن یحیی خشنی منکر حدیث بودن این جعل می‌باشد و دیگری جلال‌الدین سیوطی به‌ضعیف بودن آن حُکم کرده است. و ما دربارهٔ نحوهٔ شناخت ساختگی بودن آن به‌دو موضوع اشاره می‌کنیم. **اوّل** می‌باید رفتار و کردارِ به‌ثبتِ تاریخِ رسیده ابوبکر و عمر و عثمان را با خصوصیت‌های ابراهیم و موسی و هارون مطابقت نموده آیا جهتی در آنان یافت می‌شود که مدعی شویم اینان نظیر آن پیامبران می‌باشند یا نه که بدون هیچ تردیدی کوچکترین نشانه‌ای یافت نمی‌کنیم که اینان را نظیر آن ذوات مقدسه نشان دهد.

دوم: در روایتِ ساختگی فوق هارون علیه‌السلام نظیر عثمان قرار داده شده

---

۱. فردوس الاخبار: ۳۳۶/۴ ش ۶۵۱۴

۲. ادامهٔ حدیث در فردوس الاخبارِ چاپی دیده نشد.

است در صورتی که روایات زیادی در دسترس شیعه و سنی می‌باشد و به‌نام «حدیث منزلت» شهرت دارد در متن آن رسول خدا، علی مرتضی امیرالمؤمنین را به‌منزلهٔ هارون معرفی کرده است. سازندگانِ حدیث خواسته‌اند با جعل این روایت به‌اصالت حدیث منزلت خدشه وارد آورند و در این مرتبت و منزلت برای علی امیرالمؤمنین رقیب بتراشند. در صورتی که همین موضع حدیث که عثمان را نظیر هارون قرار داده‌اند به‌استناد حدیث منزلت، ساختگی و جعل بودنش ثابت می‌شود.

و این اقدام براساس چه طرح و نقشه‌ای بوده، الگوی آن را ازکجا فراهم آورده بوده‌اند. زیرا اصولاً احادیث مناقب‌سازی برای آنهائی که منقبتی نداشته‌اند براساس روایاتی بوده است که پیامبراکرم در شأن و منزلت علی‌بن ابیطالب بیان کرده‌اند، و این ساخته براساس روایاتی می‌باشد که رسول خدا فرموده‌اند: «بندگان خدا هرکه خواهد در جلالت آدم و حکمت شیث و بزرگواری و مهابت ادریس و در شکر و عبادت نوح و در وفاء و دوستی ابراهیم و در خشم موسی نسبت به‌دشمنان خدا و به‌دوستی عیسی به‌همهٔ مؤمنان و معاشرت خویش بنگرد به‌علی‌بن ابیطالب نظرکند»[1] دقت کنید چقدر مرموزانه چنین منزلت و فضیلتی را الگو قرار داده‌اند و آن چه را خواندید ساخته‌اند، و می‌خواسته‌اند آن سه تن را در ردیف علی امیرالمؤمنین قرار دهند تا در سقیفه که غیرافضل برافضل ترجیح داده شده است مطرح نگردد.

در صورتی که عبدالله‌بن احمدبن حنبل می‌گوید: دربارهٔ تفضیل و برتری نهادن چه می‌گوئی؟ گفت: در خلافت ابوبکر سپس عمر سپس عثمان است گفتم پس دربارهٔ علی چه می‌گویی؟ گفت: ای پسر! علی‌بن ابیطالب از خاندانی است که هیچکس با آنان قابلِ مقایسه نیست[2] و امّا بی‌هیچ تردید حدیث‌سازان، حدیثِ

---

۱. تفسیر برهان: ۱۴۱/۱ و به‌صورت‌های دیگر در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۶۸/۹ و...

۲. امام صادق تألیف اسد حیدر: ۵۰۲/۴.

شریف: «**مٰا مِنْ نَبِیٍّ إلاّوَلَهُ نَظیرٌ وَ عَلیٌّ نَظیری**»[۱] هیچ پیغمبری نیست بجز آنکه نظیر و همانندی داشته و علی نظیر و همانند من است، را متن کار خود قرار داده‌اند حواشی را که ملاحظه کردید بر آن اضافه نموده‌اند.

علی
چون ستاره صبح می‌درخشد

حدیث سی و دوم از کتابِ «السبعین» تألیف امیر سیدعلی همدانی[۲] از انس‌بن مالک است که می‌گوید رسول خدا فرموده‌اند: «**عَلِیٌّ یَزْهَرُ لِأَهْلِ ٱلْجَنَّةِ کَمٰا یَزْهَرُ کُوْکَبُ ٱلصُّبْحِ لِأَهْلِ الدُّنْیا**»[۳] وجود علی برای بهشتیان درخشش دارد همچنانکه ستارهٔ صبح برای مردم دنیا می‌درخشد[۴]

قابل تذکر است که ابی‌هریره این نوع احادیثِ نبوی را الگو قرار داده ساخته است «**عمربن الخطاب سراج اهل الجنه**» و خوشبختانه مشایخ مهمّ روائی اهل سنت این ساخته را نپذیرفته‌اند.[۵]

چون نیازی به‌شرح و بسط دادنِ کلامِ مبارکِ نبوی نیست به‌دعائی خویش را مستحقِ درکِ چنین منزلت و رفعتی می‌نمائیم.

الهی! در این دل شب[۶] که رحمتِ نسیم سحری در راه است، و نام دل‌انگیز علی با طنطنهٔ «**اشهدان علیا ولی الله**» از مؤذنِ مسجد قبا شنیده می‌شود مادرِ مظلومه‌ام معصومه کاکوئی که شیرِ عشق‌ورزی به‌خاندانِ وحی را به‌جانِ جانِ جانم ریخت و کوکب اعظم کاکوئی خاله متقیه‌ام که دبستان تربیتش، سنتِ غلامی بارگاه ولایت

---

۱. الغدیر: ۱۷۷/۷

۲. بین حدیث ۳۲ و ۳۳، حدیثی از علی علیه‌السلام نقل نموده‌اند.

۳. فردوس الاخبار: ۹۰/۳ ش ۳۹۹۷

۴. این روایت در فرائد السمطین: ۲۹۵/۱ جامع‌الصغیر: ۱۷۸/۲، ۵۵۹۹ دیده شد.

۵. جامع الصغیر: ۱۷۹/۱ ش ۵۶۰۹

۶. اذان صبح ۲۴ / بهمن / ۱۳۷۹ مطابق ۱۸ ذیقعده ۱۴۲۱

به‌من آموخت و جده‌ام مولودقلی بیکی که صفا با آل الرسول را از او گرفتم را غریق رحمت نموده آمرزش بی‌پایانت، مغفرتِ رایگانت را نصیبشان بفرما یاران طریق ولایت که کوشیده‌اند فقط با نام شیعه و شیعه زندگی کنند، شیعه دیده از دنیا برگیرند تا به‌الطاف خفیه‌ات شیعه محشور شوند، همه و همه را که بر من حق محبت دارند مستحقِ عنایت و توجه آل محمد که فرزندانِ علی و فاطمه علیهم‌السلام هستند بفرما.

محبت علی
آتشی است که گناه می‌خورد

حدیث سی و سه از «السبعین» میراثِ درخشان امیر سیدعلی همدانی [۱] روایتی است که ابن عباس از رسول خدا نقل نموده می‌گوید حضرت ختمی مرتبت دربارهٔ دوست داشتنِ جانشین خویش فرموده‌اند: «**حُبُّ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ یَأْکُلُ اَلذُّنُوبْ کَمَا تَأْکُلُ اَلنَّارُ الْحَطَبَ**» [۲] دوستی علی‌بن ابیطالب گناهان و بدیها را می‌خورد (محو و نابود می‌کند) بدان‌گونه که آتش هیزم را نابود می‌کند. [۳] و هم روایت کرده‌اند که رسول فرموده‌اند: «دوستی علی گناهان را آب می‌کند چنانکه آتش قلع را». [۴]

حدیث‌سازان دربارهٔ نقشِ معنوی دوست داشن علی مرتضی علیه‌السلام برای دیگران نیز ساخته‌اند: «**حبُّ أبی‌بکرٍ یوجبُ الغفران و حبُّ عُمرٍ یَمْحو العِصیان و حبُّ عثمان یقوّی الإیمان و حبُ علیٍّ یُحمد النیران**[۵]» در یکی از شبهای پرحادثهٔ سالهای ۵۲ تهران که وهابی‌های وطنی هرکدام گوشه‌ای از شهر می‌کوشیدند تفکرِ محمدبن

---

۱. بین حدیث ۳۳ و ۳۴ روایتی از علی مرتضی(ع) نقل شده است.

۲. فردوس الاخبار: ۲/۲۲۶ ش ۲۵۴۴.

۳. این روایت در تاریخ دمشق ابن عساکر مجلد امام علی: ۲/۱۰۳ و لسان المیزان: ۱/۱۸۵ تاریخ بغداد: ۴/۱۹۵ کفایة‌الطالب: ۳۲۵

۴. مناقب مرتضویه: ۱۲۳

۵. فردوس الاخبار: ۲/۲۲۶ ش ۲۵۴۲

عبدالوهاب را وارد اسلام سازند در جلسهٔ معارف که مرحوم آیةالله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی بعد از نمازِ مغرب داشتند نسبت به‌تاریخ حدیث‌سازی افاضاتی می‌نمودند و نشانه‌هائی را برای غیرمتخصصین در علم حدیث‌شناسی بیان می‌کردند. فرمودند هرکس را صاحبِ ولایت کبری نفرین نموده‌اند او دارای فضیلتی نیست که پیمبر اکرم به‌آن اشاره‌ای نموده باشند.

آن شب با شنیدن آنچه از ناحیهٔ ایشان بیان شد گذشت و امروز که این سطور را رقمی می‌کنم[۱] بدین مهمّ برخورد کردم که مولی‌الموحدین امام‌المتقین علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قنوت نماز کسانی را که بعد از به‌رفیقِ اعلی رفتن پیامبر اکرم، نغمهٔ مخالفت ساز کردند به‌تعبیر رسول خدا فتنه به‌پا نمودند و برای رسیدن به‌مقاصدِ دنیایی شوم خویش مردمِ ساده‌لوح و ناآگاه را به‌گمراهی کشاندند[۲] لعنت کرده‌اند و عجیب است که چنین موضوعِ مهمّی را شخصیتهای اهل سنت و جماعت ابویوسف قاضی[۳] طبری[۴] نصربن نراحم[۵] ابن حزم[۶] وطواط[۷] ابن اثیر[۸] ابوعمر[۹] ابوالفداء[۱۰] زیلعی[۱۱] ابوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی[۱۲] ابن ابی‌الحدید[۱۳] شبلنجی[۱۴] در آثار خود به‌ثبت رسانده‌اند که علی‌بن ابیطالب جانشین رسول اکرم منحرفان از غدیر خم را در قنوت دست لعن می‌کرده‌اند.

---

۱. ۲۴ / بهمن / ۱۳۷۹ مطابق ۱۸ / ذیعقده / ۱۴۲۱ ساعت یک و ربع بعداظهر اطلاع دادند نورچشمی پری‌دخت حیدرخانی اخوی‌زاده قدم به‌عرصه وجود نهاد خداوندا او را از محبان آل علی و دشمنانِ غاصبان حقوقشان قرار داده توفیق خدمت به‌ولایت نصیبش بفرما.

۲. حدیث فتنه معروف است بحارالانوار: ۳۲/۳۸ تاریخ دمشق ابن عساکر مجلد امام علی: ۱۵۷/۲ بشارةالمصطفی: ۸۵

۳. الاثار: ۷۱

۴. تاریخ: ۴۰/۶

۵. صفین: ۳۰۲ طبع مصر ۶۳۶

۶. المحلی: ۱۴۵/۴

۷. خصایص: ۳۳۰

۸. اسدالغابه: ۱۴۴/۳

۹. استیعاب: در احوالِ ابی‌الاعورالسلمی

۱۰. تاریخ: ۱۷۹/۱

۱۱. نصب الرایة: ۱۳۱/۲

۱۲. تذکرته: ۵۹

۱۳. شرحِ نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۲۰۰/۱

۱۴. نورالابصار: ۱۱۰

اینجا بود فهم کردم در آن شبِ تاریخی علامه‌ای فقیه، محدثی حکیم، مفسری فیلسوف که مظلومانه زیست در منزل عمدةالاخیار جناب حاج علی آقا ناظم‌زاده که هرکجا هست خدایا بسلامت دارش با زبانی عامه فهم چه کوبنده و مستدلل و کوتاه، راهی را برای شناخت احادیثِ جعلی بیان داشتند و تعلیم دادند.

بگذریم آنچه دربارهٔ نقشِ محبّتِ علی‌بن ابیطالب در پیِ عبور از دنیا که سرنوشتِ حالات قیامت آدمی به‌استناد روایاتِ نبوی بیان کرده‌اند قابل توجه و اعتناء است ولی چند روایت، بسیار حائز اهمیت و تکان دهنده می‌باشد.

نوشته‌اند خداوند به‌آدم فرموده است: «به‌عزت خود سوگند خورده‌ام که نافرمان علی را به‌آتشِ دوزخ برم گرچه مرا فرمان برده باشد.»[1] و می‌دانیم فرمان خدا همان فروع دین است.

و رسول خدا فرموده‌اند: «هرکه ما را دوست بدارد با گناهانی به‌قدر کفهای دریا خدا را دیدار کند، بر خداست که او را بیامرزد»[2]

و هم روایتی که ابوعلقمه از رسول خدا شنیده است می‌گوید: «روزی رسول خدا نمازِ صبح را با ما خواندند، آنگاه به‌ما روی کردند و فرمودند: ای یاران دیشب عمویم حمزةبن عبدالمطلب و برادرم جعفربن ابیطالب را در عالم رؤیا دیدم که در برابر آنها طبقی از آرد مغز ساقهٔ نخل بود لختی از آن خوردند و آن آرد تبدیل به‌انگور شد، لختی از آن خوردند و انگور به‌خرمای تازه بدل شد و باز لختی از آن خوردند من نزدیک آنها شدم و گفتم، پدرم فدایتان باد، شما کدام عمل را برترین اعمال یافتید؟ گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد، ما برترین اعمال را صلوات بر تو، سقایی آب و دوستی علی‌بن ابیطالب یافتیم»[3]

امّا آنچه مهمّ است اختلافِ بین شیعیانِ خالص الولایه است که در معرفتِ به‌علی امیرالمؤمنین و آل او اعنی فرزندانِ فاطمه به‌کمال رسیده‌اند و عده‌ای که

---

۱. مناقب خوارزمی: ۲۲۷
۲. بحارالانوار: ۹۱/۲۷
۳. مناقب خوارزمی: ۳۳

به‌خیالِ خودشان همه چیز را با حسابِ سرانگشتی می‌پذیرند و مطرح می‌کنند.

بین این دو گروه حتی از شیعیان مطرح است که هدف از الزامِ مودتِ آل رسول جز وسیله جوئی برای دین و آگاهی مردم از متن شریعت و عمل مردم بر دستورات دین چیز دیگری نیست. زیرا اینان معتقدند دوستی خاندانِ رسالت خود مطلوب اساسی نیست و به‌اصطلاح موضوعیت ندارد و مقصود از محبت و مودتِ آنان پیروی ازگفتار و کردار آنان است.

متقابلاً عده‌ای دیگر بر این اعتقادند دوستی آل الرسول خصوصاً امامانِ شیعه گرچه وسیله تهذیب اخلاق و آشنایی و عمل به‌شریعت اسلامی است ولی منحصر در این معنا نیست بلکه به‌خودی خود موضوعیت دارد و موجبِ آمرزش گناهانِ دوستان علی و آل اوست.

یاد دارم چند ماهی نبود که کتاب «منشورِ مقدسِ ولایت» تقریراتِ افاضات آیة‌الله العظمی مرحوم حاج سیدابراهیم میلانی قدس الله روحه‌العزیز منتشر شده بود، به‌اتفاقِ حضرت ایشان جهت دیدن مرحوم‌آیة‌الله العظمی حاج سیدعبدالله شیرازی به‌منزل حضرت آیة‌الله حاج سیدعبدالعلی تقوی شیرازی دامت‌برکاته که از علماء برجسته تهران می‌باشند رفته بودیم. خطیب و دانشمندِ توانای معاصر حجةالاسلام والمسلمین مرحوم فلسفی نیز حضور داشتند که به‌مرحوم آقای میلانی گفتند جای کتاب «منشور مقدس ولایت» در این برهه خالی بود. یکی ازمشاهیر اهل منبر که خدایش رحمت کند نمی‌خواهم نامی از او برده باشم مشهور بود که با ولایت خصوصاً صدیقهٔ طاهره میان خوبی نداشت پس از قرنها پادوئی فخر رازی را می‌نمود فوراً کلام مرحومِ فلسفی را قطع کرد و گفت: «فقط به‌سنت غالیان» است. مرحوم میلانی با کمالِ ادب و محبت فرمودند هرچند فعلاً جای چنین مذاکراتی نیست ولی اگر به‌نشانهٔ غالی بودن اشاره‌ای کنید خوشحال می‌شوم. در جوابِ ایشان عرض کرد: «شما برای محبت و دوستی علی موضوعیت قائل هستید در حالی که می‌دانید چنین نیست در روایاتِ زیادی رسول خدا فرموده‌اند:

«من در برابر خدا هیچ سودی برای شما نخواهم داشت»

خواست کلامش را ادامه دهد که مرحوم میلانی فرمودند: «اول بگذارید بگویم من می‌دانم چنین است و محبت آل علی موضوعیت دارد و تمام روایاتی را که دشمنانِ اهلبیت نقل کرده‌اند و متأسفانه شما آنها را دوست دارید و در این زمینه دلیل آورده‌اند دیده‌ام. تفاوت من و دیگرانی چون شما از هر فرقه‌ای در اسلام باشند این است که شما علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را بدون رضایت خدا و پیامبر اکرم خرجِ خدا و رسول خدا می‌کنید. درصورتی که از روایات مُلهم می‌شویم خدا و پیامبر بزرگوارمان خویش را خرج علی علیه‌السلام کرده‌اند، همانطور که در ماجرای غصب خلافت، علی روحی فداه ولایت را فدای نبوت نموده...»

و لذا در روایات می‌خوانیم که خداوند ولایت علی مرتضی را دژِ محکم قرار داده و فرموده هرکس در آن دژ درآید از آتش در امان است[1] و هم امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند رسول خدا مردم را به‌ولایت و پیروی علی دعوت می‌فرمود[2] که دوست داشتن او نیز یکی از نشانه‌های ولایت داشتن است. اگر نتیجه بندگی خدا و اطاعت از پیامبرش بهشت می‌باشد، پیامبر اکرم: فرموده‌اند: «چون روز قیامت شود خدا به‌جبرئیل فرمان دهد که بر دَرِ بهشت بنشیند و داخلِ بهشت نکند مگر کسی را که برگ عبور و برات علی‌بن ابیطالب با او باشد»[3].

علاوه پیامبر اکرم دوست داشتن و دشمنی نمودن در راه خدا را تنها طریق رسیدن به‌ولایت خدا می‌دانسته‌اند[4] پس محبتِ آل علی تنها راه رسیدن به‌توحید ناب و بندگی خالص از هر غشی است. امام رضا علیه‌السلام هم فرموده‌اند: «هرکس ما را دوست ندارد اهل و سزاوار این آیه است و قد منا الی ما عملو من عمل فجعلناه حصبا منشوراً»[5] یعنی چون عمل انسانها با محبّت توأم نباشد مانند خاک یا

---

۱. سفینةالبحار: ۶۹۲/۲معانی الاخبار: ۳۷۱ ۲. بحارالانوار: ۳۷۱/۳۵
۳. مناقب ابن مغازلی: ۱۳۱ ۴. بحارالانوار: ۲۵۶/۸۹
۵. جامع احادیث الشیعه: ۴۲۷/۱ آیه ۲۳ سورهٔ فرقان است یعنی: «و آنگاه بهر کار که کردند بپردازیم و آن

گاه در آسمان به‌وسیله باد پراکنده شود یعنی عملشان را باطل گردانیم.

«بگذریم در همین لحظه خطیب شهیدِ عارف حاج شیخ قاسم اسلامی که مجتهدی تمام عیار بود و از این آقای شیخ‌حسین...... هم دلخوشی نداشت ناگهان با عصبیت گفتند: «محبت آل علی موضوعیت ندارد چرا چون شما بتوانید علیِ مظلوم را خرجِ ابوبکر و عمر و عثمان و دارودسته اینان کنی»

ولی شیخ.... روی کرد به‌مرحوم میلانی و گفت «همه اینها کفر است، همین موضوعیت دادن محبت اهلبیت تا این حد کفر است» که ایشان فرمودند «من به‌این کفر نزد جد بزرگوارم افتخار می‌کنم» شما هم به‌فخر رازی‌ها و همین حرفها...

آن شبِ تاریخی گذشت ماجرای چنین برخوردی تند همه جا پخش شد و حتی بعضی از اهل منبرگوئی این کلام را آموخته بودند و می‌گفتند نباید مانند اهل سقیفه علی را خرج خدا و پیامبر کنیم. البته دلیلهای محکمی داریم که نقلش بحث را طولانی می‌کند.

خوشبختانه در این دلِ شب که ساعات اذان صبح نزدیک است به‌این رخداد تاریخی زمان پیامبر اکرم برخوردکردم و جایش را اینجا دیدم نوشته‌اند: «فرزندی از صفیه عمهٔ مکرمهٔ رسول خدا از دنیا رفت، صفیه صدا به‌گریه بلند کرد رسول خدا وی را دلداری دادند و او ساکت شد. عمربن خطاب به‌او عرض کرد: «به‌گریه‌ات ادامه بده، زیرا خویشاوندی تو با محمد هیچ سودی در برابر خدای برای تو نخواهد داشت» صفیه به‌گریه افتاد، رسول خدا که همیشه او را گرامی می‌داشت و به‌او محبت می‌ورزید گریهٔ او را شنیدند از علت آن پرسیدند، صفیه سخنِ عمر را به‌آن حضرت بازگفت. پیامبر بلال را دستور داد تا مردم را جمع کند. سپس بر منبر رفتند و فرمودند: «برخی ازگروه‌ها را چه می‌شود که پندارند خویشاوندی من سودی نمی‌رساند؟ هر سبب و نسبی در روزِ قیامت بریده است جز نسب و سبب من که در دنیا و آخرت پیوسته است» و هم فرمودند: «چه می‌شود مردانی را که گویند

← را چون ذراتی پراکنده گردانیم»

خویشاوندی رسول خدا در روز قیامت برای خویشانش سودی ندارد؟! به‌خدا سوگند خویشاوندی من در دنیا و آخرت پیوسته است، ای مردم من پیش از همهٔ شما بر حوض وارد می‌شوم...»[1]

پس جای دارد بگوئیم آنهائی که برای محبت و دوستی آل علی موضوعیت قائل نیستند همان را تکرار می‌کنند که امثالِ عمربن خطاب گفته‌اند و آن عده که موضوعیت قائلند و مدافع این اندیشه‌اند، همان راهی را می‌پیمایند که رسول خدا به‌آن هدایت کرده‌اند و خدای تعالی «صراط‌المستقیم» دانسته‌اند.

پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**وِلایَةُ عَلِي بْنِ اَبِي‌طالِبٍ وِلایَةُ اللهِ وَحُبُّهِ عِبادَةُ اللهِ وَاَتباعُهُ فَريضَةُ اللهِ**»[2] ولایت علی فرزند ابوطالب ولایت خدا و محبت او عبادت خدا است و پیروی او واجب الهی است. در این صورت دوست داشتن علی و آل او در اسلام موضوعیت دارد و به‌اعتبار روایاتی که گویاست دوست داشتن علی(ع) عیناً دوست داشتن پیامبر و خدا می‌باشد، پس محبت علی و آلش راهی است به‌سوی هدف نهائی. یکی از عزیزانم در انتشارات انصاریان قم با روحانیِ صاحب فضیلتی آشنا می‌شود و جویای کتابی می‌گردد که پیرامون شهادت ثُلاثه [**اشهدان علی ولی الله**] نوشته شده باشد. همین سئوال زمینهٔ بحثی شیرین را فراهم می‌آورد که اگر ولایت رکن اساسی دین است و عبادات بدون آن مورد پذیرش و قبول نیست چرا شهادت ثلاثه را در تشهد نمی‌گویند و چرا در اذان و اقامه هم فرموده‌اند به‌عنوان تبرک و تیمن گفته شود و در صورتی که طبق روایات معتبرِ نزد شیعه و سنی پیامبر اکرم فرموده‌اند هرکجا شهادت بر رسالت دادید به‌ولایت علی امیرالمؤمنین نیز بدهید و از این روایت بوی اختصاص استشمام نمی‌شود.[3]

---

۱. ترجمه امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب تألیف علامهٔ خطیب حاج شیخ احمد رحمانی همدانی: ۲۱۹ـ۲۲۰، از خواندن این اثر محققانه غافل نشوید که الحق بی‌نظیر است.

۲. امال صدوق: ۳۲

۳. شبی در منزل محققِ دانشمند جناب حاج شیخ علی آقا صحت عده‌ای از بزرگان علماء تهران مهمان بودیم مرحوم آیة‌الله حاج سیدابراهیم میلانی در این زمینه موردِ سئوال قرار گرفتند ایشان فرمودند به‌شرط

آن آقای روحانی برجسته می‌گوید «حضور حضرت آیةالله العظمی مرحوم حاج سید احمد آقای خوانساری شرفیاب بودم عرض کردم اشهدان علی ولی الله جزء اذان و اقامه است در جوابم فرمودند نماز جزء اشهدان علی ولی الله است.» دقت کنید اینگونه آرای بزرگانِ شیعه به‌ما تفهیم می‌کند که ولایت و محبت و دوستی صاحبانِ ولایت و دشمنی با دشمنانشان موضوعیت دارد.

راه رفتن روی زمین بر دشمن علی حرام است

امیر سیدعلی همدانی عارفِ کامل واصل شیعی سی و چهارمین[1] حدیثِ کتابِ خود «السبعین» را از ابن عباس آورده که روایت می‌کند حضرت رسول الله به‌علی‌بن ابیطالب فرموده‌اند: «**یٰا عَلِیُّ إنَ الله عزَّوجلَّ زَوّجَکَ فٰاطِمَةَ وَجَعَلَ صَدٰاقُها اَلْأَرْض، فَمَنْ مَشیٰ عَلَیْهٰا مُبْغِضاً لَکَ [یَمْشیٰ] حَراماً**»[2] یاعلی خداوند عزوجل فاطمه را همسر تو قرار داد و زمین را مهرش نمود، پس هرکس در حالی که دشمن شماست بر روی زمین راه رود، بر او راه رفتن حرام است.

شیخ عبدالصمد الجوینی به‌نظیر این روایت اشاره کرده که ترجمه‌اش چنین می‌شود، رسول اکرم فرمودند: «یا علی همانا زمین از آن خداست، به‌هرکس از بندگانش بخواهد آن را می‌دهد، به‌من وحی شده که فاطمه را با تو تزویج کنم و صداق او را یک پنجم زمین قرار دهم، هرکس بر روی زمین راه رود در حالی که دشمن شما باشد زمین بر او حرام است».[3]

اینکه شهادت ثلاثه عنوانِ مستقل به‌خود نگیرد می‌باید در تشهد گفته شود. یکی از مراجع کنونی نیز در جواب استفتائی چنین فتوا داده‌اند لکن چون در متن آورده‌اند دور از چشم انظار به‌طور آهسته گفته شود از بردن نام مبارکشان خودداری شد. عجیب است که هم‌اکنون از مؤذنه مسجد قبا اشهد ان علیّ ولی الله شنیده شد.

۱. بین حدیثِ ۳۴ و ۳۵ روایتی از علی علیه‌السلام نقل شده است.

۲. فردوس الاخبار: ۴۰۹/۱ ش ۸۳۱۶

۳. فرائدالسمطین: ۹۵/۱

خاطر دارم ایّامی که هفته‌ای یک شب به‌درسِ معارفِ آیة‌الله العظمی مرحوم حاج سیدابوالحسن رفیعی قزوینی قدس سره در مسجدِ جامع تهران شرکت می‌نمودم و انبوهی از اهل فضل و فهم حتی از شهرستانها شرکت داشتند. مدتی حضرت ایشان دربارهٔ حدودِ اختیاراتِ امام علیه‌السلام افاضهٔ فیض می‌نمودند و حتی خرمی و آبادانی زمین را از وجودِ امام علیه‌السلام می‌دانستند[1] البته هر هفته نتیجه‌ای مخصوص به‌همان شب می‌گرفتند در یکی از جلسات فرمودند: اختیارِ تامِ زمین و معادن و ذخائر زیرزمینی از طلا تا نفت از مس تا نقره همه و همه و جنگل‌ها و اقیانوس‌ها و... به‌امام علیه‌السلام تعلق دارد. با همان لهجهٔ شیرین و دلنشین و، طراوت و نشاط‌آور فرمودند: بر عصرِ غیبت حضرت ولی‌الله الاعظم حجةبن‌الحسن‌العسکری ارواحنا فداه مربوط به‌نواب آن حضرت می‌شود. در حقیقت باید بپذیریم که نواب عامهٔ صاحب‌الامر والعصر والزمان در زمان غیبت دارای اختیاراتی هستند در معنا همانطور که ولایت استمرار نبوت است ولایتِ نواب عامه ادامه دهندهٔ نقش حساسِ ولایت است. جای بحثی دقیق و لطیف دارد که هفته بعد را به‌عتبه بوسی بارگاه ملائک پاسبان رسول خدا و جنة‌البقیع رفته بودم و لذا آنچه افاضه کردند اطلاعی نیافتم.

ولی فردای آن شب نمازِ مغرب را به‌نزد اهل دلی که حُکم طبیب روحانی جمعی را داشت شرفیاب شدم به‌حضرتش که او را هادی المضلین می‌خواندند آنچه را شب قبل شنیده بودم عرضه داشتم. دقیق شنیدند و سر در جیب حال بردند پس از لحظاتی که به‌سکوت گذشت فرمودند: «عجب شهامتی و شجاعتی که الحق اشاره به‌حقیقتی است، من تاکنون از هیچکس نشنیده بودم» سپس اضافه کردند: «آری مسلمانی شاملِ حالِ هرمسلمان نمی‌شود زیرا او که اسلام را با پیامبرش قبول نموده باید مطیع ارادهٔ پیامبر اکرم باشد، اگر باشناختی که از موقعیت علی‌بن ابیطالب دارد باز از مخالفانِ حضرتش تبعیت کند حتی آنها را به‌گونهٔ تأیید، در جامعهٔ اسلامی

---

۱. روایت را بعدها در محاسن برقی: ۱۵۴ یافتم

رواج دهد...» مطالبی گفتند که بسیار عالی و مفید بود.

علی
به‌سوی بهشت بال می‌گشاید

حدیث سی و پنجم[1] را ابن عباس از رسول خدا چنین روایت کرده است «اول من یکمی یوم القیامه ابراهیم نحلته ثم انا لصفوتی ثم علی‌بن ابیطالب یزف بینی و بین ابراهیم زفا الی الجنته»[2]

براثر دلالتِ مؤلف که سند روایت را به«فردوس الاخبار» تألیف حافظ شیرویه دیلمی داده بودند به‌چاپی آن رجوع شد ولی ملاحظه ننمودم گوئی نسخه‌ای که امیر سیدعلی همدانی در اختیار داشته‌اند، برای چاپ در دسترسِ مصحح نسخه نبوده است. و به‌لحاظ سند روایت که از متون روائی اهل سنت بود، کتب روائی این طایفه[3] حتی آنچه پیرامون احادیث موضوعه نزدِ ایشان تدوین شده بود ملاحظه گردید شاید در زمرهٔ احادیث موضوعه[4] آورده باشند که متأسفانه نشانی دریافت نکردیم.

پیامبر اکرم فرموده‌اند: «اولین کسی روز قیامت پوشانده می‌شود حضرت ابراهیم علیه‌السلام است به‌جهت اینکه خلیلِ خداست، سپس من پوشانده می‌شوم، بجهت اینکه برگزیده خدا هستم، سپس علی‌بن ابیطالب میان من و حضرت ابراهیم برای بهشت زینت داده و فرستاده می‌شود.»

---

۱. مابین حدیث ۳۵ و ۳۶ روایتی از علی علیه‌السلام آورده شده است.

۲. السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین: ح ۳۵

۳. کنوزالحقایق، کشف الخفاء، جامع‌الاحادیث سیوطی، مجمع‌الزوائد، مصابیح السنه، غریب الحدیث ابن قتیبه، مشکل آلاثار طحاوی، اتحاف السعاده، سنن دار قطنی، سنن بیهقی، ریاض الصالحین، نورالابصار

۴. للالی الموضوعه، اللالی المنثوره فی الاحادیث المشهوره بدرالدین زرکشی، المضوعات ابـن جـوزی، سلسلة الاحادیث الضعیفه والموضوعة

علی
دوکفهٔ ترازوی علم پیامبر

حدیث سی و ششم[۱] «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» را ابن عباس از رسول خدا روایت کرده است «**أَنَا مِيزَانُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ كَفَّتَاهُ، والحسن والحسين خيوطه، و فاطمه علّامته[۲] والأئمة من بعدى عموده يوزن بهاعمال المحبين لنا و المبغضين لنا**»[۳]

من ترازوی علم هستم و علی دو کفه آن، حسن و حسین بندهای آن و فاطمه جای اوزانِ آن می‌باشند. و امامان بعدی عمود آن هستند، اعمال دوستداران و دشمنانِ ما به‌آن وزن می‌شود[۴]

نخست باید متذکر شویم این گونه احادیثِ وارده دلالتِ بر مهمّی دارد که آنچه به‌پیامبرِ اکرم اختصاص می‌یابد، مخصوص به‌اهلبیت عصمت و طهارت که خاندانِ حضرت ختمی مرتبت می‌باشند می‌شود. یعنی نمی‌توان به‌وسیلهٔ غیرِ خاندانِ وحی به‌حریم آن خصوصیتها وارد شده، مستفیض گشت.

ثانیاً از این کلامِ نبوی چنین مُلهم می‌شویم محبت به‌خاندان رسالت و دشمنی با آن ذوات مقدسه شناسائی می‌شود، پاداش محبت و عقوبت دشمنی را علمِ اهلبیتِ عصمت مشخص و معین می‌کنند. یعنی توجیهاتِ غلط و بی‌اساسِ آنان که در پی به‌رفیقِ اعلی رفتن پیامبر، خلافت را از مسیر اصلی و آلهی‌اش منحرف نمودند کارساز نخواهد بود.

استنباط ما اینست کلماتِ نبوی ترازوی هرچیزی می‌باشد که در اسلام موضوعیت دارد تخلف از آن آدمی را سزاوارِ دوزخ و مطیع و منقاد بودنش مسلمان را بهشتی می‌کند، مانند حب علی و آل او که فرزندان صدیقه طاهره فاطمه زهرا

---

۱. بین حدیث ۲۶ و ۳۷ روایتی از علی(ع) است.

۲. از این قسمت به‌بعددر «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» دیده نشد.

۳. فردوس الاخبار: ۱/۷۷ ش ۱۱۰

۴. قسمت اولِ این روایت در الغدیر: ۶/۸۰ دیده می‌شود.

هستند و آن عده از فرزندان غیرفاطمه و صحابه که از غدیر منحرف نشدند به‌مرتبه‌ای از قرب رسیدند که «منا اهلبیت» شنیدند و سرحلقهٔ آن مستان بادهٔ ولایت حضرت عباس‌بن علی ابوالفضل علیه‌السلام می‌باشند. ترازوی سنجش حب و بغض این ذوات مقدسه فرمایشات ختمی مرتبت است که محب آنان را مؤمن و صاحبِ ایمان، و دشمنشان را کافر می‌شناساند[۱] و معلوم می‌کند «هرکس پیشوائی و امامت علی را انکار کرده از آن سر باز زند پیغمبری من را انکار کرده است»[۲] خلاصه نتیجه این سنجش و حسابرسی که دشمنان علی و آل او یهودی یا نصرانی مُرده‌اند[۳] و لبِ تشنه و عطشان به‌محشر وارد می‌شوند طلب آب می‌کنند کسی به‌آنها نمی‌دهد[۴] و رأی صادر می‌شود «**عَدُوُّ عَلِیّ هُمُ الْمُخَلَّدُونَ فِی النّارِ**» دشمنان علی در آتش جهنم جاویدان بمانند که خداوند فرماید: «**وَ ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنْها**»[۵] و آنها از آتش برون نخواهند شد[۶]

علی
و من از یک شجره‌ایم

عارف شیعی امیر سیدعلی همدانی در حدیث سی و هفتم[۷] از کتابِ «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنینِ» خویش از ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا فرموده‌اند: «**أنَا وَ عَلِیٌ من شَجَرَةٍ واحِدَةٍ وَ النّاسُ مِنْ اَشجار شَتّیٰ**»[۸] من و علی یک شجره هستیم و مردم از شجرهٔ گوناگون می‌باشند[۹]

علامهٔ نابغهٔ شیعه، زنده کنندهٔ میراثِ اهلبیت عصمت و طهارت مجلسیِ بزرگوار نیز از علی‌بن موسی الرضا روایت کرده است: «یا علی همهٔ مردم از درختهای

---

۱. امالی صدوق: ۸۹
۲. محجةالبیضاء: ۲۴۶/۱
۳. مناقب ابن مغازلی: ۴۶
۴. عیون‌اخبار الرضا: ۶۰
۵. توبه: ۱۶۷
۶. تفسیر المیزان: ۳۶۲/۵
۷. بین حدیث ۳۷ و ۳۸ روایتی از علی علیه‌السلام است.
۸. فردوس الاخبار: ۷۷/۱ ش ۱۱۲
۹. در کنوزالحقایق: ۴۸/۱ نیز وارد است.

مختلف آفریده شده‌اند، من و تو از یک شجره خلق شده‌ایم، من ریشه، تو شاخسار آن درختی، حسن و حسین شاخه‌های آن درخت هستند و شیعیان ما برگهای آن می‌باشند و هرکه به‌شاخه‌ای از آن شاخه‌ها درآویزد خدایش وارد بهشت فرماید»[۱]

ابن عساکر شخصیت سرشناسِ اهل سنت در پی روایت فوق اضافه می‌نماید که رسول خدا فرموده‌اند «**فَطُوبىٰ لِمَنِ اسْتَمْسَکَ بِأَصْلِهٰا وَ أَکَلَ مِنْ فَرْعِهٰا**»[۲] خوشا به‌حالِ آن کس که به‌اصل و ریشهٔ آن درخت توسل و تمسک جوید و از (میوه) آن شاخسار بخورد.

اصلِ این شجره همان نور الهی است که نبی اکرم فرموده‌اند «**کُنْتُ أَنَا وَ عَلِیٌّ نُوراً بَیْنَ یَدَیِ ٱللّٰهِ**»[۳] چنانکه می‌فرمایند: «**خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِیٌّ بْن اَبِی‌طَالِبِ مِنْ نُورِ ٱللّٰهِ**»[۴] من و علی فرزند ابوطالب از نورِ خدا آفریده شدیم.

تأثیرِ خشم بر علی در پاکیزگی امت

حدیث سی و هشتم[۵] از کتابِ شریف «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» به‌روایتِ ابن عباس است که رسول خدا فرموده‌اند: «**انما رفع الله عزوجل ـ القطر عن بنی اسرائیل لسوء رأیهم فی انبیائهم و انَّ اللهَ یرفع القطر عَنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ بِبُغْضِهِمْ عَلِیَّ بْن أَبِی طَالِبٍ**»[۶] «خداوند پاکیزگی را از بنی اسرائیل به‌علت نظر بدشان نسبت به‌پیامبران برداشت. و به‌راستی که خداوند از این امت نیز پاکیزگی را به‌علتِ خشم آنها بر علی‌بن ابیطالب منع کرد.

نخست باید بدانیم این پاکیزگی که به‌معنا و منظورِ «طهارت» است در آدمی جنبهٔ

---

۱. بحارالانوار: ۲۵/۳۵ و نظیرش در مستدرک الصحیحین: ۲۴۱/۲

۲. تاریخ دمشق: ۱۴۷/۱

۳. یعنی: «من و علی نوری بودیم در پیشگاه خدا» (تاریخ دمشق: ۱۵۲/۱)

۴. فرائد السمطین: ۴۱/۱

۵. بین حدیث ۳۸ و ۳۹ این کلام از امیرالمؤمنین علی(ع) وارد است.

۶. فردوس الاخبار: ۴۲۱/۱ ش ۱۳۸۰

ظاهری نداشته که با نجاستی موضعی نجس محسوب شود، متقابلاً با ازالهٔ آن و شستشوی فقهی طاهر گردد. بل به‌حُکم «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»[1] بر اساسِ اعتقاداتی نیز آدمی نجس می‌شود و حتی اهل کتاب که به‌لحاظِ انحراف از طریق پیامبران مثلاً برای خداوند، فرزند قائل شده‌اند از مشرکان محسوب می‌شوند[2]

در اینصورت می‌توانیم مدعی شویم نجاستِ باطنی برخلافِ نجاستِ ظاهری براساس اعتقادات شخصی است که ناپاکی می‌آورد یعنی همانطور که چیزی براثرِ ملاقاتِ نجاست قابل استفاده نیست، اعتقادی فاسد که موردِ پذیرش خداوند نیست نیز آدمی را نجس نموده و اگر کسی با رطوبت بدنش را لمس کند نجس می‌شود.

از کلام نبوی که دربارهٔ علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام فرموده‌اند مستفیض می‌شویم، اگر اسلام پاکیزگی [= طهارت] در مقابلِ نجاستِ کفر و شرک باشد، آنهائی که بغض علی امیرالمؤمنین را در خود دارند کافر در معنا نجس هستند زیرا در روایات متعدد که موردِ قبول و اتفاق اهل اسلام اعم از شیعه و سنی است پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**حُبُّ عَلیّ إِیْمَانَ وَ بُغْضُهُ کُفْر**»[3] البته این موقعیت به‌تمامی معصومین اختصاص دارد زیرا امام باقر می‌فرمایند «**حُبُّنا إِیمانٌ وَ بُغْضُنا کُفْرٌ**» دوستی ما ایمان و بغض ما کفر است[4] پس او که دارای چنین نعمتی نیست علاوه بر روایات وارده به‌دلائلی که به‌برخی از آنها اشاره می‌کنیم نمی‌تواند مسلمانِ قرآن که مورد قبول و پذیرش پیامبر اکرم است باشد و حُکم چنین شخصی را مشخص و معین کرده‌اند. شاید جای این روایت در چنین جایگاهی باشد که رسول خدا خطاب به‌وصی و خلیفه، ابن عم و داماد خود می‌فرماید: «**یا علی من احبک بلسانه، فقد احب ثلث الاسلام و من احبک بلسانه و قلبه، فقد احب ثلثی الاسلام و من احبک بلسانه و**

---

۱. سورهٔ توبه ۲۸

۲. همان: ۳۰. البته دربارهٔ طهارتِ اهل کتاب بین فقهاء امامیه اختلافِ نظر می‌باشد.

۳. امالی صدوق: ۸۹ ۴. اصول کافی: ۳۵۵/۱

قلبه و یدیه فقد احب الاسلام کله»[1]

علاوه دلائلی عقلی و نقلی را می‌توان در این زمینه اقامه کرد او که از نعمتِ اعتقاد به‌ولایتِ با امامت بی‌بهره است دارای دینی ناقص می‌باشد زیرا در پی واقعهٔ آسمانی غدیر خم خداوند آن را با کریمه امضاء کرد، وحی شد «**اَلْیَومُ أکمَلتُ لَکُمْ دینُکُمْ وَ أتْمَمْتُ عَلَیْکُم نِعْمَتی**»[2] به‌حُکم همین فرمانِ الهی کسی که ولایتِ با امامت را قبول ندارد برای اسلام در پی غصبِ خلافت، چهارخلیفه را به‌رسمیت می‌شناسد و زعامت امامان اثنی عشر را نپذیرفته دارای دینی ناقص می‌باشد و به‌همین لحاظ نعمت خدا بر وی تمام شده نیست.

در پی همین آیه شریفه فرموده است: «**وَ رَضِیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دِیناً**»[3] و پسندیدم که اسلام دین و مذهب شما باشد.

در پی نزولِ این آیه در عید سعید غدیر خم که روز نصب علی‌بن ابیطالب به‌خلافت و امامتِ بعد از پیامبر اکرم می‌باشد[4] به‌گفتهٔ ابن مسعود آیه را چنین تلاوت می‌کردند: «**یا ایُّها الرّسُول بَلّغ ما أُنزِلَ إلَیْکَ مِنْ رَبّکَ اِنّ علیّاً وَلی المؤمنین**»[5]

استنباط ما از آیه کریمه اینست آن کس که ماجرای غدیر خم را نپذیرفته یعنی غیر را در امر خلافت بر علی علیه‌السلام ترجیح داده است. از نعمتِ «رضیت لکم الاسلام دینا» محروم می‌باشد.

دوم: به‌حُکم کریمه «**أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرَّسول و أُولِی الْأَمرِ منکُمْ**»[6] که امر و نهی رسول خدا را امر و نهی الهی معرفی می‌کند، هرکس دستوراتِ پیامبر اکرم را

---

۱. کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین: ۲۹۸ بنقل از ینابیع الموده: ۱۲۵

۲. مائده: ۳ یعنی: «امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم و تمام کردم بر شما نعمت خود را»

۳. مائده: ۳

۴. نورالمشْتَعل: ۸۶ ح ۱۶، اسباب النزول واحدی: ۱۵۰، اقبال سیدبن طاوس: ۴۵۴ در المنثور: ۵۲۸/۲ مسند احمد: ۳۵۵/۵ تفسیر ثعلبی: ۱۸۱ مناقب ابن مغازلی: ۱۹ فصول‌المهمه: ۴۱ مناقب خوارزمی: ۱۵۵ مناقب مرتضوی: ۲۶۱ و...

۵. در المنثور: ۵۲۸/۲ مناقب مرتضوی: ۲۳

۶. نساء: ۵۹

نپذیرد یا اوامر نبی اکرم را با قید و شرطی که از سلیقهٔ شخصی است قبول نماید، تخلف از ارادهٔ خدا کرده که به‌آن دستورِ اکید داده است.

در اینصورت چون در ماجرای مباهله پیامبر اکرم با نصارای نجدان، علی‌بن ابیطالب امیرالمؤمنین به‌منزلهٔ نفسِ پیامبر اکرم شناسانده شده و به‌اعتبار همین موقعیت در مراسمِ مباهله حضور یافته است، دارای خصوصیتی خاصِ به‌خود گردیده که رسول خدا به‌لحاظ آن فرموده‌اند ایذا، دشنام، دشمنی و... به‌علی مرتضی عیناً به‌من است و چنین ناروائی در حق من، نسبت به‌خدا محسوب می‌شود. از سعدبن مالک سئوال می‌کنند مطلع شده‌ایم شما را وادار کرده‌اند که در کوفه علی علیه‌السلام را ناسزا بگویند آیا تو او را ناسزا گفته‌ای؟

جواب می‌دهد: پناه بر خدا، قسم به‌خدایی که جانم در دست اوست من از رسول خدا چیزی دربارهٔ علی شنیده‌ام که اگر اره بر سرم بگذارند هرگز ناسزایش نمی‌گویم[۱].

در جای دیگری فرموده‌اند: «فَمَنْ اَنْكَرَ اِمٰامَتَکَ فَقَدْ اَنْكَرَ نُبُوَّتِی»[۲] هرکس که امامت ترا انکار کند منکر نبوت من شده است. و خلاصه اینگنه احادیث نبوی که در متون اسلام اعم از شیعه و سنی زیاد دیده می‌شود تفسیری بر آیه اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی‌الامر منکم[۳] است.

علامه زمخشری شخصیت بلندپایه و پرآوازهٔ اهل سنت به‌حدیث قدسی اشاره دارد که حضرت حق فرموده است: «به‌بهشت می‌برم هرکس علی را اطاعت کند اگرچه نافرمان من باشد...»[۴] که البته مطیع و فرمانبردار علی علیه‌السلام، نافرمانِ خدا نیست و نمی‌شود. در این صورت و به‌اعتبار «وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيرَالْاِسلاٰمِ ديناً فَلَنْ

۱. فضائل الخمسه: ۲۲۵/۲
۲. روضةالمتقین: ۲۷۹/۳
۳. نساء ۵۹
۴. آثارالصادقین: ۱۹۴/۴ ج ۳۸ به‌نقل از مجمع‌البحرین چاپ جدید: ۱۹۷/۲

يُقْبَل مِنهُ وَ هُوَ فِي‌الْاٰخِرتهِ مَنَ الْخاسِرينَ»[۱] مسلمانی که ولایتِ با امامت را استمرار نبوت بداند مرگش شباهتی به‌مرگ جاهلیت نداشته[۲] و مهمتر اینکه یهود و نصرانی نمرده است[۳].

علی
چون سَرِ من است

امیر سیدعلی همدانی عارف شیعی در تدوینِ کتابِ شریفِ خود «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» حدیث سی و نهم[۴] را از ابن عباس روایت کرده‌که رسول خدا فرموده‌اند: «**عَلِيٌّ مِنَّی مِثْلُ رأسِي مِنْ بَدَنِي**»[۵] علی از برای من چون سرم برای بدن من است[۶] و به‌صورتِ «**عَلِيٌّ مِنَّی كَرَأْسِي مِنْ بَدَنِي**»[۷] هم وارد شده است پیامبر اکرم براثرِ اِشرافی که به‌وقایع بعد از خود داشته‌اند و به‌خوبی مطلع بودند نخبگانِ قدرت‌طلبِ عرب از مهاجرین فتنه‌ای در اسلام به‌پا خواهند کرد که علی‌بن ابیطالب تنها مظلوم آن رویدادِ ظالمانه خواهد شد. در جابه‌جای عمرِ خویش موقعیت استثنائی علی مرتضی که تنها امیرالمؤمنین حقیقی اسلام است را با تعبیرات

---

۱. آل عمران: ۸۵
۲. امالی مفید: ۷۵
۳. مناقب ابن مغازلی: ۴۶
۴. بین حدیث ۳۰ و ۴۰ روایتی از علی امیرالمؤمنین نقل شده است
۵. فردوس الاخبار: ۸۹/۳ ش ۳۹۹۳، البته در چاپی نسخه ما با تعبیر «مثل» نیامده بلکه در جای آن «بمنزله» وارد می‌باشد.
۶. این روایت در مناقب ابن مغازلی: ۹۲ فیض القدیر: ۳۵۷/۴ تاریخ بغداد ۱۲/۷ جامع‌الصغیر: ح ش ۵۵۹۶ نفس‌المصدر ۸۷ و ۹۱
۷. مناقبِ ابن مغازلی ۹۲ ح ۱۳۶ مناقب خوارزمی: ۹۰-۹۱

گوناگونی تثبیت کرده‌اند. در اینجا نیز وقتی علی علیه‌السلام را چون سَرِ خود نسبت به‌بدنِ مبارکشان می‌دانند، تفهیم می‌کنند همانطور که حیات برای بدن انسانی بی‌سر غیرممکن است، اسلامِ بی‌من که پیامبرم معنائی ندارد و من برای اسلام به‌منزلهٔ تن هستم که علی‌بن ابیطالب چون سرم می‌باشد. در حقیقت اسلام بدونِ ولایتِ با امامت مانند مُرده‌ای بی‌خاصیت است.

و لذا آن عده که ولایتِ بی‌امامت را پذیرفته و ترویج کرده‌اند مانند سران صوفیه در عصرِ امامت معصوم علیه‌السلام مُرده‌ای را آنهم به‌عنوان معنویت اسلام به‌خوردِ جامعه اسلامی داده‌اند.

علی
وسیلهٔ آمرزش گناهان است.

چهلمین حدیثی[1] که در اثرِ جاویدِ عارف بزرگ و نامی ما، از ابن عباس نقل شده است از نبی اکرم می‌باشد که فرموده‌اند: «**عَلِیّ بْنِ اَبیطالِب بٰاب الدّین**[2] **مَنْ دَخَلَ مِنْهُ فیه کٰانَ مُؤمناً وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ کٰانَ کٰافِراً**»[3] علی‌بن ابیطالب باب فروریختن گناهان است هرکس از آن وارد شود مؤمن و هرکس از آن بیرون رود کافر است»[4] هرچند در روایات و ادعیه مأثوره، معصوم علیه‌السلام «باب الله» معرفی شده است و اطلاقِ «باب‌الدین» یا «باب الجنه» به‌مولی الموالی علی‌بن ابیطالب امیرالمؤمنین سپس به‌امامانِ شیعه شده است و هر کدام گویای حقیقتی می‌باشد. ولی ما در روایت موردِ نظر امیر سیدعلی همدانی به‌جای باب الدین همانطور که در سند ایشان هم «باب حطه» وارد است باب حطه را انتخاب می‌کنیم. زیرا این عنوان که کنایه‌ای از

---

۱. بین حدیث ۴۰ و ۴۱ روایتی از علی علیه‌السلام نقل شده است.

۲. در اصل خبر که مؤلف به‌آن سند داده است «باب حطه» می‌باشد.

۳. فردوس الاخبار: ۳/۹۰ ش ۳۹۹۸

۴. روایت در سفینةالبحار: ۱/۱۰۸ کنزالعمال فی سنن اقوال والافعال: ۱۲ ح ۱۱۵۰ تفسیر نورالثقلین: ۱/۸۲

مرتبت و منزلت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز می‌باشد، از قرآن گرفته شده است.

در آیه مبارکه «**ٱدْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَٱدْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْلَكُم خَطٰايٰاكُم**»[1] اشاره به‌بابی که «حطه» تعبیر شده است دیده می‌شود.

ما در شرحِ کلام نبوی و پی بردن به‌مضمونِ واقعی روایت نیازمندِ به‌دانستن موضوعاتی هستیم که به‌طور مستقیم در شناختِ منظور رسول خدا به‌آنها مربوط می‌شود.

اوّل: دانستن معنای لغوی حطه و اینکه دارای چه خاصیت و موقعیتی بوده است.

حطه را به«ریزش و پائین آوردن» معنا کرده‌اند در حقیقت جایگاهی است که با تقاضای مغفرت از خدای تعالی قلمِ عفو بر جرائم آدمی کشیده می‌شود. خداوند به‌بنی اسرائیل که پُر ازگناه نشده بودند جایگاهی راکه دعایشان مستجاب می‌شود یعنی ازگناه پاک می‌شوند را نشان می‌دهد.

نبی اکرم علاوه بر اینکه به‌گناهکاران امت نیز با این کلام تفهیم می‌کنند جهت آمرزشِ گناهان خویش وسیله قرار بدهند تا پوزش‌خواهی ایشان بدرگاه الهی پذیرفته شود. به‌موضوعی مهمتر و حساستر اشاره می‌نمایند در روایت علی‌بن ابیطالب را باب حطه معرفی می‌نمایند اینکه می‌خواهند بفرمایند آن حضرت درِ آمرزش گناهان است بلکه به‌یکی از خواصِ ولایت علی امیرالمؤمنین در حقیقت امامانِ شیعه اشاره کرده‌اند که اگر شفیع قرارگیرند و وسیلهٔ تقرب به‌خدا باشند همانند باب حطه‌ای هستند که خداوند به‌عاصیانِ بنی‌اسرائیل معرفی کرده‌اند و اگر

---

۱. یعنی: «و آنوقت که گفتیم به‌درون این قریه درآئید و هر چه خواستید از آن بخورید به‌فراوانی، و در حال سجده درون دروازه درآیید و بگوئید گناهان ما را فرو ریز (آن وقت است که) لغزش‌های شما را می‌آموزیم و به‌زودی پاداش نکوکاران را می‌افزاییم» (بقره: ۵۵)

از این باب که گویای ولایتِ با امامت می‌باشد وارد شوید از گناهی که براثـر کـفر فراهم آید در امان خواهید بود.

و این به‌معنا و منظورِ پذیرفتن مقام رهبری سیاسی و مـرجـعیت فـقهی عـلی امیرالمؤمنین بعد از رحلت رسول خداست. در حقیقت تلویحاً فرموده‌اند آنهائی که از غدیر نه به‌معنای مکان بلکه خلافت اسلامی بیرون آمده‌اند و بهر کجای دیگر وارد شده، منظور غیراز علی علیه‌السلام را به‌خلافت سیاسی یا مرجعیت فـقهی پذیرفته و انتخاب کرده باشند، از نعمتِ ایمان بی‌بهره و در زمرهٔ کسانی خواهند بود که به‌آنچه پیامبر اکرم آورده‌اند کافر هستند، یعنی چون به‌نوعی خشم برعلیه آن ذاتِ اقدس گرفتار آمده‌اند پاکیزگی ندارند.

و اصولاً در پیِ این خصوصیاتِ خدادادیِ علی‌بن ابیطالب و آل طاهرینش که فرزندانِ بزرگوارِ فاطمه زهرا می‌باشند، خاندانِ وحی هرچند بـه‌حُکم «**انـا بـشر مثلکم**»[1] به‌لحاظِ شکل و شمایل ظاهر فرقی با دیگران نـدارنـد لکـن کـوچکترین شباهت معنوی هیچکدام از خلقِ جهان حتی پیامبران با این ذوات مقدسه نداشته و ندارند چنانکه حضرت امام رضا علیه‌السلام فرموده‌اند: «**نَحْنُ اَهْلُ الْبَیتِ لا یُقاسُ بِنا اَحَدٌ**»[2] ما خانواده‌ای هستیم که هیچکس به‌ما قیاس نگـردد. بـه‌همین اعـتبار و موقعیت، آنان که در ردیف مخالفان و دشمنان ایشان هستند را پیامبر اکرم ناپاک معرفی نموده‌اند در جاهائی از عمرشان به‌این اشاره کرده به‌علی مرتضی فرموده‌اند: «**لاٰ یُحِبُّکَ اِلّا طاهِرُ الْوِلاٰدَةِ وَلاٰ یُبْغِضُکَ اِلاّ خَبیثُ الْوِلاٰدَةِ**»[3] دوست نمی‌دارد ترا، جز حلال‌زاده و جز ناپاک‌زاده با تو دشمنی نمی‌کند. و حتی جابربن عبدالله انصاری و عـبادهٔ صـامت مـی‌گویند مـا فـرزندان خـود را بـه‌دوستی امـیرالمـؤمنین عـلی می‌آزمودیم و اگر مشاهده می‌کردیم یکی او را دوست نمی‌دارد می‌دانستیم پاک‌زاده

---

۱. کهف: ۱۱۰ ۲. بحارالانوار: ۲۶۹/۲۶ بنقل از عیون اخبار الرضا.

۳. بحارالانوار: ۱۴۵/۲۷ بنقل از احتجاج طبرسی و نظیرش در بحارالانـوار: ۱۷/۳۶ بـه‌نقل از مـناقب آلِ ابوطالب

نیست[۱]...

... در اینصورت خداوندِ تبارک و تعالی با نصب علی‌بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام در عید مقدس غدیر به‌خلافت و امامت و اختصاص دادنِ استمرار آن به‌امامان شیعه علیهم‌اسلام، نعمت خویش را نسبت به‌امتِ حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه و آله تمام نموده و دین اسلام را بدون هیچ کمبودی به‌نمایش گذاشته مهمتر اینکه اسلامِ با ولایتِ امامان را تا آخرین غروبِ دنیا برای بشر کافی دانسته است. پس جایگاه ولایتِ با امامت آیین محمدی در اسلام بسیار رفیع و حائز اهمیت است. زیرا علاوه براینکه با پذیرفتن چنین مهمِّ با اهمیتی، اطاعت از ارادهٔ الهی نموده، وسیلهٔ پذیرش طاعات و عبادات را هم فراهم آورده است. چون قسمتی از احادیث نبوی گویای نقشِ حساسِ محبت داریِ آل علی و پذیرفتن ولایت آن ذوات مقدسه در قبولی طاعات و عبادات می‌باشد.

دوم: مصادیق باب حطه[۲] چه کسانی هستند. آیا به‌استنادِ کلامِ مبارک نبوی فقط علی‌بن ابیطالب دارای این موقعیت است یا امامانِ شیعه که هرکدام در جایگاه خود عین و نظیری از علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌شمار می‌روند در حقیقت جلوه‌های تمام وکمال از پیامبر اکرم می‌باشند نیز صاحبان موقعیت و منزلتِ باب حطه می‌باشند.

باید اشاره داشته باشیم آنچه در شأنِ وجودِ نازنین و ذاتِ اقدسِ **قطب‌الانبیا و امام العرفا** از ناحیهٔ مقدسهٔ الهی و نبوی شرفِ صدور یافته جز لقبِ «امیرالمؤمنین»

---

۱. تفسیر مجمع‌البیان: ۲۰۶/۹

۲. البته عبدالله‌بن مسعود نظیر روایتِ بابِ حطه جابربن عبدالله انصاری را نقل کرده است که رسول خدا فرمود: «علی‌بن ابی‌طالب باب دین است، هرکس در آن داخل شود مؤمن است و هرکس از آن برون گردد کافر است» (ینابیع الموده قندوزی باب ۵۶ صفحه ۲۳۶)

که آنهم امامانِ شیعه نپذیرفته‌اند به‌آنها گفته شود، آن ذوات مقدسه در تمامی خصوصیتها با علی علیه‌السلام وجه اشتراک دارند. چنانکه در روایت «**اَوَّلنٰا مُحَمَّدْ، اَوْسَطنٰا مُحَمَّدْ، آخِرُنٰا مُحَمَّد وَ کُلُّنٰا مُحَمَّد**»[۱] اشاره به‌همین موقعیت شده است که تمامی امامانِ شیعه به‌غیر از مرتبت نبوت در تمامی شئون دارای حتی منزلتِ رسول خدا می‌باشند. و لذا در موردِ طاهرزادگی افراد که بستگی به‌ولایتِ با امامت پیدا می‌کند امام صادق[۲] و امام باقر[۳] دوستی اهلبیت را نشانهٔ حلال‌زاده بودن می‌دانند پس دربارهٔ باب حطه بودنِ امامانِ شیعه علاوه بر همین استدلال که معصومین علیهم‌السلام نورِ واحد هستند چنانکه در کلمات آن ذوات مقدسه در مواردِ مختلف با لفظ «**نَحْنُ**» مثلاً «**حُجَّةُالله**»[۴] و خلاصه «**فَنَحْنُ حُجَجُ اللهِ فی عِبٰادِهِ**» به‌این موقعیت اشاره کرده‌اند امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «**نَحْنُ بٰاب حِطَّتکم**»[۵] ما بابِ حطه هستیم.

شاید نقل و اضافه نمودن این سطور به‌موضوعِ فوق منظورمان را بهتر تفهیم کند می‌دانیم که رسول خدا در موردِ نگاه کردن به‌علی‌بن ابیطالب فرموده‌اند عبادت است.[۶] و یا امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «**اَلنَّظَرُ اِلیٰ آلِ مُحَمَّدٍ عِبٰادَةٌ**» نظر نمودن و نگاه کردن به‌آل محمد عبادت است[۷] یا اینکه اشاره می‌کردیم امام باقر می‌فرمایند: «دوستی ما ایمان و دشمنی ما کفر است»[۸] و لذا پیامبر اکرم «عترتِ» عزیز و پاک و طاهر و مقدس خویش را به‌طورِ مطلق هم شأن و هم سنگ، هم رتبت و هم منزلتِ قرآن، خدایِ متجلی درکلام قرار می‌دهد[۹] و تمسک به‌قرآن و عترت را

---

۱. دربارهٔ این موضوع می‌توانید به‌کتابِ نخستین تجلی تألیف عارفهٔ کامله کوکبِ اعظم کاکوئی که انتشاراتِ مهتاب منتشر نموده است ۱۸۷ و ۲۱۴ رجوع کنید.

۲. بحارالانوار: ۱۴۶/۲۷

۳. همان مورد در دو روایتِ مختلف

۴. اصول کافی مترجم ۱۹۹/۱

۵. تفسیر منهج‌الصادقین: ۲۱۵/۱

۶. فضائل الخمسه: ۱۱۴/۲، تاریخ بغداد: ۷۱/۲ مستدرک الصحیحین: ۱۴۱/۳ ریاض النضره ۲۱۹/۲

۷. بحارالانوار: ۲۲۷/۲۶ محاسن برقی: ۶۲

۸. اصول کافی: ۳۵۵/۱

۹. حدیث ثقلین که موردِ اتفاق تمامی فرق اسلامی است.

در غیابِ خود بهترین صراط هدایت و دوری از عترت و قرآن را مایه گمراهی دانسته‌اند[۱] چنانکه امام باقر فرموده‌اند: «به‌خدا قسم اگر کسی توبه کند و ایمان بیاورد و اعمال صالحه انجام» یعنی آنچه قرآن دستور داده «ولی به‌ولایت و دوستی و معرفت بفضیلت و برتری ما (برخلق) رهنمون نشود بهره‌ای نبرده است»[۲] پس حکایتِ پیامبر و ولایتِ اهل بیت آن ذات اقدس امان از آتش می‌شود که فرموده‌اند: «**وِلاٰیَتِی وَ وَلاٰیةُ اهْلَ بَیْتِی اَمٰانُ مِنَ النّٰارِ**»[۳] و باید دانست که آن ولایت ولایت خداست، امام باقر علیه‌السلام هم فرموده‌اند: «**ولایتنا ولایة الله**»[۴] و هرکس به‌ولایت آل محمد که ولایتِ خداست بمیرد به‌اعتبارِ کلام امام صادق در کنارِ رسول خدا شهید شده است[۵]

اگر همه
علی را دوست داشتند

عارف نابغهٔ شیعی ما که از جمله بیدارگران نامی قبله است چهل و یکمین[۶] حدیثی راکه از ابن عباس روایت می‌کند اینست: رسول خدا فرموده‌اند: «**لَوِ اَجْتَمَعَ النّٰاسُ عَلیٰ حُب عَلِیّ مِنْ اَبِي طٰالِب لَمٰا خَلَقْ اللهِ عَزَّوَجَلَ النّٰارَ**»[۷] اگر مردم جمع برمحبت علی‌بن ابیطالب می‌شدند خداوند آتش را نمی‌آفرید[۸]

جای دیگر ابن عباس روایت می‌نماید که پیامبر اکرم می‌فرمایند خدا جل جلاله فرموده‌اند: «**لَوِاجْتَمَعَ النّٰاسُ کُلُّهمْ عَلیٰ وِلاٰیَةِ عَلِیّ مٰا خَلَقْتَ النّٰارِ**»[۹] که اگر تمام مردم بر ولایت علی جمع می‌بودند آتش [← دوزخ] را نمی‌آفریدم ـ برای اینکه بدانیم دو

---

۱. بحارالانوار: ۱۴۴/۲۳

۲. همان: ۸۱/۲۳ بنقل از امالی ابن الشیخ

۳. امالی صدوق: ۴۷۴

۴. بحارالانوار: ۲۸۱/۲۶ و اصول کافی: ۲۹/۲

۵. محاسن برقی: ۱۷۲

۶. بین حدیث ۴۱ و ۴۲ روایتی از علی مرتضی نقل شده.

۷. فردوس الاخبار: ۴۱۹/۳ ش ۵۱۵۷

۸. روایت در نفس المصدر ۲۸۱ هم وارد شده است.

۹. بحارالانوار: ۲۴۷/۳۹ بنقل از امالی صدوق

روایتِ موردِ نظرمان، دارای یک معنا هستند ناگزیر به‌تذکری کوتاه هستیم. ولایت را به‌محبت، نصرت و نیز قبولِ اولویت کسی در تدبیر امری و سلطنت معنی کرده‌اند. با در نظر داشتن این معانی در روایتِ اول منظور رسول خدا را اینطور فهم می‌کنیم که اگر تمامی مردم بر دوست داشتن علی امیرالمؤمنین اجتماع می‌کردند دوزخی خلق نمی‌شد و ما می‌گوئیم چون حدیث قدسی با شرطی توأم نیست شاملِ غیرمسلمان هم می‌شود. در روایتِ دوم که با عنوانِ «ولایت» آمده است، تمام خصوصیتهای ولایت که شاملِ محبت و سلطنت نیز می‌شود منظور نظر می‌باشد.

این حدیث قدسی و روایت نبوی مانند خیلی دیگر از احادیثِ وارده که در متونِ اسلامی موجود است ما را به‌مهمّی بسیار قابل توجه و حائز اهمیت مُلهم می‌سازد که دین‌داری بوسیلهٔ انجامِ عبادات نمی‌تواند موجب سعادت الهی گردد زیرا زمخشری عالمِ برجستهٔ اهل سنت معتقد است در حدیث قدسی وارد شده که خداوند می‌فرماید: «به‌بهشت می‌برم هرکس راکه اطاعتِ علی کند اگر چه نافرمان من باشد و به‌آتش می‌برم آن کس راکه نافرمان او و مطیع من باشد»[1] و اینکه امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «**مَنْ دٰانَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ بِعِبٰادَةٍ یَجْهَدُ فیهٰا نَفْسَهُ وَلاٰ إمٰامَ لَهُ مِنَ اللهِ فَسَعْیُهُ غَیْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَیِّرٌ**»[2] هرکس با عبادت و پرستش برای خدا دین‌داری کند و در آن عبادت وجود خود را به‌سختی و کوشش وادارد، ولی رهبر و امامی از جانب خدای وی را نباشد، کوشش او پذیرفته نیست، او گمراه و سرگردان است. جالب توجه اینکه به‌نصب امام از ناحیه خداوند اشاره شده به‌این معنا که آنچه در سقیفه صورت گرفت یک حرکت سیاسی منفی بود. حضرت سجاد علیه‌السلام آنجاکه می‌فرماید: «امام معصوم جز از خاندان ما نباشد» اضافه دارند و

---

۱. آثارالصادقین: ۱۹۶/۱۴ بنقل از مجمع‌البحرین: ۱۹۷/۲ چاپ جدید.

۲. اصول کافی: ۳۴۲/۱ نظیر آن در سفینةالبحار ذیل ماده؟؟؟؟

«وَلِذٰلِکَ لاٰ یُکونُ اِلاّٰ مَنْصُوصاً» که امام باید منصوص باشد[۱] یعنی به‌وسیلهٔ امام قبل معین گردد. البته در روایتی دیگر وجوبِ اطاعت از امامِ غیرمعصومِ عادل که به‌زبانِ فقهاء، فقیه آل محمد است در عصر یا حتی به‌دورهٔ امامت در جایگاهی که دسترسی به‌امام معصوم نیست همین خاصیت را دارد، چنانکه امام باقر فرموده‌اند: «اِنَّ مَنْ دٰانَ اللهَ بِعِبادَةٍ یَجْتَهِدُ فیهٰا نَفْسَهُ بِلاٰ اِمٰامٍ عٰادِلٍ مِنَ اللهِ فَاِنَّ سَعْیَهُ غَیْرُ مَشْکُورٍ وَ هُوَ ضٰالٌ مُتَحَیِّرٌ»[۲] هرکس با عبادت برای خدا دین‌داری کند وگرچه خود را در آن به‌سختی وکوشش وادارد ولی (عبادت و پرستش او) بدون راهنمائی امام و رهبری عادل از طرف خدا باشد کوشش او بی‌سپاس مانده، خود او در گمراهی و سرگردانی است. که ما از لفظ «امام عادل» استمرار ولایتِ با امامت را در غیبتِ حضور امام علیه‌السلام استنباط می‌کنیم و اگر استدلال به‌وجود نازنین امام معصوم کنند در جواب می‌گوئیم امام معصوم به‌لحاظ مرتبتِ عصمت عادل است و نیازِ به‌شرط عدالت در اطاعت از او نیست بل این شرط برای اطاعت از امامِ غیرمعصوم می‌باشد که مختص به‌رهبران دینی است و اطاعت و پیروی از ایشان به‌شرطِ عدالت می‌باشد.

و تنها وجه امتیازِ امام معصوم با امامِ عادل اینست که امام کاظم علیه‌السلام ارائه داده فرموده‌اند: «سخن هیچ آدمیزاده، پرنده، بهیمه، بالاخره هیچ ذی روحی بر امام پوشیده نباشد و هرکس که این خصلتها را ندارد امام نیست»[۳] در صورتی که برای امام عادل چنین شرطی قید نشده است.

---

۱. محجة‌البیضاء: ۲۳۲/۱
۲. مستدرک: ۲۱/۱
۳. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۳۶۲

دوستدار علی
آمادهٔ بهشت شود

چهل و دومین روایتی[1] را که بیدارگر قبله شیخ طریقهٔ مبارکه ما امیر سیدعلی همدانی از ابن عباس نقل کرده‌اند اینست که رسول خدا فرموده‌اند: «قل لمن احب علیا فلیتهیا لدخول الجنة»[2] به‌کسی که علی را دوست دارد بگو برای رفتن به‌بهشت آماده شود.

چون در چند جای رسالهٔ حاضر نسبت به‌نقشِ حساسِ محبت در دین محمدی و دوست داشتن علی‌بن ابیطالب موضوعات مختلفی را به‌قید تحریر درآوردیم، در این جا به‌موضوعی دیگر می‌پردازیم تا شاید رساله ما از نقص کمتری بهره داشته باشد.

در احادیث زیادی متذکر شده‌اند که دوستداری علی مرتضی برائت از آتش دوزخ و تنها جوازِ عبورِ از صراطِ قیامت و اقامتِ در بهشتِ موعود می‌باشد. ولی به‌نظر می‌آید کمتر به‌این پرداخته‌اند که چرا دوستداری علی امیرالمؤمنین دارای اینهمه خواصِ پُر اهمیت است. خداوند و پیامبرِ بزرگوارش خواسته‌اند از توجهِ چشمگیر به‌مراعات کردن جهاتی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به‌علی مرتضی مربوط می‌شود به‌امتِ اسلامی تفهیم کنند توحیدِ ناب که یک دورهٔ کاملِ درسِ خداشناسی است فقط در مکتبِ امامِ همگان علی‌بن ابیطالب نصیب می‌شود، در ارتباط با پیامبرشناسی بهترین و بی‌غش‌ترین و موحدانه‌ترین برخورد همان ارتباطِ عاشقانه و عارفانه علی امیرالمؤمنین با رسول خداست که دیگرانِ از مهاجرین و انصار چنین نصیبه‌ای نداشته‌اند.

و خلاصه اینهمه توجه به‌مقامِ شامخ علی علیه‌السلام که خدا را ناشرِ فضائل او نموده و پیامبر اکرم را کرسی‌نشین فضیلت‌گوئی او شناسانده است به‌این جهت بوده

---

۱. بین حدیث ۴۲ و ۴۳ روایتی از علی امیرالمؤمنین نقل شده است.

۲. السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین بنقل از فردوس الاخبار

که بگویند اساسِ اسلام بر شخصیت علی‌بن ابیطالب استوار است زیرا با شناخت او به‌عالیترین مراتبِ توحید دست می‌یابیم و چنان بندگی می‌کنیم که سزاوار بهشت موعود می‌شویم.

در یک کلامِ همه فهمِ مختصر و مفید به‌نتیجه می‌رسیم رضایت خدا و رسول بزرگوارش نتیجهٔ رضایت علی فرزندِ برومند مؤمن قریش ابوطالب‌بن عبدالمطلب سلام الله علیهماست. زیرا رسول خدا فرموده‌اند: «**وَ مَنْ اَحَبَّ عَلَیاً فَقَدْ اَحَبَّنِي وَ مَنْ اَحَبَّنِي فَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ مَنْ رَضِيَ عَنْهُ كُافاهُ الْجَـنَّته**»[1] هرکس علی را دوست بدارد، راستی که مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست دارد، خدا از او راضی و خشنود باشد و خدا از هرکسی راضی باشد، بهشت را به‌او پاداش دهد.

در اینصورت شیعیان مرتضی علی که پُر از محبتِ آن بزرگوارند و امامشان[2] امیرالمؤمنینِ حقیقی اسلام است کامروایانِ روزِ رستاخیز خواهند بود[3] و چون علی را دوست می‌دارند به‌جای اینکه به‌نام مادرانشان خوانده شوند: به‌نام پدرانشان شناسائی می‌شوند[4] چون زنازاده نیستند. و چنان با حشمت و جلال واردِ صحرای محشر می‌شوند که پیامبران به‌حالشان غبطه می‌خورند[5]

اگر علی
آفریده نمی‌شد

حدیث چهل و سوم[6] از کتابِ شریف السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین روایتی است که ام‌سلمه از رسول خدا نقل کرده‌اند: «**لَوْلَمْ يَخْلُقِ اللهُ عَلِيٌّ ما كـانَ لِـفاطِمَةَ كُفْوُ**»[7] اگر خدا علی را نمی‌آفرید فاطمه شبیه و نظیری در عالم نداشت[8]

---

۱. بحارالانوار: ۲۲۲/۷

۲. مجموعه و رام: ۲۲۰ و امالی مفید: ۲۱۳

۳. امالی صدوق: ۸۹

۴. سفینة‌البحار ماده شیع: ۷۲۹

۵. محاسن برقی: ۲۸۱

۶. مابین حدیث ۴۳ و ۴۴ کلامی از علی(ع) روایت شده است.

۷. فردوس الاخبار: ۴۱۸/۳ ح ۵۱۷۰

در جائی هم پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**لَوْ لاکَ یا عَلِیُّ لَماکانَ لِفاطِمَةَ کُفْوٌ عَلیٰ وَجْهِ الْأَرْضِ**»[۹] یا علی اگر تو نبودی، فاطمه را بر روی زمین همانند و نظیری نبود.

روایاتی که در این زمینه از ناحیه خاتم پیامبران شرف صدور یافته، این مهمّ را مطرح می‌کند که فاطمه زهرا در شئون ولایت همتای علی است و لذا علامهٔ محدث مجلسی با نقل روایتی در این زمینه نتیجه می‌گیرد «این امکان وجود دارد که بتوان به‌این روایت استدلال کرد و گفت علی و فاطمه اشرفِ از تمامی انبیاء اولوالعزم بجز پیامبر اکرم هستند»[۱۰] علامهٔ امینی نیز معتقد است: «اگر بجز این فرمایش از جانب پیامبر اکرم تصریحی در این مورد در دسترس ما نبود (با اینکه وجود دارد) همین حدیثِ شریف برای اثبات برتری حضرت صدیقه زهرا بر جمیع انبیاء جز پدر بزرگوارش کافی بود»[۱۱]

مرحوم علامهٔ فقیه حکیم فیلسوف حاج سیدابراهیم میلانی به‌مناسبت در درس خارج فقه بحث را به‌همانندی ولایتِ پیامبر و فاطمه و امامان شیعه کشاندند و فرمودند: «کیفیت خلقت یکسان چهارده معصوم ایجاب می‌کند که در تمام شئون ولایت نیز در ردیف یکدیگر باشند، محبتشان محبت خدا، اطاعتشان اطاعت خدا، رضایتشان رضایت خدا غضبشان غضب خدا می‌باشد».

و لذا در زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خوانیم: «اشهد انک و الائمة من ولدک سفینة النجاة و دعائم الاوتاد و ارکان البلاد»[۱۲] یا در یکی از دعاهای روز غدیر می‌خوانیم «اللهم صل علی محمد و آل محمد الائمة القاده والدعاة السادة والنجوم الزاهراة...»[۱۳] و دلائل عقلی و نقلی زیاد که دلالت دارد چهارده معصوم چون همگی در یک مرتبت و منزلت هستند ارکان توحید و ایمان و اسلام هستند. مسلمانی

---

۸. این روایت در مقتل الحسین خوارزمی: ۶۶/۱ به‌لفظ لولم یکن آمده است.

۹. بحارالانوار: ۱۰۷/۴۳

۱۰. بحارالانوار: ۱۰/۴۳ و ۱۱

۱۱. فاطمه زهرا(س): ۳۷۰

۱۲. المزار الکبیر: ۷۶، ۷۷، بحارالانوار: ۳۴۲/۹۷، ۱۴۸

۱۳. اقبال: ۴۹۲ بحارالانوار: ۳۲۰/۹۵

بدونِ پذیرفتن امامتِ ایشان معنا و مفهومی ندارد.

علی با قرآن
و قرآن با علی است

عارف نامی شیعی امیرسیدعلی همدانی در تدوین هفتاد حدیث پیرامون فضائل علی امیرالمؤمنین حدیثِ چهل و چهارمین[۱] را از ابن عباس[۲] روایت می‌کند که پیامبراکرم فرموده‌اند: «**اَلْقُرْآنُ مَعَ عَلی وَ عَلیَ مَعَ اَلْقُرآنُ**»[۳] قرآن با علی و علی با قرآن است[۴] البته روایت در متون اسلامی با تقدم نام علی علیه‌السلام وارد می‌باشد[۵].

مهمتر اینکه حدیث حتی در متون روائی اهل سنت با اضافهٔ «**لا یا لَنْ یَفتَرِقا [یَفْرِقانِ] حَتّیٰ یَرِدا عَلَیَّ اَلْحَوْضَ**»[۶] دیده می‌شود که علی با قرآن و قرآن با علی است از یکدیگر جدائی ندارند تا درکنار حوض [= کوثر] برمن وارد شوند. یعنی اگر جامعهٔ اسلامی برای زمانی بی‌نیازِ از قرآن شد از علی‌بن ابیطالب هم بی‌نیاز می‌شود و چون چنین فرضی محال می‌باشد پس کنار زدن علی امیرالمؤمنین هم غیرممکن است.

دیگر اینکه تمامِ گفتار و کردار و رفتارِ حضرتش در تمامی لحظات گرفته شده از قرآن می‌باشد، پس اگر دربارهٔ رسول خدا آیه مبارکه «**و ما ینطق عن الهوی**» تفهیم

---

۱. بین حدیث ۴۴ و ۴۵ روایتی از علی(ع) نقل شده است.
۲. یا از امسلمه
۳. فردوس الاخبار: ۲۸۲/۳ ش ۴۷۱۳
۴. در فیض‌القدیر: ۳۵۷/۴ و مستدرک حاکم: ۱۲۴/۳ و مجمع‌الزوائد: ۱۴۳/۹ و المعجم الصغیر طبرانی ۲۵۵/۱ دیده شد.
۵. فضائل الخمسه: ۱۱۲/۲ ج ۱۷۷/۲ ش ۵۵۹۴ بحارالانوار: ۳۵/۳۸ و الغدیر: ۱۷۷/۷ و احقاق‌الحق: ۶۴۰؛ الصواعق المحرقه: ۱۲۳
۶. فضائل الخمسه: ۱۱۲/۲ ج ۱۷۷/۲ ش ۵۵۹۴ بحارالانوار: ۳۵/۳۸ و الغدیر: ۱۷۷/۷ و احقاق‌الحق: ۶۴۰؛ الصواعق المحرقه: ۱۲۳

می‌کند آنچه می‌فرماید وحی است نسبت به‌علی علیه‌السلام هم این کلام نبوی می‌رساند که علی امیرالمؤمنین برخلافِ قرآن نمی‌کند و نمی‌گوید. و این استنباط و استدلال را کلام فاروق اعظم که صدیق اکبرِ حقیقی اسلام است علیِ امیرالمؤمنین توشیح می‌نماید زیرا فرموده است: «**هٰذا کِتابُ اَللهِ اَلصّامِتُ وَ اَنا کِتابُ اَللهِ اَلنّاطِقُ**»[1] این [= قرآن] کتابِ خاموش خداست و من کتابِ گویای خدایم.

علی
و شیعیان کامروایان
رستاخیزند

شیخ و مقتدا، هادی و خضر راهِ کمیلی مشربان[2] عارفِ بی‌نظیر امیرکبیر سیدعلی معروف به‌شاه همدان، بیدارگر قبله در قاره هند، حدیثِ چهل و پنجم[3] رسالهٔ خویش را که در مناقب و فضائل علی‌بن ابیطالب تدوین نموده از ام‌سلمه همسر وفادار رسول خدا روایت می‌کند که پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**عَلِی وَ شِیعَتهُ هُمُ اَلْفائِزُونَ یَوْمَ الْقِیامَةِ**»[4] علی و شیعهٔ او کامروایانِ روز رستاخیزند.

البته این کلامِ نبوی به‌صورت «**شِیعَتُه عَلِیٍّ هُمُ اَلْفائِزُونَ یَوْمَ الْقِیامَهِ**» شیعیان علی کامروایان روزِ رستاخیزند[5] در متون روائی وارد می‌باشد و مباحث زیادی را می‌توان پیرامون شیعه داشت و ما به‌دو موضوع که به‌تشخیص‌مان طرح ضرورت بیشتری دارد به‌طور فشرده اشاره می‌کنیم.

الف: شیعیان چه کسانی هستند؟ که دارای چنین رتبت و منزلتی می‌باشند می‌دانیم رسول خدا بعد از هجرتِ به‌مدینه که در جابه‌جای روزگارِ حیات خود با

---

۱. وسایل: ۲۰/۱۸

۲. در این باره به‌کتاب سجاده‌نشینان عشق رجوع شود. که شرح حالِ ایشان و نحوهٔ انتسابشان بدون دخل و تصرف فرقه‌های صوفیه بیان شده است.

۳. بین حدیث ۴۵ و ۴۶ روایتی از علی علیه‌السلام نقل می‌کند.

۴. فردوس الاخبار: ۸۸/۳ ح ۳۹۹۱

۵. دعائم الاسلام: ۷۵/۱ و امالی صدوق: ۸۹

تخلفاتِ قدرت‌طلبانِ مهاجرین برخورد می‌نمودند به‌صورت‌های مختلف به‌فتنه‌ای که نخبگانِ سرشناس طراحش بودند و فرصتی مناسب را جستجو می‌کردند تا آن را عملی سازند اشاره می‌نمودند و دستور می‌دادند در چنین زمانی همراه علی‌بن ابیطالب باشید[1] با اشاره کردن به‌چنین فتنه‌ای به‌پاره پاره شدن اسلام به‌وسیله منحرفانِ از ولایتِ با امامت نیز گوشزد نموده، علی مرتضی نتیجه شنیده‌ای از پیامبر را چنین بیان می‌کنند که «این امت به‌هفتاد و سه فرقه متفرق شوند، قسم به‌آن که جانم به‌دست اوست، تمام فرقه‌ها گمراهند مگر آنکه از من پیروی کنند و از شیعیان من باشند»[2]

پس بی‌هیچ تردید یک طبقه از هفتاد و سه فرقه که ولایتِ با امامت را قبول دارند و آن را مختص به‌علی مرتضی امیرالمؤمنین و امامانِ از نسل آن حضرت می‌دانند رستگارند، اینان کسانی هستند که به‌فرمودهٔ رسول خدا «**اَحَبَّ اَهْلَ بَيْتِي وَ هُمْ شِيعَتِي**»[3] دوستداران اهلبیت، نامشان شیعه و همان گروه ناجیه‌اند. بارالها به‌عزت و جلالتت محبتِ آل محمد، فرزندان علی و فاطمه که امامان شیعه‌اند و آخرین آن ذوات مقدسه حجةبن الحسن العسکری ارواحنافدا را آن به‌آن در منِ مسکین که شرافتی جز همین ندارم زیاد بفرما و بغض و عداوتِ دشمنانشان و دوستان دشمنانِ اهلبیت را ذخیرهٔ یوم الورودم قرار بده.

ب: موضوع دیگری که دانستن آن موجب هدایت غیرشیعیان به‌تشیع است شناخت کامروایی محبانِ اهلبیت که معتقدانِ به‌ولایتِ با امامت دوازده تن خلفاء خدا و اوصیاء پیامبر اسلام به‌شمار می‌روند می‌باشد. نقل آنچه در روایاتِ رسیده به‌شیعیان اختصاص دارد خود به‌تنهائی رساله‌ای جامع می‌شود ولی فرمودهٔ:

---

۱. بحارالانوار: ۳۲/۳۸ تاریخ دمش ق: ۱۵۷/۳

۲. امالی مفید: ۲۱۳ می‌توانید به‌بحث فشرده‌ای که در کتاب «راز موفقیت حافظ» کرده‌ایم و توسط انتشاراتِ مهتاب منتشر شده است رجوع بفرمائید.

۳. الغدیر: ۷۹/۳

«اَلْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَیّ اَلْأَنْبِیاء حَتّی اَدْخَلَها و مُحَرَمَةٌ علی الْأُممِ کُلِّها حَتّیٰ تَدْخُلَها شَیْعَتُنا اَهْلَ اَلْبَیْتِ»[۱] می‌رساند مقدمِ بر همهٔ امتهای گذشته واردِ بهشت می‌شوند. نه تنها «حسابی بر آنها نباشد» بلکه علی امام و پیشوای آنهاست[۲] و شیعیان در مقابلِ معتقدانِ به‌ولایت بی‌امامت که دشمنان علی‌بن ابیطالب می‌باشند سیراب هستند و برخلاف آنان بدون تشنگی واردِ محشر می‌شوند.[۳]

یا به‌فرمودهٔ امام صادق علیه‌السلام «خدا شیعیان را به‌گناه کوچک مؤاخذه نفرماید»[۴] و در آنجا نیز که آخرت است با امامشان می‌باشند[۵] یعنی «نزدیکترین افراد خلق به‌عرش الهی هستند»[۶]

همانطورکه شفاعت ناصبی دشمنِ اهل بیت مقبول نیست و پذیرفته نمی‌شود[۷] و اصولاً در جایگاهی نیستند که شفیع قرارگیرند. درکنار شفاعت رسول خدا[۸] علی امیرالمؤمنین و خاندان رسالت[۹] خاصه فاطمه زهرا[۱۰] و قرآن[۱۱] و عالمان دین و شهداء[۱۲] یک تن از شیعیان توانائی شفاعت کردن گروه بسیاری را دارد[۱۳].

ذکر علی عبادت است

حدیث چهل و ششم در رساله «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» روایتی است که عایشه همسر پیامبر اکرم از آن حضرت نقل کرده است فرموده‌اند: «ذِکْرُ عَلِیٍّ

---

۱. امالی مفید: ۷۴ یعنی «بهشت بر پیغمبران حرام است تا من وارد آن شوم، و بر همه امت‌ها حرام است تا شیعیان ما اهلبیت وارد آن گردند».
۲. مجموعه ورام: ۲۰
۳. عیون‌اخبار الرضا: ۶۰/۲
۴. مشکاة الانوار: ۲۳۶
۵. جامع احادیث الشیعه ۱۶۵/۱۴ عیون‌اخبار الرضا: ۵۸/۲
۶. محاسن برقی: ۱۸۲
۷. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۳۵۸
۸. بحارالانوار: ۵۹/۸ و ۳۷
۹. تفسیر مجمع‌البیان: ۱۰۴/۱
۱۰. شرح اسماء الحسنی: ۲۳۴
۱۱. مسند احمد: ۲۵۱/۵
۱۲. بحارالانوار: ۳۴/۸
۱۳. بحارالانوار: ۵۶/۸

عِبٰادَةٌ»[۱] ذکر [= یاد] علی عبادت است.[۲]

رسول خدا برای اینکه انسانهای دوره‌های بعد یا آنهائی که بُعد مکانی در عصرِ حضرتش از فیض «اَلنَّظَرُ اِلَیٰ وَجْهِ عَلِّیٍ عِبٰادَةٌ»[۳] محرومشان ساخته بی‌نصیب نباشند را به«ذکر علی عباده» رحمت باران نموده است.

ذکر در شئون گوناگون موردِ بحث و بررسی قرار می‌گیرد و دارای اقسامی است که می‌باید در جای خودش به‌آن پرداخت زیرا موضوعاتِ بحث آفرینی را به‌خود اختصاص داده که رساله‌ای جداگانه را تدوین می‌نماید. ولی دور از دسته‌بندیهائی که از آیات استنباط می‌شود به‌موضوعی کوتاه می‌پردازیم تا از کلامِ مبارکِ نبوی فیض بیشتری ببریم.

ذکر را سه طبقه معاشِ معنوی و مادی خود قرار می‌دهند تا به‌وسیلهٔ آن به‌خواستهٔ معنوی یا دنیائی خود دست یابند.

اول: عده‌ای فقط و فقط به‌لحاظِ تقرب به‌خدا متذکرند.

دوم: گروهی نیز برای ثواب‌اندوزی جهت قیامت متذکر می‌شوند.

سوم: جمعی برای رسیدن به‌خواسته‌های دنیایی آیه یا فقره‌ای از ادعیه یا اسماءالهی یا نام قدیسین عالم را به‌تعدادِ معین با شرائطی قید شده روزانه یا به‌صورت اربعین، چهل روزی ورد می‌سازند.

گروه نخستین چون شنیده‌اند ذکر صیقل دلها[۴] و روشنائی عقل و جلاءدهندهٔ سینه است[۵] و خلاصه دل را نورباران می‌کند[۶] برای رسیدن به‌چنین مرتبه‌ای به‌ذکر می‌نشیند تا به‌نتیجه رسد که خدا دوستش می‌دارد[۷]

دسته دیگر برای ثواب اندوزی همیشه متذکرند و به‌وسیله اذکار میان آسمان و

---

۱. السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین بنقل از فردوس الاخبار

۲. در مناقب خوارزمی: ۲۶۱ مناقب ابن مغازلی: ۲۰۶ ح ۲۴۳ کنوز الحقایق: ۷۳ نیز وارد است

۳. فضائل الخمسه: ۱۱۳/۲

۴. نهج‌البلاغه خطبهٔ ۲۲۲

۵. غررالحکم: ۷۷/۱ و ۸۷

۶. غررالحکم: ۷۷/۱ و ۸۷

۷. اصول کافی: ۲۷۵/۴ و بحارالانوار: ۱۶۰/۹۰

زمین را لبریز از ثواب می‌نمایند[۱] و ذاکر را در صورتی که به‌ترک واجب و ابتلاء به‌حرامی گرفتار نباشد، بهشتی می‌سازد[۲].

بعضی نیز برای مقاصد دنیائی متذکر می‌شوند تا دفع بلیه‌ای از زندگیشان بشود[۳] نامِ مبارکِ علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را که رسول خدا عبادت دانسته‌اند. تفهیم و بارورمان می‌کند، انسانی که نام مقدسش عبادت است یعنی همدوش و هم‌سنگِ عبادات دینی اثربخشی دارد، یعنی متذکر بودن به«یا علی» همانند نماز آدمی را فیض‌باران نموده از هر فحشاء و منکری[۴] باز می‌دارد، همانگونه که عبادات صراطی به‌قرب خداست مداومت به‌نامِ مبارک علی‌بن ابیطالب راهی بسوی کبریاست. و این شرافت که دیگر صحابه از آن محروم بودند، فقط اختصاصِ به‌وجودِ نازنین علی مرتضی داشته است به‌لحاظ خصوصیتهای آن حضرتِ می‌باشد که مطلقاً فانی در خدایش کرده، چون به‌چنین رفعتی رسیده همانطور که هرگاه سخن می‌گفته، خدا افاضه می‌کرده و سکوتش نیز سکوت خدا محسوب می‌شده، دوست داشتنش، دوستداری خدا و رد و قبولش، رد و قبول خدا بوده، بردن نام عزیز و مقدس و مبارکش هم کارِ عبادات را نموده و می‌نماید.

در این صورت به‌اعتبارِ فرمایش رسول خدا می‌توانیم همانطور که اسماء الهی و برخی از آیات قرآنی را ذکر قرار داده به‌آن مداومت می‌کنیم نامِ مبارک علی‌بن ابیطالب را که عبادت است برای تقربِ به‌خدا و رفع گرفتاری‌ها و رسیدن به‌حوائج دنیائی ذکر گرفته نتیجهٔ مطلوب آن را لمس کنیم. جای دارد با شهامت و حریتی برخاسته از ایمانِ به‌کلام نبوی و حقیقت علی امیرالمؤمنین متذکر شویم، حتی اگر اذکارِ دیگری را به‌عدد نام مبارکش که ۱۱۰ می‌باشد متذکر شویم به‌جهتِ قداستِ این اسمِ عظیم اعظم به‌مقصود خواهیم رسید.

---

۱. محجة‌البیضاء: ۲۷۵/۲ ۲. کنزالعمال: ۴۱۸/۱

۳. سفینة‌البحار: ۴۸۵/۱

۴. «ان‌الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر» عنکبوت: ۴۵

سهم علی
از حکمت الهی

چهل و هفتمین فضیلتی که عارفِ بیدارگر قبله امیرسیدعلی همدانی پیر طریقت برای قطب‌المعصومین امام العارفین علی امیرالمؤمنین بیان داشته، روایتی می‌باشد که ابن مسعود از رسول خدا روایت نموده: «قُسِمَتِ اَلْحِکْمَةُ عَشَرَةَ اَجْزاءَ فَاُعْطِیَ عَلِیٌّ تِسعَةَ وَ أعطی الناسُ جُزأً واحِداً»[۱] حکمت برده جزء قسمت شده نه جزء آن به‌علی علیه‌السلام و به‌همهٔ مردم یک جزء داده شده است[۲]

حکمت که در لغت به‌معنی فرزانگی است به‌مفهوم دانش و خرد و معرفتی واقعی بر حقیقت قضایا و نیز به‌معنای علم تفقه، عدل و یا سخن موافق با حق است. حکمت در معانی مختلف به‌معرفت حقیقی و لفظ اندک و معنی بسیار و علومی که منطبق با شریعت و طریقت و حقیقت است نیز آمده است.

قابل دانستن است که مفهوم حکمت با تقسیم‌بندی علوم مرتبط است و می‌دانیم که علوم به‌دو دستهٔ نظری و عملی تقسیم شده‌اند. علوم نظری منحصر در سه بخش است. طبیعی، ریاضی (تعلیمی) الهی.

موضوعِ علوم طبیعی، جسم که شیئی مرکب از ماده و صورت از آن حیث که متحرک یا ساکن است می‌باشد آنچه در این علوم بحث می‌شود عوارضی است که عارضِ جسم می‌گردد.

موضوعِ علوم ریاضی، کمیت است. آنچه در این علوم موردِ بحث قرار می‌گیرد عوارضی است که از این حیث به‌حسب ذات و ماهیت مجرد از تقید ماده است، از این موضوع به‌شیئی کمیت‌دار نیز تعبیر شده است آنچه در این علوم از آن بحث می‌شود احوال و عوارض کمیات است که در مفهوم و معنی آنها ماده و قوه اعتبار نشده است هرچند که در وجودِ ملازم و مقارن ماده باشند. حکمت الهی نیز دربارهٔ

---

۱. فردوس الاخبار: ۲۷۷/۳ ح ۴۷۰۱

۲. در حلیةالاولیاء: ۶۴/۱ ـ ۶۵ و مناقب ابن شهرآشوب: ۱۰۷/۲ وارد شده است.

اموری بحث می‌کند که به‌حسبِ وجود و ماهیت از ماده بی‌نیازند.

هدف و غایت حکمت نظری پیدایش پدیدهٔ فکر است، اما تفکری که به کیفیت عمل اختیاری انسان و کیفیت مبداء نفسانی او مربوط است، در این حکم هدف غایی، نیل به‌کمال قوهٔ نظری و تفکر که مفهوم تأملِ عقلی در حقایق و کشف آنها است می‌باشد. از این راه حکماء معتقدند که برای نفس، مرتبهٔ عقل بالفعل محقق می‌شود به‌این نحو که دربارهٔ امور اختیاری یعنی اموری که ماهیت آنها مشتمل بر اعمال و افعال اختیاری ما نیست، تصور و تصدیق حاصل می‌شود، حکمت عملی جنبهٔ کلی و اشتراکی دارد و مبتنی بر اندیشه‌هایی است که بُعد اجتماعی انسان برای وصول به‌کمالات و هدف‌های خود وضع کرده است، هدف ثانوی حکمتِ عملی یافتن قوهٔ عملی به‌سبب سلسله‌ای از ملکات اخلاقی است در واقع حکمت عملی عبارت از علم به‌تکالیف و وظایف انسانی می‌باشد چنانکه فرض شده انسان سلسله‌ای از تکالیف و وظایف را دارا است، این تکالیف از ناحیهٔ قانون نیست بلکه از حیث اخلاق و خرد محض انسان است. حکمت عملی از جنبه‌های متفاوت محدود است اولاً محدود به‌انسان است و شاملِ غیرانسان نمی‌شود ثانیاً مربوط به‌افعالِ اختیاری انسان است از این رو شاملِ غیراختیاری بدنی یا روحی در علوم طبیعی نمی‌شود. ثانیاً مربوط به«باید»های افعالی اختیاری انسان است لذا به‌نیروی عقل و اراده مربوط نمی‌شود بنابراین بحث دربارهٔ اختیار انسان و مقدمات عمل اختیاری تا فعل اختیاری انسان از حوزهٔ حکمت عملی خارج است.

لفظ حکمت در قرآن آمده و معادلِ خیر کثیر است و در فلسفهٔ اسلامی معادل معرفت به‌خدا و اسماء و صفات و آثار و معرفت به‌امام می‌باشد. نزد حضرات عرفای امامیه علاوه بر معرفت امام قسم باطنی علم دین است که آن را عبادت از وصول به‌معرفت حق می‌دانند.

در فلسفهٔ اسلامی حکمت به‌مفهوم معرفت حقایق اشیاء به‌قدرِ طاقتِ بشری و نیل به‌سعادت اخروی و استعلای نفس و تعریفات دیگری مثل اینکه حکمت

عبارت است از مانندگی به‌خداوند در احاطهٔ بر کلیات و تجرد از مادیات که در واقع تعریف نیست بل بیشتر به‌فواید حکمت ناظر می‌شود تا ماهیت آن...[۱]

... خلاصه اینکه اُنس با قرآن بارورمان می‌کند حکمت به‌چند معنی به‌کار رفته است. قرآن و علم آن «**یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاء وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً**»[۲]

نبوت: «وَ قَتَل داوُدُ جالُوتَ وَ اتاه اللهُ الْمُلْکَ وَالْحِکْمَةَ...»[۳]

شرایع، علم حلال و حرام: «وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَالتَّوراةَ وَالْانْجِیلَ»[۴]

سنت، شرایع اسلام: «وَ یُزَکیکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ»[۵]

علم و عقل، عمل به‌آن دو: «وَ لَقَد اتَینا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ»[۶]

علم و فهم دین: «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَ یُزَکیهِمْ»[۷]

امام باقر مراد از حکمت را معرفت دانسته‌اند[۸] و حضرت صادق نیز حکمت را شناخت و معرفت و دانش دین[۹] شناسانده‌اند و فرموده‌اند: «نعمتی زیباتر و برتر و بالاتر و بخششی بزرگتر از حکمت، خدا نداده است»[۱۰] امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب حکمت را خوراک خردها می‌دانند[۱۱] که بنا بر فرمودهٔ رسول خدا «خانه‌ای

---

۱. جهت اطلاعات جامع و بیشتر به‌آثارِ بزرگانی مانند: اسفار ملاصدرا: ۲۲/۱ رسائل ملاصدرا چاپ سنگی: ۲ شرح حکمت متعالیه جوادی آملی: ۴۷۵/۱ تاریخ فلسفه هانری کربن ترجمه مبشری: ۱۵/۱، آشنایی با علوم اسلامی مطهری: ۱۷۸/۲ تاریخ فلسفه اسلامی شریف: ۴۷۵/۲، فلسفه عالی جواد مصلح رجوع کنید.

۲. بقره، ۲۶۹ (مجمع‌البیان و قرآن و فقه و وجوه قرآن)

۳. بقره: ۲۵۱ (مجمع‌البیان) نساء: ۵۴، ص: ۲۰ (مجمع‌البیان و وجوه قرآن)

۴. آل عمران: (مجمع‌البیان)

۵. بقره: ۱۵۱ (تفسیر طبری و مجمع‌البیان) آل عمران: ۱۶۴

۶. لقمان: ۱۲ (مجمع‌البیان و وجوه قرآن)

۷. بقره: ۱۲۹ (مجمع‌البیان)

۸. تفسیر المیزان: ۴۲۷/۲

۹. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۷۲ بحارالانوار: ۲۱۵/۲

۱۰. تفسیر المیزان: ۴۲۷/۲ و تفسیر صافی چاپ قدیم: ۷۲ بحارالانوار: ۶۱۲

۱۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۷۳/۲۰

که از حکمت و دانش خالی باشد مخروبه و ویران است»[۱] یعنی هر انسانی از آن بی‌بهره باشد همانند مخروبه‌ای یا ویران است.

به‌همین جهت چون بفرموده علی مرتضی «حکمت پوششی گرانمایه است»[۲] همیشه گمشدهٔ مؤمن بوده[۳] «به‌جستجوی آن برآمده»[۴] تا «اگر هم نزدِ اهل شرک»[۵] باشد آن را «بدست آورد»[۶] زیرا در هر دلی که حکمت جای گیرد پندها و عبرت‌ها را می‌شناسد[۷] پاک دامنی از دنیا و شیفتگی به‌بهشت جاودانه[۸] را به‌آدمی تحفه می‌دهد. تا جائی که به‌مقام نبوت نزدیک شود[۹].

این دانش را که علم لَدنی[۱۰] و خیر کثیر است، خداوند به‌هر کس بخواهد می‌بخشد[۱۱] چنانکه می‌فرماید به‌لقمان عطا کردیم[۱۲] به‌استناد کلام نبوی نُه قسم از این حکمت، به‌علی‌بن ابیطالب اختصاص یافته و یک قسم آن به‌خلقَتِ جهان که در نهاد آدمی نهفته است، به‌فرمودهٔ نبوی می‌باید چهل روزی اعمال را برای خداوند خالص نمود، تا چشمه‌های حکمت و دانش از دل بر زبان جاری گردد[۱۳].

ولایت علی
ولایت من و ولایت خداست

عمارِ یاسر صحابی عزیزِ پیامبر و وفادار به‌غدیر روایت می‌کند رسول خدا فرموده‌اند: «به‌کسی که به‌من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده به‌ولایت علی‌بن ابیطالب سفارش می‌کنم، فمن تولاه فقد تولانی، و من تولانی فقد تولی‌الله» کسی که

---

۱. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۷۳
۲. غررالحکم: ۴۷۷/۲
۳. بحارالانوار: ۱۰۵/۲ کلامِ رسول خدا
۴. بحارالانوار: ۳۴/۷۵ کلام علی علیه السلام
۵. بحارالانوار: ۹۷/۲ محاسن برقی: ۲۳۰
۶. منتخب الغرر: ۱۷۶ کلام علی علیه‌السلام
۷. غررالحکم: ۶۸۸/۲
۸. منتخب الغرر: ۱۷۲
۹. کنزالعمال: ۱۱۷/۱۶ کلام رسول خدا
۱۰. تفسیر ابوالفتوح رازی: ۷۳/۴
۱۱. بقره: ۲۶۹
۱۲. لقمان: ۱۲
۱۳. سفینة‌البحار: ماده حکم: ۲۹۱

ولایت او را داشته باشد، ولایتِ مرا داشته است، وکسی که ولایت مرا داشته باشد ولایت خدا را داشته است»[1]

علامه ابن مغازلی شافعی[2] علامه هندی[3] علامه نورالدین علی هیثمی[4] حدیث فوق که از عمارِ یاسر نقل کرده‌اند اضافه نموده‌اند: «**و من حبه فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله، من ابغضهُ فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله عزوجل.**» و هرکه او را دوست بدارد مرا دوست داشته است، وکسی که مرا دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته است و هرکه او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هرکه مرا دشمن داشته باشد خدا را دشمن داشته است.

البته نظیر این روایت به‌صورتهای دیگری هم از ناحیهٔ مقدسه رسول خدا وارد شده است حدوداً سی و پنج سالِ پیش که شبها در مسجد امین الدوله تهران بعد از اقامهٔ جماعت آیةالله حقشناس از محضرِ استادِ بزرگوارم حجةالاسلام والمسلمین محقق مدقق حضرت آقای حاج شیخ محمدعلی آقا جاودان که خداوند عمرشان را به‌بلندای آفتاب بفرماید استفاده می‌کردم و زحماتی طاقت‌فرسا را تحمل می‌نمودند و مصادف بود با فعالیتهای وهابی‌های وطنی ایشان شبی این روایت را بیان داشتند که امام صادق فرموده‌اند: «هر که دوستی از ما را گرامی دارد خدا را گرامی داشته و هر که ما را دشمن بدارد به‌دشمن خداوند مستغرق شده است و هرکه به‌شیعیان ما نیکوئی کند به‌تحقیق به‌امیرالمؤمنین احسان کرده است و هرکه به‌امیرالمؤمنین نیکوئی کند به‌رسول خدا نیکوئی نموده و هرکه به‌رسول خدا خوبی کند به‌تحقیق به‌خداوند خوبی کرده است و هرکه به‌خدا نیکوئی کند با ما در بهشت آن مقام بلند خواهد هم‌نشین بود.»...[5]

---

۱. فردوس الاخبار: ۵۲۲/۱ ش ۱۷۵۶
۲. در مناقب: ۲۳۰
۳. در کنزالعمال: ۱۵۴/۶
۴. مجمع‌الزوائد: ۱۰۸/۹
۵. در داشتهایم روایت را از حضرتشان یادداشت کرده بودم و زمانی که تصمیم به‌ثبت آن داشتم مدرک را مستدرک الوسائل: ۱۷۵/۱۳ یافتم شاید سند ایشان هم همین بوده است.

... آنچه در این جایگاه توجه را به‌سوی خود می‌کشاند مسئله ولایت اهل‌بیت است که عیناً ولایت خدا می‌باشد چنانکه امام صادق نیز به‌آن اشاره نموده‌اند «إِنَّ وَلاٰيَتَنٰا وَلاٰيَةُاللهِ عَزَّوَجَلَّ اَلَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيٌّ اِلاّٰ بِهٰا»[1] همانا ولایت ما ولایت خدای عزوجلّ می‌باشد، آن ولایتی که هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر به‌آن ولایت.

عالیترین نشانی که می‌توان دربارهٔ موقعیت ولایت بیان داشت همان حدیث قدسی است که رسول خدا فر موده‌اند: «وِلاٰيَةُ عَلِيِّبْنِ ابيطالبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي اَمِنَ عَذٰابِي»[2] ولایت علی‌بن ابیطالب قلعه من است هرکس داخل آن قلعه شود از عذاب من ایمن می‌باشد. به‌همین بستگی غیرقابل گسستن میان خدا و پیامبر و امامان است که دوستداری پیامبر و علی و امامان دوستداری خداست و همچنین دشمنی کردن با رسول خدا و علی مرتضی عیناً دشمنی با خدا می‌باشد.

همین منزلت و شأن ولایت موجب گردیده که تمامی دستوراتِ واجب الهی [= فروع دین] به‌آن پذیرفته شود[3] چنانکه امام سجاد از رسول خدا روایت می‌نماید فرموده‌اند: «به‌آن کس که جان محمد در دست اوست اگر بنده‌ای در روزِ قیامت عملِ هفتاد پیغمبر را بیاورد، خدا از او نپذیرد تا خدا را به‌ولایت من و ولایت اهل بیت من، نزد خدا دیدار کند»[4]

به‌لحاظ چنین موقعیتی است که دربارهٔ ولایت فرموده‌اند: «برتر از همه [فروع] است زیرا ولایت کلید قبولی همهٔ آنها می‌باشد»[5] پس در حقیقت او که وارد بهشت می‌شود به‌جهتِ نماز و روزه، حج و زکوة و... نیست، بلکه به‌لحاظ ولایت می‌باشد که واردِ بهشت می‌گردد. علاوه بر این استدلال رسول خدا می‌فرمایند: «دَخَلَ الْجَنَّه بِوِلاٰيَتِنٰا» به‌سبب ولایت ما وارد بهشت می‌شوید»[6] البته این نیز از مسلمات است که

---

۱. مستدرک الوسائل: ۲۱۲/۱۰ ۲. سفینةالبحار: ۶۹۲/۲
۳. سفینةالبحار: ۶۹۱/۲ جامع احادیث شیعه: ۴۲۷/۱ و ۴۴۴ و اصول کافی: ۳۳/۳
۴. بشارةالمصطفی لشیعه المرتضی: ۱۳۳ ۵. سفینةالبحار: ۶۹۱/۱
۶. جامع احادیث الشیعه: ۴۳۲/۱

همین روایت بیزاری جستن از دشمنانِ و دوستانِ دشمنانِ صاحبانِ ولایتِ مطلقهٔ الهیه را واجب می‌نماید حضرت صادق می‌فرمایند: «وَحُبُّ اَوْلِیٰاءِ اللهِ واٰجِبٌ وَالْوِلاٰیَةُ لَهُمْ واٰجِبَةٌ وَالْبَرائَةُ مِنْ اَعْدٰائِهِمْ واٰجِبَةٌ»[1] دوستی دوستان خدا و ولایت آنان و بیزاری جستن از دشمنانشان واجب است. حضرت علی‌بن موسی‌الرضا نیز می‌فرمایند: «هرکس دشمنانِ خدا را دوست دارد محققاً دوستان خدا را[2] دشمن داشته و آن کسی که اولیاء خدا را دشمن دارد مسلماً خدای را دشمن دارد و بر خدا است که او را واردِ آتش کند»[3] باید دانست به‌فرمودهٔ امیرالمؤمنین «جِمٰاعُ الْخَیْرِ فِی الْمُوالاٰةِ فِی اللهِ...»[4] مجموعه خیر و خوبی‌ها در دوستی خداوند و دشمنی با دشمنان خدا و حب و بغض در راه خدا است، پس به‌اعتبار فرمودهٔ علی مرتضی: «غٰایَةُ الْاِیْمٰانِ الْمُوالاٰةِ فِی اللهِ...»[5] پایان ایمان دوستی و دشمنی در راه خداوند است. و متقابلاً به‌فرمودهٔ آن حضرت وارد شدن در دوستی دشمنانِ آنان خواری و بدبختی همراه دارد که دامنگیر می‌شود.[6]

پیامبران
به‌ولایت علی مبعوث شدند

عجیب است عارفِ بیدارگر قبله در نشرِ معارف و حقایقِ برخاسته از سینهٔ ولایت علی‌بن ابیطالب که به‌صورتِ هفتاد حدیث از رسول خدا مجموعه‌ای را تدوین نموده نه تنها به‌تکراری مبتلا نشده است بل احادیثی را برگزیده که شیعیان به‌آنها حساس بوده‌اند از جمله چهل و نهمین حدیث کتاب شریف و مقدس «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» است که ابی‌هریره می‌گوید رسول خدا

---

۱. مستدرک السفینة: ۴۴۶/۱۰

۲. از علی مرتضی دربارهٔ دوستان خدا سئوال می‌کنند می‌فرمایند: «ما و پیروان ما دوستان خدائیم» تفسیر صافی چاپ قدیم: ۲۲۲ بحارالانوار: ۲۷۷/۶۶

۳. وسائل الشیعه: ۴۴۲/۶

۴. مستدرک الوسائل: ۲۲۸/۱۲

۵. مستدرک الوسائل: ۱۰۱/۱۲

۶. همان مدرک

فرموده‌اند: «شبِ معراج پیامبران اجتماع کرده بودند که من در جمع ایشان قرار داشتم، خداوند عزوجل به‌من وحی نمود: یا محمّد از آنها بپرس به‌چه مبعوث شده‌اند؟ سئوال کردم و گفتند: «**بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وحده و علی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی‌بن ابیطالب**»[1] به‌شهادت لا اله الا الله و اقرار به‌پیامبری تو و ولایت علی‌بن ابیطالب، این روایت دلالت بر موضوعی بسیار مهمّ و حائز اهمیت دارد علاوه بر این‌که بعثت پیامبران بر توحید ناب یعنی تربیت خلق بر اساسِ عبودیت خالص که به‌ذره‌ای شرک یا هر ناخالصی دیگر آلوده نباشد استوار بوده، با اقرارِ باطنی به‌نبوتِ خاتم پیامبران رمق و نیرویِ تحملِ شدائدِ امرِ تبلیغ رسالت را فراهم آورده‌اند تا بتوانند با مشکلاتِ این امرِ خطیر مقابله کنند. چنانکه امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند: «هنگامی که نوح نزدیک به‌غرق شدن بود خدا را به‌حق ما خواند، خداوند بلای غرق شدن را از او دور کرد و هنگامی که ابراهیم در آتش افکنده شد خدا را به‌حقِ ما خواند پس خداوند آتش را بر او سرد و سلامت کرد و هنگامی که موسی عصا را به‌دریا زد تا راهِ عبور بگشاید خدا را به‌حق ما خواند و خداوند آب دریا را برای او خشک کرد»[2]

و آن عده از پیامبران که نسبت به‌چنین مهمّی شک کرده‌اند به‌بلیه دچار شده‌اند همچنانکه علی امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «آیا می‌دانی قصه ایوب چیست و علت تغییر نعمت خداوند بر او چه بوده است؟» سلمان عرض می‌کند: «خداوند و تو ای امیرالمؤمنین داناترید». حضرت می‌فرمایند: «هنگامی که زمانِ بعثت ایوب فرارسید، در مُلک [ولایتِ بر ماسوی الله] من شک کرد و گفت: این امری بزرگ و کاری عظیم است» خداوند عزوجل فرمود: «ای ایوب آیا در صورتی (شبحی) که من او را به‌پا داشته‌ام، شک می‌کنی؟ همانا آدم را به‌بلا مبتلا کردم و تنها به‌خاطرِ تسلیم شدنش به‌امیرالمؤمنین او را بخشیدم و از او درگذشتم و تو می‌گوئی، این

---

۱. السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین بنقل از حافظ ابونعیم

۲. مستدرک الوسائل: ۲۱۲/۱۰

امری بزرگ و کاری عظیم است؟ به‌عزتم سوگند حتماً حتماً عذابم را به‌تو می‌چشانم، مگر اینکه به‌سوی من با اطاعت و فرمانبرداری از امیرالمؤمنین توبه نمایی، سپس به‌برکت من سعادتمند گردید. ایوب توبه کرد و به‌اطاعت و فرمانبرداری از امیرالمؤمنین اذعان نمود»[1]

در این صورت خداوند نخست پیامبرانِ خویش را به‌ولایت علی‌بن ابیطالب دعوت نموده است چنانکه رسول خدا خطاب به‌ابن عم و داماد و وصی و جانشین خود می‌فرمایند: «**یٰا عَلِیُّ، ما بَعَثَ اَللهُ نَبیّاً اِلّاٰ وَقَدْ دَعٰاهُ اِلیٰ وِلاٰیَتِکَ طٰایعاً اَوْکارِهاً**»[2] یا علی خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز آنکه او را به‌ولایت تو دعوت کرد خواه مایل بود و خواه نبود. به‌همین اعتبار پیامبران متدین به‌دوستی اوصیاء پیامبر خاتم بوده‌اند، امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «**وَ مٰا مِنْ نَبِیٍّ وَلٰا مَلَکٍ اِلّاٰ کٰانَ یَدینُ بِه مَحَبَّتِنٰا**» هیچ پیغمبر و هیچ فرشته‌ای نیست جز آنکه متدین به‌دوستی ما می‌باشد[3] پس اساس وظیفهٔ سفیران خدا با شرک‌زدائی جامعه و نشر قوانین و قواعد توحید و ولایت الهی که ولایت پیامبرِ آخر زمان و اوصیاء می‌باشد بوده است چنانکه امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «**وِلاٰ یَتُنٰا وِلاٰیَةُ اللهِ**» ولایت ما، ولایت خداست[4] و پیامبرانِ الهی به‌آن مبعوث شده‌اند که امام صادق می‌فرمایند: «**مٰا مِنْ نَبِیٍ وَلاٰ رَسُولٍ اِلاّٰ اُرْسِلَ بِوِلاٰیَتِنا وَ بِفَضْلِنٰا عَلیٰ مَنْ سِوٰانا**»[5] هیچ پیغمبر و رسولی نیست جز آنکه به‌ولایت ما و به‌برتری ما بر غیرما فرستاده شد. در معنا ولایت امیرالمؤمنین سرفصل صحف انبیاء بوده است امام کاظم می‌فرمایند: «**مَکْتُوبَةٌ فیٰ صُحُفِ جَمیعِ الْأَنبِیاء وَلَنْ یَبْعَثَ‌اللهُ رسُولاً اِلا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِیَّةِ عَلیٍّ**»[6] ولایت امیرالمؤمنین در صحف همه پیغمبران نوشته شده و خدا هرگز پیغمبری

---

۱. بحارالانوار: ۲۹۲/۲۶ ح ۵۲
۲. مستدرک السفینة: ۵۰۹/۹
۳. مدرک قبل
۴. مستدرک الوسائل: ۲۱۲/۱۰ تأویل آلایات الظاهره فی فضائل العترة الطاهرة: ۱۶۱
۵. تفسیر نورالثقلین: ۵۱۴/۳
۶. مستدرک السفینه: ۴۴۹/۱۰ تأویل آلایات الظاهره فی فضائل العترة الطاهرة: ۱۶۱

مبعوث نفرموده مگر به‌نبوت محمد و وصیت امیرالمؤمنین علی ـ بلکه بـفرمودهٔ امام صادق علیه‌السلام بر نبوت پیامبر اکرم و امامت علی علیه‌السلام پیمان گرفت[1].

با روایتی از امام صادق کار این بخش از رسالهٔ خودمان را به‌اتـمام مـی‌رسانیم حضرت به‌مفضل می‌فرمایند: «سـوگند بـه‌خدا، آدم اسـتحقاق ایـن را نـیافت کـه خداوند او را به‌دست خود بیافریند و از روح خود در او بدمد، مگر به‌خاطر ولایت علی و خداوند تکلم نفرمود با موسی مگر به‌سبب ولایت علی، همچنین عیسی را به‌عنوان آیت و نشانه‌ای برای جهانیان قرار نداد مگر به‌خاطر خضوعش در برابـر علی[2]

علی
هادی راه راست

عارف ولایت مدار ما حضرت امیر سـیدعلی هـمدانـی هـفدهمین خـضرِ راهِ عرفای کمیلی مشرب که این بیچارهٔ دل‌پاره سالها بر طریق ایشان سلوک نموده با نوزده واسطه نسبت معنوی به‌حضرتش دارم. پنجاهمین روایتی را که از حـضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه و آله در شأن علی‌بن ابیطالب سلام الله علیهما در رساله خود نقل کرده‌اند از ابن عباس است که می‌گوید پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**أَنَا اَلْمُنْذِرُ وَ عَلِيٌّ اَلْهَادِي، وَ بِکَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي اَلْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي**»[3] بـیم‌دهنده مـن هستم، و هادی علی است، و یا علی! آنـان کـه پس از مـن راهِ راست مـی‌جویند به‌وسیله تو هدایت می‌شوند.[4]

---

۱. بحارالانوار: ۲۹۷/۲۶ ح ۶۳

۲. تفسیر مرآة الانوار معروف به‌برهان: مقدمه ص ۳۱.

۳. روایت را از فردوس الاخبار ۷۵/۱ ش ۱۰۳ نقل کرده‌اند

۴. این در کنزالعمال: ۱۵۷/۶ وارد است و قریب همین مضمون در تفسیر طبری ۷۴/۱۳ مـجمع‌الزوائـد: ۴۱/۷ نورالابصار: ۷۰ کنوزالحقایق: ۴۲ مستدرک الصحیحین: ۱۳۹/۳ فصول المهمه: ۱۰۷ مسـند احـمد حنبل ۳۴/۵ تفسیر قرطبی ۱۰۸/۱۳ تفسیر ابن کثیر ۴۱۷/۲ تفسیر شوکانی ۷۰/۳ تفسیر فخر رازی ۲۷۱/۵

آنچه در این جایگاه جلبِ توجه می‌نماید و می‌طلبد یادآور شویم، موضوعِ بسیار حساس و حائز اهمیتی است که باید به‌آن اشاره شود، مگر در پی به‌رفیق اعلی رفتن پیامبر خدا چه پیش آمده است که آئین و دستورالعمل‌های خالصاً الهی دینِ محمدی را به‌ناخالصی‌های ضلالت‌آور آمیخته، وسیلهٔ گمراهی کشانیدن امت را فراهم آورده است که پیامبر خدا می‌فرمایند، پس از من آنان که راهِ راست را می‌جویند به‌وسیله علی‌بن ابیطالب هدایت می‌شوند؟

بررسی تاریخِ اسلام نشان می‌دهد و گویای این حقیقت است ماجرائی که در سقیفهٔ محلهٔ «بنی ساعده» مدینه در مقابلِ غدیر خم شکل گرفت، تنها رخداد مهمّی می‌باشد که در پی رحلت پیامبر اکرم به‌وجود آمد و مسیر اصلی خلافت اسلامی و جانشینی پیامبر خدا را که خداوند مشخص و معین نموده بود به‌بیراهه کشاندند. در این ماجرا که آن را به‌کودتا تعبیر کرده‌اند و پیامبر اکرم در زمان حیاتشان به«فتنه» از آن یاد نموده‌اند و مکرر با تعابیر گوناگونی به‌علی مرتضی فرموده بودند که «بعد از من از قریش برخورد تندی خواهی دید»[1] آنچه صورت می‌پذیرد اینست که علی تنها جانشین رسول خدا را از منصبی که خدای تعالی به‌حضرتش اختصاص داده و دیگران را شایستهٔ آن ندانسته محروم کردند و بدون داشتن حقی خلافتِ اسلامی را در رفراندم گذاشتند اکثریتی مردم ناآگاه جامعهٔ اسلامی در مقابل اقلیتی که تمامی از صحابهٔ کبار بودند خاصهٔ اعضاء خاندان عصمت و طهارت براساسِ حقی که نداشتند دیگری را به‌جانشینی پیامبر انتخاب کردند. مردم ناآگاهِ فریب‌خورده را به‌صورت رمه‌های گوسفند به‌ضلالت‌گاه کشاندند، پیامبر اکرم این صحنه را ترسیم کرده فرموده‌اند اگر در چنین روزگاری کسی جویای راهِ راست بعد از من بشود تا از تاریکیِ گمراهی رهائی یابد بداند که علی‌بن ابیطالب تنها هادی است.

مستدرک حاکم ۱۲۹/۳ تفسیر روح‌المعانی ۹۷/۱۳

۱. بحارالانوار: ۵۴/۲۸ و ۲۸۰/۲۲ و ۵۲/۲۸، اکمال‌الدین: ۲۶۲/۱ والصراط المستقیم: ۲۳۱ و...

این درست همان مهمّی بوده است که پیامبر اکرم ۲۳ سال بهر وسیله و شکلی بود مطرح نموده، نشان دادند که مصداقِ خارجی صراط مستقیم راهی که بدون هیچ اعوجاج و کجی به‌توحید ناب ختم می‌شود جز علی‌بن ابیطالب نیست. «اَلْمُنْذِرُوَ اَلْهٰادیَ عَلِیٌّ بْنُ اَبِیطالِبٍ»[1] بیم دهنده و هادی و راهنما علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است.

موقعیتی را که خدا و پیامبر در غدیر خم از تنها هادی آسمانی ترسیم کرده‌اند به‌راستی «بیم‌دهنده» است و آدمی را اگر دین داشته باشد می‌ترساند. و خصوصیت‌های انحصاری حضرتش نیز بهترین راهنما به‌سوی حق و حقیقت و نجات‌دهنده از هر معرکهٔ ضلالت‌آوری می‌باشد.

علی
جواز عبور از پل دوزخ

امیر سیدعلی همدانی پنجاه و یکمین روایتی را که در «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» نقل نموده است حدیثی می‌باشد که ابی‌سعید [-خدری] و ابن عباس از پیامبر خدا در تفسیر آیه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَسئولُونَ»[2] یعنی «نگهدارید آنان را تا از ایشان پرسیده شود» فرموده‌اند: «**عن الاقرار بولایته علی**»[3] آنها مسئولیتی دارند، نگاهشان دارید تا دربارهٔ ولایت علی از ایشان سئوال شود.[4]

جایگاه این پرسش را بعد از عالم برزخ در آستانه دیدن نتیجهٔ عملکرد دنیا در محشر دانسته‌اند و از آن به‌صراط یاد کرده‌اند که امام صادق علیه‌السلام درباره‌اش فرموده‌اند: «صراط همان راه شناختِ خدا است و دو صراط وجود دارد. صراطی در دنیا و صراطی در آخرت. صراط در دنیا همان امام واجب الاطاعة است که

---

۱. فضائل الخمسه: ۲۶۷/۱
۲. صافات: ۲۴
۳. شواهد التنزیل: ۱۰۶/۲ کفایةالطالب: ۲۴۷
۴. نظیر این روایت با اختلاف در الفاظ و تقدم و تأخر در بحارالانوار ۲۰۲/۳۹ دیده می‌شود.

هرکس او را در دنیا بشناسد و از رهبری او پیروی کند از صراطی که در آخرت پل دوزخ است به‌سهولت بگذرد، و هر که در دنیا او را نشناسد در آخرت قدمش در صراط می‌لغزد و به‌آتش دوزخ می‌افتد»[1]

توصیف پلی راکه بر روی دوزخ زده می‌شود چنین نموده‌اند «از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر است»[2] علی امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «لرزان است که لغزش در آن بسیار باشد»[3]

رسول اکرم می‌فرمایند: «خداوند خلایقِ اوّلین و آخرین را در روز قیامت جمع می‌کند، و پل صراط را بر روی جهنم نصب می‌نماید»[4] که محلِ عبورِ اهل محشر است امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «بدانید که گذرگاه شما صراط [←پل دوزخ] و محلِ لغزشگاهی است که هر لحظه بیم لغزیدن گام‌ها در آن رفته و ترس‌ها و هولهای آن تکرار می‌گردد»[5]

«خداوند به‌خلایق امر می‌کند تا از صراط بگذرند»[6] مردم به‌فرمودهٔ امام صادق «برخی به‌سرعتِ برق از آن می‌گذرند و بعضی همانند اسبِ تندرو عبور می‌کنند، پاره‌ای به‌گام زدن معمولی از آن روان می‌شوند و جمعی مانند چهارپایان با کمک دست و پا عبور می‌نمایند، گروهی در حالی که از آن آویزان باشند می‌گذرند که آتش قسمتی از بدنشان را می‌گیرد و می‌سوزاند و قسمت دیگر را وامی‌نهد»[7]

و خلاصه آن کس که به‌فرمودهٔ امیرالمؤمنین «از لغزش به‌سلامت ماند نجات یافته و آنکه بلغزد به‌هلاکت در افتاده است»[8] به‌تعبیرِ دیگر چون «صراط تاریک می‌باشد مردم به‌اندازه نورهائی که (از عمل خود) دارند می‌بینند و از آن

---

۱. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۲۰ تفسیر برهان: ۵۰/۱ معانی الاخبار: ۲۸
۲. بحارالانوار: ۶۵/۸
۳. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۲۷۷/۲۰
۴. فضائل الخمسه: ۱۰۴/۳ ریاض النضره: ۱۷۲/۲
۵. بحارالانوار: ۶۷/۸
۶. تفسیر برهان: ۶۴/۱
۷. تفسیر برهان: ۴۷/۱ تفسیر صافی چاپ قدیم: ۲۰
۸. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۲۷۷/۲

می‌گذرند»[۱] این نورِ اعمال آدمی را از گذرگاه‌هائی که موردِ سئوال قرار می‌گیرد[۲] عبور می‌دهد تا به‌عقبه‌ای می‌رسد که از ولایت علی امیرالمؤمنین سئوال می‌شود. رسول خدا به‌علی امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «یا علی چون روزِ قیامت شود، من و تو و جبرئیل بر صراط می‌نشینیم، هیچکس را قدرتِ عبورکردن از آن نباشد جز آنکه جوازِ رهائی از آتش را که به‌ولایت تو توشیح شده با خود داشته باشد»[۳] در این صورت «گام کسی بر صراط استوارتر است که محبت و دوستیش به‌اهل بیت» بیشتر باشد[۴].

امام باقر از حضرتش روایت می‌نماید که به‌امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «اگر محبت و دوستی تو در دل مؤمنین جای گیرد گامشان در صراط نلغزد بلکه محبت و دوستی تو موجب ثبات و استقرار قدم ایشان می‌شود تا خداوند آنان را به‌خاطر دوستی تو وارد بهشت گرداند»[۵] در جوابِ سئوال ابن عباس هم که جویا می‌شود آیا برای گذشتن از آتش جوازی است؟ نیز فرموده‌اند «**حُبُّ عَلِیِ بْنِ اَبیطالِبِ**»[۶] و این را برای تمامی امت اسلامی تا آخرین غروب دنیا به‌صورتِ بخشنامه‌ای درآورده‌اند که «**لاٰ یَجُوزُ أَحَدُ اَلصِّراطَ إلاٰ مَنْ کَتَبَ عَلِیُّ اَلْجَوٰازَ**»[۷] هیچکس از صراط نمی‌گذرد جز آن که علی جواز عبور برای او نوشته باشد. پس همانطورکه پیامبر اکرم نیز فرموده‌اند: «**یُشْرِفُ عَلَی اَلْجَنَّةِ فَیُدْخِلُ مُحبیِّهِ اَلْجَنَّةِ وَ مُبْغِصِیه النّارَ**» علی بر بهشت اشراف می‌کند و دوستان خود را وارد بهشت و دشمنان خویش را وارد آتش می‌سازد[۸]

در این صورت بنا بر فرمودهٔ پیامبر اکرم هرچیزی را پروانه و جوازی است، پروانه و جوازِ عبور از پل صراط که نشانهٔ کافر نبودن است، دوستی علی امیرالمؤمنین

---

۱. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۲۰
۲. بحارالانوار: ۶۵/۸
۳. تفسیر نورالثقلین: ۲۲/۱ سفینةالبحار: ۲۸/۲
۴. فرمایش رسول خدا در بحارالانوار: ۱۹/۸ فضائل الخمسه: ۷۹/۲
۵. بحارالانوار: ۶۹/۸
۶. تاریخ دمشق جلد امام علی: ۱۰۴/۲
۷. الغدیر: ۲۷۹/۱۰
۸. الغدیر: ۲۷۹/۱۰

می‌باشد.[۱]

با آنچه به‌استنادِ کلام نبوی به‌قید تحریر درآمد، عبادات و حسناتِ آدمی تا به‌امضاء علی‌بن ابیطالب نرسد سودبخش و کارساز و دستگیر نخواهند بود چنانکه ختمی مرتبت با قید سوگندِ قسم به‌آن کس که مرا به‌حق مبعوث به‌رسالت نمود می‌فرمایند «لاٰ يَقْبَلُ اَللّٰهُ مِنْ عَبْدِهِ حَسَنَةَ حَتّٰى يَسْأَلُهُ عَنْ حُبِّ عَلِيِّبْنِ اَبيطالِبٍ»[۲] خدا هیچ حسنه‌ای را از بندهٔ خود قبول نفرماید تا اینکه اول از دوستی علی‌بن ابیطالب از او پرسش کند.

متقابلاً او که مؤمن است نجات می‌یابد به‌لحاظ اینست که در سرلوحهٔ نامهٔ اعمالش ایمان و اقرار و اعتقاد او نسبت به‌علی‌بن ابیطالب نوشته شده است. انس‌بن مالک می‌گوید: قسم به‌خدائی که جز او معبودی نیست از رسول اکرم شنیدم که می‌فرمود: «عُنْوٰانْ صَحيفَةِ اَلْمُؤمِن حُبَّ عَلِيَّ بْنِ اَبيطالِبٍ»[۳]. به‌همین لحاظ و موقعیت بوده است که پیامبر به‌وصی و خلیفه و جانشین حقیقی خود علی مرتضی تنها امیرالمؤمنینِ عالمِ اسلام می‌فرماید: «خوشا حالِ آنکس که ترا دوست دارد و تصدیق کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب نماید»[۴]

حیفم آمد در خاتمهٔ این بخش از روایتی که علامهٔ محدث مولا محمدباقر مجلسی نقل کرده است چشم‌پوشی کنم رسول خدا فرموده‌اند: «جبرئیل به‌نزد من آمد و گفت: «یا محمد ترا بشارت بدهم به‌چیزی که از صراط بگذری؟» می‌فرماید: «گفتم آری» جبرئیل می‌گوید: «تو با نور خدا از صراط می‌گذری و علی به‌نور تو از صراط می‌گذرد و نور تو از نور خدا است و امت تو به‌نور علی از صراط می‌گذرند و نورِ علی از نورِ توست»[۵]

---

۱. مناقب ابن شهر آشوب: ۱۵۶/۲ ۲. همان مدرک: ۱۵۳/۲
۳. مناقب ابن شهرآشوب: ۱۵۱/۲، الغدیر: ۲۷۸/۱۰ مناقب ابن مغازلی: ۲۴۲
۴. فرائد السّمطین: ۳۱۰/۱ ۵. بحارالانوار: ۳۳۲/۷

در این صورت «به‌سبب ولایت وارد بهشت می‌شویم.[۱] خدایا ما را با ولایت مولی المتقین و صدیقه طاهره فاطمهٔ مطهره و امامانِ اسلام اهلبیت خاصه حجةبن الحسن العسکری از دنیا عبور داده تا بهشت نصیبمان باشد.

محمد

را به‌علی تأیید کردم

پنجاه و دومین حدیثی را که امیر سیدعلی همدانی برای ارائه دادنِ نوعِ اعتقادِ اسلامی خود انتخاب کرده‌اند، روایتی است که ابوهریره از ختمی مرتبت نقل نموده، فرموده‌اند: «**مَکتُوبٌ عَلیٰ ساقِ اَلْعَرْشِ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اَللّٰهُ وحده لا شریک له وَ مُحَمَّدٌ عَبْدِی وَ رَسُولِي اَیَّدْتُهُ بِعَلِيِّبْنُ أَبِي طَالِبٍ**»[۲] بر ساقِ عرش نوشته شده است هیچ الهی جز خدا نیست، یکتاست و شریکی ندارد، محمد بنده و فرستادهٔ من است، او را به‌علی‌بن ابیطالب تأیید کردم.

انس‌بن مالک می‌گوید پیامبر خدا فرمودند: «چون مرا به‌معراج بردند بر ساقهٔ عرش نوشته دیدم. خدائی جز ذات مقدسِ الله نیست محمد رسول و فرستادهٔ او است، او را به‌وسیله علی تأیید کرده‌ام»[۳]

دانستن گونه‌های مختلفِ روایاتی که حکایتِ از نقشِ علی‌بن ابیطالب در پیشبردِ اهداف نبی اکرم در جابه‌جای تاریخ اسلام مطرح بوده و خوشبختانه دوست و دشمن به‌آن اشاره داشته‌اند به‌رساله‌ای جداگانه نیاز دارد و ما فعلاً به‌آن نمی‌پردازیم، لکن باید به‌این توجه داشت با اینگونه احادیث نبوی بارور می‌شویم شهادتین یعنی اقرارِ به‌وحدانیت خدا و نبوتِ ختمی مرتبت بدون شهادت ثالثه [به اشهدان علیاً ولی الله] ناقص در حقیقت دستگیر نیست. یعنی اسلامِ بدون هر موقعیتی از علی امیرالمؤمنین که از سقیفه بنی ساعده در جهان اسلام مطرح شد

---

۱. کلامِ رسول خدا در جامع احادیث الشیعه: ۴۲۸/۱

۲. السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین: ح ش ۵۲ ۳. فضائل الخمسه: ۱۷۵/۱ تاریخ بغداد: ۱۷۳/۱۱

نمی‌تواند همان اسلام نابِ محمدی باشد که پیامبر آن را از حرا تا غدیر تدوین نمود، زیرا آن‌چه به‌نص صریح «**یا ایُّهاالرّسولُ بلّغ ما أُنزِلَ الیکَ مِن رَبّکَ**»[۱] پیامبر مأمور به‌ابلاغش گردید از تمام وظائفی که انجام داده بود مهمتر می‌نمود زیرا می‌فرماید اگر به‌آنچه ماموریت یافته‌ای انجام ندهی و بی‌توجهی نمائی «**وَ إنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلّغْتَ رِسالَتُه**»[۲] و اگر نکنی، پیغام پروردگارت را نرسانده‌ای. و بدان نعمت الهی را برای امتت تمام نکرده‌ای یعنی دین کاملی ندارند. زیرا پس از برگزاری مراسم غدیر خم آخرین وحی بر رسول خدا چنین نازل شد «**اَلْیَومَ أکْمَلْتُ لَکُمْ دِینُکُمْ وَ أتْمَمْتُ عَلَیْکُم نِعْمَتی**»[۳]

علی
چه زمانی «امیرالمؤمنین» خوانده شد

امیر سیدعلی همدانی در اثباتِ حقانیت و طرح موقعیت‌های انحصاری علی‌بن ابیطالب در جهان اسلام، پنجاه و سومین حدیثی را که برای رسالهٔ فضائل آن حضرت انتخاب کرده است، روایتی می‌باشد که حذیفه یمانی صحابی نامدار و خوش‌نام از رسول خدا نقل کرده او می‌گوید: رسول خدا فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که علی از چه زمانی امیر مؤمنان نامیده شد هرگز فضائل او را انکار نمی‌کردند، وی آنگاه این لقب را گرفت که آدم میان روح و جسد بود (و هنوز آفرینش او کامل نگشته بود) و آنگاه که خداوند (در عالم ذر از آفریدگان اقرارگرفت) فرمود: «**أنا ربّکم وَ محمّد نبیّکم و علیٌّ أمیرکم**»[۴] من پروردگارِ شما هستم و محمد پیامبر شماست و علی امیر شما[۵]

امام صادق نیز فرموده‌اند: آنگاه که حضرت آدم ابوالبشر مرتکب خطا گردید

---

۱. مائده: ۶۷
۲. مائده: ۶۷
۳. مائده: ۳
۴. روایت از فردوس الاخبار نقل شده است.
۵. عیناً در ینابیع الموده: ۶۳/۲ دیده شد

به‌مقام نورانی محمد و اهل بیتش روی نمود، خدایش وحی کرد: آدم! تو محمد را چه‌شناسی؟ عرض کرد: خدایا وقتی مرا آفریدی سرم را بالا کردم دیدم در بارگاه عرش خداوندیت نوشته است «**مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ اَمیرُالْمُؤمنینَ**»[۱]

آنچه را حضرت آدم بر ساقِ عرش دیده است، رسول خدا در سفرِ معراج که شبانه حضرتش را به‌مهمانی خدا برده‌اند درگشت و گذار آسمانی خود ملاحظه می‌نماید که بر عرش نوشته شده است: «**لاإِلٰهَ إِلاّاللهُ مُحَمَّدَ رسُولُ اللهِ عَلیٌّ اَمیرُالْمُؤْمِنین**»[۲] خدایی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست، محمد رسول خدا است، علی امیر مؤمنان است.

در این جایگاه از کارِ تدوین رسالهٔ حاضر می‌باید به‌سه موضوع که جلب توجه می‌نماید به‌طورفشرده و فهرست‌وار اشاره داشته باشیم تا شاید کار تحقیق و تنظیم ما از نقص کمتری برخوردار باشد.

اول: بدانیم به‌استناد روایاتی که نقل شد این لقبِ خاص که به‌علی‌بن ابیطالب اختصاص یافته، زمانی به‌آن وجودِ نازنین مخصوص شده است که آفرینش صورت نگرفته و آدم بین آب و گل بوده چنان که علی مرتضی امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «**کُنْتُ وَلِیاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْماءِ وَالطّین**»[۳] هنوز آدم میان آب و گل بود که من ولی بودم. در این صورت حضرتش زمانی «امیرالمؤمنین» نام گرفته است که هنوز آفرینش آغاز نشده به‌همین لحاظ امیرالمؤمنین حقیقی و واقعی که این منصب را از خدای تعالی گرفته است علی‌بن ابیطالب می‌باشد.

دوم: دانستن اینکه از چه زمانی به‌چنین لقبی موردِ خطاب قرارگرفته اگر ضروری نباشد، دانستنی است که می‌تواند در جای خودش مفید واقع شود. نوشته‌اند: «هنگامی که علی علیه‌السلام به‌دنیا آمد و رسول خدا به‌خانه ابوطالب

---

۱. بحارالانوار: ۷/۲۷ ۲. احتجاج طبرسی: ۲۳۰/۱

۳. انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه: ۱۲۱ ده رساله فارسی: ۵ از علامه حسن‌زاده آملی و نخستین تجلی: ۶۹ مقتدای عارفان از دیدگاه خاتم پیامبران: ۱۵

رفتند، علی به‌وجد آمد در چهرهٔ رسول خدا خندید و گفت سلام بر تو ای رسول خدا» سپس آیه‌ای از سورهٔ مؤمنون را تلاوت کرده[1] پیامبر اکرم نیز فرمودند: «تحقیقاً به‌سبب تو رستگار شدند، به‌خدا سوگند تو امیر [← مؤمنانی] که از دانش‌های خود به‌آنان خوراک معنوی می‌دهی و به‌خدا سوگند تو راهنمای آنانی و آنان به‌سبب تو هدایت می‌یابند»[2] و در جا به‌جای بعد از هجرت هرکجا خواستند به‌پیشوائی آیندهٔ اسلام اشاره داشته باشند به‌استناد اینکه تمام پیامبران دارای وصی بوده‌اند علی‌بن ابیطالب را وصی خود معرفی کرده، امیرالمؤمنین خوانده‌اند[3] تا اینکه در مراسم غدیرخم بعد از اینکه حضرتش را در فراز جهاز اشتران بلند کردند و خطبه خواندند در آنجا نیز به‌لقبِ امیرالمؤمنین اختصاصشان دادند[4] حتی دستور دادند که به«علی به‌عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید»[5]

سوم: لقبِ «امیرالمؤمنین» به‌علی‌بن ابیطالب مربوط می‌شود، چنانکه رسول خدا در عیدِ غدیر خم بعد از اینکه حضرتش را به‌منصب خلافت و امامت و وصایت نصب نمودند و دستور دادند تا به‌عنوان امیرالمؤمنین به‌پیشوای آیندهٔ اسلام سلام کنند فرموده‌اند: «امیرالمؤمنین جز این برادر من [← علی] کسی نیست و ریاست و امیری مؤمنان بعد از من برای احدی غیراز او حلال نیست»[6]

و لذا می‌بینیم حضرت امام صادق علیه‌السلام به‌لحاظ اطاعت از امرِ مطاع رسول خدا آنگاه که کسی به‌حضرتش با خطابِ «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» وارد می‌شود بسیار متغیر می‌شوند می‌فرمایند: «ساکت شو و دیگر این خطاب را به‌من نکن زیرا اطلاق این عنوان بغیر از علی‌بن ابیطالب جایز نیست و خداوند این اسم را

---

۱. سورهٔ مؤمنون: ۱ و ۲
۲. شفاء الصدور علامه حاج میرزا ابوالفضل تهرانی: ۷۶ و بحارالانوار: ۳۸/۳۵
۳. بحارالانوار: ۴۸/۶ و ۳۸/۹۰
۴. تفسیر صافی چاپ قدیم: ۱۳۹
۵. اسرار غدیر: ۷۹ و اسرار آل محمد ۳۰۳ و کفایة الموحدین: ۳۷۷/۲ و ارشاد مفید: ۲۰ و المختصر علامه حلی: ۵۹
۶. اسرار غدیر: ۷۹

به‌آنحضرت اختصاص داده است»[۱].

در این صورت امیرالمؤمنین حقیقی اسلام فقط و فقط علی‌بن ابیطالب است و لاغیر چنانکه می‌بینیم وقتی عثمان‌بن عفان بدون هیچ پروائی صحابی بزرگوار ابوذر غفاری را به‌ربذه تبعید کرد، او به‌امیرالمؤمنین در مورد خانواده و اموالش وصیت نمود. کسی که حاضر بود به‌ابوذر عرض کرد: «کاش به‌امیرالمؤمنین عثمان وصیت کرده بودی!!» ابوذر فرمود: «من به‌امیرالمؤمنینِ حقیقی وصیت کرده‌ام، امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب که در زمان پیامبر و به‌دستور حضرتش به‌او به‌عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کردیم»[۲].

پس آنهایی که به‌غلط «امیرالمؤمنین» خوانده شده‌اند به‌حریم ولایت کبری بی‌حرمتی نموده از دستورِ اکید پیامبر اکرم که اطاعتش را قرآن واجب دانسته[۳] سرپیچی کرده‌اند. دستور داده‌اند به‌این لقب که به‌علی‌بن ابیطالب اختصاص یافته مورد خطاب قرار گیرند. چنانکه ابوذر و مقداد به‌مرد کوفی فرموده‌اند: «مردم نام غیرآن دو را بر آن دوهشته‌اند» فاروق و صدیق خطابشان می‌کنند «آن گونه که نام خلافت رسول خدا و امامت برمؤمنان را بر آن دو گذاشته و خلیفه رسول الله و امیرالمؤمنین‌شان می‌نامند. این دو اسم نیز از آنان نیست بلکه از غیرشان است هماناکه علی خلیفه رسول خدا و امیرالمؤمنین است. رسول خدا ما و آن دو را با هم فرمود که به‌علی به‌امامتِ مؤمنان سلام کنیم»[۴]

چطور دیگران. امیرالمؤمنین خوانده شدند؟

نخست بهتر است بدانیم بعضاً طبق مسانید اهل سنت اطلاق امیر بر سرداران

---

۱. تفسیر عیاشی ۳۰۲/۱ ش ۲۷۳ و تفسیر برهان: ۴۱۶/۱ و تفسیر جامع: ۱۲۷/۲

۲. اسرار آل محمد: ۳۹۵

۳. اطیعوالله و اطیعوالرسول...

۴. احتجاج طبرسی: ۲۳۰/۱، الفضائل شاذان‌بن جبرئیل: ۱۴۵ نزهة الکرام رازی: ۵۵۷ مناقب ابن شهرآشوب: ۶۴/۳ بحارالانوار ۲۹۲/۳۷، ۳۰/۳۸، ۲۸ و اسناد سرّی و ممنوعه نهضت اسلام: ۳۸۴

سپاه اسلامی که مقطعی می‌باشد یعنی شخصی برای مدّت زمانی که سپهسالار لشکر اسلامی گردیده موردِ خطابِ امیر قرارگرفته است مثلاً عبدالله‌بن جحش پسرعمه رسول خدا که در سالِ دوم هجری مأمورِ جنگ با کافران در زمین نخله شد نخستین کسی بود که به‌لحاظ سرلشکری امیر خوانده شد[1].

امّا دربارهٔ اینکه از چه زمانی اطلاق این لقبِ انحصاری به‌غیرعلی‌بن ابیطالب صاحب اصلی‌اش به‌عنوان خلافت اسلامی رواج یافته باید بگوئیم تا اوائل دورهٔ عمربن خطاب، ابوبکر و او را بعد از واقعهٔ سقیفه بنی ساعده «خلیفة رسول الله» می‌خواندند لکن عمربن خطاب به‌عامل خود در عراق می‌نویسد دو مردِ تیزهوش را نزد من فرست تا دربارهٔ عراق از آنها پرسش کنم. او «لبیدبن ربیعه» و «عدی‌بن حاتم» را فرستاد، وقتی آن دو به‌مدینه رسیدند شتران را بر دَرِ مسجد خواباندند واردِ مسجد شدند، ابتدا عمروبن العاص را دیدند گفتند: «از امیرالمؤمنین برای ما اجازهٔ ملاقات بگیر» عمرو با شنیدن لقب امیرالمؤمنین نسبت به‌عمربن خطاب خوشحال شده وگفت: «به‌خدا قسم شما اسم شایسته‌ای برای عمر پیداکرده‌اید، او امیر ماست و ما هم مؤمنانیم». سپس به‌شتاب خود را به‌عمر رسانیده وگفت: «سلام بر تو ای امیرالمؤمنین» عمر گفت: «ای پسر عاص چه شد که مرا بر این اسم نامیدی؟ خدا می‌داند که شما از آنچه گفتی بیرون می‌روید» اوگفت: «لبیدبن ربیعه» و «عدی‌بن حاتم» مرا دیدند و گفتند «از امیرالمؤمنین برای ایشان اجازه ملاقات بگیرم، به‌خدا سوگند نام شایسته‌ای برای تو پیدا کرده‌اند، ما مؤمنانیم و تو امیر مائی.»

ابوبکربن سلیمان می‌گوید: از آن پس این عنوان را برای خلیفه به‌کار بردند[2] جلال‌الدین سیوطی چهرهٔ سرشناسِ اهل سنت نیز به‌همین عقیده است[3] از آن پس بالاترین القابِ ویژه خلفاء یا مدعیان خلافت (مثل ابن زبیر) شده و حتی گاهی

---

۱. مسند احمد حنبل: ۱۷۸/۱

۲. الغدیر: ۸۶/۸

۳. تاریخ‌الخلفاء: ۱۳۸

به‌بعضی علماء هم مجازاً لقبِ امیرالمؤمنین داده‌اند، مثلاً سعیدبن حجاج محدث را«امیرالمؤمنینِ روایت»[۱] و ابوحیان عرناطی را «امیرالمؤمنینِ نحو»[۲] نامیده‌اند کار به‌جائی می‌رسد بعدها افرادی حتی کثیف‌ترین جرثومه تاریخ یزیدبن معاویةبن ابوسفیان را هم با این لقب یاد می‌کنند.

جایگاه شهادتِ به‌ولایت

هرچند می‌طلبد به‌طور جداگانه رساله‌ای در کنارِ آنچه توسط مقاماتِ عالی علمی اسلامیِ شیعی پیرامونِ موضوعِ حساس و حائز اهمیت شهادت ثالثه [= اشهد ان علیا ولی الله] نوشته شده است، تدوین گردد و دردِ دلهای قرن‌ها مظلومیتِ شیعه را **به‌زمانِ مجد و عظمتِ اسلام پس از چهارده قرن خانه‌نشینی غدیر در معنا ولایتِ با امامت عقده‌گشائی نمود**، با همان کلماتی که باز هم نمی‌توانند سوز و گدازِ آنهمه تحمل و رنج راکه در مغزِ استخوانها منزل گزیده‌اند انتقال دهند...

... بگذریم دانستن اینکه شارع مقدس از ابلاغِ عنوانِ آسمانی «امیرالمؤمنین» به‌علی‌بن ابیطالب چه منظوری داشته؟ آیا فقط می‌خواسته است به‌اطلاع برساند که علی «امیرالمؤمنین» می‌باشد، یا خواسته‌اند طرح شهادت ثالثه راکه رسول خدا در سفر معراج دیده‌اند «**لااِلٰهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهُ عَلِيٌّ وَلِيُّ القَومِ**» یا «**مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللهُ عَلِيٌّ وَصِيُّ المُصْطَفیٰ**»[۳] و مکرر فرموده‌اند: «هرکس بخواهد به‌عروةالوثقی [= رشته محکم ایمان] چنگ بزند باید بگوید: «**لااِلٰهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ**»[۴] در کنارِ شهادت به‌یکتائی خدا و رسالت محمدبن عبدالله ریخته تا بگویند آنان که بر پیمان غدیر استوارند و وفادار و بعدها می‌خواهند غدیری باشند با این شعار خویش را از راه جداکنندگان غدیر که فتنه‌ها درسر دارند این شهادت را در کنارِ آن دو شهادت قرار نمی‌دهند. جدا سازند.

---

۱. حلیةالاولیاء: ۱۴۴/۷
۲. نفح الطیب: ۸۲۶
۳. بحارالانوار: ۷۷/۶۸
۴. احقاق الحق: ۱۲۹/۴

چون بر اساسِ روایاتی که به‌بعضی از آنها اشاره نمودیم و می‌کنیم تفهیم می‌نمایند شهادتِ به‌ولایت تکمیل‌کنندهٔ شهادتِ به‌نبوت پیامبر و یکتائی خدا می‌باشد در حقیقت آن را از ارکان ایمان می‌شناساند[1] و عجیب است، اقرارِ این رکن ایمانی که تکمیل‌کنندهٔ دو شهادتِ بر یکتائی خدا و رسالت ختمی مرتبت است را برای تیمن و تبرک یا زینت دادنِ به‌اذن یا حفظ شعار شیعه بودن دستور داده‌اند، در صورتی که پیوستگی بین شهادتِ به‌ولایت همانند دو شهادتِ دیگر به‌طورِ مطلق در همه جا است و به‌همین اعتبار عده‌ای از بزرگان متأخرین شهادت سوم را در اذن[2] و بعضی از مفاخرِ علمی شیعی[3] حتی در تشهد به‌شرط اینکه انتزاع جزئیت از آن نشود رجاً جائز بلکه لازم دانسته‌اند و بعضاً امثال آیة‌الله العظمی مرحوم حاج سید ابراهیم میلانی به‌آن عمل می‌نمودند. خلاصه اینکه چنان در بررسی‌های فقهی به‌اعتبار آن دست یافته که مانند آیة‌الله حاج شیخ علی محمدی زنجانی فرموده‌اند: «**اگر شهادت به‌ولایتِ علی نباشد شهادت به‌وحدانیت خدای عزوجل و به‌رسالت محمد(ص) ناتمام است**»[4] چنانکه قرآن‌شناسان شیعه و بعضاً عده‌ای از اهل سنت به‌این اشاره کرده‌اند نصب علی‌بن ابیطالب به‌جانشینی و خلافت و امامتِ بر مؤمنین در آخرین روزهای رسالت که تمامی دستورات اسلامی توسط نبی اکرم ابلاغ شده بود با قید اگر چنین امری را ابلاغ نکنی مسؤلیت رسالت خویش را انجام نداده‌ای، حساس بودن امامتِ علی مرتضی علیه‌السلام را تفهیم می‌کند و اینکه امضاء «**اَلْیَومَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتی**»[5] بر واقعهٔ غدیر می‌رساند هر عملی بدون ولایت ناقص است. به‌لحاظ نقص نزد خداوند ارزشی ندارد. در چنین موقعیتی نمازخوان و روزه‌گیر و حج بجاآورده با او که انجام نداده است فرقی

---

۱. ترجمه من لا یحضر الفقیه: ۴۴۲/۱

۲. حدائق: ۴۰۳/۷، کلمات الاعدام: ۳۲ مستمسک العروة‌الوثقی مرحوم آیة‌الله حکیم: ۵۴۵/۵، مصباح الفقیه: ۲۲۰/۲ و بحارالانوار: ۱۱۱/۸۴ و ۱۱۲

۳. شهادت ثالثه قسمتی از تقریرات مرحوم آیة‌الله حاج سید ابراهیم میلانی: ۱۲۵

۴. شهادت ثالثه در قرآن: ۶۹

۵. مائده ۳

ندارد.

پس ترکِ شهادت به‌ولایت در هرکجاکه دو شهادت دیگر مطرح می‌شود عملی ناتمام و ناقص می‌باشد چنانکه به‌این نتیجه علمی رسیده‌اند «**شهادتِ به‌رسالت بی‌شهادت به‌ولایت فایده‌یی ندارد**»[1] و این تنها استنباط امروز شخصیتهای علمی شیعی نیست بلکه به‌اعتقادِ جلال‌الدین سیوطی مقام بلندپایه علمی اهل سنت[2] و محمدصالح حسینی ترمذی[3] ابن مسعود گفته است که ما در زمان پیغمبر می‌خواندیم «**یا أیها الرّسُول بَلّغ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبّکَ إنّ علیاً مَولیٰ المُؤمنین**»

به‌فرمودهٔ آن عالم شیعی «روی این حساب در جائی که خدا و رسولش نام برده شدند، باید امیرالمؤمنین نیز نام برده شود وگرنه نام برده شدن خدا و رسولش نیز فایده‌ای ندارد و بالعکس»[4]

قابل تذکر است چنان امثالِ اضافاتِ «**ان علیا مولی المؤمنین**» بر آیات بستگی داشته و عجین بوده که بعض حذف آن جملات راکه حُکم تفسیر از ناحیه رسول خدا را داشته است به‌غلط تحریف و تحذیف قرآن دانسته و شناخته‌اند.

غدیرروزِ اظهار شهادت به‌ولایت

اگرچه تشریع ضمیمهٔ شهادت ولایت به‌شهادتین از آغازِ بعثت بوده است، حتی پیامبر اکرم «**لااِلَهَ اِلاّاللهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ الله عَلِیٌّ وَلِیُّ الله**» را نقش نگین خود قرار داده بودند.[5] لکن تا روز غدیر مأمور به‌اظهار آن نشده، از همان روزکه علی‌بن ابیطالب را به‌خلافت نصب کردند و «امیرالمؤمنین» لقبش دادند مهمتر اینکه دستور دادند حاضرین با عنوانِ «امیرالمؤمنین» به‌حضرتش سلام نموده با او بیعت نمایند مأمور

---

۱. شهادت ثالثه در قرآن: ۵۱
۲. در المنثور: ۵۲۸/۲
۳. مناقب مرتضوی: ۲۳ بنقل از مناقب ابن مردوید
۴. شهادت ثالثه در قرآن: ۴۷
۵. اثبات الهداة: ۲۹۹/۱ و احقاق الحق: ۱۴۳/۴ و الاربعین حافظ ابی‌الفوارس: ۵۰

به‌ابلاغ و افشای آنچه در معراج دیده بودند شدند. چنانکه ابوحمزه ثمالی می‌گوید از امام باقر دربارهٔ آیه: «لاٰ تَجهر بصَلاتِکَ وَلاٰ تُخافِت بِهٰا وَ ٱبتَغِ بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیلاً»[1] پرسیدم فرمودند: تفسیرش اینست «**ولا تجهر بولایة علی ولا بما اکرمته بـه‌حتی امرک بذلک ولا تخافت بها یعنی لا تکتمها علیاً و اعلمه بما اکرمته**» یعنی ولایت علی و کرامتی راکه به‌او داده‌ایم برملا نکن تا به‌آن امرت کنیم، (ولی) آن کرامت را از (خودِ) علی پوشیده مدار به‌او اعلام کن»[2]...

... تا عید غدیر پنهان‌داری نمودند و آن روزِ مقدس که به‌لحاظ افضلیت ولایت بر تمامی احکام عبادی، بر سایر اعیاد اسلامی برتری دارد[3] طرحِ شهادت به‌ولایت در کنارِ دو شهادت به‌وحدانیت خدا و رسالتِ ختمی مرتبت مطرح شد و رسول خدا با «**مَنْ کُنْتُ مَوْلاٰهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاٰهُ**» موقعیت شهادت ثالثه [ـ اشهدان علی امیرالمؤمنین حجةالله] را تفهیم کردند. حضرت سلمانِ فارسی همان صحابی بزرگوار که پیامبر اکرم او را با خطابِ «**سَلمانُ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ**» سلمان جزء ما خاندان نبوت است[4] از همان غدیر خم در اذان بعد از شهادتین، شهادت به‌ولایت علی امیرالمؤمنین داد. یکی از اصحاب به‌محضر رسول خدا رسید و عرض کرد: «ای رسول خدا! امروز موضوعی را شنیدم که قبلا نشنیده بودم.» پیامبر فرمودند: «آن موضوع چیست؟» عرض کرد: «سلمان اذان می‌گفت، شنیدم او بعد ازگواهی به‌یکتائی خدا و رسالت پیامبربه‌ولایت علی گواهی داد.» پیامبر فرمودند: «**سَمِعْتُمَ خَیْراً** چیز خوبی شنیده‌ای»[5]

---

۱. اسراء: ۱۱۰

۲. تفسیرعیاشی: ۳۴۲/۲ ش ۱۷۸ تفسیر برهان: ۴۵۳/۲ تفسیرصافی: ۹۹۹/۱ بحارالانوار: ۱۰۲/۹

۳. رسول خدا فرموده‌اند: «روز غدیر خم افضل و بالاترین عیدهای امت من است» (عوالم: ۳/۱۵ ص ۳۰۸) امام صادق نیز فرموده‌اند: «عید غدیراز عید فطر و قربان و روز جمعه و روز عرفه افضل است» (عوالم: ۳/۱۵ ص ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲)

۴. بحارالانوار: ۳۲۶/۲۲ جامع‌الصغیر: ۵۲/۲ ش ۴۶۹۶

۵. سند را در ماجرائی که از ابوذر نقل می‌کنیم می‌دهیم.

ابوذر غفاری صحابی بیدارگر که پیامبر اکرم درباره‌اش فرموده بودند: «آسمان سایه نیفکند و زمین به‌پشت نگرفت صاحب سخنی را که راستگوتر از ابوذر غفاری باشد»[۱] ابوذری که پیامبر در شأنش فرموده‌اند: هرکس می‌خواهد زهد عیسی‌بن مریم را ببیند به‌ابوذر نگاه کند[۲] در پی نصب علی امیرالمؤمنین به‌خلافت و امامت مؤمنین و توجه به‌موقعیت شهادت به‌ولایت در اذان و اقامهٔ به‌آن شهادت می‌داد مردی شنید فوراً به‌حضور رسول خدا شرفیاب شده عرض کرد: «یا رسول الله ابوذر در اذان خود پس از شهادت به‌رسالت، شهادت به‌ولایت علی می‌داد و می‌گفت **اشهد ان علیاً ولی‌الله**» پیغمبر فرمودند: «آیا چیزی را که در غدیر گفتم فراموش کردید، گفتم من کنت مولاه فعلی مولاه هرکس پیمان را بشکند قطعاً به‌خودش آسیب رسانده است»[۳] یعنی اگر شهادت را نمی‌گفت و نگوئید پیمان غدیر را شکسته‌اید.

مرحوم محقق نحریر آیة‌الله شیخ عبدالنبی اراکی نیز درسِ خارج خود که بحث مشروح و استدلالی در موردِ اثبات شهادت سوم در اذان و اقامه نموده‌اند به‌این دو ماجرای استناد کرده فرموده‌اند: «بعضی محدثین از محمد طه ازکتاب «السلافة فی امر الخلافة» نوشتهٔ شیخ عبدالله مراغی مصری نقل کرده‌اند و من شفاهاً از مرحوم میرزا هادی خطیب خراسانی در نجف شنیدم»[۴].

مرحوم علامهٔ محققِ عارف حاج شیخ علی محمد همدانی مهرعلیشاه پیرِ طریقت کمیلی مشربان که از افاضلِ نمایندگان مرحوم آیة‌الله العظمی حاج سید عبدالهادی شیرازی بوده‌اند در رسالهٔ شهادت ثالثهٔ خود به‌دو ماجرای سلمان و ابوذر اشاره کرده نوشته‌اند: حجة‌الحق مولانا حاجی آخوند محلاتی می‌گفتند علاوه

---

۱. بحارالانوار: ۳۲۹/۲۲ ۲. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه: ۲۳۱

۳. شهادت ثالثه در قرآن ۵۵ جواهر الولایه: ۳۷۹ شهادت ثالثه کرمانی: ۳۴ شهادت ثالثه آیة‌الله سیدابراهیم میلانی: ۴۵ و تحقیقی پیرامون اهمیت اذان و اقامه و سومین شهادت: ۷۱ و ۷۲ رساله عملیه آیة‌الله حاج سید محمد سعید طباطبائی حکیم: ۱۴۹

۴. شهادت ثالثه در قرآن: ۵۵

به‌شیخ عبدالله مراغی مصریِ سنی مذهب چند تنی از مفاخرِ علمی لبنان که با حقیر در زمینه شهادت ثالثه مذاکره داشتند مدعی بودند آنچه را به‌سلمان و ابوذر نسبت می‌دهند در کتبِ دیگران نیز دیده‌اند[۱].

و دعائی از امام صادق در پی نماز غدیر وارد است که اقرار به‌ولایت را تمام توحید و اخلاصِ به‌وحدانیت خدا می‌داند. «**شهادة الاخلاص لک بالوحدانية بأنک انت الله الذی لا اله الا انت و أن محمداً عبدک و رسولک و علياً اميرالمؤمنين و الا قرار بولاته تمام توحيدک و الاخلاص بوحدانيّتک و كمال دينک و تمام نعمتک و فضلک على جميع خلقک...**» یعنی «شهادت اخلاص برای تو، به‌وحدانیت تو به‌آن است که شهادت بدهم به‌آنکه تو خدائی هستی که معبودی نباید باشد مگر تو و شهادت بدهم به‌آنکه محمد بندهٔ تو و فرستادهٔ تو است و شهادت بدهم به‌آنکه علی امیرالمؤمنین بوده و اقرار به‌ولایت او تمام توحیدت و تمام اخلاص به‌وحدانیت تو است وکمال دین تو و تمام نعمت و فضل تو بر جمیع آفریدگان تو است»[۲]

چرا پیامبر به‌شهادت ثالثه امر نکرد

از روز غدیر که شهادتِ به‌ولایت توسط سلمان و سپس تا قبل از رحلت پیامبر اکرم ابوذر در اذان گفته شد و بین مسلمانان معمول گردید. می‌توان گفت شهادت ثالثه از سنت است زیرا پیامبر اکرم آن را تقریر و امضاء نموده‌اند.[۳] در اینصورت همانطور که آیةالله العظمی حاج میرزا جوادآقا تبریزی فرموده‌اند: «رسول اکرم در طول عمرشان سفارش کرده‌اند» لکن «موردِ انکار واقع شده»[۴] است. پس شهادتِ بر ولایت [شهادت ثالثه.] «سابقه طولانی دارد و از عصر پیامبر نشأت گرفته‌است نه این

---

۱. ص ۱۰۴
۲. تفسیر نور الثقلین ذیل آیه ۳ مائده
۳. شهادت ثالثه آیةالله میلانی: ۵۰
۴. استفتاء ش ۶۷۱۳ ثبت در دفتر استفتاءات ایشان

که بعد از رحلت پیامبر اختراع شده باشد»[۱] و اگر پرسیده شود پس چرا رسول خدا به‌آن صریحاً دستور نداده‌اند؟ در جواب می‌گوئیم علاوه بر اینکه تأییدِ روش و اقدامِ سلمان و ابوذر نوعی دستور محسوب می‌شود به‌علی امیرالمؤمنین فرموده بودند: «**یٰا عَلِیُّ وَ مَا اَکْرَمَنِی اللهُ بکرامَةٍ اِلاّ اَکْرَمَکَ بِمِثْلِهٰا**» ای علی خداوند مرا به‌هیچ کرامت و فضیلت و امتیازی گرامی نداشت مگر اینکه تو را نیز به‌مانند همان کرامت و امتیاز گرامی داشت[۲] که یکی از آنها شهادت به‌ولایت است و این را اعطاء نکرده‌اند. که در متون اسلامی به‌ثبت رسد بل منظور چنین بوده است که مکمل دو شهادت دیگر باشد و می‌بینیم بعضاً فقهاء «بعنوان مکملِ شهادت به‌رسالت»[۳] گفتنش را جائز دانسته‌اند چنانکه از همان روز غدیر سلمان انجام داد و پیامبر اکرم تأیید کردند و تفهیم نمودند شهادت به‌ولایت چون مکمل دو شهادت دیگر است جنبه ضروری و لازم الاجرائی دارد[۴].

علاوه بعد از برگزاری مراسم غدیر خم در حجةالوداع کسالتِ نبی اکرم رو به‌شدت گذاشت نه اینکه مریضی حضرتش مانع چنین مهمّی گردید بل با بروز و ظهورِ نشانه‌های مخالفت با غدیر از ناحیهٔ قدرت‌طلبها، عزم را جزم نمودند تا آنچه به‌وقوع پیوسته را به‌عنوان دستوری دینی و وظیفه‌ای اسلامی برای مسلمانان به‌ثبت رسانند که جنجال به‌پا کردند با نسبت هذیان به‌حضرتش، مانع شدند پیامبر اکرم نوشته‌ای را تهیه کنند تا امت به‌ضلالت و گمراهی کشیده نشوند. و فوراً با شعارِ «حسبنا کتاب الله» به‌عملِ اجرامی خویش جنبهٔ شرعی داده، قرآن را به‌مقابله، قرآن ناطق فرستادند. که بعداً سرمشقِ تخلف خوارج گردید و با شعار «**لا حکم الی الله**» به‌مخالفت خویش با علی‌بن ابیطالب شرعیت بخشیدند، اینجا نیز موقعیت علی

---

۱. تحقیقی پیرامون اهمیت اذان و اقامه و سومین شهادت: ۷۲

۲. همان مدرک: ۶۱ بنقل از غایةالمرام

۳. گفتگوهای فقهی از آیةالله حاج سید محمد سعید طباطبائی حکیم: ۱۴۱

۴. شهادت ثالثه آیةالله حاج سید ابراهیم میلانی: ۷۸

امیرالمؤمنین را تحت‌الشعاع قرآن قرار دادند. که البته در ردِ این عملِ کینه‌توزانهٔ کارگزارانِ سیاستِ کودتا سقیفه می‌گوئیم آیا پیامبر اکرم اول شخصیت عالم اسلام که قرآن مجموعه وحی‌هائی است بر او نازل شده نمی‌دانستند قرآن کفایت‌کننده می‌باشد و نیازی به‌وصیت حضرتش نیست؟...

... پس اوضاع مساعد نشد پیامبر اکرم به‌طورِ صریح به‌شهادت ثالثه مانند موضوعات ضروری دیگر سفارش کنند چنانکه مرحوم آیة‌الله العظمی میرزا اصطهباناتی می‌فرمود: «اوضاع مساعد نشد که پیامبر آن را به‌امت اسلام اعلام بدارد»[1] یا بنا بر فرمودهٔ علامه محقق نحریر آیة‌الله حاج سیدابراهیم میلانی قدس سره: «اگر به‌طور صریح و آشکار نفرمود آنچه توسط سلمان و ابوذر انجام گرفته بود را تأیید کرده حتی اضافهٔ شهادت به‌ولایت را نه تنها معنای من کنت مولاه فعلی مولاه دانستند بلکه ترک آن را شکستن پیمان غدیر فهماندند»[2]

حذف شهادت به‌ولایت از شهادتین

عمل سلمان و ابوذر که به‌تأیید رسول خدا رسیده بود سیره و روش امت اسلامی گردید، تا این که ماجرای سقیفه آن را کمی از یادها برده جز وفاداران به‌پیمان غدیر آنهم در خفا به‌آنچه وظیفهٔ هر مسلمانی بود عمل نمی‌کردند. چنانکه علامهٔ محدث مجلسی در بحار می‌فرماید شیخ علامه و شهید[3] بر این عقیده‌اند «اخباری بر جزئیت شهادت بر ولایت در اذان نقل شده است، از این اخبار معلوم می‌شود که پس از غدیر در اذان شهادت به‌ولایت امیرالمؤمنین گفته می‌شده است»[4] و ما خواهیم گفت قرائنی در دست می‌باشد که حتی در نماز هم به‌شهادت

---

۱. شرح رسالة الحقوق: ۱۰۳/۲ ۲. شها دت ثالثه ایشان: ۶۹

۳. منظور شیخ طوسی علامه حلی و شهید اول می‌باشد.

۴. شهادت ثالثه در قرآن: ۵۳

ولایت تمسک می‌جسته‌اند. و این تا عصر حکومتِ ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام ادامه داشته و در همهٔ کشورهای اسلامی در اذان گفته می‌شده است[1].

ولی در پی شهادت علی‌بن ابیطالب که تقریباً معاویه به‌حیله و تزویر اقتداری بهم زد براثر کینه دیرینه‌ای که با بنی‌هاشم خصوصاً علی داشت و از عثمان‌بن عفان اجازه می‌خواست تا علی را گردن بزند[2] مانند سائر بدعتهائی که گذاشت شهادت به‌ولایت راکه سنت می‌شناختند و به‌آن عمل می‌نمودند را از اذان حذف کرد[3] زیرا «نتوانست نام خودش را جزء اذان بسازد»[4] و به‌جای شهادت به‌ولایت سب بر علی‌بن ابیطالب را واجب کرد. چنان به‌این بدعتِ کفرآور حساسیت داشت چون می‌دید مردم بعد از نماز عیدین می‌روند تا سب علی امیرالمؤمنین را در خطبه‌ها نشنوند به‌بهانهٔ مراعات سنت عثمان خطبه‌ها را بر نماز مقدم قرار داد تا مردم مجبور شوند بنشینند و خطبه‌ها را گوش کنند[5].

ولی شیعیان در تمامی این دورانِ خفقان‌بار شجاعانه در حفظ شعارِ شهادت بر ولایت کوشیدند در اجتماعات مسلمین همانطورکه در عبادات خود کنار دو شهادت، «**اشهدان علیاً ولی الله**» می‌گفتند، تظاهر می‌کردند تا چنین وظیفهٔ اسلامی فراموش نشود. همین موجب شده بود عمال گماشتهٔ معاویه در هر کجای کشور اسلامی فرماندار و استاندار و حاکم بودند جاسوسانی را استخدام کنند تا متوجه شوند چه کسانی فضائل علی امیرالمؤمنین را بازگو می‌کند و به‌شهادت ثالثه تظاهر می‌نماید نوشته‌اند اگر جاسوسان به‌کسی شک می‌بردند که شهادت به‌ولایت را می‌گوید یا نه کنارش به‌دروغ حال نماز بخود می‌گرفتند تا چیزی به‌دست آورند و سند جرم سازند صله و انعام بگیرند.

---

۱. همان مدرک: ۶۵
۲. الامامة والسیاسة: ۲۸/۱
۳. شهادت ثالثه مرحوم میلانی: ۸۹
۴. شهادت ثالثه در قرآن: ۶۵
۵. تاریخ‌الخلفاء سیوطی: ۶۴

حکم امام صادق
دربارهٔ شهادت به‌ولایت

فرهنگِ مریضِ سقیفه که موجب تولدِ اسلام تاریخی در زادگاه اسلامِ ناب محمدی شده بود با حدیث‌سازی و جعلیاتی که دین‌فروشانِ به‌استخدام قدرت حاکم درآمده فراهم می‌آوردند، دورانِ رشد خویش را پشت سر می‌گذاشت...

... و هر روز که دنیای اسلام طلوع و غروبی را به‌خود می‌دید غدیر و امام برگزیده‌اش غریب‌تر از روزگذشته از یادها می‌رفتند و فریبکارانِ دغل‌باز بیشتر مطرح می‌شدند تا اینکه با شهادت علی امیرالمؤمنین، بازماندهٔ شیطنت‌های معرکه‌گیران سقیفه بنی‌ساعده معاویةبن ابوسفیان خلافت سقیفه‌ای اسلامی را به‌سلطنتی شبیه، پادشاهی ایران تبدیل نموده در کنارِ امامت به‌عنوان سلطنت آن هم با لقب «امیرالمؤمنین» حکومت‌داری می‌کرد. حقوق‌بگیران و طماع‌هائی که به‌طمعِ لقمه نان و منصب دست تکدی به‌نزدش دراز می‌کردند با خطاب «السلام علیک یا رسول الله»[1] او را سر ذوق و شوق می‌آوردند تا بذل و بخشش بیشتری بنماید...

... خلاصه با بریز و بپاش‌های بی‌حساب و بذل و بخشش از بیت‌المال توانست زمینه سالیانی دراز حکومتِ بنی‌امیه و در پی آن بنی‌العباسِ جنایتکار را فراهم آورد. در حقیقت غدیر را خانه‌نشین نمودهِ زمینهٔ هرگونه فعالیت فکری و سیاسی را برای سقیفه مهیا ساخت...

... این سبک و روش به‌زمان امام صادق علیه‌السلام که رسید اسلامِ تاریخی با آنهمه جعلیات که نسبتش را به‌رسول خدا می‌دادند به‌صورت فرقه‌ای به‌ثبت می‌رسد. قاسم‌بن معاویه به‌حضور امام صادق شرفیاب شده عرض کرده است: «اهل سنت حدیثی در معراج نقل کنند که چون رسول خدا را به‌معراج بردند دید بر عرش لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر الصدیق» نوشته شده است. امام فرمود:

---

۱. تاریخ طبری: ۱۸۶/۶

«سبحان‌الله تغییر دادند هرچیز را حتی این را؟» عرض کرد: «آری» و آنگاه حضرت فرمودند: «خدای عزوجل چون خلق فرمود عرش را نوشت بر او لا اله الا الله‌محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین» و آنگاه دستور دادند: «وقتی یکی از شما گفت: لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید علی امیرالمؤمنین»[۱].

اگر آنچه را که امام علیه‌السلام به‌آن دستور داده‌اند فتوای معصوم بدانیم می‌بایست بدون هیچ پروائی هرکجا به‌وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم شهادت دادیم حتی در تشهد نماز به‌ولایت هم در صورتی که انتزاع جزئیت از آن نشود رجاً شهادت بدهیم.[۲]

چنانکه در حدیثی آمده است جابر می‌گوید از ابی‌جعفر تفسیر آیه مبارکه «**لا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها**»[۳] پرسیدم فرمود به‌این معناست «**لا تجهر بولایة علی فهو فی الصلاة**» یعنی ولایت علی را در نماز جهر نکن، پس آن را آهسته بگو که خودت بشنوی[۴] چنانکه بعضی از مراجع عصر ما باقید همین دستور و حتی بدون این قید هم در تشهد جائز دانسته‌اند. حالا کجای نماز جایگاه این شهادت است گمان می‌رود نیازی به‌شرحِ بیشتری نباشد...

... یکی از فضلای عالی رتبهٔ قم که توفیق زیارتش در انتشاراتِ انصاریان نصیب شد می‌گفتند از آیةالله العظمی مرحوم حاج سید احمدِ خوانساری پرسیدم «**اشهدان علیاً ولی‌الله**» جزء اذان و اقامه است؟ فرمودند: «نماز جزء اشهدان علیاً ولی الله است.»

روایتی به‌خاطرم آمد که علی‌بن موسی‌الرضا در دعا و نفرین در حق مأمون بعد از ذکر اسماء الله چنین صلوات می‌فرستند «**صَلِّ علیٰ مَن شَرُفَتِ الصلوةُ بالصلوةِ**

---

۱. احتجاج طبرسی: ۲۳۰/۱
۲. شهادت ثالثه مرحوم میلانی: ۱۰۸
۳. اسراء: ۱۱۰
۴. تفسیر عیاشی: ۳۴۲/۲ ش ۱۸۰ تفسیر برهان: ۴۵۴/۲ تفسیر صافی: ۹۹۹/۱ بحارالانوار: ۱۰۲/۹

علیه» خدایا صلوات فرست بر کسی که نماز به‌واسطهٔ صلوات بر او شرافت یافت[۱].

در متون روائی اسلامی آورده شده است مردی از امام صادق پرسید: «اسلام چیست؟ و ایمان کدام و فرق آن دو چه می‌باشد؟» حضرت فرموده‌اند: «اسلام همین راه ظاهر است که اهل تسنن بر آنند شهادت به‌توحید و رسالت و اقامه نماز و پرداخت زکات و حج بیت و صیامِ شهر رمضان است. ایمان شناختن همین است با شناخت این امر، یعنی تشیع، پس اگر اقرار کرد و تشیع را نشناخت او مسلم و ضال است.»

آیةالله شیخ علی محمدی زنجانی در شرح روایت می‌نویسد: «از اینکه فرموده اگر به‌آن اقرار کرد به‌آن معنا که به‌آن شهادت داد و این امر را نشناخت به‌این معناست که بر ولایت شهادت نداد و معلوم می‌شود که شرایط قبول و صحت صلاة را می‌خواسته بیان بفرماید و شهادات را هم از باب ذکرِ شرایط صحت و قبول نماز فرموده که از جمله آنها اقرار به‌ولایت علی‌بن ابیطالب باشد و اگر این اقرار نباشد آن شخص مسلمان ضال است»[۲] دقت داشته باشید که شهادت به‌ولایت را از جمله «شرایط صحت و قبول نماز دانسته‌اند.» حضرت رضا نیز در تفسیر «فطرة التی فطر الناس علیها» فرموده‌اند عبارت است از لااله الاالله محمد رسول‌الله علی امیرالمؤمنین ولی‌الله و توحید تا اینجاست.[۳]

بهانه‌های علمی
برای ترک شهادتِ به‌ولایت

در مسیر تحقیقات به‌آنچه شیخ جلیل‌القدرو بزرگوار پیشوای محدثین ابوجعفر صدوق قمی که مرتبهٔ او در علم و فهم و درک حدیث و درجهٔ فقاهت را ستوده‌اند

---

۱. وافی: از باب ان الایمان اخص من الاسلام به‌نقل از کافی

۲. شهادت ثالثه در قرآن: ۵۱ و ۵۲

۳. تفسیرقمی: ۱۳۲/۲ تفسیر المیزان ترجمه: ۲۹۹/۳۱

برخورد نمودم که بر این عقیده‌اند: اخباری که اشهدان علیاً ولی‌الله را جزء اذان و اقامه قرار داده «مفوضه»[1] ساخته‌اند[2] به‌آنها نمی‌توان عمل نمود زیرا حجیّت ندارند.

به‌همین لحاظ اذان و اقامه را همان می‌دانند که ابوبکر جعفری و کلیب اسدی از امام صادق علیه‌السلام نقل نموده‌اند[3] و چون از ناحیهٔ مقامِ عصمت چنین ترتیبی آنهم بدون شهادت به‌ولایت وارد شده به‌آن عمل نموده، حق افزودن وکاستن از آن را نداریم[4].

بررسی احادیثی که در این زمینه وارد گردیده و موردِ تأیید محدثان خبیر و محققان نحریر قرار گرفته آنها را پذیرفته یعنی از ساخته‌های «مفوضه» ندانسته‌اند و حال اگر فرضاً مفوضه هم این اخبار را نقل کرده‌اند دلیل بر آن نخواهد بود که سازنده آن می‌باشند یعنی جعل است. چنانکه علامهٔ محدث مرحوم مجلسی بر این اعتقادند شیخ طوسی، علامهٔ حلی و شهید اول و غیرآنها تصریح کرده‌اند که احادیثی در این باره وارد شده است[5] و بعضاً هم آن را خبرِ «مستفیض»[6] می‌دانند.

از طرفی علامه محمدتقی مجلسی در روضة المتقین پس از اخبار اذان و اینکه به‌طور نادر نسبتش را به«مفوضه» داده‌اند نوشته‌اند: جزم به‌آنکه این اخبار از موضوعات مفوضه باشد مشکل است زیرا که به‌مجرد عمل مفوضه یا عامه به‌خبری ممکن نیست حکم به‌عدم آن بکنیم که عبارت از جملهٔ محمد و آل محمد خیرالبریة [در اذان] باشد.

---

۱. مفوضه گروهی هستند که قائلند خداوند عزوجل محمد و آل را آفرید بعد آفرینش و خلقِ دنیا را به‌او و آلش تفویض نمود.

۲. من لا یحضره الفقیه عربی: ۱۸۹/۱ ترجمه: ۴۴۱/۱ و ۴۴۲

۳. من لا یحضره الفقیه عربی: ۱۸۹/۱ ترجمه: ۴۴۱/۱ و ۴۴۲

۴. همان مدرک مسئله: ۸۹۷

۵. بحار الانوار: ۱۱۱/۸۴ و ۱۱۲

۶. خبر مستفیض در اصطلاح خبری است که دارای راویان و طرق زیاد و متعدد باشد که آن را از خبر واحد بودن خارج کند و تقریباً مانند خبر متواتر قوی سازد.

و در بعضی روایاتشان «**اشهدان علیاً ولی‌الله**» یا «**اشهدان علیاً امیرالمؤمنین**» پس از اشهدان محمداً رسول‌الله است و ظاهر این است که این کلمات در اصـول نـیز بوده، چنانکه از محقق و علامه و شهید ظاهر می‌شود. زیرا که ایشان این اخبار را بشذوذ نسبت داده‌اند با آنکه شاذ عبارت از خبری است که صحیح و نامشهود باشد مگر آن‌که از خود ائمه حدیثی وارد شود و دلالت بر آن بکند، با آن‌که چنان چیزی وارد نگشته است با آنکه عمل شیعه از قدیم‌الزمان تاکنون برآن بـوده و هست و ممکن هم هست که واقعاً حکم خدا همین باشد و سبب ترکش تقیه بـوده است چنانکه در اخبار بسیاری ترک «حی علی خیرالعمل» را برای تقیه کرده‌اند[1]»

بهانه علمی دیگر: می‌فرمایند نباید بر آنچه حُکم گردیده است کم یا زیاد نمود. در باب نماز روز نخستِ نزول شریعت، می‌دانیم که نمازها دورکعتی بوده، پس از گذشت زمانی سه رکعت و چهار رکعت شده است. به‌اعتبار قول شیخ المحدثین مرحوم صدوق باید بگوئیم نمازِ صحیح همان دو رکعت است، نه به‌آن افزوده و نه از آن کاسته می‌گردد. اذان هم سرنوشتِ نـماز را داشـته در آغـاز بـدون شـهادت به‌ولایت بوده ولی پس از غدیر بر آن افزوده شده است.

علاوه در روایت وافی به‌نقل از کافی یونس‌بن یعقوب از سـنان او از حـضرت صادق علیه‌السلام آورده است حضرت فرموده‌اند: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند نام‌های ما را رفعت داد در روزی که آسمانها و زمین را آفرید منادئی را فرمود سه بار ندا کرد به**اشهدان لااله الاالله** و سه بار ندا کرد **اشهدان محمداً رسول‌الله** و سه بار ندا کرد **اشهدان علیاً امیرالمؤمنین**» حال با دیدن این روایت می‌توانیم بگوئیم اذان همین سه جزء است که باید سه مرتبه گفته شود و لا غیر. مسلماً جواب منفی می‌باشد.

بهانه علمی دیگر: دلیل دیگری که آورده می‌شود می‌گویند شهادت بـه‌ولایت [اشهدان علیاً ولی‌الله] در شهادت به‌رسالت [← اشهدان محمداً رسول‌الله] منطوی[2]

---

۱. شهادت ثالثه در قرآن: ۵۲ و ۵۳

۲. معانی زیادی دارد لکن اینجا به‌معنای به‌هم درپیچیده می‌آید می‌توانید به‌لغت‌نامه دهخدا در ذیل لغتِ

می‌باشد زیرا که ولایت باطن رسالت است. پس شهادت به‌رسالت کفایت از شهادت به‌ولایت می‌کند. ما می‌گوئیم به‌اساس این استنباط شهادت به‌یکتائی نیز در شهادت به‌رسالت منطوی است. پس اشهدان لااله الاالله کفایت از آن نیز می‌کند پس چرا گفته می‌شود.

آیا با این استدلال بهتر نیست بگوئیم شهادت به‌یکتائی خدا و شهادت به‌رسالت چون در شهادتِ به‌ولایت منطوی است بهتر می‌باشد به‌اشهدان علیاً امیرالمؤمنین اکتفا کنیم و همانطور که شهادتین را مکفی از شهادت ثالثه می‌دانیم. شهادتِ به‌ولایت را کفایت‌کننده از آن دو شهادت دانسته از اذان و اقامه یا هرکجای دیگر بی‌اندازیم. که مسلماً چنین نمی‌شود و باید به‌همان عمل نمود که به‌آن دستور یافته‌ایم.

بهانه‌ای دیگر: بسیار تعجب‌انگیز است بعضی در جواب سئوال‌کننده که چرا شهادت به‌ولایت را در صورتی که انتزاع جزئیت از آن نشود به‌قصد رجاء در تشهد نمی‌گوئید. جواب داده است «آل» در صلوات بعد از تشهد، کفایت‌کننده از شهادت به‌ولایت می‌کند. اگر صلوات را مکفی از شهادتین بدانیم. چنین دلیلی می‌تواند قانع‌کننده باشد و الاخیر.

محبت علی
را برخلقم واجب کردم

پنجاه و چهارمین روایتی راکه امیر سیدعلی همدانی از میانِ انبوه فضائل علی‌بن ابیطالب انتخاب نموده است، احادیثی می‌باشد که جابربن عبدالله انصاری از رسول خدا روایت کرده، حضرتشان فرموده‌اند: «**جاءتی جبرائیل بورقة خضراء من عندالله عزوجل مکتوب فیها ببیاض انی افترضت محبة [حب] علی‌بن ابیطالب علیٰ**

«منطوی» رجوع نمائید.

خلق فبلغهم ذلک»[1] جبرئیل با برگِ سبزی از نزد خداوندِ عزوجل آمد و در آن با رنگ سفید نوشته بود من محبت علی‌بن ابیطالب را برخلقم واجب دانستم، پس این دستور را به‌آنها اعلام کن.

نسبت به‌محبت و موقعیت خاص‌الخالص آن در اسلام مطالبی را به‌استناد روایات امامان شیعه به‌قید تحریر درآورده و دربارهٔ حبِ علی‌بن ابیطالب و خواص آن نیز به‌اندازهٔ حوصلهٔ رساله حاضر متذکر شدیم و شاید به‌حُکم «انگشت نمک است و خروار هم نمک است» با همین اندک به‌مفصلی اشاره کرده باشیم.

و اینجا به‌جای نقلِ مطالبی که تکرارِ همان موضوعات باشد متذکر می‌شویم، محبتی راکه خداوند نسبت به‌علی مرتضی علیه‌السلام سفارش کرده بل همانطورکه در متن کلام نبوی آمده واجب نموده‌اند افضل طاعات محسوب می‌شود بهتر است با آنچه علامه ملامهدی نراقی از رسول خدا نقل کرده‌اند نظر خودمان را تفهیم کنیم حضرتش فرموده‌اند: «چون مرا به‌معراج بردند در مقامِ قاب قوسین رسیدم، ندا از جانب خدا آمد که یا احمد در زمین چه کسی را دوست می‌داری؟ گفتم: هرکه را تو دوست داری و مرا به‌دوستی او امر نمائی. خطاب آمد: «**ای محمد تو را امر می‌کنم به‌دوستی علی زیراکه من او را دوست می‌دارم**» و چون به‌آسمان چهارم عود نمودم و با جبرئیل ملاقات کردم پرسید که خدا به‌تو چه گفت؟ گفتم: مرا امر به‌محبت علی کرد.

جبرئیل گریست و گفت: قسم به‌خدائی که تو را به‌حق پیغمبر نمود اگر اهل زمین علی را دوست می‌داشتند، همچنانکه اهل آسمان او را دوست دارند، هر آینه خداوندِ عالم جهنم را خلق نمی‌کرد» علامه نراقی می‌گوید: «از این کلام مبارک ظاهر

---

۱. در السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین به‌فردوس الاخبار سند داده شده است لکن در نسخه چاپی آن دیده نشده است با روش تحریفِ کتب روائی اهل سنت بعید نیست که در چاپ نسخه‌های خطی روایتی راکه حضرت امیر سیدعلی همدانی دیده‌اند حذف کرده‌اند. لکن در کشف الغمه و مناقب خوارزمی و بحارالانوار: ۲۷۵/۳۹ دیده شد.

و استنباط می‌شود که دوستی آن جناب [علی مرتضی] افضلِ طاعات است و در این شکی و شبهه‌ای نیست و اخبار بی‌نهایت بر این دلالت می‌کند.»[۱]

تأیید این افضلیت را می‌توان در روایاتی دید که قبولی طاعات منوط به‌پذیرش ولایت و حب علی امیرالمؤمنین شده است. حضرت امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «اگر کسی شبها را به‌عبادت قیام کند و روزها را روزه بگیرد و تمام مالش را تصدق دهد و در تمام عمر حج به‌جا آورد و نشناسد ولایت ولی‌الله را تا موالات او کند، (اگر) جمیع اعمالش به‌دلالت او باشد، برای او پیش خداوند ثوابی نیست و او از اهل ایمان نیست»[۲].

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام سجاد روایت می‌نماید: اگر کسی عمر کند چندان که نوح عمر کرد در قومش هزار سال، اگر پنجاه سال روزه بگیرد روز را و شبها به‌عبادت بایستد در آن مکان [رکن و مقام] پس از آن ملاقات کند خدا را بی‌ولایت ما، نفع نرساند او را چیزی از آن»[۳]

پس با شرط ولایت علی و آل بزرگوارش است که مسلمانی به‌وظیفه عمل کرده، سزاوارِ بهشت می‌شود که علی امیرالمؤمنین خود بهشت موعود است زیرا پیامبر اکرم می‌فرمایند: «**یٰا اِلٰهِی وَ سَیِدَی اِنّ حُبَّ حَیْدَرِ الْکَرّارِ جَنَّةٌ**» ای خدای من و ای مولای من دوستی حیدرکرار بهشت است[۴] و این نصیب در صورتی است که برائت از آتش در دست داشته باشیم، عمربن خطاب می‌گوید از پیامبر خدا شنیده است: «**حبَّ عَلِیِّ براةٌ من النار**»[۵] و این را واضح در سرنوشت سلمان فارسی می‌بینیم. ابن عباس می‌گوید: «حضرت سلمان را بعد از فوت او در خواب دیدم در بهشت در قصر بلندی از یاقوت، بعد از بیان مقامات او می‌گوید پرسیدم که به‌چه عمل به‌این

---

۱. محرق القلوب: مجلس سوّم ۲. اصول کافی: ۳۰/۳
۳. عقاب الاعمال: باب من جهل حق اهل البیت حدیث ۲ وسائل الشیعه: ۹۳/۱
۴. اسرار الشهاده فاضل دربندی: ۳۹۰ ۵. فردوس الاخبار: ۲۲۶/۲ ش ۲۵۴۵

مرتبه رسیدی، گفت: والله نرسیدم مگر به‌دوستی علی»[1].

و این نتیجه دوست داشتن علی‌بن ابیطالب که جان ناقابلم فدای دوستان این پدر و فرزند باد، نه تنها به‌مسلمان و شیعه اختصاص دارد بلکه غیرمسلمین به‌هر آئین و کیش و مذهبی باشند اگر چنین شرافتی داشته باشند نتیجهٔ این دوست داشتن را خواهند دید، سلمان فارسی می‌گوید: به‌رسول خدا عرض کردم: در مناقب حضرت امیر چیزی به‌من فرمائی که همیشه باعث فخر من باشد.

پیامبر در جوابش می‌فرمایند: «ای سلمان اگر این را می‌خواهی برو به‌قبرستان یهود و بگو ای بندار بیا، همین که آمد بپرس از او که به‌دین اسلام مُردی یا به‌دین یهود وکجا منزل داری؟ در راحتی یا در عذابی؟ سلمان گفت: رفتم و نداکردم بندار آمد پرسیدم. گفت به‌دین یهود مُردم ولکن الان به‌جهت محبتی که به‌امیرالمؤمنین داشتم در راحت و نعمتم و او را بسیار دوست می‌داشتم و نمی‌خواستم یک دقیقه از او مفارقت کنم و لکن توفیق اسلام نیافتم و به‌دین یهود مُردم پس مرا در میان اشرار به‌قعر جهنم انداختند و در عذاب بودم که ناگاه در همان جهنم خیمه‌ای از نور به‌من احاطه کرد که طول و عرضش به‌قدر چشم‌انداز بود و خدا مرا به‌سبب آن (خیمهٔ نور) از حرارت آتش حفظ نمود.»[2]

آدم
به‌این اسماء توبه کرد

امیر سیدعلی همدانی پنجاه و پنجمین روایتِ «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» را از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید: از رسول خدا پرسیدم کلماتی که آدم از پروردگارش فراگرفت و خدا از او درگذشت چه بود فرمود: «**سَأَلَهُ بِحَقِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ**»[3] خدا را خواند به‌حقِ محمد و علی و

---

۱. محرق القلوب: مجلس سوم ۲. اسرار الشهاده: ۳۹۰ و ۳۹۱
۳. مناقب ابن مغازلی: ش ۸۹

فاطمه و حسن و حسین که از او درگذرد پس خدا از او درگذشت[1] یکی از موضوعاتِ قابل توجهِ زندگانی پیامبران اینست که پس از ابتلاء به‌ترک اولیٰ و گرفتار شدن، به‌خمسه طیبه علیهم‌السلام متوسل می‌شده‌اند و به‌لحاظ آن ذوات مقدسه مورد عفو الهی قرار می‌گرفتند.

در ماجرای نجات کشتی نوح علیه‌السلام. ماجرای تخته چوبهائی راکه در ژوئیهٔ ۱۹۵۱ دانشمندان معادن‌شناس روسی از کشتی یافتند و در ۲۷ فوریه ۱۹۵۳ کمیته‌ای برای پی بردن به‌ماهیت تخته‌ها تشکیل شد به‌نتیجه رسیدند که بر آنها نوشته شده است:

«ای مددکار من، به‌لطف و مرحمت خود و به‌طفیل ذوات مقدس محمد و ایلیا (= علی) و شبر (= حسن) و شبیر (= حسین) فاطمه دست مرا بگیر. این پنج وجودِ مقدس از همه با عظمت‌تر و واجب‌الاحترام‌تر هستند و تمام دنیا برای آنان برپا شده است. پروردگارا به‌واسطه نامشان مرا مدد فرمای[2].»

و در مورد توسل حضرت سلیمان علیه‌السلام نیز وقتی سربازان انگلیسی در جنگِ جهانی اول ۱۹۱۶ میلادی در چند کیلومتری بیت‌المقدس مشغول سنگرگیری و حمله بودند در دهکدهٔ کوچکی به‌نام «اونتره» یک لوح نقره‌ای پیدا کردند که حاشیه‌اش به‌جواهرات گرانبها مرصع و در وسطش خطوطی به‌حروفِ طلائی نگارش یافته بود. بعد از پایان جنگ ۱۹۱۸ میلادی استادانِ زبانهای باستانی بریتانیا، آمریکا، آلمان، فرانسه چند ماه در تحقیق آن بودند تا در سوم ۱۹۲۰ معلوم شد که این لوح مقدس است به‌نام «لوح سلیمانی» که بر آن نوشته شده است:

یاه احمد مقذا = ای احمد به‌فریادم رس

یاه ایلی انصطاه = یا علی مرا مدد فرمای

یاه بتول! کاشئ = ای بتول نظر رحمت فرمای

---

۱. این روایت با اضافاتی که در آخر ترجمه‌اش آوردیم در بحارالانوار: ۱۷۶/۱۱ دیده شد.

۲. پیمبران و خمسه طیبه: ۱/۲۰ـ۱۸

یاه حاسن! اضومظع = ای حسن کرم فرمای
یاه حاسین! پارفو = یا حسین! خوشی بخش
امو سلیان صوه عئخب زالهلاد اقتا = این سلیمان اکنون به‌این پنج بزرگوار استغاثه می‌کند.

لوح سلیمانی را به‌موزهٔ سلطنتی بریتانیا سپرده‌اند[1]

دربارهٔ حضرت ابراهیم علیه‌السلام: مفضل می‌گوید: از حضرت امام صادق پرسیدم چه کلماتی بود که خداوند خلیلش ابراهیم را به‌آنان آزمایش کرد که فرموده است: «وَ اِذابْتَلیٰ اِبْراهیمَ رَبُهُ بِکَلِماٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ»[2] حضرت فرمودند: همان کلماتی که آدم از پروردگارش تلقی کرد و خدا توبه او را پذیرفت و آن این بود که گفت: پروردگارا از تو مسئلت دارم بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که از من درگذری و خدا از او درگذشت[3]

علی
ولی و صاحب اختیار
مؤمنان است

پنجاه و ششمین روایتی راکه عارفِ کمیلی مشربِ شیعی حضرت امیر سیدعلی همدانی مؤلف رسالهٔ «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» نقل کرده‌اند از «براء‌بن العاذب» می‌باشد که می‌گوید آیه مبارکه «یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیک» در عید غدیر به‌پیامبر خدا نازل شد یعنی از فضائل علی تعریف کن، که پیامبر خطبه‌ای خواندند و فرمودند: «**من کنت مولاه فهذا علی مولا**» بر هرکس من ولایت دارم و مولا هستم، علی ولایت دارد و مولاست: عمربن خطاب پیش آمد و گفت: «**بَخٍّ بَخٍّ**

---

۱. پیمبران و خمسه طیبه: ۲۳/۱
۲. بقره: ۱۲۴
۳. بحارالانوار: ۱۷۷/۱۱

لَکَ یٰا عَلِیّ اَصْبَحْتَ مَولاٰیَ وَ مَوْلیٰ کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ»[۱] عمر گفت خوشا خوشا به‌حال تو ای علی که مولای من و مولای همهٔ مردان و زنان شده‌ای.[۲]

آغاز برگزاری مراسم غدیر فراهم آمده بود که عمر به‌ابوبکر، عبدالرحمان‌بن عوف، سعدبن ابی‌وقاص، ابوعبیدةبن جراح و سالم مولی ابی‌حذیفه و مغیرةبن شعبه گفت: «او را [← رسول خدا] نمی‌بینید که چشمانش مانند مجانین در گردش است؟! اکنون می‌گوید خدایم چنین گفت»[۳]

در همین اثناء خطبهٔ غدیر با نصب علی‌بن ابیطالب به‌ولایت بصورت تأکیدات فراوانی که در متن خطبه دیده می‌شود برگزار شد و با دعایِ «بارالها دوست بدار دوستان علی و دشمن بدار دشمنانش را»[۴] به‌اتمام رسید و امامان [← پیشوایان] اسلام نیز در خطبه تعیین شده بودند.

ابن عباس می‌گوید: «وَجَبَتْ وَ اللهِ فی اَعْناقِ الْقومِ» به‌خدا قسم ولایت علی برگردن مردم واجب شد.[۵] معاویه در حالی که دست راستش را به‌ابوموسی اشعری و دست چپ را به‌مغیرةبن شعبه تکیه داده بود شنید که عبدالله‌بن عباس به‌او می‌گفت: «ای معاویه تعجب می‌کنی که پیامبر در غدیر خم ائمه را نام برد و بدینوسیله حجت را بر ما تمام کرد و دستور به‌اطاعت آنان داد»[۶] و او با کمالِ بی‌ایمانی در حالی که با تکبر راه می‌رفت، می‌گفت: «محمد را بر این گفتارش تصدیق نمی‌کنیم و به‌ولایت علی اقرار نمی‌کنیم» و این آیه دربارهٔ او نازل شد «فَلاٰ

---

۱. امیر سیدعلی همدانی روایت را از ابو نعیم و ثعلبی نقل کرده و سند داده است.

۲. روایت در مصادر زیر هم دیده می‌شود ذخائر العقبی طبری: ۶۷، الریاض النضره: ۲۳/۲ فصول المهمه ۲۴، الحاوی للفتاوی سیوطی: ۱۲۲/۱ کنزالعمال: ۱۱۷/۱۵ ملحق المراجعات: ۱۷۶ تاریخ دمشق ابن عساکر: ۴۷/۲ ح ۵۲۶، انساب الاشراف بلاذری: ۲۱۵/۲ مناقب خوارزمی: ۹۴، فرائدالسمطین: ۳۸/۱ و الغدیر: ۱۸/۱ و ۲۰

۳. عوالم: ج ۳/۱۵ ص ۱۳۴

۴. صحیح ترمذی: ۲۱۷/۵ خصائص نسائی: ۹۴ مستدرک حاکم: ۱۱۰/۳ مجمع‌الزوائد: ۱۰۳/۹ مناقب خوارزمی: ۷۹ حلیة الاولیاء ۲۶/۵، الدرالمنثور سیوطی: ۱۸۲/۵ تاریخ الاسلام ذهبی: ۱۹/۲ تاریخ بغدادی: ۲۹۰/۸

۵. الغدیر: ۵۲/۱

۶. کتاب سلیم‌بن قیس: ۸۴۳ ح ۴۲

صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّیٰ وَ لکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّیٰ ثُمَّ ذَهَبَ إِلیٰ اَهْلِهِ یَتَمطیٰ» نه تصدیق کرد و نه نماز خواند، بلکه تکذیب کرد و پشت نمود، و سپس با حال تبختر به‌سوی اهل خود به‌راه افتاد...»[1] رسول خدا با دیدن چنین صحنه‌ای که اهانت به‌خدا محسوب می‌شد تصمیم گرفتند او را برگرداند و به‌قتل برسانند که آیه «**لاٰ تُحَرِّکَ بِهِ لِسٰانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ**» در آن باره زبانت را حرکت مده که عجله کرده باشی[2] نازل شد و حضرت مأمور به‌صبر گردیدند[3]...

... ولی عمربن خطاب با شتاب بر علی گفت: «گوارا باد تو را ای پسر ابوطالب، تو مولای هر مرد و زن با ایمان گردیدی»[4] دوبارهٔ گفت: «مبارک باد، مبارک باد بر تو ای علی‌بن ابیطالب تو مولای من و مولای هر مسلمان شدی»[5] امام صادق می‌فرمایند: «مسلمانان به‌ولایت او [← علی‌بن ابیطالب] اقرار کردند، خوشا حال آنان که بر ولایت او ثابت ماندند و وای بر کسی که آن عهد و پیمان را بشکنند»[6].

عمر با آنهمه حرکاتی که در پی رحلت پیامبر اکرم انجام گرفت در تمامِ عمرش آن روز را فراموش نکرد حتی زمانی که علی‌بن ابیطالب به‌جبر از خلافت کناره گرفته بود و او بنا بر وصیت ابوبکر زمام امور مسلمانان را به‌دست داشت به‌او می‌گفتند: تو [← عمر] با علی به‌گونه‌ای رفتار می‌کنی که با هیچ کس از اصحاب چنان رفتاری نداری؟ در جواب گفت: «او مولای من است»[7]

---

۱. سوره قیامت: ۳۴، ۳۱

۲. سورهٔ قیامت: ۱۶

۳. عوالم: ج ۳/۱۵ ص ۹۶ و ۹۷ و ۱۲۵

۴. تاریخ دمشق ابن عساکر: ۵۰/۱ ح ۵۴۸-۵۴۹ مناقب خوارزمی: ۹۴ مسند احمد حنبل: ۲۸۱/۴، فصول السمه: ۲۴، الحاوی للفتاوی سیوطی: ۲۲/۱ ذخائر العقبی: ۶۷ تاریخ الاسلام ذهبی: ۱۹۷/۲ علم الکتاب خواجه حنفی: ۱۶۱ نظم دررالسمطین ترمذی: ۱۹ تفسیر فخر رازی: ۶۳/۳ ینابیع الموده: ۳۰-۳۱ و ۲۴۹ همه از اهل سنت.

۵. مناقب خوارزمی: ۹۴ و مناقب ابن مغازلی: ۸۱ و ۲۴ تاریخ بغداد: ۲۹۰/۸ شواهد التنزیل حسکانی: ۱۵۸/۱ سرالعالمین غزالی: ۲۱ از اهل سنت و احقاق الحق: ۲۵۶/۶

۶. بحارالانوار: ۱۰۸/۲۷

۷. الصواعق المحرقه ابن حجر: ۲۶ و الریاض النَضره طبری: ۲۲۴/۲

ابو فاخته می‌گوید: امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در حالی که عمر در جایگاه خود نشسته بود وارد شدند، عمر تا حضرتش را دید لرزید و تواضع کرد و برای نشستن آن حضرت جائی بازکرد چون علی [رفت] کسی گفت: «ای عمر تو با علی روشی در پیش گرفتی که با هیچ یک از اصحاب رسول خدا آن رفتار را نکرده‌ای؟» عمر در جواب گفت: «من چه کاری با او کردم که تو دیدی؟» گفت: «دیدمت چون به‌او نظر افکندی می‌لرزیدی و تواضع کردی و جای نشستن برای او گشودی تا بنشیند» عمر گفت: «چه چیزی از این کار مرا باز می‌دارد به‌خدا قسم او مولای من و مولای همهٔ مؤمنین است»[1].

خلاصه اینکه مراسم بیعت عمربن خطاب و تبریک‌گوئی‌های مکرر در مکرر او به‌شکلهای مختلف در غدیر خم با علی‌بن ابیطالب در متون تاریخ و روائی اهل سنت به‌ثبت رسیده است[2] آنهم به‌حدی که قابلِ انکار نیست. تا جائی که ابن حجر و طبری و خوارزمی سه شخصیت سرشناس اهل سنت این واقعهٔ تاریخی را نقل کرده‌اند و منکر مولا بودن علی امیرالمؤمنین را مؤمن ندانسته‌اند می‌نویسند: «دو نفر از اعراب نزاع کردند و برای رفع اختلاف نزد عمربن خطاب رفتند. عمر از علی‌ابن ابیطالب خواست که میان آنان داوری کند، یکی از آن دو نفر گفت: «این [علی] میان ما قضاوت و داوری کند؟» عمر با شتاب برخواست، گریبان او را گرفت و گفت: «نمی‌دانی او چه کسی است؟ او مولای تو و مولای من و مولای هر مرد و زنِ با ایمان است هرکس او مولایش نباشد مؤمن نیست»[3].

البته حق نیز چنین است زیرا با نزول آیه مبارکهٔ «**یا ایهاالرسول بلغ...**» خداوند تفهیم می‌کند اگر مسئله جانشینی و خلافت در حقیقت ولایت‌مداری علی‌بن

---

۱. تاریخ دمشق ابن عساکر: ۷۸/۲ و الغدیر: ۲۳۳/۱

۲. به‌قسمتی از آنها در همین بخش اشاره شد.

۳. الصواعق المحرقه: ۱۰۷ ذخائر العقبی: ۶۸ و ریاض النضره ۲۲۴/۲ و مناقب خوارزمی: ۹۸ از اهل سنت علامه مجاهد مرحوم امینی هم در الغدیر: ۳۸۲/۱ آورده‌اند.

ابیطالب مطرح نشود پیامبر اکرم رسالتش را به‌اتمام نرسانده و چون تمام وظائف عبادی و اعتقادی معین شده بود، متوجه می‌شویم توحید و نبوت و معاد خلاصه فروع دین بدون ولایت کوچکترین شأنی نخواهند داشت. و مهمتر اینکه با آیهٔ «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»[۱] متوجه می‌شویم خداوند می‌فرمایند امروزکه نعمتم [← ولایت] را بر شما تمام کردم یعنی هر نعمت دیگرم بدون ولایت تمام نیست. دین شما را کامل نمودم. به‌این معنا کسی که مؤمنِ به‌غدیر نیست، ولایت علی امیرالمؤمنین را قبول ندارد. غیر را بر او ترجیح داده حتی دیگران را «امیرالمؤمنین» خوانده است او دارای دینی ناقص می‌باشد و به‌اعتبارِ «رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاٰمَ دِيناً»[۲] که بعد از واقعه غدیر نازل شده، کسی که برگزیدهٔ غدیر را به‌شؤنی که به‌حضرتش اختصاص دارد قبول نداشته باشد دارای دین اسلام نیست. چنانکه از فرمایش امام صادق نیز چنین استنباط می‌شود: «وَرَضِيَ لَهُمُ الاِسلاٰمَ دِيناً»[۳]

پس اسلام در صورتی دینِ مورد پذیرش خدا است که در آن علی امیرالمؤمنین با تمام شؤناتی که رسول خدا برایش بیان داشته جایگاهی داشته باشد. زیرا رسول خدا پس از اتمامِ مراسم غدیر می‌فرماید: «اَللّٰهُ اَكْبَر عَلىٰ اِكْمٰالِ الدِّينِ وَ اِتْمٰامِ النِّعْمَةِ وَ رِضٰا الرَّبِّ بِرِسٰالَتِي وَالْوِلاٰيَةِ لِعَلّي»[۴] یعنی: «الله اکبر بر کمال دین و تمامی نعمت و خشنودی پروردگار به‌پیغمبری من و ولایت علی» چنین فهم می‌کنیم کامل‌کنندهٔ رسالت محمدی ولایت علوی است و خداوند از با هم بودن رسالت و ولایت یعنی استمرار رسالت رسول اکرم به‌ولایتِ با امامت خشنود می‌باشند هرگونه جدائی به‌هر شکلی به‌وسیله هرکسی بین این دو رکن ایمان به‌وجود آید باطل و ضلالت‌آور می‌باشد.

---

۱. مائده: ۳ یعنی: «امروز دین شما را کامل کردم.»

۲. یعنی: «راضی و خشنودم ا سلام دین شما» (مائده ۳)

۳. یعنی: «و پسندید که اسلام دین آنان باشد» (بحارالانوار: ۱۰۹/۳۷)

۴. غایة المرام: ۳۳۷

و متقابلاً به‌اعتبارِ فرمایش امامِ صادق «بهترین چیزی که بندگان خدا به‌وسیلهٔ آن به‌خدا تقرب جویند، طاعت خدا و رسول و اطاعت اولی الامر است»[۱] در این صورت آن شخص که مدعی منصب جانشینی پیامبر خدا شده و آنکس که مردم را به‌آنها تا آخرین روز دنیا به‌آنان دعوت می‌کند یوم قیامت موردِ عذاب و غضب الهی هستند حضرت صادق علیه‌السلام نیز می‌فرمایند: «خداوند در روز قیامت با سه کس سخن نگوید، نگاهشان نکند، و تزکیه و پاکشان نگرداند و آنان را عذابی دردناک مقرر است: کسی که برای امامت فراخوانی کند که امامتش از سوی خدا نباشد و دیگر کسی که انکار و رد امامی کند که امامتش از جانب خدا باشد و سوم کسی است که پندارد آن دو نفر را در اسلام بهره و نصیبی باشد»[۲]

علی
و من حجت خدا هستیم

حدیث پنجاه و هفتمین که امیر سیدعلی همدانی جهت رسالهٔ خود انتخاب کرده‌اند روایتی است که انس‌بن مالک از دوران شرفِ حضور داشتند نزد ختمی مرتبت نقل نموده، او می‌گوید دیدم رسول خدا به‌اتفاق علی‌بن ابیطالب نشسته بودند که فرمودند: «**أَنَا وَ هٰذا حُجَّةُاللهِ عَلىٰ خَلْقِه**»[۳] من و این [= علی] حجت خدا بر خلق او هستیم.[۴]

ابن مغازلی که از مفاخر و مشاهیر اهل سنت می‌باشد نیز از انس‌بن مالک نقل می‌کند که در خدمت رسول خدا بودم حضرتش علی را دیدند و فرمودند: «**أَنَا وَ هٰذا حُجَّةٌ عَلىٰ أُمَّتِي يَومَ الْقِيامَةِ**»[۵] من و این [= علی] در روز قیامت بر امتِ (اسلام)

---

۱. اصول کافی: ۳۵۵/۱ ۲. خصال: باب الثلاثه

۳. در السبعین فی فضائل علی امیرالمؤمنین سندِ روایت به‌فردوس الاخبار داده شده که متاسفانه در چاپی آن دیده نشد.

۴. در جامع‌الاصول ش ۸۶۶۴ و کنوزالحقایق: ۱۷۶/۱ ش ۲۱۹۳ وارد گردیده است.

۵. مناقب ابن مغازلی: ۴۵ و ۱۹۷

حجت هستیم.

البته پیامبر اکرم در مواقع دیگری به‌حجت بودن علی‌بن ابیطالب اشاره کرده‌اند پیشوای محدثین شیخ بزرگوار صدوق که انتساب مادری این مسکین از ناحیهٔ جدهٔ مادری به‌حضرتش می‌رسد و به‌این فخر و مباهات می‌کنیم از رسول خدا روایت می‌کنند که فرموده‌اند: «**عَلِيٌّ حُجَّةُاللهِ وَ خَلِيفَةُ عَلىٰ عِبادِهِ**» علی حجت خدا و خلیفه و جانشین او بر بندگانش می‌باشد[1] جای دیگر فرموده‌اند: «**عَلِيُّ بْنُ اَبيطالِبٍ خَليفَةُاللهِ وَ خَليفَتِي وَ حُجَّةُاللهِوَ حُجَّتِي...**» علی فرزند ابوطالب خلیفهٔ خدا و جانشین من است، حجت خدا و حجت من است[2].

و هم فرموده‌اند: «جبرئیل از جانب خدا جل جلاله به‌من خبر داد که خداوند فرماید **عَلِيُّ بْنُ اَبيطالِبٍ حُجَّتِي عَلىٰ خَلْقِي...**» علی فرزند ابیطالب حجت من بر خلقِ من است.[3]

و باید بدانیم مرتبتِ حجت‌اللهی، آن مقام و منزلتی است که به‌فرمودهٔ امام صادق «**اَلْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدِ الْخَلْقِ**»[4] حجت پیش از خلق و با خلق و بعد از خلق، حجت است، زیرا امام رب الارض نایب الحق می‌باشد یعنی خلیفه خدا است و همانطور که خدا پیش از خلق و با خلق و بعد از خلق بوده، خلیفه و نمایندهٔ او نیز چنین است. به‌لحاظ همین موقعیت خاص است که به‌وجود او اتمام حجت خدا می‌شود چنانکه امام صادق فرموده‌اند: «**اِنَّ الْحُجَّةَ لاٰ تَقُوم لِلّٰهِ عَزَّوَ جَلَّ عَلىٰ خَلْقِهِ اِلاّٰ بِاِمٰامٍ حَتّٰى يُعْرَفَ**»[5] راستی از طرف خدا بر خلق او اتمام حجت نشود جز به‌وجود امام تا (خدا) شناخته شود.

به‌لحاظِ همین موقعیت حساس می‌باشد که به‌ایام غیبتِ زمانی مانند عصر ما و مکانی مانند عصر امامانِ شیعه که براثر بُعد مکان گوئی در عصر غیبت به‌سر

---

۱. امالی صدوق: ۸۹
۲. بحارالانوار: ۲۶۳/۲۶
۳. بحارالانوار: ۱۲۷/۲۳
۴. بحارالانوار ۳۸/۲۳
۵. اصول کافی: ۳۳۱/۱

می‌برند، نباید انسان‌ها از این نعمت محروم بمانند، لذا شیعیانِ خالص الولایه بین خلق و حجت خدای تعالی وجود دارند که علی‌بن ابیطالب می‌فرمایند: «**لاٰ یَخْلُو الْأَرْضُ مِن قٰائِمٍ بِحُجَّةٍ**»[۱] هرگز زمین از رهبر و امامی قائم به‌حجت حق تهی و خالی نباشد. البته جای تذکر دارد این مرتبت با آنچه صوفیه برای اربابان خود قائل هستند یا شیخیه برای خویش ساخته‌اند و به‌آن پرداختند فرق دارد، زیرا تاریخ اوضاع اینان را روشن کرده است که در پی هدایت مردم نیستند بل به‌دنبال لقمهٔ نانی که از جیب ریاستی درآید می‌دوند تا به‌غفلت به‌کف آورند و بخورند. و بهترین دلیل ما علاوه بر آثاری که بر بطلان اینان نوشته شده است کلامِ امام صادق می‌باشد فرموده‌اند: «سوگند به‌خدای از زمانی که خداوند روح آدم ابوالبشر را قبض کرد، زمین بدون رهبر و امامی که (مردم) به‌وسیلهٔ او به‌سوی خدا هدایت و راهنمائی شوند متروک و رها نشده است (و این برای) اتمام حجت بر بندگان باشد»[۲] یعنی امامی (غیرمعصوم) قائم به‌حجت خدا است که ولایتِ با امامت را پذیرفته باشد و سرانِ صوفیه که مقتدایان صوفیانِ مدعی تشیع معاصرند امامانِ شیعه را به‌امامت قبول نداشته‌اند بل طرح ولایتِ بی‌امامتِ سقیفه را دنبال کرده‌اند. و لذا غیر را بر امام ترجیح داده‌اند و شیخیه نیز مبدا و منشاء مدعیان امامت در عصرِ غیبت بوده‌اند. البته مبادا در این تصور بی‌افتید که این «حجتِ» قائمِ به‌حجت خدا حتماً امامِ معصوم است نه چنین نیست بل انسانی می‌باشد که بر اثر اطاعت از خدا و رسول و امام به‌مرتبتِ کاملاً انسان شدن که با «انسان کامل» فرق دارد دانای عصر گردیده، جعفربن محمد درباره‌اش می‌فرماید: «راستی همیشه در روی زمین دانائی است تا هرآنچه اهل ایمان زیان کنند آنها را به‌حق بازگرداند...»[۳]

این دانای مستفیض از ولایت که قائم به‌حجت الهی است واسطهٔ بین خلق و حجت خدا می‌باشد، ادامه دهندهٔ مسئولیت امامت در ایّام غیبت امام می‌باشد

---

۱. بحارالانوار: ۲۰/۲۳ بنقل از تفسیر قمی
۲. محاسن برقی: ۹۲
۳. بحارالانوار: ۲۷/۲۳ بنقل از علل الشرایع

حضرت صادق می‌فرمایند: «زمین نپاید جز آنکه خدای را در آن حجتی باشد که حلال و حرام را به‌مردم تفهیم کرده و خلق را به‌راه راست خدا فراخوانده راهنمایی کند»[1] یعنی همیشه در دسترس و محل مراجعه مردم باشد که در لسانِ اهل معارف الهی به«ولی فقیه» شناخته و شناسانده می‌شود. و حجت الهی را به‌مردم می‌شناساند که چگونه سر از اطاعت او نپیچند زیرا علی امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «کمترین چیزی که (بندهٔ خدا) به‌وسیلهٔ آن گمراه می‌شود این است که حجت خدای را در زمین نشناخته باشد»[2].

اینان حجت‌های قائم به‌حجت خدا در هر عصری بوده‌اند و برای مردم در جائی که به‌امام دسترسی نداشتند فتوی داده‌اند مانند «قثم‌بن عباس» عامل علی‌بن ابیطالب در مکه که حضرت به‌او فرمودند بنشین برای مردم فتوی بده[3] و ابان‌بن ثغلب از ناحیه امام باقر در مسجد مدینه فتوی می‌داد[4] و زراره، ابوبصیر، محمدبن مسلم و بریدبن معاویه که امام صادق در صورت دسترسی نداشتن شیعیان به‌امام خود به‌ایشان ارجاع می‌دهند[5] و یونس‌بن عبدالرحمن که از ناحیه امام رضا تأیید می‌شود.[6] و شواهد دیگر که باید در جای خودش بازگو شود.

علی
و نشانهٔ حقانیتش

پنجاه و هشتمین حدیثی را که امیر سیدعلی همدانی برای رساله خود انتخاب کرده‌اند واقعه‌ای بوده است که در عصر پیامبر اکرم به‌وقوع پیوسته و تأییدی بر خلافت و وصایت علی امیر المؤمنین گردیده.

ابن عباس می‌گوید در مکه با طائفه‌ای از جوانان قریش نشسته بودیم که ستاره‌ای

---

۱. وافی: ۱۱۴/۲
۲. سفینةالبحار: ۳۹/۱
۳. نهج‌البلاغه فیض الاسلام: ۱۰۶۳
۴. ولایةالفقیه: ۹۵/۲
۵. وسائل الشیعه: ۱۰۴/۱۸
۶. وسائل الشیعه: ۱۰۷/۱۸

فرود آمد پیامبر فرمودند: «به‌این ستاره نگاه کنید، به‌خانهٔ هرکس فرود آید، او بعد از من خلیفه است» همه متوجه آن ستاره شدند دیدند که به‌خانهٔ علی فرود آمد و خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «**وَٱلنَّجْمِ إِذٰا هَوىٰ مٰا ضَلَّ صٰاحِبُكُم وَ مٰا غَوىٰ**[۱]»[۲]

ای کاش امکان طرحِ آن همه رموزات سوگند خوردن خدای تعالی و لطائف و اشارات خاصی که در این سورهٔ مبارکه به‌وجود اقدس و نازنین تنها خلیفهٔ رسول خدا شده است و مرحوم حکیم و فقیه و فیلسوف و عارف آیةالله حاج سید ابراهیم میلانی به‌مدّت ده شب در منزل جناب حاج علی آقا ناظم زاده بیان فرموده بودند در این جایگاه بود که متأسفانه نیست.

... بگذریم که در خیلی موارد جز حسرت و افسوس کاری ساخته نیست. نوشته‌اند حضرت صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «جماعتی از اصحاب پیغمبر اکرم که یکی از آنها سلمان بود سئوال نمودند ای رسول خدا بعد از شما خلافت و امامت به‌چه کسی اختصاص دارد؟» فرمودند: «امشب ستاره‌ای از آسمان پائین می‌آید به‌خانهٔ هرکس فرود آمد او امام و خلیفه و جانشین من است.» آن شب را همه بر بامها رفتند به‌امید آنکه ستاره به‌خانهٔ آنها فرود آید مگر امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب که در محراب به‌عبادت مشغول بود. ستارهٔ روشنی از آسمان فرود آمد به‌خانهٔ امیرالمؤمنین افتاد. رسول خدا فرمودند: «یا علی به‌آن خدائی که مرا به‌حق فرستاده واجب شد وصایت و خلافت و امامت برای تو بعد از من.»

منافقان همانهائی که می‌خواستند تمامی دلیل‌های فردای خلافت علی مرتضی حتی غدیر را از میان بردارند فوراً شایعه ساختند که «محمد(ص)» در حق علی راه افراط پیموده و در ضلالت افتاده، در حق او سخن از روی هوای نفس می‌گوید.»

خداوند قسم یاد کرد به‌آن ستاره‌ای که به‌خانهٔ علی فرود آمد صاحب شما که محمد است در حق علی گمراه نیست و سخن از روی هوای نفس نمی‌گوید، سخن

---

۱. سورهٔ نجم: ۱ و ۲

۲. مناقب ابن مغازلی: ش۳۱۳

او بجز وحی خدا هیچ نیست»[۱]

علی
با موقعیتی فوق تصور

امیر سیدعلی همدانی عارفِ دلباخته به‌آئین محمدی که در «حرا»ی عشقِ به‌آل خدا متولد و در غدیرِ ایمان و ایقان حرکت کمالی‌اش به‌اتمام رسید. نشرِ فضائل امیرالمؤمنین را بهترین راهِ اشاعه اسلام ناب محمدی شناخته، برای چنین منظوری از مرزهای خاکی کشورها گذشته و هرکجا می‌رسید از بتخانه، مسجدی می‌ساخت. دفتر آدابِ و سنن صنم‌پرستی را بر هم می‌نهاد و کتابِ آئین خداپرستی را می‌گشود. او پنجاه و نهمین حدیثی راکه بیان می‌دارد از «مَعاذبن جبل» است او می‌گوید پیامبر اکرم فرموده‌اند: «**حُبُّ عَلیّ بْنِ اَبیطالِبٍ حَسَنَةٌ لاٰ یَضُرُّ مَعَهٰا سَیِّئَةٌ وَ بُغْضُهُ سَیِّئَةٌ لاٰ یَنْفَعُ مَعَهٰا حَسَنَةٌ**»[۲] دوست داشتن علی و محبت او حسنه‌ای است که هیچ گناه و سیئه‌ای به‌آن زیان نمی‌رساند و دشمنی آن حضرت گناهی است که هیچ نیکی و ثوابی به‌آن سود نمی‌بخشد[۳]. اگر برتری‌هائی راکه علی امیرالمؤمنین دارند و حضرتش را در حلقهٔ آفرینش مرکز هر فضیلتی قرار داده سوئی بگذاریم که دیگران از آنهمه امتیاز و برتری بی‌بهره‌اند با این فرمایش پیامبر خدا(ص) علی‌بن ابیطالب را از مرزِ هر شایستگی عبور داده، به‌جایگاهی عروج می‌دهد که هیچکس را به‌آنجا راهی نیست.

اگرکتابِ آفرینش را از سرنوشت آدم تا به‌صلیب کشیدن عیسای بدلی ورق بزنیم در هیچ کجای زندگی مردانِ آسمانی به‌این خصوصیت برخورد نمی‌کنیم که هیچ گناه و خطائی نمی‌تواند به‌محبت و دوستی علی مرتضی لطمه بزند. و هیچ نیکی و ثوابی بدون آن محبت و دوست داشتن اثری داشته باشد.

---

۱. تفسیر جامع: ۶/۴۶۴ـ۴۶۵
۲. فردوس الاخبار: ۲/۲۲۷ ش ۲۵۴۷
۳. عین روایت در کشف الغمه: ۱/۱۳۷ دیده شد.

شاید بتوان گفت که به‌طورِ حتم و یقین امکانش هست شرحی بیش از تصور ذهن برای این کلامِ مبارکِ نبوی تدوین نمود و به‌دوستداران علی امیرالمؤمنین پیشکش کرد ولی هیچ شرح و توضیحی پیرامون منقبتی از مناقب انسانی که از مرزِ هر قید و شرطی می‌گذرد بهتر از سکوت نیست.

زیرا در شأن انسانی که رحمت مجسم حضرت محمدبن عبدالله بهنگام ظهورِ جسمانی‌اش بفرماید: «امشب برای ما نوزادی متولد شد که خداوند به‌سبب او برای ما درهایِ بسیاری از رحمت و نعمت راگشود»[۱] و این مرتبت و منزلت همان شأنی است که پیامبر نسبت به‌علی امیرالمؤمنین از آن پرده برداشته و فرموده‌اند: «ای علی خداوند تو را به‌زینتی آراسته است که بندگان را به‌زینتی خوشتر از آن در نظر خود نیاراسته است»[۲]

علی و علمِ کتاب

حدیث شصتم، روایتی می‌باشد که از عبدالله‌بن سلام در متونِ اسلامی به‌ثبت رسیده است او می‌گوید از رسول خدا دربارهٔ کسی که علمِ کتاب نزد اوست[۳] سؤال کردم فرمودند: «**انما ذلک علی‌بن ابیطالب**»[۴] آن شخص علی فرزند ابوطالب است.

در قرآن کریم به‌دو آیه برخورد می‌کنیم که موضوع «علم الکتاب» را مطرح نموده در جائی که می‌فرماید: «**قَالَ ٱلَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ ٱلْکِتَابِ**»[۵] به‌تعبیر علامهٔ حکیم متألهه فیلسوفه عارف مرحوم حاج سیدابراهیم میلانی «سخن از کسی است که دارای یک علم از کتاب است»[۶]

---

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ترجمه: ۲۸۳/۲

۲. همان مدرک: ۲۹۹/۴

۳. وَ من عِنْدَهُ اُمُّ الکِتابِ (رعد: ۴۳)

۴. السبعین فی فضائل علی امیرالمؤمنین: ش ۶۰

۵. نمل: ۳۹

۶. منشورِ مقدس ولایت: ۱۶۷

و در آیه «**قُلْ کَفیٰ بِاللهِ شَهیداً بَیْنِي وَ بَیْنَکُم وَ مَنِ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰابِ**»[۱] سخن از شخصی است که علم کتاب تماماً نزد اوست. برای شناخت این دو کس با پاسخی که رسول خدا در جوابِ سئوالِ ابوسعید خدری داده‌اند اکتفاء می‌کنیم. او می‌گوید از پیامبر خدا دربارهٔ کسی که علمی از کتاب نزد اوست سئوال کردم [← نمل: ۳۹] فرموده‌اند: «وصی برادرم سلیمان‌بن داود [= آصف‌بن برخیا] است.» می‌گوید عرض کردم آنکس که تمامِ علمِ کتاب نزد اوست چه کسی است [← رعد ۴۳] در جواب فرمودند: «**ذٰاکَ أخِي عَلِيٌّ بْنُ اَبیطٰالِبٍ**» او برادرم علی فرزند ابیطالب است[۲].

امام صادق علیه السلام دانش شخصی راکه دارای یک علم ازکتاب می‌باشد را در مقابل علی امیرالمؤمنین چنین توصیف کرده‌اند: «به‌اندازهٔ آبی است که مگس با پرِ خود از دریا بگیرد»[۳]

گفتنی است چنین موقعیتی تنها به‌امیرالمؤمنین اختصاص ندارد بلکه تمامی امامانِ شیعه دارای این نعمت الهی هستند چنانکه بریدبن معاویه از امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ آیه «و من عنده علم الکتاب» سئوال می‌کند حضرتش در جواب می‌فرمایند: «**اِیّٰا نٰا عَنیٰ وَ عَلیٌّ اَوَّلُنٰا وَ اَفْضَلُنٰا وَ خَیْرُنٰا بَعْدَ اَلنَّبِيِّ**»[۴] مقصود ما امامان می‌باشیم و امیرالمؤمنین اول و برتر و بهتر از ما پس از رسول اکرم بوده است.

این موقعیت موجب شده که هیچ چیز از چشمِ صاحبانِ ولایت مطلقه کلیه الهیه دور نباشد واقعه‌ای تاریخی یادم آمد که دلیلی برای ادعای ماست نوشته‌اند: «امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روزی بر منبر بصره بود که ناگهان فرمود مردم آنچه که خواهید از من بجوئید و بپرسید پیش از اینکه مرا نیابید، از راه‌های آسمانها از من سئوال کنید که من به‌آنها از راه‌های زمین داناترم. پس مردی از میان جمعیّت به‌پای

---

۱. رعد: ۴۳
۲. بحارالانوار: ۴۲۷/۳۵
۳. تفسیر قمی: ۳۶۸/۱
۴. اصول کافی: ۲۵۷/۱ تفسیرعیاشی ۲۳۶/۲ ش ۷۷ تفسیر صافی: ۸۸۰/۱ بحارالانوار: ۸۲/۹ تفسیر برهان: ۳/۲

خاست و گفت: یا علی اینک جبرئیل کجاست؟ آنجناب با گوشهٔ چشمی به‌آسمان نگاه کردند، سپس با گوشهٔ چشم به‌مشرق نظر کرده، بعد چشم به‌مغرب دوخت جبرئیل را در هیچ جا ندیده به‌وی التفات کرده فرمود: «تو جبرائیلی» او از میان جمعیت بال‌کشان برخاست حاضران نالیدند و گفتند ما شهادت می‌دهیم که تو جانشینِ بحقِ رسول خدائی»[1] و چه سود که سالها چنین شخصیتی را از اسلام دور نگاه داشته بودند یا بهتر است بگوئیم اسلام و امتش را از حضرتش دور کرده بودند.

البته پیرامونِ موضوع دارندگان علم کتاب که صاحبان ولایت الهیه هستند می‌توان مطالب زیادی مطرح کرد، ولی چون حجم رساله بیش از انتظار زیاد می‌شود بهتر است به‌کتابِ منشورِ مقدس ولایت رجوع نمائید[2].

علی
نشان‌دهندهٔ راهِ راست

یکی دیگر از دلائلی که می‌توان برای تشیع امیر سیدعلی همدانی بیان داشت حدیثِ شصت و یکم از رسالهٔ «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» است که عارفِ بیدارگر ما با تدبیری عالمانه و عارفانه در عصری که «اسلامِ تاریخی» دروازه‌های اجتماعات بشری را به‌روی اسلامِ ناب محمدی می‌گشود و ناخالصی‌های اضافه شده در سقیفه را هم به‌آنهائی که به‌اسلام می‌گرویدند تحفه می‌داد. چنین حکیمانه و شجاعانه و مدبرانه به‌طوری که با کارشکنی دشمنانِ خاندانِ رسالت مواجه نشود به‌این متذکر می‌گردد.

او نقل می‌کند: «روزی حذیفه به‌پیامبر اکرم عرض کرد: آیا برای ما جانشینی قرار نمی‌دهی؟ رسول خدا فرمودند: اگر جانشینی برای شما قرار دادم و شما از او

---

۱. بحارالانوار: ۱۰۸/۳۹

۲. این کتاب به‌همت جناب حاج آقا مرتضی معراج محمدی مدیر مؤسسه انتشاراتی معراجی واقع در خیابان ناصرخسرو تهران منتشر شده است.

نافرمانی کردید عذاب خدا بر شما نازل می‌شود» و آنگاه اضافه کردند: «اگر از ابوبکر پیروی کردید او در دین خدا قوی است ولی دارای جسمِ ضعیف است و اگر از عمر پیروی نمودید او در دین و جسم قوی است و اگر از علی پیروی کردید ولی اوامر او را انجام ندهید در حالی که او هدایت‌کننده و هدایت شده است به‌شما راه راست را نشان می‌دهد...»[1] به‌ضلالت خواهید افتاد.

دقت در آنچه که به‌صورت حدیث نسبتش را به‌رسول خدا داده‌اند و نزدِ غیرِ شیعه از جمله روایات صحیح به‌شمار می‌رود، توجه ما را به‌موضوعات زیادی جلب می‌کند که مهمترین و حساسترین خصوصیاتِ انحصاری است که برای علی امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند و شرط خلافت و امامت می‌باشد. زیرا قوی بودن در جسم و دین شرطِ رهبری نیست مگر اینکه این قوی بودن توأم با ایمان یعنی اطاعت از رسول خدا که عیناً اطاعت از خداست باشد. علاوه به‌فرض، صحتِ اینگونه روایات به‌اثبات رسد و به‌راستی از ناحیهٔ مقدسه نبوی شرفِ صدور یافته، از تحریف و تصرف هم در امان مانده باشد می‌گوئیم چون همانطور که در زمانِ حیاتشان مکرر فرموده بودند بعد از من فتنه‌ها به‌پا خواهد شد، می‌دانستند حدیث‌سازان با جعلیاتی که نسبتش را به‌حضرتش می‌دهند می‌سازند دیگران را بدون داشتن امتیازی در کنار تنها شخصیت اسلامی قرار می‌دهند تا بتوانند عوام مردم را برای سروصدا براه انداختن جمع کنند[2] چنین احادیثی که نظیرش را امیر سیدعلی همدانی نقل کرده است اینگونه ساخته‌های فردا را که به‌حضرتش نسبت می‌دهند بی‌اعتبار می‌نمایند.

---

۱. السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین: ش ۶۱

۲. در فردوس الاخبار یک متونِ روائی اهل سنت از ۵۲۹ تا ۵۳۲ روایاتی جمع‌آوری شده است که نام ابوبکر و عمر و عثمان را با قید فضائلی!! در کنار حضرت علی که فیض ازل است قرار می‌دهد

دخترم
را فاطمه نامیدم که

در حدیث شصت و دوم به‌نقل فضیلت‌گوئی پارهٔ تن رسول خدا تنها فرزندِ بازماندهٔ حضرتش از ام‌المؤمنین خدیجه می‌پردازد که در معنا چون فاطمه زهرا هم‌کفو علی‌بن ابیطالب می‌باشد، از هر کدام که بگوید، دیگری در همان سهیم است. مگر منصبِ نبوت که علی امیرالمؤمنین در آن سهیم نیست و امامت که فاطمه سلام‌الله علیها نیز در آن شریک نخواهد بود...

... از سلمان روایت می‌نماید که رسول خدا فرموده‌اند: «**إِنّی سَمَّیْتُ ابِنْتَی فٰاطِمَةَ لاَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَطَمَهٰا وَ فَطَمَ مَنْ اَحَبَّهٰا مِنَ النّٰارِ**»[1] من دخترم را، فاطمه نامیده‌ام که خدای عزوجل او و دوستانش را از آتش دُوزخ بازداشته است.[2]

درروایتی هم امیرالمؤمنین می‌فرماید: رسول خدا به‌فاطمه فرمودند: «آیا می‌دانی که چرا فاطمه نام گرفتی؟» امیرالمؤمنین می‌گوید عرض کردم به‌چه مناسبت فاطمه نامیده شده است؟ فرمودند: «خدای عزوجل او و فرزندانش را در روز قیامت از آتش جدا می‌سازد»[3] البته در روایتی که علی‌بن موسی علیه‌السلام از رسول اکرم بیان داشته‌اند شرطی آمده که فرموده‌اند: «آن ذریه‌ای که موحد بمیرد و به‌آنچه من از جانب آورده‌ام ایمان داشته باشد»[4] البته دربارهٔ دوستداران صدیقهٔ مطهره فاطمه طاهره از ناحیهٔ مقدسه رسول خدا کلماتی شرف صدور یافته به‌سلمان فارسی فرموده‌اند: «**مَنْ اَحَبَّ فٰاطِمَةَ بِنْتی فَهُوَ فِی اَلْجَنَّةِ مَعیِ**»[5] هرکه دخترم فاطمه را دوست دارد با من در بهشت است.

آنهائی که او را سیلی زدند و آتش به‌خانه‌اش افروختند و حقش را غصب کردند

---

۱. فردوس الاخبار: ۴۲۶/۱ ش ۱۳۹۵

۲. روایت عیناً در بحارالانوار: ۱۲/۴۳ و مناقب ابن مغازلی: ۶۵ و در فرائدالسمطین: ۵۸/۲ و بشارةالمصطفی: ۱۳۱ دیده شد.

۳. بحارالانوار: ۱۴/۴۳ فضائل الخمسه: ۱۲۶/۳

۴. بحارالانوار: ۱۸/۴۳

۵. فرائدالسمطین: ۶۷/۲

مانند عمربن خطاب چنان بر سینه یا شکم او لگد زد که محسن عزیزش سقط شد [۱] و در حالی که غیراز فاطمه و علی و حسنین کس دیگری در خانه نبود دستور داد خانه ایشان را آتش بزنند [۲] وقتی با اعتراض فاطمه مواجه می‌شود که مـی‌فرمایند می‌خواهی خانه مرا آتش بزنی [۳] می‌گوید آری، می‌فرمایند در حالی که فـرزندانـم داخل هستند آتش می‌زنی؟ می‌گوید به‌خدا سوگند آری [۴] در آن دیانتی که پدرت آن را آورد این کار بهتر و قوی‌تر است [۵] وقتی دیگران دیدند تصمیم به‌آتش زدنِ دربِ خانهٔ دختر رسول خدا را دارد گفتند: فاطمه در این خانه است گفت: هـرچـند او باشد [۶]...

... مسلماً اینان که مورد نفرین فاطمه قرار گرفته‌اند [۷] و وصیت کرد. بر جنازه‌اش نماز نخوانند [۸] و هرکس دیگر مانند اینان همان کسانی هستند که رسول خدا دربارهٔ آنها فرمود: «ملعون است ملعون است کسی که پس از من به‌دخترم فاطمه ستم کند و حق او را غصب نماید و او را بکشد» [۹]

و به‌اعتبار «**إِنَّ اللهَ لَیَغْضِبُ لِغَضَبِ فٰاطِمَةَ وَ یَرْضیٰ لِرِضٰاهٰا**» [۱۰] راستی که خداوند به‌خشم و غضب دخترم فاطمه خشمگین و با رضا و خوشنودیش خشنود و راضی گردد. بی‌هیچ تردید هرکس چنین ذات اقدسی را به‌خشم آورد مورد خشم خدا قرار می‌گیرد.

---

۱. لسان المیزان: ۶۲۸/۱ و ابوافی بالوفیات: ۳۴۷/۵ برای پی بردن به‌ماجرای شهادت مـحسن‌بن عـلی‌بن ابیطالب، دلبند فاطمه زهرا به‌کتاب «حضرت محسن» تألیف جناب محمدباقر انصاری از انتشارات عهدِ قم استفاده کنید.

۲. ملل و نحل: ۵۷/۱

۳. تاریخ ابوالفداء: ۱۶۴/۱ عقدالفرید: ۱۳/۵

۴. نهج‌الحق و کشف الصدق: ۲۷۱ تاریخ یعقوبی: ۱۰۵/۲

۵. انساب الاشراف: ۵۸۶/۱

۶. اعلام النساء: ۱۱۴/۴

۷. الامامة والسیاسة: ۲۰/۱ـ۱۹

۸. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۵۰/۶

۹. جامع احادیث الشیعه: ۳۸۲/۱۳

۱۰. امالی مفید: ۹۵

مَثَلِ
من و خانواده‌ام

حدیث شصت و سوم که امیر سیدعلی همدانی در رسالهٔ خویش آورده‌اند روایتی است که عبدالله‌بن زبیر نقل نموده، رسول خدا فرموده‌اند: «**مَثَلی وَ مَثَلُ أَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ نَخْلِهٍ ثبتَتْ فِی مُزْبلهٍ**»[1] مَثَل من و خانواده‌ام مانند نخلی است که روی مزبله روئیده است.

حدیث را می‌توان به‌لحاظ‌های گوناگون موردِ بحث و بررسی قرار داد و نتیجه‌ای براساس ذوق و سلیقهٔ شخصی گرفت که ممکن است مطابق با واقعیتِ باطنی حدیث هم باشد. به‌راستی دنیا با تمام خصوصیت‌های خوب و بدش، زشت و زیبایش، ناپسند و دلپسند در مقابل محمد و خاندان وی همانطور که فرموده‌اند مانند مزبله است یعنی همانگونه که آدمی رغبت ندارد به‌مزبله توجهی کند، توجه ختمی مرتبت و خاندانِ رسالت به‌دنیا چنین است. شاید بتوان علتِ این خصوصیت را از کلامِ رسول خدا فهم کرد که فرموده‌اند: «**اِنّا اَهْلَ بَیْتٍ قَدْ اَذْهَبَ اللهُ عَنّا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ**»[2] براستی ما خانواده‌ای هستیم که خداوند زشتی‌ها و بدی‌های آشکار و نهان را از ما به‌دور داشته است.

از طرفی چون خداوند تمام خیر و خوبی را ثمرهٔ معرفت و ولایتِ اهلبیت دانسته است[3] دیگر خوبی و خیری وجود ندارد که مورد توجه آل الرسول باشد به‌همین جهت آنچه را غیرمعصوم خیر و خوبی می‌داند دنیائی است و معصوم به‌آن بی‌توجه و خودش مانند تنها درختی ثمربخش در میان مزبلهٔ دنیاست.

---

۱. فردوس الاخبار: ۴۱۸/۴ ش ۷۶۲۷

۲. بحارالانوار ۱۱۶/۲۳ و فردوس الاخبار: ۸۷/۱ ش ۱۴۷

۳. امالی صدوق: ۴۷۴

دوستداری آل محمد

حدیثِ شصت و چهارم که موردِ استفاده و انتخاب امیر سیدعلی همدانی عارفِ نامی شیعی معروف به‌امیرکبیر و شاهِ همدان قرار گرفته است، روایتی می‌باشد که ابن مسعود از رسول خدا شنیده و می‌گوید حضرتش فرموده‌اند: «**حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ یَوماً خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَنَةٍ**» یک روز دوستی آل محمد از عبادت یک سال ارزنده‌تر است «**وَ مَنْ مٰاتَ عَلَیْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ**»[1] و هرکس با آن (محبت و دوستی) بمیرد وارد بهشت گردد[2].

چون در بخش‌های مختلفِ این کتاب به‌اندازهٔ سعادتی که نصیبهٔ ازلیم کرده بودند، شرافتِ تحریر مطالبی پیرامونِ حبِ آل محمد را داشتم، در این جایگاه با نقلِ روایتی نوشته‌هایم را تکمیل‌تر می‌کنم.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «**لِکُلِّ شَیْءٍ اَساسٌ وَ اَساسُ الْاِسْلامِ حُبُّنا اَهْلَ الْبَیْتَ**»[3] هر چیزی را اساس و بنیانی است، اساس و بنیان اسلام، دوستی ما خاندان نبوت است.

جای دیگر می‌فرمایند: «بخدا قسم که ما به‌آراء و نظرِ خویش سخن نمی‌گوئیم و کار نمی‌کنیم و جز آنچه را که پروردگار ما فرموده است به‌زبان نمی‌آوریم» **اِنَّ اللهَ فَرَضَ وِلاٰیَتَنٰا** براستی خداوند ولایت و دوستی ما را فرض و واجب داشته است[4] چنانکه علی‌بن ابیطالب امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «خداوند پنج چیز را واجب داشته و جز خیر و نیکوئی واجب نفرموده است، نماز و زکوة و حج و روزه و دوستی ما اهلبیت را واجب فرموده، مردم به‌چهار واجب آن عمل کرده، پنجمی را سبک داشته‌اند، به‌خدا قسم آن چهار را به‌کمال نبرده‌اند تا به‌پنجمی کاملش کنند»[5]

---

۱. فردوس الاخبار: ۲/۲۲۶ ش ۲۵۴۴

۲. عیناً در بحارالانوار: ۱۰۳/۲۷ بنقل از کشف الغمه دیده شد.

۳. محاسن برقی: ۱۵۰

۴. بحارالانوار: ۱۰۲/۲۷

۵. همان مدرک: ۱۰۵/۲۳ بنقل از بشارةالمصطفی

امام باقر نیز می‌فرمایند: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است برپائی نماز، پرداخت زکوة و روزهٔ ماه رمضان و حج خانهٔ خدا **وَالْوِلایَةِ لَنا اَهْلَ الْبَیْتِ** و دوستی ما اهل بیت»[۱]

پس باید توجه داشته باشیم دوستداری آن ذوات مقدسه درکنار واجبات دیگر قرار می‌گیرد و وقتی علی علیه‌السلام کمال آن چهار واجب را به‌دوستداری خودشان می‌دانند، تفهیم می‌کنند عبادت و ایمان دشمنان اهل بیت قبول نیست[۲] و به‌لحاظ عظمت ولایت و دوستداری صاحبان این امرِ عظیم چنانکه فرموده‌اند: «هرکس اهلبیت را اطاعت کند خدای را اطاعت کرده و هرکه آنان را نافرمانی نماید عصیان و نافرمانی خدا کرده است»[۳] و هم سوگند خورده‌اند: «به‌خدا قسم که اگر سجده کند، آنقدر در سجده بماند تا گردنش جدا شود. **ما قَبِلَ اللهُ مِنْهُ اِلاّ بِمَعْرَفَةِ الْحَقِ** خدا از وی نپذیرد مگر به‌معرفت و شناسائی حقِ آل بیت.»[۴]

خداوند
برای ما خاندان

شصت و پنجمین روایتِ رساله «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» حدیثی می‌باشد که ابن مسعود از پیامبر خدا نقل نموده است: «**اِنّا اَهْلُ بَیْتٍ اَخْتارِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَنا الآخِرَةَ عَلَی الدُّنْیا**»[۵] ما خاندانی هستیم که خدای عزوجل، برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است.[۶]

یکی از دریافت‌هائی راکه می‌توان ازکلامِ مبارک نمود، اینست نزدیکی به‌ما اگر برای بعضی به‌علت‌هائی که نزد خدای تعالی و آن ذواتِ مقدسه معلوم و آشکار است در دنیا جز غم و اندوه ثمره‌ای نداشته باشد که دارد، متقابلاً دارای خواصی

---

۱. همان مدرک: ۱۰۳/۲۷ بنقل از مجالس مفید
۲. روضة کافی: ۱۶۰ ح ۲۶۲ و ۵۰ ح ۱۳
۳. اصول کافی: ۳۹۶/۱
۴. محاسن برقی: ۲۲۴
۵. فردوس الاخبار: ۸۷۱ ش ۱۴۸
۶. این روایت عیناً در بحارالانوار: ۱۱۶/۲۳ و ۱۴۷ و محجةالبیضاء ۱۹۴/۱ بنقل از معانی الاخبار و سنن ابن واجه: ۱۲۶۶/۲ ح ۲۰۸۲ دیده شد.

است. مثلاً فرموده‌اند: «نام ما داروی دردها و یادِ ما شفای بیماری‌ها و برطرف‌کنندهٔ بیماری شک و اندیشه‌های بد و محبت ما مایهٔ خشنودی پروردگار بزرگ است»[۱] ولی برای تمامی دوستداران ما در آخرت رحمات و برکاتِ الهی را فراهم می‌آورد چنانکه از روایات هم چنین مستفیض می‌شویم «**وِلاٰیَتِی وَ وِلاٰیَةُ اَهْلِ بَیْتِی اَمٰانٌ مِنَ النّٰارِ**»[۲] دوستداری من و خاندانم امانِ از آتش است. و حضرت حسین‌بن علی روحی فدا نیز از رسول خدا روایت کرده‌اند: «دوستی ما اهل بیت را بر خود لازم دارید، زیرا هرکس با دوستی ما خدای را دیدار کند، به‌شفاعت ما داخلِ بهشت گردد و قسم به‌آن که جانم به‌دست اوست، هیچ بنده‌ای از کردارش سود نمی‌برد مگر به‌شناسائی حق ما»[۳]

حتی نبی اکرم فرموده‌اند: «هرکس در این دنیا به‌یکی از افرادِ خاندانِ من به‌مقدار یک قِراط ($\frac{1}{4}$ وزن و اندازه هرچیز) برساند، در روزِ رستاخیز به‌اندازه یک قیراط (مقدار یک پوست گاو طلا یا نقره یا هشتاد هزار دینار) از من پاداش گیرد»[۴]

و امام صادق می‌فرمایند: «دوستی و محبت ما به‌یقین در هفت جا سود بدهد، پیش خدا، هنگام مرگ، در گور، روزِ محشر، کنار حوض کوثر و در پای ترازوی حسابِ اعمال و کنارِ پل صراط»[۵] و خلاصه به‌فرمودهٔ حضرت ختمی مرتبت «**اَلْمُحِبُّ لِاَهْلِ بَیْتِی فِی الْجَنَّةِ**»[۶] دوستدارانِ اهل بیت من در بهشتند. دقت دارید قیدی برایش نکرده‌اند پس بهتر است آقایان مقدس مآب‌ها اضافه‌ای نداشته باشند.

مثلاً اغلب دیده می‌شود وقتی دعا می‌کنند، بعضاً کسی هم هست که آمین بگوید به‌ساحتِ قدس الهی عرضه می‌دارند: «خدای حوائج شرعی حاضرین را برآورده به‌خیر بفرما» این تکلیف تعیین کردن معنا ندارد حضرت حق صلاحِ هر انسانی را دانسته به‌آن اراده می‌فرمایند. شاید هم می‌خواهد بفهماند من اگر دعا کنم

---

۱. بحارالانوار: ۲۲۷/۲۶

۲. همان مدرک: ۸۸/۲۷ بنقل از امالی صدوق

۳. همان مدرک: ۹۱/۲۷

۴. بحارالانوار: ۲۲۸/۲۶ بنقل از بشارةالمصطفی

۵. محاسن برقی: ۱۵۲

۶. مدینةالبلاغه: ۵۶۰/۲

بدون قیدی به‌اجابت می‌نشیند می‌خواهم غیرشرعی‌ها در مسیر اجابت نباشند! می‌گوئیم اجابت دعا به‌آمین است نه به‌دعا کردن. بگذریم و متقابلاً برعکس ممکن است دنیا به‌حسب ظاهر با تجملاتی بدون آرامش برای دشمنان خاندان رسالت فراهم باشد، ولی به‌طورِ حتم در قیامت برخلافِ دوستدارانِ اهلبیت که در بهشتند، آنها به‌آتش حواله می‌شوند.

مَثَلِ
اهلبیت من

حدیث شصت و ششم از ابی‌سعید خدری است که می‌گوید پیامبر خدا فرموده‌اند «**مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی فِیکُمْ کَمَثَلِ بٰابِ حِطَّةٍ مِنْ دَخَلَ غَفَرَلَهُ**»[1] مَثَلِ خاندان من در میان شما مانند بابِ حِطه است هرکس از آن وارد شود خداوند او را می‌آمرزد.[2]

چون دربارهٔ باب حِطه مطالبی را مطرح کرده‌ایم می‌طلبد که دربارهٔ مثل زدنِ خدا و پیامبران و امامان به‌موضوعاتی اشاره کنیم، نخست بدانیم منظور از مثلهائی که زده‌اند چیست؟ سپس مختصری هم دربارهٔ حدیث نبوی بنگاریم.

حضرت علی عظیم در قرآنِ مقدسِ کریم می‌فرماید: «**وَیَضرِبُ‌اللهُ الاَمثٰالَ نَفْرِبُها لِلنّٰاسِ**»[3] این مثل‌ها را برای مردمان بیان می‌کنیم «**لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ**» باشد که پند گیرند.[4] «**وَ مٰا یَعْقِلُهٰا اِلأَالْعٰالِمُونَ**» (ولی) آنها را جز دانایان درنمی‌یابند[5] امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز فرموده است: «ضرب‌المثلها برای (عبرت‌گیری) خردمندان و صاحبان عقل می‌باشد»[6] و مهم اینکه خدا به‌خلق دستور می‌دهد: «**فَلاٰ تَضْرِبُو اللهِ الاَمْثٰالَ اِنَّ اَللهَ یَعْلَمُ**» مثلها را برای خدا نزنید، که خدا می‌داند (آن شما هستید که)

---

۱. السبعین: ۶۶
۲. در امالی صدوق و بحارالانوار: ۱۱۹/۲۳ مناقب ابن مغازلی: ۲۳۲ دیده شد.
۳. ابراهیم: ۲۵
۴. ابراهیم: ۲۵
۵. عنکبوت: ۴۳
۶. غررالحکم: ۲۲۹/۴

نمی‌دانید[۱] پس آن حضرتِ حق است که چون دانا بر همه چیز می‌باشد مثل می‌زند.[۲]

... گفته بودیم «باب حِطه» دَری در بیت‌المقدس بوده که بنی اسرائیل پس از ارتکابِ به‌گناه، طبقِ دستور موسی علیه‌السلام در برابر آن استغفار می‌کردند از گناه خود پوزش می‌طلبیدند و می‌خواستند خداوند ایشان را ببخشاید و جالب اینجاست که با کرنش از آن عبور می‌کرده‌اند.

رسول خدا در این کلامِ مبارک اهلبیت خویش را به‌همان «باب حِطه» بیت المقدس مانند کرده‌اند تا بفهمانند که به‌حریم اهل بیت باید به‌کرنش نزدیک شوند و هم اگر مسلمانان مرتکب گناه و خطائی شدند، آن ذواتِ مقدسه را واسطه بین خود و خدای قرار دهند، زیرا جائی که آدم ابوالارواح چنان کرده، تکلیف ما روشن و آشکار، و هم در طلب آمرزش و مغفرت تا آن ذوات مقدسه را الگو قرار دهیم که چگونه با خدای تعالی تکلم کرده‌اند آن‌هم صاحبانِ عصمت و طهارت برای گناه و خطائی که هیچگاه مرتکب‌نشده‌اند. آنگونه راز و نیاز نموده‌اند...

... و از حدیثی که ابن عباس نقل کرده است مُلهم می‌شویم این مرتبت و منزلت در اسلام فقط و فقط به‌آل الرسول اختصاص دارد و هیچکس نمی‌تواند مدعی چنین شأنی گردد: «هرکس به‌دین و آئین من متدین شد و قدم بر راه و روشِ من گذاشته و سنت مرا پیروی کرد **فَلْیَدِنْ بِتَفْضِیلِ الْاَئمَّةِ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی عَلیٰ جَمِیعِ اُمَّتِی** باید به‌برتری امامان از اهل بیت من بر همه امّتم باور داشته باشد[۳] و این نیز یکی از معانی روایتی است که ابوذر غفاری نقل کرده‌اند: «**اِنَّمٰا مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی فِیکُمْ کَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوح مَنْ رَکِبَهٰا نجیٰ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهٰا غَرَقَ وَ مَثَلُ بٰابِ حِطَّه مَنْ دَخَلَهُ نَجیٰ وَ مَنْ لَمْ یَدْخُلْهُ هَلَکَ**»[۴] اهل بیت من، مانند کشتی نوح‌اند، هرکس سوارش شد، نجات

---

۱. نحل: ۷۴

۲. وَ یَضرِبُ اللهُ الْاَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ وَ اللهُ بِکُلِّ شَیء عَلیمٌ (نور: ۳۵)

۳. بحارالانوار: ۱۱۹/۲۳ بنقل از امالی صدوق ۴. همان مدرک: ۱۰۵/۲۳ بنقل از بشارة المصطفی

یافته و رستگار گردیده و هرکس از وی روی بتافت، غرق گشته و نابود شد ه و اهلِ بیتِ من چون باب حطه‌اند هرکس به‌آن وارد گشت و دستور بجای آورد نجات یافت و هرکس از آن وارد نگشت و به‌شرایط اقدام ننمود هلاک و نابود شد.

از خدا خواستم

حدیث شصت و هفتم را امیر سیدعلی همدانی از عمران‌بن حصین روایت می‌کند که رسول خدا فرموده‌اند: «**سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أنْ لاٰيُدْخِل أُحداً مِنْ اَهْلِ بَيتِي النّارَ فأعْطانِيها**»[1] از پروردگارم خواستم که احدی از خانوادهٔ خودم را در آتش نبرد مگر او را واگذار به‌من کند[2] نخست مختصراً دربارهٔ اصالت حدیث مطالبی که به‌نظرِ محدثانِ اهل سنت رسیده را متذکر شویم سپس به‌دو موضوع پیرامونِ نحوهٔ حدیثِ منسوب به‌رسول خدا اشاره کنیم.

این روایت را در اصل «ابن بشران» با نُه واسطه به«عمران‌بن حصین» می‌رساند[3] که دیگران از او نقل کرده‌اند. در سلسله رجال راویان آن شخصی بنام «ابوحمزه ثمالی»[4] دیده می‌شود که معتقدند در وضع حدیث مشهور بوده است و علاوه نزد عده‌ای از مشاهیر اهل سنت بدون سند است[5]

و امّا دربارهٔ حدیث: اگر منظور از «اهلبیت» همان ذوات مقدسه‌ای باشند که امامان شیعه‌اند، حبِ ایشان بهشت و بغضشان جهنم است، بدون هیچ تحقیقی باید گفت این کلام از آن ختمی مرتبت نیست، جعل کرده‌اند و به‌حضرتش نسبت داده‌اند تا تزلزلی در موقعیت اهلبیت عصمت حتی به‌استنادِ کلام رسول خدا فراهم آورند...

... ولی مگر ممکن است افرادی را که رسول اکرم در حقِ محبانشان فرموده‌اند:

---

۱. فردوس الاخبار: ۴۳۹/۲ ش ۳۲۲۲

۲. در جامع‌الاصول: ش ۱۲۷۹۹ دیده شد.

۳. امالی ابن بشران: ۵۶/۱

۴. با حضرت ابوحمزه ثمالی دو شخص هستند

۵. سلسلة الاحادیث الضعیفة والموضوعة: ۳۳۱/۱ ش ۳۲۲

«**من مات علی حب آل محمد مات شهیداً و من مات علی بغض آل محمد جآء یوما لقیامة مکتوباً بین عینیه...**» هرکه بمیرد بر دوستی آل محمد شهید مرده است تا اینکه می فرماید: هرکه بمیرد به‌بغض و کینه آل محمد در روز قیامت بیاید و در میان دو چشم او نوشته باشد ناامید است از رحمت الهی»[1] فخر رازیِ شافعی بعد از ذکر این حدیث گفته است: «در بیانِ آل محمد(ص) شکی نیست در اینکه فاطمه و علی، حسن و حسین تعلق و ربط ایشان به‌حضرت پیغمبر اشدِ از همهٔ تعلقات بوده و این نقل متواتر معلوم است، پس واجب می‌باشد که همین ایشان آل آن حضرت باشند و چون ثابت شد، واجب است که ایشان به‌تعظیم زیاد مخصوص باشند»[2]...

... اگر اینان دوازده نفری باشند که پیامبر [در عدد] فرمود مثلِ نقبای بنی اسرائیلند»[3] همان دوازده نفری که اسلام به‌لحاظِ آنها عزیز است[4] و همهٔ ایشان از طایفهٔ قریشند[5] رسول الله صریحاً به‌خلفاء اثناعشر تصریح کرده‌اند[6]، چنانکه سلمان می‌گوید شرفیاب شدم دیدم رسول خدا، حسین‌بن علی را روی رانهای خود نشانده‌اند، چشم‌ها و دهان او را می‌بوسند و می‌فرمایند: تو سید پسر سیدی، تو امام پسر امامی و پدرِ نُه امامی، تو حجت پسر حجتی و پدر حجتهای نه گانه‌ای که نهم ایشان قائم آنهاست»[7]

شخصیت‌هایی هستند که پیامبر اکرم در معرفی ایشان می‌فرمایند: «امینان پروردگارِ منند و ریسمانی هستند که میان خدا و خلق کشیده شده‌اند هرکس به‌آن

---

۱. تفسیر کشاف: ۲۱۹/۴ تفسیر بیضاوی: ۳۶/۲ تفسیر در المنثور: ۷۰۱/۵ شواهد التنزیل: ۱۹۴/۲

۲. تفسیر فخر رازی: ۱۶۷/۲۷

۳. مسند احمد حنبل: ۶۵۷/۱ ح ۳۷۷۲ ینابیع الموده: ۳۰۷ تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۰

۴. صحیح بخاری: ۱۲۷/۸ تاریخ‌الکبیر بخاری: ۱۷۰/۲ مسند حنبل: ۹۵/۶ حدیث ۲۰۳۲۷ و ۲۰۳۴۹/۹۷

۵. مسند احمد حنبل: ۹۵/۶ ح ۲۰۳۲۷

۶. ینابیع الموده: ۳۰۷، ۳۰۸ مجمع‌الزوائد: ۱۹/۵، احقاق الحق: ۴۳/۱۳ ـ ۴۵

۷. مقتل خوارزمی: ۱۴۶/۱ مناقب ابن شهرآشوب: ۷۰/۴ بحارالانوار: ۲۹۵/۴۳ ح ۵۶

ذوات مقدسه متمسک شود رستگار است و هرکه تخلف کند هلاک می‌باشد»[۱] کسانی که رسول خدا در شأنشان فرموده‌اند: «وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان را قطع کنند (من را بپذیرند ولی) رعایت من در حق ایشان نکنند، خدا شفاعت مرا به‌ایشان نرساند»[۲]. ولی اگر منظور از اهلبیت اولاد ائمه طاهرین باشند چنانکه زیدبن ارقم[۳] می‌گوید: اهلبیت آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل[۴] می‌باشند و وقتی از پیامبر اکرم دربارهٔ خلفاء سئوال می‌کنند، می‌فرمایند: «**الَّذینَ یُبَلِّغُونَ حَدِیْثِی وَ سُنَّتِی ثُمَّ یُعَلِّمُونَهَا اُمَّتِی**»[۵] آنان که سخنان و سنت و روش مرا به‌امتِ من ابلاغ کرده و به‌آنها تعلیم می‌دهند در چنین صورتی که «خاندان» بغیر از علی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین و امامان باشند. نیازی به‌تحقیق نیست و کلام نبوی بر آنها اطلاق پیدا می‌کند.

دو خلیفه
و جانشین به‌جا می‌گذارم

عارفِ شیعه ما شصت و هشتمین حدیثی را که برای رساله خود انتخاب نموده روایتی است که ابی‌سعید خدری از خطبهٔ رسول الله برگزیده، او می‌گوید فرموده‌اند: «**یا اَیُّهَا اَلنَّاس اِنِّی قَدْ تَرَکْتُ فِیکُمُ اَلثِّقْلِیْنِ، خَلِیفَتَیْنِ، اِنْ اَخَذْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی، اَحَدُهُما اَکْبَرُ مِنَ اَلاٰخَر، کِتابُ اَللهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ ما بَیْنَ اَلسَّماءَ وَالْاَرضِ**

---

۱. احقاق الحق: ۷۹/۱۲ بنقل از مناقب زمخشری، مناقب خوارزمی: ۵۹/۱ ینابیع الموده: ۹۳ فرائدالسمطین: ۶۶/۲

۲. فضائل احمد حنبل: ۱۸۱ ح ۲۵۳ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۷۰/۹ حلیة الاولیاء: ۸۶/۱ کنزالعمال: ۱۰۳/۱۲ ح ۳۴۱۹۸ فرائدالسمطین: ۵۳/۱ ح ۱۸ کشف الاستار: ۱۱۴ و ۱۵۴ بنقل از ذخائرالعقبی و روضةالفردوس.

۳. سند حدیث منظور را گُم کرده بودم و بسیار جستجو کردم نیافتم متوسل به‌حضرت علی امیرالمؤمنین شدم بدون زحمتی یافتم.

۴. تفسیر المیزان: ۴۵۳/۱۶

۵. امالی صدوق: ۱۸۱

اَوْقٰالِ اِلَیَ اَلْاَرْضِ وَ عِتْرَتِی اَهْلَ بَیْتِی، اَلاٰ وَ اِنَّهُمٰا لَنْ یَفْتَرِقٰا حَتیٰ یَرِدا عَلَیَّ اَلْحَوضَ» ای گروه مردم همانا من در نزدِ شما دو امانت سنگین و گرانقدر در حالی که هر دو جانشین و خلیفه من می‌باشند به‌جای می‌گذارم اگر به‌دامان آنان دست زدید پس از من هرگز گمراه نشوید یکی از آنها از دیگری بزرگتر است کتابِ خدا، ریسمانی است که بین آسمان و زمین یا از آسمان به‌زمین کشیده شده و عترت من که کسان و خاندان منند، این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر (جایگاه ویژه من در روز رستاخیز) بر من درآیند»[1]

از نقل شواهدی دربارهٔ این دو میراثِ همیشه با هم و جدائی‌ناپذیر پیامبر اکرم که در تعابیر لفظی متفاوت ولی در معانی یکسان می‌باشند، چون زیاد شنیده و خوانده‌اید صرف نظر نموده، به‌چند موضوعِ ضروری پیرامونِ این دو خلیفه رسول خدا اشاره می‌کنیم.

دانستن اینکه اهل بیت چه کسانی هستند از جمله موضوعات جنجال‌آفرین است که غیرشیعه به‌پا کرده، تا همسران و اصحاب و همشهریان که از طبقه اول مهاجرین بودند و بعد از رحلت حضرتش بر علیه او و خدا کودتا نمودند در زمرهٔ اهلبیت درآورند.

زیدبن ارقم می‌گوید بعد از اتمام خطبه‌ای که پیامبراکرم قرآن و عترت را هم‌شأن و هم‌سنگ قرار دادند شرفیاب حضور شدم از حضرتش سؤال کردم، اهلبیتِ آن حضرت چه کسانی می‌باشند؟ متوجه شدم آنهائی هستند که صدقه برایشان حرام است. پس مسئله از غیر آل علی علیه‌السلام منتفی می‌شود.

و بعد باید بدانیم در عصرِ غیبت که امامِ معصوم در دسترس نیست، شرفیابی حضورش امکان‌پذیر نیست، چون آل بیت = امامان شیعه آنچه می‌کنند عین قرآن است تا حدی که فرموده‌اند: «قسم به‌خدا که ما به‌آراء و نظر خویش سخن نمی‌گوئیم و کار نمی‌کنیم و جز آنچه را که پروردگار ما فرموده است به‌زبان

---

۱. مؤلف روایت را از مسند احمد حنبل نقل کرده است و در بحار الانوار: ۱۱۷/۲۳ نیز دیده شد.

نمی‌آوریم»[۱] به‌همین جهت رسول خدا[۲] علی امیرالمؤمنین[۳] امام صادق[۴] و امام موسی کاظم[۵] به‌اتفاقِ نظر فرموده‌اند آنچه ما گفته‌ایم اگر با قرآن موافق نبود از ما نیست.

با چنین شخصیتهای آسمانی که رفتار و کردار و گفتارشان عیناً قرآن است بدون اینکه حضور قرآن باشیم می‌توانیم امورات شرعی و وظائف مسلمانی را از امامان که قرآن ناطق هستند تأمین کنیم ولی آن عده از مسلمانان که عترت را رها کردند به‌دنبالِ نغمهٔ شومِ «حسبنا کتاب الله» به‌قرآنِ بدون عترت اکتفا نمودند، بدون هیچ تردیدی چون قرآنِ بدون عترت کفایت‌کنندهٔ ایشان نیست، به‌ضلالت و گمراهی افتاده‌اند و می‌افتند.

معرفت و محبت و متابعت خاندان وحی

یکی از شاهکارهای اعتقادی و سلیقه‌ای وحید عصره و فرید دهره حضرت امیر سیدعلی همدانی عارفِ شجاعِ مظلومِ بیدارگرِ قبله، روایاتی است که پیرامون اهلبیت عصمت و طهارت تدوین نموده‌اند زیرا خواسته‌اند علاوه بر احادیثی که گویای این فضیلت هستند، تفهیم کنند منظور از طرحِ فضائل اهل بیت در انتهای رساله فضائل علی مرتضی اینست که به‌خواننده بفهمانم، آن عده از ضد غدیریان که این وجودِ نازنین را از آل الرسول نمی‌دانند سخت در اشتباه‌اند و از نور به‌ظلمت کشیده شده‌اند...

... و عجیب‌تر اینکه رساله رِا با روایتی بسیار قابل توجه و حائز اهمیت ختم نموده‌اند که تقریباً اصل رساله محسوب می‌شود.

---

۱. بحارالانوار: ۱۰۲/۲۷ ۲. بحارالانوار: ۲۴۴/۲ محاسن برقی: ۲۲۱

۳. بحارالانوار: ۲۲۷/۲ محاسن برقی: ۲۲۶

۴. بحارالانوار: ۲۴۲/۲ محاسن برقی: ۲۲۱ و اصول کافی: ۴۹/۱

۵. جامع احادیث الشیعه: ۲۵۸/۱

مقدادبن اسود صحابی عزیز و وفادار به‌غدیر خم از رسول خدا شنیده است که فرموده‌اند: «معرفة آل محمد براة من النار و حب آل محمد جواز علی الصراط والولایة آل محمد امان من العذاب» معرفتِ آل محمد [نه شناخت شناسنامه‌ای] برائت از آتش است، محبتِ آل محمد جواز بر صراط است، پیروی از آل محمد امان از آتش است.

که البته نبی اکرم برای هر کدام از این شئون آل البیت جداگانه فرمایشاتی بیان فرموده‌اند و نقلِ اکثر آنها تکرار، مکررات است. که در جاهای دیگر بیان کرده‌اند و ما نیز در رساله حاضر به‌آن‌ها تبرک جسته‌ایم. بارالها، در این ساعات پرفیضِ سحرِ روز شنبه پانزدهم اردیبهشت ۱۳۸۰ مطابقِ یازدهم صفرالمظفر ۱۴۲۱ و مه ۲۰۰۱ میلادی که فردایِ این روز، پس از پنجاه و سه سال با تاریخ راه آمدن وارد پنجاه و چهارمین سالِ عمرم می‌شوم، مثل همیشه به‌عنایت بی‌علت عاصی نوازی نموده، بدون توجه به‌عدم لیاقتم، مورد لطف و مرحمتم قرار داده، معرفتی که براتی از آتشِ دوزخ و محبتی که جوازِ عبورِ از صراط و درجه اعتقادی به‌ولایتِ با امامت که امانِ از عذاب باشد بدرقهٔ راه عمرم بفرما.

الهی! رفیقانِ راهِ زندگیم، همراهان طریق معنویم که هرکدام چون «**فرهادِ**» کوهکن در راه رسیدن از مکتب‌خانه «**روستا**»[1] تا دبستانِ عشقِ اهلبیت عصمت و طهارت زحمات زندگیم را تحمل نمودند و «**عباس**»[2]وار وفاداری کردند والحق «**واحدی**»[3] برابر هزار تن به‌شمار می‌رفتند «**بار فروش**»[4] غمها و غصه‌هائی بودند که از ره می‌رسیدند تا مانع به‌سرانجام رسیدن رسالهٔ حاضر باشند و مانند «**شهاب**»زاده‌ای[5]، به‌هنگامِ کمک‌طلبی به‌حضور می‌رسیدند و خلاصه همهٔ آنان که به‌نوعی در نشر این رساله با مهربانی، غمخوار بودند، از سوزِ که کارِ تدوین را به‌تأخیر می‌انداخت می‌کاستند. صاحبِ حُسن «حسن» و «**نیکبختِ**» زمان گردان... ...که تا با معرفت و محبت به‌آل علی قدم از دنیا برداشته بر بساط قیامت

---

۱. آقای محمدرضا روستا
۲. آقای عباس گودرزی
۳. آقای عباس واحدی
۴. آقای عبدالرضا بارفروش
۵. آقای سعید شهاب‌زاده

گذارند. جناب **مهدی علمی** که مشفقانه و مخلصانه آغوش به‌روی رساله حاضر گشودند و از روزگارِ نگارش تا نشر آن از هیچ ارادت‌ورزی نسبت به‌آل علی که خاندان رسول کریم هستند دریغ نکردند و نامِ قشنگ و سراسر اسرارِ «علی فیض ازل» را برای نامِ ترجمه «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» انتخاب نمودند، در راه خدمت به‌فرهنگ غنی اسلامِ ناب محمدی که طریقِ مسلمانی شیعیان است، و نشرِ فضائل و مناقب امامانِ همیشه مظلومِ اهل بیت، عمرش را به‌بلندای آفتاب فرما.

الهی! فیضی از این عرض ادب که باشد از هر ریا و تظاهری پاک و بی‌غش بوده، به‌تربت شیعیان علی‌الخصوص جده‌ام **مولود قلی بیکی،** خاله‌ام **کوکبِ اعظم** و مادرم **معصومه کاکوئی** که در تربیتم سهمی بسزا داشته‌اند اختصاص داده، خوابگاهشان را به‌روزگار برزخ روضه‌ای از رضوان بفرما و در محشر از بادهٔ طهورِ «زنجبیلی» که در سبوی «**سلسبیلی**» است سیرابشان گردان.

الهی آنان که در مؤسسهٔ حروفچینی گنجینه چون خانم **لیلا طیبی** لباسِ حروف را بر قامتِ رسالهٔ ما پوشانده‌اند و عزیزالوجودانم آقای **محمد بهشتی** و دکتر **عباس غفاری‌اسلام** و **مهدی خلیفه** که سعی کرده‌اند رساله با غلط کمتری به‌بازار قدم گذارد مستحقِ فیضِ توجه مولی‌المتقین علی امیرالمؤمنین بفرما. «یارب دعای خسته‌دلان مستجاب کن» به‌حرمت محمد و آل او «این دعا را از همه خلق جهان آمین باد.»

فضائل
علی را نتوان شمرد

کارِ اُنس با فضائل امام همگان، مظلوم همیشه تاریخ که با دلی مملو از سوزِ غمها و دردِ غصه‌ها از مردمِ پرجفا قدم از سینهٔ زمان برداشته بر آغوش قرب خداگذاشت به‌اتمام می‌رسید، که به‌دو موضوع توجه‌ام جلب شد. نخست تقارنِ اتمام رساله با شب تولدم [شنبه ۱۵ / اردیبهشت ۱۳۲۷] دیگر بدون اینکه از روزِ شروع رساله توجه‌ای به‌آخرین روایت انتخابی امیر سیدعلی همدانی داشته باشم حدیثی را که آن‌جناب در آخر رساله «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» آورده‌اند در نگارشِ

مقدمه به‌آن تبرک جسته‌ام، نقلِ فضائل فیضِ مطلق ازل همنام خدا[۱] ناصرِ انبیاء امام اولیاء، عین و نظیر محمدِ مصطفی، تنها مرهمِ پهلوی شکسته و صورتِ سیلی خوردهٔ فاطمه زهرا، علی مرتضی در حیطهٔ بازخوانی انسان نیست.

مؤلف عارف ما هفتادمین حدیث رسالهٔ خویش را از ابن‌عباس نقل می‌کند که رسول خدا فرموده‌اند: «لَوْ اَنَّ الرِیاضَ اَقْلامُ وَالْبَحْرَ مِداد، وَ اَلْجِنَّ حُسّابٌ وَالأِنْسَ کُتّابٌ ما اَحَصَوا فَضَائِلَ عَلِیّبْنِ اَبیطالِبٍ»[۲] اگر درختان قلم و دریا مرکب، و پریان شمارنده و آدمیان نویسنده شوند فضائل علی‌بن ابیطالب نتوانند شمرد[۳].

مقدمش یارب مبارکباد
بر هر انجمن

در آخرین لحظاتی که سلیقهٔ ختم رساله به‌کمال می‌رسید، تصمیم گرفتم به‌طور فشرده از آنچه به‌صورت احادیث پیامبر اکرم صلوات‌الله علیه و آله پیرامونِ فضائل فضلِ مطلق الهی علی‌بن ابیطالب سلام‌الله علیهما به‌قید تحریر درآمده، نتیجه‌گیری نموده، آخرین صفحات این صحیفه به‌طور واضح و پیوسته وار مطالعه شود.

دقت در رسالهٔ ما، شما را بارور می‌کند که آنچه پیرامون فضیلت امامِ همگان علی امیرالمؤمنین با ایمانی سرشار به‌شخصیت آن ذاتِ اقدس تدوین گردیده دو موقعیتِ دومین شخصیت اسلام را جداسازی نموده، توجه را به‌آن جلب می‌نماید.

یکم: پس از اینکه خدای تعالی اراده نمود محمدبن عبدالله، خاتمِ پیامبران و دین اسلام آخرین آئینِ آسمانی محسوب شود. مشیت الهی بر این قرار گرفت که پیامبر و جانشین و خلیفهٔ وی از آغاز با هم باشند و کار اسلام را به‌اتفاقِ هم انجام

---

۱. رسول خدا می‌فرمایند: «اختار لنا اسمیَن اِشتَقَهُما مِن اَسمائه فَالله محمودُ و انا مُحَمَّد واللهُ الْعَلی و هذا علیّ خداوند برای ما دو اسم انتخاب نمود که آن دو اسم را از اسماء خود اخذ نمود پس خدا محمود است من محمد و خدا اعلی است و این علی» بحارالانوار: ۳۱/۳۵ ح ۲۸

۲. السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین: ش ۷۰ بنقل از فردوس الاخبار.

۳. در بحار الانوار: ۴۹/۴۰ نیز دیده شد.

دهند، تا آنکه پیامبر پس از بیان اسلام و بنای اساس آن، دولتِ ایمان را تأسیس نماید و سپس که به‌عالم بقا منتقل شد، پرچم اسلام را به‌خلیفه و جانشین خود بسپرد تا آن جانشین پس از وی با همان بصیرت و آگاهی کارش را آغاز و به‌همان راه ادامه دهد.

به‌همین لحاظ در اصل خلقت آنان پیامبر اکرم می‌فرماید: «من و علی نوری بودیم در پیشگاه خدای تعالی پیش از خلقت آدم چون خداوند آدم را آفرید آن نور را به‌دو قسم تقسیم نمود جزئی من بودم و جزئی علی بود»[۱]

پس نتیجه می‌گیریم خدای تعالی است که نور محمد و علی را آفرید با هم سیرشان داد و اوست که یکی را پیامبر و دیگری را همسر دخترش و ولی عهد و جانشین بعد از او معین نمود. در اینصورت مسأله گزینش الهی نسبت به‌این دو نفر از بارزترین و ثابت‌ترینِ امور است.[۲]

دوم: اندکی پیش از دعوت، که با خدیجه ازدواج کرد، به‌بهانهٔ جبران محبتهای چشمگیر و ایثارگرانهٔ عموی بزرگوارش ابوطالب و همسر مجلله‌اش فاطمه بنت اسد که از هیچگونه جانفشانی در حقش دریغ نکرده بودند، علی‌بن ابیطالب را به‌خانهٔ شخص خود برد. قدم به‌قدم وادی مسئولیت را طی کردند و به‌اتفاق هم کتاب رسالتشان را می‌نوشتند. تا اینکه روز دوشنبه‌ای پیامبر به‌نبوت مبعوث شد و علی روز سه شنبه آئین او را پذیرفت. مسلمان شناخته شد و این است معنای سخن خدای تعالی: «**والّذی جاءَ بالتّصدیقِ وَ صَدَّقَ بِهِاوُلئِکَ هُمُ المُتَّقونَ**»[۳] یعنی آن که پیامبر و امام [= محمد] صدق و راستی را آورد و آن [= علی] که او را تصدیق کرد

---

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۲۵۲/۳۰

۲. مستدرک حاکم، ۱۲۹/۳ تاریخ ابن عساکر: ۲۴۹/۱ تاریخ بغداد: ۱۹۵/۴ کنزالعمال: ۳۹۱/۶ و ج ۹۵/۵ کفایةالطالب: ۲۹۷

۳. سورهٔ زمر: ۳۳ شواهد التنزیل حسکانی حنفی: ۱۲۰/۲ ح ۸۱۰، ۸۱۵ مناقب ابن مغازلی شافعی: ۳۶۹ ح ۳۱۷ کفایةالطالب: ۲۳۳ تفسیر الدرالمنثور: ۳۲۸/۵ تفسیر قرطبی: ۲۵۶/۱۵ تاریخ دمشق: ۴۱۸/۲، همه از مفاخر اهل سنت و احقاق الحق: ۱۷۷/۳.

ایشان دارای تقوا هستند.

در طولِ این دوران از بعثت تا هجرت از هجرت تا به‌رفیقِ اعلی رفتن پیامبر خدا، علی‌بن ابیطالب هیچ گاه با حضرتش مجادله و دشمنی نکرد، تمام گفته‌هایش را تصدیق می‌کرد و می‌پذیرفت، او در تمام جنگها بهترین و برترین سرباز و سردار پیامبر بود و از این رو بر حسب نص شرعی «صدیق اکبر» و «فاروق اعظم» نام گرفت.[۱]

بعد از ماجرای دعوت عشیرهٔ خود که به‌امر الهی[۲] برگزار می‌شد علی می‌فرماید در آن جمع پیامبر گردنم راگرفت و فرمود: «همانا این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است پس آنچه می‌گوید بشنوید و اطاعتش کنید.»[۳] این اعلام جانشینی را با حدیث منزلت تحکیم بخشید در انظارِ مسلمانان فرمود: «منزلت تو نسبت به‌من همان منزلت هارون نسبت به‌موسی است جز آنکه بعد از من پیامبری نیست»[۴]

حضرت حق به‌لحاظ استثنائی نشان دادن ارتباط رسول خدا و خلیفهٔ آیندهٔ اسلام میان پیامبر و علی برادری قرار داد که احدی جز علی به‌این شرافت نایل نگردید و رسول خدا دهها بار در دهها مناسبت بر آن تأکید کرد تا مسلمانان آن را فراموش نکنند[۵] و اگر دیروز براثر تبلیغات سوء دشمنان فراموش نموده‌اند پس از چهارده قرن در سالی که بنام آن ذاتِ نازنین نام‌گزاری می‌شود از عالیترین شخصیت بلندپایه جهان اسلام ولی امر مسلمین آیةالله العظمی حاج سیدعلی خامنه‌ای مدظله العالی تاگمنام‌ترین فرد جامعه اسلامی هرکدام به‌نوعی این فراموش‌شده‌ها

---

۱. مجمع‌الزوائد: ۱۰۲/۹ کفایة‌الطالب: ۱۸۷، الاصابه: ۱۷۱/۴، استیعاب درهامش اصابه ۱۷۰/۴ ذخائر العقبی طبری: ۵۶، الغازی: ۲۸۱/۵ میزان الاعتدال: ۴۱۷/۲ فرائد السمطین: ۳۹/۱، ۱۴۰ سیرهٔ حلبی: ۳۸۰/۱

۲. وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَکَ... (شعراء ۲۱۴)

۳. تاریخ طبری: ۲۱۷/۲ تفسیر طبری: ۷۵/۱۹ لباب التأویل فی معانی التنزیل بغدادی: ۱۲۷/۵ تفسیر بغوی فراء: ۱۲۷/۵ در هامش تفسیر خازن، تفسیر ابن کثیر: ۷۷۴/۳ سیرهٔ ابن کثیر: ۴۵۸/۱ سیرهٔ حلبی: ۳۱۱/۱ مسند احمد حنبل: ۴۱/۵ کنزالعمال ۱۱۵/۱۵ ح ۳۳۴

۴. صحیح بخاری: ۱۲۹/۵ صحیح مسلم: ۳۶۰/۲ صحیح ترمذی: ۳۰۴/۵ مسند احمد حنبل: ۵۰/۳ مستدرک حاکم: ۱۰۹/۳ تاریخ طبری: ۱۰۴/۳

۵. تفسیر فخر رازی: ۱۸۹/۲

را به‌خاطر می‌آورند.

رسول خدا در موارد زیادی به‌مسلمانان اعلام کرد که ولی بعد از من علی است تا آنجا که فرمود: تو در دنیا و آخرت ولی من هستی[۱] تو پس از من سرپرست و ولی تمام مؤمنانی[۲] و مسلمانان این سخنان را شنیدند، باز اکتفا نکرده در جاهائی که به‌مناسبت پیش می‌آمد به‌صورت‌های گوناگون چنین سرپرستی را تأکید می‌کردند از جمله می‌فرمودند: هرکس می‌خواهد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشت جاویدان که خدای تعالی به‌من وعده فرموده سکنا گزیند پس باید ولایت علی‌بن ابیطالب را بپذیرد زیرا او شما را از هدایت بیرون نکند و در گمراهی داخل نگرداند[۳] حتی وهب‌بن حمزه گوید در مسافرتی همراه علی بودم و از او نسبت به‌خود گمان جفا بردم پیامبر اکرم فرمود: هرگز چنین مگو و این نسبت را به‌علی مده زیرا او بعد از من ولی و سرپرست شما است.[۴]

یکی دیگر از نتایجی که در رسالهٔ حاضر به‌دست می‌آید مسئله ولایت و محبت علی است که ولایت و محبت خدا می‌باشد. زیرا خواندیم که رسول خدا به‌اصحاب فرموده‌اند: «شما را به‌ولایت علی‌بن ابیطالب سفارش می‌کنم، هرکس او را ولی خود قرار دهد، مرا ولی خود قرار داده و هرکس ولایت مرا بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته است، هرکس علی را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است وهرکس علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هرکس مرا دشمن دارد خدای عزوجل را دشمن داشته است.»[۵]

---

۱. صواعق المحرقه: ۱۶/۱۲ صحیح مسلم: ۲۴/۲ حاکم در مستدرک: ۱۰۹، صحیح بخاری: ۵۸/۲
۲. مسند احمد حنبل: ۲۵/۵، اصابه: ۵۰۹/۲ ینابیع الموده: ۵۵ و ۱۲۸ خصائص نسائی: ۶۴ مستدرک حاکم ۳۴/۳
۳. حلیةالاولیاء ۳۴۹/۲ مجمع‌الزوائد: ۱۰۸/۹ فضائل الخمسه: ۲۱۳/۲، احقاق الحق: ۱۰۸/۵ فرائدالسمطین: ۵۵/۱.
۴. اصابه: ۶۴۱/۳ ینابیع الموده: ۵۵، الغدیر: ۲۱۶/۳ نظیر آن در اسدالغابه: ۹/۵ مجمع‌الزوائد ۱۰۹/۹
۵. مناقب ابن مغازلی: ۲۳۰ و ۲۷۹ مجمع‌الزوائد: ۱۰۸/۹ ینابیع الموده: ۸۲ مسند احمد: ۳۲/۵، احقاق الحق: ۴۳۴/۶ و ۴۳۷ فضائل الخمسه: ۲۰۲/۱ فرائد السمطین: ۲۹۱/۱

نـــامم ز دفـــتر عشـــاق مـــحو بـاد
گر جــز مـحبت تـو بُـوَد شـغل دگـرم
ای عـــاشقانِ روی تـو از ذره بـیشتر
من کی رسم به‌وصل تو کز ذره کـمترم

شانزدهم اردیبهشت هشتاد ـ تهران

حسین بدرالدین

فهرست‌ها

فهرست آیات

ترجمه آیات

احادیث قدسی

ترجمه احادیث قدسی

فهرست فرمایشات

فهرست ترجمه احادیث

خاندان عصمت

خاندان رسالت

پیامبران و وابستگانشان

ملائکه و فرشتگان

سوره‌های قرآن

خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها

ماه‌های سال
شمسی، قمری، میلادی

حیوانات، حشرات

ادیان، مذاهب، فرق، طوائف، مشرب‌ها

عوامل روحانی

اماکن مقدسه

کشورها، شهرها، کوه‌ها، دریاها

فهرست مآخذ و کتب مصادر

فهرست اعلام
اشخاص

